باسمه تعالی
فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات
شماره ثبت: ۳۸۸۴۷
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷٫۱۵ پ ۴۷۷ م
سرشناسه: فاندر، کارل گوتلیب، ۱۸۰۵-۱۸۶۵م.
عنوان قراردادی: Pfander, Carl Gottlieb
عنوان: میزان الحق [چاپ سربی]
کاتب:
تاریخ کتابت:
محل نشر: [بی جا] ناشر: [بی نا] تاریخ نشر: [بی تا]
صفحه شمار: ۳۲۶ص.
مصور ☐ درسی ☐ گراور یا افست ☐
زبان: فارسی ابعاد: ۲۱×۱۳ نوع خط:
روش تهیه: وقفی ☐ اهدایی ☐ خریداری ☑ ارسالی ☐
توضیحات: خریداری تاریخ ثبت: مهر ۱۳۸۹
یادداشتها: دارای صفحه عنوان به زبان انگلیسی
مترجم نامعلوم
چاپ سربی
موضوع(ها): ۱. قرآن و کتاب مقدس. ۲. اسلام و مسیحیت.
۳. مسیحیت و اسلام.
شناسه(های) افزوده: الف. عنوان.
فهرستنگار:
تاریخ فهرستگاری: مهر ۸۹

MIZAN-UL-HAQQ.

W. M. Miller

A

TREATISE ON THE CONTROVERSY

BETWEEN

CHRISTIANS AND MUHAMMEDANS.

BY THE

REV. C. G. PFANDER, D.D.

FOURTH EDITION.

LONDON:
W. M. WATTS, CROWN COURT, TEMPLE BAR.

1862.

کتاب

میزان الحق

حکمت از مرواریدها نیکوتر است و تمامی
مرغوبات را باو برابر نتوان کرد
قول سلیمان

کتاب میزان الحق

لله الحمد

شکر و سپاس و ستایش بیقیاس خداي واحد و قدیم و مقدّس و عادل و رحیمرا سزا است که پرتو ذات پاکش مُعرّا از تغئیر و جلال کبریائیش مُبرّا از تبدیل و سرچشمهٔ حقیقت و معرفت و منبع هدایت و رحمت است و عطایا و کرامات بي حد وعد از مراحم بي کرانش در جلوهٔ ظهور و حق معرفت حقیقي در پناه پردهٔ مکرمتش مستور و بجویندگاني که رتبهٔ این مرتبهرا براستي جویند و برهرداني که راه این منزلرا بدرستي پویند بخشنده وعطا کننده است و بعد مخفي نماناد که بر عارفان علوم معرفت وذوي الشعوران مراتب مُکاشَفت ظاهر و هویدا است که اول علمي که انسانرا در دبستان وجود واجب و لازم است علم معرفت خود است زیرا که

آن کلیدیست که باب معرفت الله نیز بآن مفتوح خواهد شد یعني آن کسي که بتقاضاي روح خود توجه ننموده و آنرا نشناخته و هوس و خواهش قلب خودرا تفتیش نکرده و ندانسته پس در شناختن احوال باطني خود بیگانه و بمعرفت الله نیز آشنا نگردیده است و بجهت چنین کس باب معرفت الله بسته است و مادامي که میل بشناختن احوال باطني و توجّه بامور قلبئي خود ننماید باب معرفت الله براو مفتوح نخواهد شد بنابر این عدم معرفت نفس خود بمرتبهٔ باعث عدم معرفت الله شده است که کسان بسیار الهام الهيرا یا انکار مي نمایند و یا خوار مي بینند وکسي که در بارهٔ خود فکر کند و به آرزوهاي قلبئي خود متوجّه شود بزودي درخواهد یافت که اصل همهٔ آن آرزوها که اورا بحرکت مي آورند و بعمل و امید ارند یک آرزو است که مدّعاي همهٔ اعمالش در انجام آن است و این آرزوي عمده که در قلب تمامي مردم حتّي در صحرا نشینان نیز یافته مي شود عبارت از تمنّا و تقاضاي قلب آدمي است که بنابر آن خوش حالي جاوداني و بیزوالرا طالب است و تا انسان آنرا نیابد قلبش آرام نمي گیرد وبهیچ وجهي خودرا در حالت نیکبختي نمي بیند وبهمین علّت است که هرکس بنابر ظن خود زحمت کشیده سعي مي نماید که تقاضاي قلب و روح خودرا بانجام آورد و بهمین طریق بخوش حالي مذکوره برسد بعضي چنان گمان مي برند که این خوش حاليرا در انواع و اقسام عیش و عشرتها خواهند یافت و بوساطت آنها تقاضاي روحرا رفع خواهند نمود پس بعیش و عشرت مشغول مي شوند و تن بلهو و لعب داده در آن افراط مي نمایند و باوجود آنکه بحسب الامکان هوا و هوس جسمانيرا بجا آورده از لذّات دنیوي بهره مند مي گردند فامّا آخرالامر بعوض آن که از براي جان و روح خود آراميرا بیابند و تقاضاي قلبرا میسّر سازند اضطراب قلب خودرا بیشتر مي کنند و بجاي خوش حالئ جاوید کدورت نفس حاصل نموده بیش از پیش مایوس مي گردند و بعضي خوش حالي خودرا در بسیارئ

جیفهء دنیا دانسته خزینه بر بالاي خزینه مي گذارند و هر قدر که زیاده دارند علاوه بر آن مي طلبند و در هیچ وقت بهیچ چیز قانع نمي شوند آخر الامر کمند رساي مرگ ایشان‌را کشان کشان از طلا و نقرهء خود شان جدا مي سازد و همان خزینه‌را که گمان مي بردند و برآنها اعتماد داشتند که خوش حالي حقیقي‌را بروح ایشان خواهد رسانید باید که درآن حال گذاشته بي آن بدار بقا رحلت نمایند و بعضي در این امید هستند که آن خوش حالي‌را در علم و زیادتي آن خواهند یافت امّا تا این علم علم انساني است و مادامي که انسان در دبستان الهام ربّاني بآن متعلم نشده آن علم مانند عیش و عشرتهاي مذکوره از دنیاي فاني تحصیل گشته بر مبناي فاني گذاشته است پس در این صورت روح ابدي که طالب خوش حالي حقیقي و جاوداني است چگونه بچنان علمي ساکت مي شود که محصولات فنارا قبول نماید و بعضي چنان تصوّر مي نمایند که خوش حاليء روح خودرا در حرمت و عزت و بزرگيء دنیوي خواهند یافت و بعضي در چیزهاي دیگر بالجمله هر کسي بطریقي طالب یک خوش حالي مي باشد باوجود آنکه هیچ یک از آنها آن خوش حالي مطلوب‌را که امیدواري ایشان در آن است نخواهد یافت آیا ممکن است که روح ابديء آدمي از غذاي فاني و جسماني سیر گردد و این دنیاي بي ثبات که با همگي طربها و اموال خود درگذر است آیا مي شود که روح باقي آدمي‌را ساکت و خوش حال سازد پس آدمي دفع تقاضاي روح خودرا که یافتن خوش حالي جاوداني است در دنیا و اموال و عیش آن تحصیل نمي تواند کرد بلکه باید که رفع نمودن آنرا خارج از اینها بداند و در عالم روحاني و در وجود حقیقي و بیزوال که خدا است بجوید که آنرا محض در او و در شناختن او مي تواند یافت و بس پس هر کس که در ارادهء رفع تقاضاي روح خود و در صدد تحصیل خوش حالي حقیقي باشد باو لازم است که پیش از همه چیزها سر چشمهء آن خوش حالي حقیقي‌را که خدا است بیابد و رضامندي اورا شامل خود سازد و اصل مطلب و سبب

آفرینش آدمي همین است و بس نه خوردن و آشامیدن و مال و دولت جمع نمودن و در حضور مردم طلب جاه و حرمت و عزت کردن بلکه انسان بجهت تعبّد و سعادت دائمي مخلوق گشته و از براي همین باید مادامي که در این عالم است مستعد و مهیّا گردد پس امر نخست و عظیم‌تر کاري که بهر کس واجب است این است که باین مطلب برسد و مادامي که خدارا نیافته و نشناخته آرام نگیرد امّا کسي که این امررا ملاحظه نمي نماید و اوقات عزیز گران بهاي خودرا محض در تحصیل لذّت دنیوي صرف مي سازد چنین شخص مستحق غضب خدا است

امّا خداي بي انتها و لایدرک و غیر مرئي‌را بچه طریق بیابیم و بشناسیم آیا بقوت عقل و بس حاشا که عقل بي ابتدا و انتهارا بچه طور درک کند و غیر مرئي‌را با تفکر بچه نوع متصوّر سازد و حال آنکه عقل محض این گونه چیزهارا فهمیده و تشخیص مي دهد که بقوت حواس ظاهره بحیطهء تصرف خود در مي آورد و عالم متصرفهء عقل محض عالم مرئي است نه عالم غیر مرئي پس آدمي بوساطت عقل خود در بارهء خدا فقط همان قدر مي تواند فهمید که خداي تعالی بسبب ایجاد عالم ذات غیر مرئي خودرا بیان نموده است بنابر این انسان قادر است که از مخلوقات بخالق و از مصنوعات بصانع پي برد و ایجاد گشتن و برقرار ماندن عالم آدمي‌را باین ظن مي تواند کشید که خالق او است و او از مخلوقات عالي و مختار و مطلق است و از آن قدرتهائي که باعث حرکات موجودات و از آن استمداد هر جنس بجنسي که در مخلوقات هویدا است و از آفرینش هر شي بآلت خاصي که مخصوص بعمل مختصهء خویش است از قبیل دیده جهت دیدن و گوش براي شنیدن و قس علي هذا که در جمیع مخلوقات صورت این حال ظاهر و هویدا است خلاصه از تمامي اینها آدمي پي تواند برد که خدا قادر و قدیم و علیم و حکیم و کریم است و چون انسان فرق نیک و بد و تفاوت عدل و ظلم و مقبول و نامقبول خدا و علم از اجر و بازخواست

در قلب و عقل خود حس مي تواند نمود پس از دانستن اينها مي تواند حالي شد كه خالق دنيا و آدم مي بايست كه خداي عادل و مقدّس و دوست دارنده و اجر دهنده نيك كاران و خواربيننده و بازخواست كننده بدكاران باشد امّا مادامي كه انسان از كتاب الهام الهي بهره و نصيبي نگرفته است خالق‌را از آثار مخلوقات بيش از اين نمي تواند شناخت و اگرچه خدارا در اوصاف مسطوره بداند باز در اين علم قليل بمرتبهٔ يقين كُلّي نتواند رسيد چنانكه شاهد كافيء اين مطلب طائفهٔ بت‌پرستان اند كه بهمه آن عقل و فراست و علم و كياست كه اكثر ايشان در اوقات سالفه تحصيل كرده بودند تا اكنون در طور عبادت خود شان باقي و از قيد بت‌پرستي نرهيده بآن مرتبهٔ ايمان هم نتوانستند رسيد كه خدارا باليقين واحد و قديم و قادر و عليم و حكيم و رحيم و عادل و مقدّس و خالق آسمان و زمين دانند مخفي نماند چنين نيست كه سرشت آدمي و حركت دهندهٔ او محض عقل باشد و بس بلكه نفس نيز دارد و هوسهاي نفس بمرتبهٔ در او قوّت يافته اند كه در اكثر اوقات ديدهٔ بصيرتش‌را نابينا ساخته باو غالب مي شوند و باين علّت بآدمي ممكن نيست و در هيچ وقت امكان نداشته كه باستصواب عقل خود و بس بتمامي آن درجهٔ خدا شناسيء مذكوره برسد و نيز ممكن نيست كه انسان از پيش خود آن تواناي‌را تحصيل نمايد كه هم نفس‌را مغلوب سازد و هم هرچيزي‌را كه نيك و مفيد دانسته بعمل آورد و اگر چنين تصوّر نمائيم كه انسان با عقل خود در معرفت الله بمراتب مذكوره رسيده باشد بازبا اينها تقاضاي روح ابدي خودرا رفع نمي تواند نمود زيرا كه آدمي بعقل خود در باب اوصاف مذكورهٔ خدا يقين كلّي نمي تواند حاصل كرد و في نفسه از خود نمي تواند يافت كه ارادهٔ خدا در بارهٔ بشر چيست و احكام او چه خواهد بود و انسان رضامنديء اورا بچه طريق تحصيل نمايد چنانكه در خصوص اين مطالب علمائي يونان نيزكه عمده ترين علمائي بت‌پرستان اند بسوء فهم و قلّت عقل و كمي درّاكهٔ

خود شان اقرار و عتراف نموده اند و واضح است كه آدمي تا از مطالب مذكوره خبردار نشود ارادهٔ خدارا نمي تواند بجا آورد و مادامي كه ارادهٔ خداونديء‌را بجا نياورده رضامنديء خدا باو شامل نمي گردد و آدمي كه رضامندي خدا شامل حال او نشده است بچه طريق خوش حالي حقيقي‌را خواهد يافت پس از براي رفع تقاضاي روح آدمي كه يافتن خوش حالي ابدي است لازم است كه خدا ارادهٔ خودرا كه در بارهٔ انسان دارد باسبابهاي كه رسيدن مطلب در آن باشد بطرزي كه آدمي تواند فهميد بيان و عيان سازد و شك نيست كه خداي تعالى طلب بخت جاوداني‌را در قلب هر بشري محض از براي اين ثبت و نقش كرده است كه انسان بهمان خوشحاليء مطلوب برسد و چون ثابت گرديد كه آدمي بي الهام ربّاني بخوش‌حالي حقيقي نمي‌تواند رسيد پس بنابراين الهام الهي بآدمي بالضّرورة لازم است فلهذا كسي كه چنان گمان برد كه الهام لازم نيست و آدمي محض برهنمائي عقل خود خدا و ارادهٔ اورا مى تواند شناخت و آن طريق‌را مي تواند يافت كه بآن رضامنديء خدارا بخود شامل سازد و خوش حالي حقيقي و جاوداني‌را بجهت روح خود حاصل نمايد چنين كس خيال باطل و فكر عبث نموده و در طريق ضلالت است حتّي اين‌را نيز فراموش كرده كه قبل از او الي الآن كسان بسيار در درياي بي پايان چنين فكرها غوطه خورده هيچ يك از آنها گوهر مراد بكف نياورده است زيرا كه روشنائي بي فروغ و تجلّي ظلمت اندود عقل هرگز آدمي‌را بسر منزل مقصود نمي تواند رسانيد بلكه انسان محض بنور آفتاب كلام الهي بانجا مي تواند رسيد و چنين الهام مخصوصهٔ كه انسان بوساطت آن آنچيزهارا مي تواند فهميد و آموخت كه عقل در درك آنها عاجز است خدا بآدمي مرحمت و عنايت فرموده و ارادهٔ خودرا كه در بارهٔ آدمي دارد در آن بيان ساخته است بخداي كريمي كه چنين بخشش عظيمي كه سرآمد همه عطاياست بانسان نموده ابدالآباد شكر و حمد باد

امّا چون مذاهب عالم باقسام است و هر طائفه مذهب خودرا حق مي داند پس در این صورت امکان ندارد که تمامي آنها حق بوده و از خدا باشند بلکه محض یکي از آنها حق و از خدا است و بس در این حال سوال لازم مي آید که آیا علامات معتبرهٔ طریقت مقررهٔ خداي تعالی کدام است فامّا الجواب یافتن علامات الهام حقیقي و طریقي که خدا داده و نهاده است اشکالي ندارد زیرا در حالتي که بتقاضاي روح آدمي و بچیزهاي مطلوب انصاف انساني و بظهور صفات خدائي که خود را در موجودات عیان ساخته اگر باینها رجوع و ملاحظه شود آن علامات‌را بزودي مي توان یافت یعني چون خدا قدیم و ذات او معرّا از تغئیر و تبدیل است پس بنابر این بطریقیکه خدا در آفرینش موجودات و محافظت عالم و در قلب آدمي خودرا ظاهر و هویدا ساخته است باید که در کلام خود نیز خود را بهمان طریق ظاهر و بیان سازد پس الهام حقیقي‌را باین شروط پنجگانه آتیّه مي توان شناخت

شرط اول آن است که الهام حقیقي تقاضاي روح انساني‌را که یافتن خوش حالي جاوداني است رفع سازد و این تقاضاي روح بچند قسم منقسم مي شود اوّلا این که آدمي بدانستن حقیقت دربارهٔ خود و خدا محتاج است یعني بآدمي لازم است که خبر معتبره در خصوص صفات خدا بداند و از ارادت و احکام خدا و از مطلب آفرینش خود خبردار باشد و از تحصیل چارهٔ انجام آن آگاه زیرا اگر چنانچه آدمي از این مطالب خبردار نباشد و آنهارا نداند بخوش حالي حقیقي چگونه مي تواند رسید ثانیاً اینکه انسان بتحصیل عفو گناهان و تقصیرات خود محتاج است زیرا که انسان درخود مي یابد که در حضور پروردگار خود مقصّر است وانصافش باو حالي مي‌نماید که آن افکار و گفتار و رفتاري که باو لازم است بعمل نیاورده و در حضور خدا گنهکار است و هرکس که از حال باطنئ خود بي خبر و در ارادهٔ فریفتن خود نباشد باید که بتقصیرات خود مقرگردد پس معلوم

و مشخّص است که انسان ازهرجهت بانواع و اقسام خطایا درحضورخدا مقصّر و مدیون است در این حال لازم است که آدمي از مواخذهٔ تقصیرات خود رهائي یافتهٔ دَین خودرا ادا سازد و الّا بآن خوش حالي که محض درخدا است نمي تواند رسید زیرا که مدیون و گنهکار چگونه بپروردگار خود تقرّب مي تواند جُست ثالثاً این که علاوه برتحصیل عفو گناهان روح آدمي به نیک و پاک گشتن نیز محتاج است یعني بآدمي لازم است که روز بروز در کمال خوبي خوبتر و پاکتر گردیده بخدا تقرّب بیابد زیرا تا این تقاضاي روح آدمي رفع نگردد و باطن او پاک و مقدّس نشود رضامندي خداي پاک و مقدّس نیز شامل حال اونخواهد گشت و از این جهت که خوش حالي حقیقئي آدمي وابستهٔ این پاکي باطني است پس بدون آن خوش حالي حقیقي‌را تحصیل نمي تواند نمود و این تقاضاي ثلاثهٔ روح انسان در ضمن آن تمنّا و تقاضاي عمده که عبارت از یافتن خوش حالي جاوداني است لازماً و واضحاً یافت مي شود در این صورت مادامي که انسان حقیقت‌را نیابد و درحضور خدا بري الذّمه نشود و بپاکي قلب خود نرسد لذّت آن خوش حالي جاوداني و حقیقي‌را که درخدا است وبس نخواهد چشید و تمناي ساکت و رفع ساختن تقاضاي مذکوره از قراریکه معلوم است در میان بت پرستان هم متداول است چنانکه آنها نیز خود را محتاج حقیقت مي دانند و بنابر زعم خود شان گویا همیشه طالب حق اند و قرباني آنها برهاني است قاطع که مي خواهند که بوساطتِ آنها عفو تحصیل کنند و اقسام ریاضت و نذر ایشان شاهد این مدّعا است که تقاضاي پاک گشتن بآنها هم معلوم است و از همین‌ها واضح است که ببت‌پرستان نیز تقاضاي یافتن خوش حالي حقیقي آشکارگردیده است پس مادامي که تقاضاي مذکوره که خدا بطور مستحکمي در روح آدمي ثبت نمودهٔ رفع نشود آدمي خوش حال و سعادتمند نمي تواند شد و چنانکه مذکور گشت که هیچ کس تقاضاي روح خود را با لذّت نفساني و با قوّت عقل خود

ساکت نمي تواند ساخت و حال آنکه خدا این تقاضا را محض از براي آن در روح نقش کرده است که رفع شود و آدمي باستصواب سکوت آن خوش حالي جاوداني‌را تحصیل نماید پس باید که الهام الهي تقاضاي مذکوره‌را رفع سازد زیرا که مدعاي الهام الهي چنانکه مذکور گشت همین است که اینهارا رفع کند پس اگر رفع ننماید هر آئینه بیفائده خواهد بود لهذا کتاب هر ایک از مذاهب که تقاضاي روح آدمي‌را رفع نسازد همین دلیل است کافي که آن مذهب از خدا نیست

شرط دوم این است که باید الهام حقیقي با شریعتي و انصافي که از خدا در قلب آدمي ثبت گشته است موافقت داشته باشد و انصاف آن قوة باطني است که خدا آنرا در قلب هر کس بنحوي که هرگز محو نشود ثبت نموده است که آدمي با آن تشخیص نیک و بد و ظلم و عدل و مقبول و نامقبول بخدا و سزاواري اجر و بازخواست‌را حساس مي نماید و هرچند که قوّة انصاف بعلّت رغبت بدي و قوّت نفس در اکثر اشخاص بسیار ضعف بهم رسانیده حتّي در بعضي اشخاص کالعدم مي نماید باز در تمام طوائف تشخیص نیک از بد و ظلم از عدل و مقبول و نامقبول بخدا و سزاواري باجر یا بازخواست بدیهتةً یافت مي شود و در اکثر ملل تشخیص دادن انصاف بمرتبهٔ مطابق مي افتد که دروغ گوئي و فریب و زنا و دزدي و قطاع الطریقي و قتل‌را بد دانسته به باز خواست سزاوار مي دانند و همچنین درستي و راستي و بیریائي و رحم و مهرباني‌را نیک و لائق اجرت مي شمارند پس باید که الهام حقیقي باین احساس انصاف خواه مقوي و خواه ضعیف باشد موافقت نماید چنانکه چیزیرا که انصاف زشت و ناحق و بخدا ناگوار و لائق باز خواست مي فهماند الهام حقیقي هم آنرا بهمان قسم بفهماند و آن چیزیکه بنابر انصاف نیک و بخدا خوش آینده است الهام نیز آنرا بهمان طور بیان کند و نمي تواند بود که کلام الهامي ربّاني با شریعت انصافي که خدا در قلب انسان بر قرار کرده است نقیض گوید

امّا مي تواند بود بلکه ضرورت دارد که آنرا زیاده بفهماند و بتکمیل رساند

شرط سوم آنکه چون خدا در انصاف قلب آدمي خود را عادل و مقدّس بیان ساخته و بنابر این دوست دارنده و اجر دهندهٔ نیک و نیک کاران و خوار بیننده و باز خواست کنندهٔ بد و بدکاران است پس الهام حقیقي باید که خدارا در همان صفات بیان سازد و چنانکه انصاف بجهت تحصیل نیکي و پاکي متحرّک قلب آدمي است بهمان طریق نیز باید که الهام الهامي منظور و مقصود آدمي‌را باین مطلب عمده بکشد و در تحصیل آن متحرّک آدمي گردد بمرتبهٔ که نه محض ظاهراً بلکه باطناً پاک شود چنانکه خدا پاک است

شرط چهارم اینکه چون خدا قدیم و مطلق و در ذات و صفات خود عاري و بري از تبدیل و تغیر است پس لازم مي آید که الهام حقیقي نیز اورا چنان بیان سازد که خدا خودرا با موجودات بیان نموده است یعني هنگامي که با نظر تعقّل بموجودات ملاحظه شود مفهوم مي گردد که مي بایست خدا واحد و قدیم و قادر و عالم و حکیم و رحیم و خالق آسمان و زمین باشد پس لازم است که الهام حقیقي نیز خدارا بآن سیاف بیان سازد

شرط پنجم آنست که در الهام حقیقي خلاف معنوي نباشد یعني لازم است که در کتب الهام الهي تمامي مطالب و تعلیمات عمده موافق یکدیگر باشند زیرا که محال است که در مطلب و تعلیم ضدّ یکدیگر بوده هر دوي آنها حق باشند و اختلاف کلام بي استحکامي و ضعف و نقص‌را ظاهر مي سازد و بجهت اینکه بودن این صفات ناقصه در خداي کامل و مبّرا از تغئیر صورت امکان ندارد پس بهمین قسم در کلام الهام الهي نیز بودن چنین صفات محال است

نهایت ممکن است که کلام انجام کنندهٔ شروط مزبوره که کلام الهام حقیقي و ربّاني است چنان حقایق‌را بیان نماید که اسرار الهي بوده و از

حیطهٔ تصرّف عقل انسانی دور و خارج باشد بنوعی که آدمی با عقل ضعیف خود بمراتب عالی و درجات رفیع مطالب بیان ساختهٔ خداوندی نتواند رسید زیرا که علم و حکمت خالق بیشتر از علم آدمی می باشد که خاک زاد و کوته نظر و وجودش از دیروز است بلی معلوم و یقین است که چنان اسرار در الهام حقیقی می تواند بود زیرا که بیان خدا با موجودات نیز از چنان اسراری مملو است که عقل آدمی آنهارا درک نمی تواند نمود و هرچندی که انسان اقواء باطنی موجوداترا علی الدوام درکار می بیند و همیشه از آنها مستفیض می گردد باز علل باطنی آنهارا درک نمی تواند نمود و علاوه براین ممکن است که خدای تعالی در کتاب الهام خود نیز آنچنان صفات ذات پاک خودرا اظهار و بیان نماید که درهیچ ایک از موجودات مثل آن صفات نبوده بیرون از تصرّف عقل انسانی باشد زیرا ممکن بل لازم است که در ذات پاک الهی چنان صفاتی باشد که مختّص در خدا بوده درهیچ ایک از مخلوقات مثل آن نباشد تا خدا بآنها از تمامی موجودات امتیاز یافته در انتهای کمال باشد والاّ درمیانهٔ خالق و مخلوق وعابد و معبود تفاوتی نمی بود پس در این صورت کرا یارائی جرات است که ذات پاک بی پایان باری تعالیٰرا با عقل ناقص و قصیر خود بسنجد و از برای بی انتها و لایدرک انتها و انجامی قرار دهد و یامعین سازد که در ذات پاک خدا می بایست محض فلان فلان صفات یافت شود و یا آنکه بعارف و قادر و حکیم بحث وارد نماید که فلان صفاترا می بایست که بفلان مرتبه واضح و بیان سازد و حال آنکه تصور کنندهٔ چنین خیالها سزاوار بازخواست شدید است زیرا که آدمی خود را با اینها بدعوی الوهیّت می رساند خلاصه بهمین قدر در باب بیان صفات لازمهٔ کتاب الهام حقیقی اکتفا نموده صفات پیغمبر حقیقیرا درابتدای باب آخر این رساله مذکور خواهم ساخت

پس در این صورت اگر کسی کتب مذاهب بت پرستانرا بنابر شروط

مذکوره ملاحظه نموده تشخیص دهد اورا بخوبی معلوم خواهد شد که امکان ندارد که اطوار عبادت ایشان و کلام کتب آنها از الهام حقیقی صادر گشته باشد زیرا که تقاضای روح آدمیرا که یافتن حقیقت و بی تقصیری و پاکی و خوش حالی حقیقی است هرگز رفع نمی توانند نمود بلکه درخصوص ذات و صفات خدا و ارادهٔ او که در بارهٔ انسان دارد از آنها گمانهای نالائق و ناقص صادر می شود بمرتبهٔ که آدمیرا به بت پرستی دلالت می کنند پس آنها بالمرّه خلاف بوده متابعان خودرا بگمراهی و هلاکت می کشند لهذا جهت شخص محمّدی که جویای حقیقت است جستجو نمودن مذاهب بت پرستان لازم نیست زیرا که از تجسّس آنها مرادی حاصل نمی شود نهایت بجهته چندین شخص سوال لازمه و تفحّص واجبه این است که آیا فی الحقیقت کلام الهی قرآن است که آنرا از خدا دانسته یا انجیل و توریت است که کتب مقدسه مستعمله مسیحیّان اند و یا قرآن و انجیل هر دو براستی و درستی الهام و کلام الهی اند امّا چون اکثر مطالب قرآن و انجیل با یکدیگر موافقت ندارند چنانچه هرکس که از تعلیمات و مطلبات آنها خبردار و بمعانی آنها رسیده باشد می داند و دراین رساله نیز درموقع خود ثابت خواهد گشت پس بنابر این ممکن نیست که هر دوی آنها کلام‌الهی باشند دراین حال محض یکی از آنها راست و کلام خدا است الحال لجاجت و طرفداریرا بر کنار نهاده از روی حقیقت جوئی با قلب صاف و دقّت تمام تجسّس نمائیم که آیا کدام یک از قرآن و انجیل کلام الهی است امید که خدای تعالی بجهت یافتن حقیقت اعانت نموده نور هدایترا عنایت فرماید زیرا که این امر چنان امر عظیمی است که هرکس که طالب و جویای خوش حالی دائمی است دیگر دراین باب غفلت نمی تواند ورزید بجهت آنکه نجات و هلاکت وابستهٔ همین است زیرا هرکس که طریق هدایترا نیافته باشد جاوهٔ ضلالتش اورا از خدا مهجور ساخته بهلاکت ابدی خواهد برد و بطالب طریق حق لازم است که بخدای قاضی الحاجات که بهترین

هاديان و نور هدايت‌را بطالبان عطا كننده است مناجات نموده با سعي تمام تفحّص كند و مادامي كه طريق حق‌را تحصيل نكرده است از استغاثه و تجسّس دست نكشد و غرض ما از اين رساله نه حجّت و مباحثه بلكه همين است كه راه حق‌را بمحمّدياني كه از صميم قلب جوياي حقيقت اند بيان نموده يافتن حقيقت‌را بآنها آسان و اسهل سازيم پس اي متابعت كنندهٔ محمّد باين سخنان كه يكي از دوستان تو كه طالب خوش حالي جاوداني تُست از راه مهرباني نوشته بقلب و فكر تمام متوجه باش و در خواندن اين رساله نقصي نگذاشته بتفكّر و تعقّل تمام الي آخر مكرراً مطالعه نماي و بجهت تحصيل حقيقت بخدائي كه اصل نور است التماس كن كه ترا از عالم بالا منوّر سازد و الّا اگر نور او ترا منوّر نسازد ياراي ديدن و يافتن حقيقت‌را نخواهي داشت زيرا چنانكه آفتاب‌را محض با نور آفتاب مي توان ديد همچنين خدارا نيز با نور خود او مي توان شناخت و بس امّا هرگاه از توفيق و عنايت ربّاني حقيقت‌را يافته پس در هر جا و هر كتاب كه يافته باشي از آن روگردان مشو زيرا كه خوار ديدن حقيقت خوار ديدن خدا است و هر كس كه خدارا خوار بيند خدا نيز اورا خوار خواهد ديد

اين رساله منقسم بسه باب نموده اين مطلب‌را كه انجيل يا قرآن كدام يک از آنها في الحقيقت كلام الهي است در ضمن آن سه باب تشخيص خواهيم داد از آن جمله در باب اول تفحّص خواهيم نمود كه منسوخ و تحريف گشتن كتب مقدّسه كه عبارت از انجيل و توريت باشد صحت دارد يا نه در باب دوم تعليمات عمدهٔ انجيل و توريت‌را بيان كرده ملاحظه خواهيم نمود كه آيا آنها مصداق و انجام دهندهٔ آن شروط اند كه ما جهت ثبوت الهام حقيقي ذكر نموده ايم در باب سوم تفتيش و تشخيص ادّعاي رسالت محمّد خواهيم كرد

باب اوّل

مشتمل است بر اثبات اين كه انجيل و كتب عهد عتيق منسوخ و تحريف نگشته اند

و منقسم است بسه فصل * فصل اوّل در اظهار اين كه قرآن نيز مقر است كه انجيل و كتب عهد عتيق كه درميان مسيحيان مستعمل است از خدا مي باشد * فصل دوم در ثبوت اين كه در هيچ وقتي كتب مذكوره منسوخ نگشته * فصل سوم در اثبات اين كه كتب مقدّسهٔ مذكوره تحريف و تبديل نيافته اند

فصل اوّل

مخفي نماند كه هر ايک از امّتان محمّد مادامي كه منكر مذهب خود نباشد بايست كه اعتقاد و اقرار داشته باشد كه كتب مسيحيان كه عبارت از انجيل و توريت است كلام خدا است زيرا كه در اكثر مواضع قرآن احوالات اهل كتاب ذكر گشته است و از آن آيات مي توان دريافت كه كتب مذكوره خداي تعالى بجهت بيان اراده و احكام خود بوساطت موسي و داؤد و سائر پيغمبران و بوسيلهٔ يسوع مسيح باهل مذكوره داده است پس در باب كلام خدا بودن آن كتب ديگر لازم نيست كه دليل آورده حقيقت آنهارا بامّتان محمّد ثابت سازيم زيرا كه خود محمّديان و قرآن نيز بر مطلب مزبوره اقرار دارند چنانچه ذكر خواهد شد در اين صورت از اظهار آن دلائل موفورهٔ كه بجهت ثبوت كلام الهي بودن كتب

مقدّسه مستعملهٔ مسیحیان مي توانستیم آورد حال در این جا تاملّ نموده انشاء الله تعالی از براي اظهار آن دلائل در صفحات باب دوم مجال و فرصت یافته بتحریر آنها اقدام خواهیم نمود پس در این جا محض آن مواقع قرآن‌را ذکر خواهیم کرد که از آنها معلوم و مشخّص مي گردد که خود قرآن مقر است که کتب مقدّسهٔ مستعملهٔ مسیحیّان و یهودیان از خدا است چنانکه در سورة الشوري مسطور است که * وقل آمنت بما انزل الله من کتاب و امرت لا عدل بینکم الله ربّنا و ربّکم لنا اعمالنا و لکم اعمالکم لا حجة بیننا و بینکم * یعني بگو اي محمّد که من ایمان مي آورم بان کتبي که از خدا نزول یافته اند و در خصوص شما بمن عدالت امر شده است خدا ربّ ما و ربّ شما است بجهت ما اعمال ما و بجهت شما اعمال شمارا محسوب خواهد نمود مابین ما و شما باید که حجّتي نباشد و ایضاً در صورة العنکبوت مرقوم است که * و لا تجادلوا اهل الکتاب الا بالتي هي احسن الا الذین ظلموا منهم و قولوا آمنا بالذي انزل الینا و انزل الیکم و الهنا و الهکم واحد و نحن له مسلمون * یعني شما ای محمدیان باهل کتاب حجّت منمائید مگر بطریق خوشي ماوراي آنها که با شما ظلم مي نمایند و بگوئید که ما ایمان مي آوریم بآن چیزي که بما نازل شده و بآن چیزي که بشما نازل گشته است خداي ما و خداي شما یک است و ما خودرا باو تسلیم نموده ایم و دیگر در سورة المائده مرقوم گشته که * الیوم احل لکم الطیبات و طعام الذین اوتوا الکتاب حلّ لکم و طعامکم حل لهم * یعني از امروز حلال گشته بشما طیبات و طعام ایشان که بآنها کتاب داده شده و طعام شما نیز بایشان حلال گردید * بهریک از امّتان محمد واضح و لائح است که مللي که بایشان کتاب داده شده و آنها که باهل کتاب ملقّب گشته اند مسیحیّان و یهودیان اند چنانکه در سورة البقر در باب یهود و نصاری گفته شد * و هم یتلون الکتاب * یعني یهود و نصاري کتاب‌را خوانده اند و این فقره نیز از قرآن معلوم و مشخّص است که کتبي که به یهودیان و

مسیحیّان داده شده توریت و انجیل است زیرا که در سورهٔ آل عمران وارد است که * انزل التوریت و الانجیل من قبل هدي للناس * یعني خدا نازل نمود توریت و انجیل‌را سابقاً که هادي مردمان باشند و از براي تفسیر لفظ لغوي توریت بهمین قدر اکتفا مي رود این که در اصطلاح عرب بکلامي که از خدا به یهودیان داده شده است توریت گفته مي شود لفظي است که از عبراني استخراج گشته زیرا که آنها قبل از ایّام محمّد تا حال کتب الهامي‌را که بوساطت پیغمبران خدا بایشان رسیده توراة مي نامند که عبارت از تعلیم و یا شریعت است و یهودیان کتب مذکوره‌را سه قسمت نموده بهریک لقب علیحدهٔ دادند مثلاً قسم اول‌را که محض کتب خمسهٔ موسی است توراة مي گویند و قسم ثاني‌را کتب پیغمبران و قسم ثالث‌را رسائل و یا زبور مي نامند سبب زبور گفتن ایشان آن بود که قسم ثالث از زبور داؤد آغاز مي شود لیکن مسیحیّان که همگي کتب مذکوره در هر اوقات درمیان ایشان نیز مستعمل بوده و مي باشد و آنهارا کلام خدا دانسته و مي دانند در اکثر اوقات این اقسم ثلاثه‌را کتب عهد عتیق مي گویند از این سبب که خدا قبل از مسیح کتب مذکوره‌را ملهم ساخته بود و انجیل‌را در اکثر اوقات کتب عهد جدید مي گویند و بهر دوي اینها نیز کلام الهي و یا کتب مقدّسه و یا بیبل گفته مي شود و بیبل لفظ یوناني است بمعني الکتاب و هنگامي که در باب کتب مذکوره در این رساله گفتگو شود آنهارا باین اسماء استعمال خواهیم نمود خلاصه بنابر آیات مزبورهٔ قرآن امکان ندارد که تابعان محمّد در خصوص کتب مقدّسهٔ مستعملهٔ مسیحیان تغافل ورزیده بآنها ملتفت نشوند زیرا که بنابر مضامین قرآن باید که محمّدیان نیز کتب مذکوره‌را کلام الهامي پروردگار بدانند نهایت مطلبي که قرآن‌را در چه مرتبه محسوب مي توان داشت در باب سوم ذکر خواهیم نمود و باعث آوردن این آیات قرآن نه آن است که گویا انجیل بشهادت قران احتیاجي داشته باشد حاشا بلکه

بجهت این است که امّتان محمّد بدانند قرآن که خود شان حق مي دانند مقر است که کتب مقدسهٔ مذکوره از خدا است

فصل دوم

مشتمل است بر ثبوت اینکه انجیل و کتب مقدّسهٔ عهد عتیق در هیچ وقتي منسوخ نگشته اند

در این باب محمّدیان ادّعا مي کنند که چنانچه بسبب آمدن زبور توریت و بعلت ظهور انجیل زبور منسوخ گشته همچنین انجیل نیز بسبب قرآن منسوخ گردیده است چنانچه دیگر آدمي در تحت قید آن نمي باشد در این صورت بما لازم است که با دقّت تمام بحقیقت این ادّعا برسیم زیرا که اگر راست باشد پس کتب عهد عتیق و جدید باوجودیکه از خدا مي باشد باز باحدي لازم نیست که احکام آنهارا تابع باشد

پوشیده نماند که ادّعاي مذکوره از قراري که مشخّص مي شود از ندانستن توریت و انجیل و از نفهمیدن مطالب و مقاصد آنها صادر گشته است زیرا که اگر کسي با تفکّر و دقّت کتب مقدّسه‌را مطالعه نماید بزودي دریافت خواهد کرد که في الحقیقت معني آنها متضمّن یک دیگر و در مطالب و تعلیمات باهم موافقت و مناسبت کلّي دارند بطریقي که تمامي آنها معمورهٔ عجیبهٔ معرفت و محبت خدا هستند که اصل بناي آن عمارت توریت است و سائر کتب مقدّسه سبب تکمیل آن چنانکه در توریت ارادهٔ خدايء که دربارهٔ آدمي دارد باین نحو بیان شده است که باید سلسلهٔ انساني باستصواب معرفت الله و بسبب عبادت شایستهٔ خدا تقاضاي روح آدمي انجام یافته آن سلسله بخوش حالي حقیقي و

دایمي برسد که بنیاد آن عمارت همین است وبس و بعد از توریت در رسائل رسل و زبور بیان شده است که خدا نظر بمعرفت و محبت خود با انواع و اقسام اطوار و طریقها بني نوع بشررا علي الخصوص ملّت اسرائیل‌را یوماً فیوماً قریب بشناختن خود کشیده و جهت عبادت لائقهٔ او مهیا نموده است و آخر الامر انجیل واضح مي سازد که خداي تعالی بچه نحو وبچه قسم این مطلب عظیم‌را بوساطت مسیح بانجام رسانیده و آن چنان عبادتي مقرّر داشته است که خارج از آن آداب و عبادتهاي ظاهري باشد که یهودیان در زمان عهد عتیق مي کردند و دیگر این مرحله نیز در انجیل و کتب پیغمبران بیان شده است که در آخر عموم طوایف عالم بفیض عبادت حقیقي مقرّر شدهٔ انجیل خواهند رسید

و این که عبادت ظاهري توریت بعبادت روحاني و باطني تبدیل خواهد یافت مطلب نو نبود زیرا که در بعضي مواقع کتب عهد عتیق مذکور گشته بود که ایّامي خواهد آمد که بعوض عبادت ظاهري عبادت روحاني مقرر خواهد گردید مثلاً در آیات ۳۱ الی ۳۳ فصل ۳۱ ارمیا پیغمبر ذکر شده است که * اینک خداوند مي فرماید که روزها مي آیند که من با خاندان اسرائیل وخاندان یهوداه عهد تازه‌را خواهم بست نه مثل عهدي که با پدران ایشان بروزي که ایشان‌را جهت بیرون آوردن ایشان از زمین مصر دست گرفته بستم که ایشان عهد مرا شکستند و خداوند مي فرماید که از براي ایشان بجاي شوهر بودم امّا خداوند مي فرماید عهدي که بعد از آن ایّام بخاندان اسرائیل مي بندم این است که شریعت خودرا بدرون ایشان نهاده آنرا در قلب ایشان خواهم نوشت و از براي ایشان خدا بوده ایشان نیز بمن قوم خواهد بود و آیهٔ ۶ فصل ۴۲ اشعیا پیغمبر و آیهٔ ۴ فصل ۱۱۰ زبور که معني آنها در انجیل در فصل ۷ نامهٔ بعبرانیان تماماً واضح گردیده است و آیات ۱۸ و ۱۹ فصل ۱۸ کتاب پنجم موسی نیز اشاره بمطلب مذکور است

مخفي نماند كه احكام توريت بر دو قسم است قسمي احكام ظاهري است كه بر آداب عبادت يهوديان و عادات و حكمراني ايشان منسوب بود و قسمي احكام باطني است كه بخدا شناسي و بپاكي قلب و نيك رفتار منسوب است غرض از قسم نخست كه خداي تعالي از براي يهوديان بر قرار نموده بود بر دو نحو است نحو اوّل اين كه طائفهٔ مذكوره باستصواب آن احكام از طائفهٔ بت‌پرستان و عادات و مذهب ايشان كناره جويند و نحو دوم اين كه اشاره و نمونهٔ آن عبادت روحاني باشد كه مي بايست بوسيلهٔ مسيح مقرّر گردد فلهذا احكام ظاهريّه بظهور مسيح انجام يافته بدين معني منسوخ گرديدند كه ديگر محافظت آنها لازم نشد چنانكه بهمين تبديل و تغئير در آيات سابق الذكر توريت اشاره گشته است ليكن بوقوع چنين تغئير در احكام ظاهريّهٔ آن احكام باطنيّه توريت كه اصل الاصول اند تبديل و منسوخ نگشته اند بلكه مسيح آنهارا در انجيل زياده تفصيل كرده و واضح نموده است چنانچه ما بعد مذكور خواهد گشت و بتغئير مذكور كه در ظاهرات و فروعات واقع شده كتب عهد عتيق يعني توريت نه برهم خورده است و نه منسوخ گشته بلكه آن چيزهاي كه در توريت بر طريق ظاهري و نمونه بوده اند حال در انجيل باطني و روحاني شده و انجام يافته اند * اكنون باظهار نمونهٔ چندي اين مطلب‌را بيان و واضح خواهيم ساخت بدين قسم كه در توريت امر شده بود كه بجهت آمرزش گناهان حيوانات‌را قرباني نمايند بديهي است كه چنين قربانيها گناهان‌را نمي توانند پوشانيد و مقصود اصلي قربانيها نيز اين نبوده است بلكه نمونهٔ آن يک قرباني بود كه مسيح در وجود خود بعمل آورد چنان كه در عهد عتيق وعده داده شده است كه مسيح جسم خودرا بجهت تمامي گناهان مردم قربان خواهد ساخت چنانچه در باب ۵۳ اشعيا و در زبور ۴۰ باين مطلب اشاره رفته است و غرض ديگر از قرباني حيوانات اين بود كه انكار قرباني كنندگان بآن قرباني عظيم كشيده شود و ايشان آنرا دريافت نمايند و بر او

ايمان آورند و سبب آمرزش گناهان ايشان محض آن قرباني عظيم بود كه مي بايست با مسيح صورت پذير گردد و حال كه مسيح آمده و خودرا از براي گناهان انسان قربان ساخته و بهمين يک قرباني بجهت آنان كه باو ايمان آورده و مي آورند كفّارهٔ ذنوب گشته است در اين صورت آن قربانيهاي نمونه ديگر لازم نيست زيرا كه بانجام رسيده اند چنانكه اين مطلب در انجيل در فصل ۹ و ۱۰ نامه بعبرانيان بواضحيء تمام ذكر شده است الحال قرباني لازمه بشخص مسيحي قرباني شكر و حمد خدا است كه اين‌را نه محض بسخن بلكه بايد باعمل نيز در حضور خدا بگذراند چنانكه در آيهٔ اول فصل ۱۲ نامهٔ باهل روم و در آيهٔ ۵ فصل ۲ نامهٔ اول پطرس مرقوم است ديگر در توريت بجهت غسل و شست و شوي بدن حكم شده بود غرض از اين شست و شوها آن بود كه عامل اين عمل دريافت نمايد كه روح پيش از بدن محتاج شست و شو و تطهير است پس اين شستن و تطهير جسماني نمونهٔ آن پاكي روحاني بود كه بوساطت انجيل بعمل مي آيد در اين حال ديگر چنان غسل و طهارت لازم و واجب نيست بلكه الآن بطريق روحاني و باطني بعمل مي آيد چنانكه در آيهٔ ۲۲ فصل ۱۰ نامهٔ بعبرانيان و در آيهٔ ۵ فصل ۳ نامهٔ به تيتس مذكور است و ظاهر است كسي كه روحش از ناپاكي گناه پاک شده باشد در پاک نگه داشتن بدن خود نيز كوتاهي و مساهلت نخواهد نمود امّا نه آن كه اين پاكي ظاهري‌را بآن مرتبه بداند كه از براي تحصيل نجات چيزي است لازم و مفيد و ديگر اينكه عبادت خانهٔ اورشليم كه قربانگه و محلّ عبادت يهوديان بود و خدا خودرا در آنجا چنان بيان مي نمود كه گويا در ان محل ساكن است نمونهٔ اين بود كه مي بايست دل آدمي منزل خدا باشد پس در صورتي كه انجيل بسبب ايمان آوردن بمسيح قلب آدمي‌را چنان مكان مقدّس مي سازد ديگر عبادت خانهٔ سنگي يعني هيكل لازم نيست زيرا كه آن هيكل روحاني كه خانهٔ سنگي نمونهٔ آن بود حال در درون كساني كه قلباً بمسيح ايمان

آورده اند بنا یافته است چنانکه در آیات ۱۶ و ۱۷ فصل ۳ نامهٔ اول باهل قرنتس مرقوم است و دیگر آن روزهاي عید که در توریت مقرر گشته بودند که احدي ماذون نبود که در آنها مرتکب امري شود مگر این که با تمامي حواس خود مستغرق افکار امورات الهي و اخروي گردد آنها نمونهٔ عید قلبي بودند که عبارت است از تقرّب یافتن بخدا و استحکام ساختن رابطهٔ دوستي باطني باو که قصد انجیل نیز همان است که آدمي‌را بآن مرتبه برساند و اگر چنانچه کسي محافظت احکام آن نماید هر آئنه بآن مراتب خواهد رسید چنانکه این مطلب در آیات ۱۶ و ۱۷ فصل ۲ نامهٔ بقلسیان مسطور است و دیگر آنکه ختنهٔ که در توریت از براي طائفهٔ بني اسرائیل مقرّر گشته بود قطع نظر از اینکه علامت ظاهري بود براي عهدي که درمیان خدا و آن طائفه بود نیز نمونهٔ بود از قطع نمودن خواهش نفسائي چنانچه حال بسبب ایمان آوردن بانجیل قطع کردن خواهش نفساني بعمل مي آید زیرا که بکسي که في الحقیقت بآن ایمان آورده است چنان قوتي بهم مي رسد که با خواهشهاي نفس امّارهٔ خود مجادله کرده آنرا مغلوب سازد و موافق ارادهٔ خداوندي رفتار نماید و در عهد جدید علامت طایفهٔ خدا یعني اسرائیل روحاني یا مسیحي حقیقي همین است پس در این صورت ختنهٔ ظاهري دیگر لازم نیست ازآنرو که حال در قلب بطور روحاني بعمل مي آید چنانکه در آیات ۲۸ و ۲۹ فصل ۲ نامهٔ باهل روم و در آیهٔ ۱۱ فصل ۲ نامهٔ بقلسیان مرقوم گشته است و چندین نمونه‌هارا دیگر زیاده مرقوم و معلوم مي توانستیم نمود زیرا که تمامي اداب عبادت عهد عتیق نمونه و تدارک آن عبادت حقیقي و روحاني بوده است که مسیح آنرا در عهد جدید مقرّر نموده است پس انجیل کتب عهد عتیق‌را باطل نمي سازد بلکه بانجام مي رساند بدین نحو که چیزهائي که در کتب مقدّسه عهد عتیق ظاهري مي بود حال در عهد جدید بباطني مبدّل گشته است و آن چیزي که در آنجا بحسب تصویر دیده مي شد در اینجا وجوداً ملاحظه مي گردد

و آنکه آغاز و تدارک آن در آنجا بر قرار گشته بود در اینجا تکمیل یافت و بجهت همین است که خود مسیح در حیني که یهودیان چنین تصوّر مي نمودند که گویا او ارادهٔ بر هم زدن و منسوخ نمودن توریت دارد بآنها گفت که تصوّر مکنید که من از بهر ابطال توریت و رسائل انبیا آمده ام از جهت ابطال نه بلکه بجهت تکمیل آمده ام چنانکه در آیهٔ ۱۷ فصل ۵ متّي مذکور گشته است

و علاوه براین واضح و آشکار است که انجیل هیچ موضعي از مواضع توریت‌را که بخدا شناسي و بپاکي قلب و نیکي رفتار شامل اند باطل و منسوخ نگردانیده است چنانچه هرکس که باندک تامّلي و با فکر و دقّت جزوي هر دورا مطالعه نماید این مدّعارا بزودي دریافت خواهد نمود و ما در اینجا بجهت اثبات امر مذکوره مطلب چندي‌را ذکر مي نمائیم مثلاً باین نوع که در باب صفات بدان که همان صفات که در توریت بیان شده در انجیل نیز مسطور اند باین تفصیل که محبت و رحمت و تقدّس و عدالت الهي در انجیل زیاده تر عیان و وحدت با تثلیث توضیح و بیان گشته است و احکام باطني یعني آن احکام که بپاکي قلب و نیک رفتار منسوب اند در انجیل و توریت همان اند مگر در انجیل زیاده واضح و بیان شده بدین طریق مثلاً در توریت نهي قتل جاري گشته امّا مسیح مي گوید که در حضور خدا مستوجب بازخواست قتل محض آن کس نیست که قتل نموده بلکه آن شخص نیز هست که نسبت ببرادر خود غضبناک و بدگو است و خرابي و بربادي وي خواسته باشد و دیگر در توریت نهي شده است که زنا مکنید امّا مسیح مي گوید که نه محض آنکس که فعلاً مرتکب این عمل گشته زناکار است حتّي آنکس هم که از روي شهوت بزن کسی نظر اندازد في الفور در قلب خود با او زنا نموده است و دیگر بنابر سنگدلي طائلفهٔ بني اسرائیل در توریت فتوي اطلاق جاري گشته بود لیکن مسیح بجهت توضیح معني عظیم نکاح این اذن‌را محض

درآن وقت مي دهد که يکي از شوهر و زن بسبب ارتکاب فعل زنا نکاح‌را باطل ساخته باشند و ديگر در توريت حکم شده است که سوگند خود را بخداوند خويش وفا کن چون يهوديان بنوع خفيفي و بي علّت و از براي امورات نالائق قسم مي خوردند بنابر اين مسيح فرمود که هر گاه امر عظيمي اتفاق نيفتد و في الحقيقت ضرور نشود قسم ياد منمائيد بلکه مکالمهٔ شما بآري آري و ني ني واقع شود يعني آري و ني گفتن شما بايد بآنمرتبه راست و درست باشد که بطريق سوگند و در مقامش محسوب گردد و ديگر در توريت امر نافذ گشته است که همسائيه خود را چون خود دوست دار نهايت يهوديان اين نوع الفت و دوستي‌را محض بطائفهٔ خودشان توجيه نموده اند ليکن مسيح چنين بيان فرموده است که همسايه و دوستان محض نزديگان و هم طايفگان نيستند بلکه همه کس حتّي فرموده است که اعداي خودرا نيز دوست داريد و از براي آنها که بر شما لعن مي کنند برکت طلبيد و بآنان که شما را عداوت مي نمايند احسان کنيد و از بهر آنها که شما را فحش مي دهند و زحمت مي رسانند دعا کنيد چنانکه همهٔ اين مطالب در آيات ۲۱ الي آخر فصل ۵ متّي مرقوم گرديده است پس در اين صورت بديهي است که انجيل کتب عهد عتيق‌را باطل نمي سازد بلکه مضامين آنهارا زياده واضح مي نمايد و در انتهاي مراتب آنهارا تقويت داده و تکميل مي کند ** امّا نه آنکه بسبب چنين تکميل کتب عهد عتيق بي مصرف شده باشند حاشا بلکه آنها باز بنياد کتب عهد جديد اند يعني مدّعاي کتب عهد عتيق آن بود که هم بطائفهٔ اسرائيل و هم بسائر مطالعه کنندگان با احکام و حکايات بفهمانند که احوال آدمي بچه نحو بد شده است و او در حضور خداوندگار خود بچه نوع گناهکار است و محتاج بودن برهانندهٔ از گناه معلوم آنها نموده ايشان‌را برهانندهٔ موعوده که مسيح است مائل و معتقد سازند حال باوجوديکه مسيح آمده است باز مضامين کتب عهد عتيق بهمين مطالب اشاره کننده است ليکن

همين بهمين قدر تفاوت دارد که قبل از مسيح کتب مذکوره آدمي‌را برهانندهٔ آينده محوّل مي ساختند و حال که مسيح ظهور يافته است برهانندهٔ آمده مرجوع مي نمايند و اين مطلب که چرا اکثر اشخاص از طائفهٔ يهود اين رهانندهٔ موعود را که مسيح باشد قبول ننموده اند بعد ذکر خواهيم نمود ** در اين حال که توريت و زبور و رسائل پيغمبران يعني همگي کتب عهد عتيق در معني متصل ايک ديگر اند و با عهد جديد لاحق و موافق مي باشند پس اصلا ايک ديگررا باطل نمي سازند بلکه همديگر را بيشتر واضح و تکميل مي نمايند پس در اين صورت ادّعاي شخص محمّدي بي بنا است که مي گويد زبور ناسخ توريت است و انجيل ناسخ هر دوي اينها چنين ادّعارا محض آن کس مي تواند نمود که از کتب مقدّسه و از معاني و از موافقت مطالب آنها خبردار نباشد و يا آنکه محض بعضي فصول انهارا بطريق اخفاف و سهل انکاري مطالعه نموده و در مطالب آنها متفکّر نگشته باشد

و ادّعائي که گويا بسبب ظهور قران انجيل وکتب عهد عتيق منسوخ گرديده باشند بطلان چنين ادّعا بدو وجه مثبت است وجه اوّل اين که از قبول چنين نسخ عام دو فقرهٔ صادر مي شود اوّلاً اين که ارادهٔ خداوندي قرار گرفته بود که با دادن توريت امر نيک و مفيدي‌را بعمل آورد ليکن ميسّر نگرديد پس بهتر از اني‌را داد که زبور باشد و چون اين نيز مقصد و مطلب‌را بجا نرسانيد پس اين‌را هم منسوخ نموده انجيل‌را داد چون احوالات اين نيز بدستور سابق مانند آنها گرديد از اين هم فائدهٔ حاصل نگشت آخر الامر بسبب ظهور قرآن مطلب‌را بانجام رسانيد هرگاه احياناً العياذ بالله چنين تصوّر در کارگاه خيال کشيده شود پس حکمت و قدرت خدا باطل خواهد گرديد بلکه خدا بپادشاه انساني و بآدمي ضعيف و عديم الفهم مشابه خواهد شد که اين قبيل رفتار محض در بارهٔ ذات ناقصه انساني ممکن است نه آنکه در ذات کاملهٔ خدا ثانياً اگر قول مذکوره

غیر ممکن است پس از قانون نسخ این تصوّر لازم مي آید که خدا نظر بمصلحت و ارادت خود عمدا خواست که چیز ناقص و بمطلب نرسانندهٔ‌را بدهد و بیان نماید امّا چه نوع امکان دارد که کسي در بارهٔ ذات قدیم و کامل الصّفات خداوندي چنین تصورات ناقصه و باطله نماید

و دیگر اگر بعضي گویند که خدا بسبب روز بروز متزاید گشتن معرفت و علوم انساني بجهت هر ایّامي مذهب مخصوصهٔ مقرّر نموده است و بنابر این مذهبي که در ایّام موسیٰ بوده دیگر از براي مردم ایّام مسیح مناسبتي نداشته و همچنین مذهب مسیح بجهت خلائق ایّام محمّد مناسب نبوده است این مظنه هرچندیکه ظاهرا صحیح مي نماید امّا نظر بسببهاي آتیئه خلاف و باطل است اوّلاً بدان که انجیل کتب عهد عتیق‌را منسوخ ننموده است بلکه هر دوي آنها ملحق و موافق ایک دیگر اند چنانکه سابقاً مذکور و مدلّل گشته است ثانیاً کساني که ترقي دانائي و علم‌را سبب منسوخي ادیان خیال کرده اند باید بدانند که باعث این فکر خلاف آن است که دین و علم‌را منسوب و مخلوط ایک دیگر مي سازند و چنان تصوّر مي نمایند که گویا دینداري وابستهٔ دانائي و عقل و علم است و بس و حال آنکه چنین نیست زیرا مدّعاي الهام حقیقي همین است که تقاضاي روح آدمي‌را رفع سازد و اورا بتحصیل حقیقت و بي تقصیري در حضور خدا و بپاکي قلب و نیک رفتار و بخوش حالي جاوداني برساند نه آنکه عقل‌را بدانش و علم مملو سازد و تمامي مخفیّات و مستورات‌را باو واضح و روشن گرداند زیرا که آدمي فقط بدانائي نیک نخواهد شد و براي تحصیل پاکي قلب و نیک رفتار و رضامندي خدا کثرت علم لازم نیست بلکه محض در قلب انسان چنان فکر و خواهشي مي بایست باشد که احکام خدا را متابعت کند پس دینداري کار ارادت و قلب و عمل است و بس و اگر چنانچه انسان في الحقیقت ارادهٔ تحصیل دانستن احکام خداوندي‌را دارد در این باب باو لازم نیست که اوّل مرد عالم و فاضل گردد باو محض یک

عقل صحیحي درکار است که آنرا نیز پروردگار در هر اوقات بآدمیان مرحمت فرموده نهایت الهام حقیقي عقل‌را نیز منوّر مي سازد اما این منوّر گشتن عقل با معمول داشتن احکام خدائي چنان پیوستگي دارد که خدا آنرا باطاعت و عمل کنندگان کلام خود موافق سعي ایشان ارزاني داشته است و بس چنانکه در انجیل در آیهٔ ۱۷ فصل ۷ و در آیهٔ ۳۱ و ۳۲ فصل ۸ و در آیهٔ ۲۱ فصل ۱۴ یوحنا مرقوم است و هرچندیکه مردم در دانائي و علم بقدر امکان متفاوت اند لیکن باز تقاضاي قلب در هر مکان و در هر زمان همان است که هست پس باین علّت کتب الهامي خدا که مطلب آنها رفع ساختن تقاضاي روح است در هر ایامي که داده شده باشد باز لازم است که در تعلیمات و مطلبات عمدهٔ موافقت داشته و آدمي‌را در همهٔ اوقات بهمان وسائل که رفع تقاضاي روح و تحصیل نجات از آنها است رجوع کنند و بهمین جهت امکان ندارد که تعلیم و مطالب عمدهٔ آنها نقیض و باطل کنندهٔ ایک دیگر باشند بلکه این مرحله صورت امکان دارد که موضّح ایک دیگر بوده مطلب‌را زیاده آشکار سازند و کتب عهد عتیق و جدید مطابق همدیگر و بهمین منوال هستند چنانکه سابقا ذکر و ثابت گشت پس بنابر این ادّعائي که گویا از براي هر زماني مذهب مخصوصهٔ از خدا داده شده باشد باطل و عاطل است

وجه دوم بطلان ادّعائي که انجیل و کتب عهد عتیق بسبب ظهور قرآن منسوخ شده اند آن آیات باهرهٔ کلام الهي اند که در ضمن آن گفته شده است که کتب عهد عتیق و جدید ابداً منسوخ نخواهند گشت زیرا که بنابر آن آیات مي بایست که تا آسمان و زمین برقرار است احکام انجیل و کتب عهد عتیق در جریان باشند چنانکه خود مسیح در انجیل در آیهٔ ۳۳ فصل ۲۱ لوقا فرموده است که آسمان و زمین خواهد گذشت و لیکن نخواهد گذشت سخنان من و در آیهٔ ۱۸ فصل ۵ متّي باز فرموده است که راست مي گویم بشما تا انکه آسمان و زمین زائل نشود یک همزه یا یک

نقطه از شریعت (یعني از توریت) بهیچ وجه زائل نخواهد گشت تا آنکه همه کامل نشود و دیگر در آیهٔ ۲۳ و ۲۵ فصل اوّل نامهٔ اوّل پطرس مرقوم گشته است که شما (ای مسیحیان) تولّد تازه یافتید نه از تخمهٔ فاني بلکه از تخمهٔ غیرفاني که عبارت است از کلام خدا که تا ابد زنده و باقي است و این کلامي است که بشما بمژده داده شده است و دیگر در آیهٔ ۸ فصل ۴۰ اشعیا مرقوم است که گیاه (که تمثال آدمي است) پژمرده و گُل افسرده مي شود امّا کلام خداي ما ابداً قائم است و در آیهٔ ۸ فصل اوّل نامهٔ بگلتیان وارد است که اگر ما (حواریون) یا فرشته از آسمان مژدهٔ دیگر (یعني انجیل دیگر) جز این که ما بشما رسانیدیم رساند ملعون باد پس بنابر این آیات واضحهٔ کلام الهي معلوم است که کلام ربّاني که عبارت از انجیل و کتب پیغمبران و زبور و توریت است در هیچ وقتي منسوخ نگشته و نخواهند گشت بلکه لازم است که کلام خدا دائما بماند زیرا که خدا همچنین خواسته و فرموده است

واگر بعضي از روي عوامیّت گویند که انجیل بآسمان کشیده شده است باین چنین سخن رکیک و بي بنیاد که با قرآن نیز موافقت ندارد اعتنا نمودن و دلیل آوردن لازم نیست بلکه در جواب آن بهمین قدر اکتفا مي نمائیم که انجیل بجهت هدایت مردم داده شده است در این صورت باید که در زمین باشد نه در آسمان و در این حالت که آن تا روز آخر هادي مردم خواهد بود پس ظاهراست که تا روز قیامت بر زمین موجود خواهد ماند * خلاصه از دلائل مذکوره بي شک و شبه معلوم و یقین است که کتب عهد عتیق وجدید منسوخ نشده اند و ابداً منسوخ نخواهند شد و بنابر این اوامر و نواهي آنها نه محض در بارهٔ مسیحیان بلکه در بارهٔ امّتان محمّد حتّي در بارهٔ عموم طوائف عالم هم جاري است

فصل سوم

مشعراست بر اثبات این که ادّعاي متابعان محمّد که گویا کتب مقدّسه تحریف و تبدیل گشته باطل است

چون جمهور محمّدیان ادّعا مي نمایند که مسیحیان و یهودیان کتب مقدّسهٔ خود شان‌را تحریف نموده و آن آیاتي‌را که بمحمّد اشاره و آمدنش‌را بیان کننده بودند اخراج ساخته کلمات دیگر در مقام آنها نهاده اند و باین سبب کتب مقدّسهٔ موجوده که الآن مستعمل ایشان اند دیگر صحیح و قابل اعتماد و اعتقاد نیستند پس واجب و لازم است که با دقّت تمام متوجّهٔ تشخیص این ادّعا شویم نهایت در صورتي که از امّتان محمّد طلب ثبوت این ادّعارا نمائیم تعجّب است که هیچ یک از آنها هنوز درستي آنرا با دلائل واضحه و معتبره ثابت ننموده است و ایشان در باب اداي جواب قاطع این چهار مسئله که آیا کتب مقدّسهٔ عهد عتیق و جدید در چه زمان و بواسطهٔ کیان وبچه نوع تحریف گشته و کلمات محرّفه کدام اند تا حال مدیون مسیحیان مي باشند بلکه بي دلیل بمحض ادّعا خود شان‌را ساکت مي سازند و حکماً مي گویند که چنین است و در قرآن نیز بجهت تحریف کتب مقدّسه مستعمله مسیحیان و یهودیان اشاره گشته است پس مادامي که تابعان محمّد ادّعا خودرا با دلائل معتبره به ثبوت نرسانیده بر مسیحیان تحمّل این ادّعا لازم نمي آید زیرا که هر چیزرا گفتن وادّعا نمودن ممکن است امّا ادّعائي که از براي تحقیق آن دلائل معتبره نباشد بیجا و بي ثمر است بلکه ادّعاي بي دلیل کار خردمندان نیست

پوشیده نماند که مسیحیان بطریق اولي ادّعا مي توانند کرد و گفت که قرآن تحریف و تبدیل یافته است و آن قرآني که الآن درمیان اُمتان محمّد مي باشد قرآن اصل نیست زیرا که اوّلاً ابوبکر بجمع آوري و ترتیب آن

اقدام نموده و بعد از آن عثمان آنرا دو باره ملاحظه کرده اصلاح داده است
و حال آنکه شيعيان اين اشخاص‌را کافر و بيدين شمرده و مي گويند که عثمان
چند سوره‌را که اشاره بعلي بود عمداً از قرآن استخراج نموده است و نيز
در کتاب دبستان فاني تخلص مسطور است که مي گويند که عثمان مصحف‌را
سوخته بعضي از سورهائي که در شان علي و فضل آلش بود بر انداخت
و در صفحهء ۲ ورق ۲۰۸ کتاب عين الحيات حديثي مرقوم گشته که امام
جعفر فرمود که در سورهء احزاب فضائح بسياري از مردان و زنان قريش و غير
ايشان بود و درازتر از سورهء بقر بود لاکن کم گردند و تحريف گردند و در
مشکات المصابيح که کتاب مشهور و معتبر جماعهء اهل سنّت است در
فصل اوّل کتاب فضائل القرآن مندرج است که * عن عمر بن الخطاب قال
سمعت هشام بن حکيم بن حزام يقرءُ سورة الفرقان علي غير ما اقراءها عمر
ابن الخطاب مي گويد که من شنيدم هشام ابن حکيم ابن حزام‌را که او مي
خواند سورهء فرقان‌را برخلاف قراءتي که من مي خواندم وکان رسول الله
صلي الله عليه و سلم اقرانيها فکدت ان اعجل عليه ثم امهلته حتّي انصرف
ثم لببة و حال آنکه رسول الله صلي الله عليه وسلم ان سوره را بمن آموخته
بود پس خواستم که جلد اورا منع کنم ليکن مهلت دادم تا آنکه او از
خواندن فارغ شد بردائه فجئت به رسول الله صلي الله عليه و سلم فقلت
يا رسول الله اني سمعت هذا يقرء سورة الفرقان پس چادر او بگرفتم و اورا
نزد رسول الله صلي الله عليه وسلم بُردم و گفتم يا رسول الله بدرستي که من
اين شخص‌را شنيدم که سورهء فرقان مي خواند علي غير ما اقراتينها فقال
رسول الله صلي الله عليه و سلم ارسله اقراء فقراء القراءة التّي سمعته يقراء
برخلاف آن قراءت که تو مرا تعليم فرموده‌ء پس فرمود رسول الله صلي الله
عليه و سلم که بگذار اورا باو فرمود که بخوان پس او همچنان خواند که سابق
خوانده بود ومن شنيده بودم فقال رسول الله صلي الله عليه و سلم هکذا
اُنزلت ثم قال لي اقراء فقراءت پس فرمود رسول الله صلي الله عليه و سلم که

همچنين نازل کرده شده است باز مرا فرمود که تو بخوان پس من هم خواندم
فقال هکذا انزلت ان هذا القران انزل علي سبعة احرف فاقرءوا ما تيسر منه
پس فرمود که همچنان نازل کرده شده است و بدرستي که قرآن بر هفت
قراءت نازل شده است پس هرچه بر شما آسان باشد بخوانيد متفق
عليه و اللفظ لمسلم اين حديث متفق عليه است و عبارت از مسلم است
** باز در فصل سوم مرقوم است ** عن زيد بن ثابت قال ارسل الي ابوبکر
مقتل اهل اليمامة زيد ابن ثابت مي گويد که ابوبکر کس را فرستاده مرا از
مقتل اهل يمامة بخواند فاذا عمر بن الخطاب عنده قال ابوبکر ان عمر اتاني فقال
ان القتل قد استمر يوم اليمامة بقراء القران چون رفتم ناگاه عمر ابن الخطاب‌را
نزد او ديدم ابوبکر بمن گفت که عمر نزدم آمد و گفت که بروز جنگ يمامه
قاريان قران بسيار مقتول شدند و اني اخشي ان استمر بالقتل بالقراء بالمواطن
فيذهب کثير من القران ومن مي ترسم که اگر بمقامات ديگر نيز همچنين
مقاتله خواهد بود پس اکثر از قران محو خواهد شد و اني اري ان تامر
بجمع القران قلت لعمر کيف يفعل شيئا لم يفعله رسول الله صلي الله
عليه و سلم ومن چنان بهتر مي بينم که تو حکم دهي بجمع کردن قرآن
من بعمر گفتم که چگونه ميکني کاري‌را که نکرده است رسول الله صلي
الله عليه و سلم فقال عمر هذا و الله خيرٌ فلم يزل عمر يراجعني حتّي شرح
الله صدري لذلک و رايت في ذلک الذي راي عمر پس عمر گفت و الله اين
کار نيک است پس عمر بتکرار اين امر را بمن مي گفت حتي که بکشاد خدا
سينه مرا براي اين امر و ديدم در اين امر فايده را که عمر ديده بود قال زيد
قال ابوبکر انک رجل شاب عاقل لانتهمک و قد کنت تکتب الوحي لرسول الله
صلي الله عليه و سلم فتتبع القرآن فاجمعه فوالله لوکلفوني نقل جبل من الجبال
ماکان اثقل عليّ ممّا امرني من جمع القرآن پس زيد مي گويد که ابوبکر
بمن گفت که تو مرد جوان و عاقل از سهو و تهمت مبرّا هستي وبدرستي
که تو مي نوشتي وحي‌را در زمانهء رسول الله صلي الله عليه و سلم پس تو

تتبع قران کرده آنرا جمع بکن پس و اللّٰه اگرمردم مرا تکلیف برداشتن کوه می کردند بر من گران نمي شد چنانکي جمع کردن قرآن بر من گران افتاد قال قلت کیف تفعلون شیئا لم یفعله رسول الله صلي الله علیه و سلم زید مي گوید من باو گفتم که چگونه مي کنید امري‌را که نکرد رسول اللّٰه صلي اللّٰه علیه و سلم قال هو و الله خیر فلم یزل ابوبکر یراجعني حتي شرح الله صدري الذي شرح له صدر ابي بکر و عمر ابوبکر گفت بخدا سوگند که این کار نیک است پس ابوبکر مرا بتکرار گفت تا آنکه بکشاد خدا سینه مرا براي امري که سینه ابوبکر و عمررا کشاده بود فتتبعت القرآن اجمعه من العسب و اللخاف و صدور الرجال حتي وجدت اخر سورة التوبة مع ابي خزیمة الانصاري لم اجدها مع احد غیره پس من تتبع و تلاش قرآن کردم و جمع کردم آنرا از برگ خرما و سنگها و سینهاي حافظان حتّي که یافتم این آیت آخر سورهٔ توبه را نزد ابي خزیمه انصاري که نیافتم آنرا نزد هیچ کس غیر او ** لقد جاء کم رسول من انفسکم حتي خاتمة براءة فکانت الصحف عند ابي بکر حتي توفاه الله ثم عند عمر حیوته ثم عند حفصة بنت عمر ** لقد جاء کم رسول من انفسکم ** تا خاتمه براءة پس ماند آن اجزا نزد ابي بکر چون خدا اورا وفات داد پس از آن نزد عمر تا حیات او بماند پس ازان نزد حفصه دختر عمر بماند رواه البخاري این روایت بخاري است ** وعن انس بن مالک انس ابن مالک مي گوید ان حذیفة بن الیمان قدم علي عثمان وکان یغازي اهل الشام في فتح آرمینة و اذربیجان مع اهل العراق که حذیفه ابن یمان آمد نزد عثمان درحالي که او جهاد مي کرد با اهل شام در فتح ارمینه و در آذربیجان با اهل عراق فافزع حذیفة اختلافهم في القراءة فقال حذیفة لعثمان یا امیر المومنین ادرک هذه الامة قبل ان یختلفوا في الکتاب اختلاف الیهود و النصاري پس بترسید حذیفه از اختلاف قراءت قاریان پس گفت بعثمان که اي امیر المومنین خبرگیري بکن این امت‌را قبل از آنکه اختلاف کنند در کتاب چنانکه اختلاف کردند

یهود و نصاري فارسل عثمان الي حفصة ان ارسلي الینا بالصحف ننسخها في المصاحف ثم نردها الیک پس عثمان کسي‌را نزد حفصه فرستاد و پیام داد این که بفرِیسي نزد ما صحیفه‌را تا بنویسم از آن نسخهاي متعدده بعد از آن باز دهیم بتو فارسلت بها حفصة الي عثمان فامر زید بن ثابت و عبدالله بن الزبیر و سعید بن العاص و عبدالله بن الحارث بن هشام پس فرستاد هفصه آن صحیفه‌را نزد عثمان پس امر کرد عثمان زید ابن ثابت و عبدالله ابن زبیر و سعید ابن العاص و عبدالله ابن الحارث ابن هشام‌را فنسخوها في المصاحف و قال عثمان للوسط القرشیین الثلاث اذا اختلفتم انتم و زید بن ثابت في شئي من القرآن پس نوشتند آنها ازان صحیفه نسخهاي متعدده و گفت عثمان بر آن سه کسان قریش‌را که هرگاه اختلاف کنید شما با زید ابن ثابت در امري از قران فاکتبوه بلسان قریش فانما نزل بلسانهم ففعلوا پس بنویسید آنرا در زبان قریش زیرا که قرآن در زبان آنان نازل شده است پس ایشان همچنین کردند حتي اذا نسخوا الصحف في المصاحف رد عثمان الصحف الي حفصة و ارسل الي کل افق بمصحف مما نسخوا و امر بما سواه من القرآن في کل صحیفه او مصحف ان یحرق چون ازان صحیفه نسخهاي متعدده بنوشتند باز فرستاد عثمان آن صحیفه‌را نزد حفصه و فرستاد هر طرف نسخهٔ از این نسخها که نوشته بود و حکم داد که انچه ما سواي آنست از قرآن هر صحیفه یا مصحف سوخته شود قال بن شهاب فاخبرني خارجة بن زید بن ثابت انه سمع زید بن ثابت قال فقدت ایة من الاحزب حین نسخنا المصحف گفت ابن شهاب که خبر داد مرا خارجه ابن زید ابن ثابت اینکه او شنید زید ابن ثابت‌را که گفت نیافتم یک آیت مکتوبه‌را از سورهٔ احزاب در وقت نوشتن صحیفه قد کنت اسمع رسول الله صلي الله علیه و سلم یقراء بها فالتمسنا ها فوجدناها مع خزیمة بن ثابت الانصاري و بدرستي که شنیده بودم رسول الله صلي الله علیه و سلم که مي خواند آن آیت‌را پس آنرا بجستم پس یافتم آنرا نزد خزیمه ابن ثابت انصاري من

المومنين رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فالحقناها في سورتها في الصحف رواه البخاري و آن آيت اين است من المومنين رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه * پس لاحق كردم آنرا درسورهٔ احزاب در كتاب * اين روايت بخاري است حال از اين احاديث مشكوة چند، امر به ثبوت مي رسد اوّل اين كه خود در وقت محمّد آيت‌را شخصي بطوري و شخصي بطوري ديگر خوانده بود دوم اين كه قرآن در وقت محمّد در يک جلد مجتمع نشده بود بلكه ابوبكر بعد از وفات محمّد براي جمع آن حكم داد حال آنكه ابوبكر از محمّد براي اين كار مامور نشده بود بلكه صرف از راه مصلحت چنين كرد كه مبادا آيات گم شوند سوم اين كه عثمان بر تخت خلافت نشسته چون ديد كه مردم در خواندن قرآن فرق و اختلاف مي كنند ترسيد كه در قرآن خرابيها واقع نشود پس زيد وغيره‌را حكم داد كه قرآن‌را بازصحيح كنند و همه آيات‌را حسب لهجهٔ قريش بنويسند چهارم اين كه جميع نسخ سابقه‌را جمع نموده بسوخت و ازنسخهٔ جديده نسخهاي ديگر نقل نموده در هر مقام فرستاد و آنرا شهرت داد حال ما مي پرسيم كه عثمان چرا نسخهاي سابقه‌را بسوخت اگر آن نسخه جديده كه او مشهور كرده بود و الي الآن مستعمل است با نسخهاي سابقه در مضمون و الفاظ بعينه برابر و مطابق بود و محض ترتيب و تركيب آيات و سور بطور ديگر كرده بود پس بچه سبب آنرا بسوخت بلكه ضرور بود كه از آن جمله بعض‌را نگاه مي داشت تا اگر كسي بگويد كه قرآن‌را تغئير دادهٔ پس آن نسخهٔ قديمه‌را پيش نظرش بگذارد و بگويد كه ببين اين نسخه سابقه‌را و مقابله بكن تا بتو معلوم گردد كه اين قرآن در مضمون و الفاظ با نسخه سابقه موافق و مطابق است ليكن درحالي كه عثمان چنين نكرد بلكه جميع نسخ سابقه‌را بسوخت پس هيچ گمان نمي رود مگر اين كه از نسخ سابقه هرواحد بطور ديگر بوده است يا اين كه چنانكه شيعيان مي گويند كه عثمان قرآن‌را قصداً كم كرده و در بعض آيات تغئير و تبديل نموده است و از آن نسخه كه نزد حفصه ماند و عثمان باو باز داده

بود هيچ كس خبري نيافت و باز آنرا نديد شايد عثمان بسوختنش نيز حكم داده باشد و اگر نزد كسي از محمّديان هست پس آنرا ظاهر كند تا با قرآن موجوده مقابله اش كرده شود و معلوم گردد كه اين با آن مطابق است يا نه پس در صورتي كه شيعيان چنان مى گويند و دركتب مشهوره و معتبرهٔ سنّيان نيز آن چنان مرقوم است در اين حال هر صاحب فهم و شعوررا در باب صحّت و اصلي بودن قرآن شک كلّي رو خواهد داد اگر محمّديان اين چنين گزارشات در باب توريت و انجيل از كتب مشهوره و معتبرهٔ مسيحيان مي توانستند برآورد در اين صورت البتّه ادّعاي تحريف كتب مقدّسه از ايشان بيجا نمي بود

امّا در اين حال كه ادّعاي تحريف كتب مقدّسهٔ مسيحيان و يهوديان درميان امّتان محمّد شهرت كلّي يافته است پس بجهت محمّدياني كه طالب حقيقت اند ادّعاي مذكوررا تشخيص داده معلوم سازيم كه آيا تحريف كتب مقدّسه در يک وقت واقع گرديده است يا نه بلي بجهت زمان چنان تحريف درآيات قرآن اندكي خبر داده شده است چنانچه در سورة الانبيا مرقوم است * وما ارسلنا قبلک الّا رجال نوحي اليهم فسئلوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون * يعني ما قبل از تو هيچ كس‌را نفرستاديم مگرآدميان‌را كه با ايشان ارادهٔ خودرا بيان ساخته ايم پس از اهل ذكر يعني از اهل كتاب بپرسيد اگر اين‌را نمي دانيد و ديگر در سورهٔ يونس مذكور گشته كه فان كنت في شک مما انزلنا اليک فسئال الذين يقرؤن الكتاب من قبلک يعني اگر تو درخصوص آن چيزي كه ما از براي تو نازل كرده ايم شک داري پس بپرس از آناني كه قبل از تو كتاب‌را خوانده اند پس از اين مواضع قرآن استنباط مي گردد كه تا ايّام خروج محمّد كتب مقدّسه اهل كتاب هنوز تحريف نگرديده بودند و الّا اگر بالفرض قرآن حق باشد چگونه مي تواند بود كه خدا درآيات مذكوره حكم نمايد كه بكتب مسيحيان و يهوديان رجوع نمائيد زيرا كه بيرون از امكان است كه خدا

احدي‌را بکتابي که محرّف گشته رجوع نماید مگر باین شرط که معلوم نموده باشد که کدام یک از کلمات آن کتاب تحریف یافته است و حال آنکه در هیچ مواضع قرآن سخني نمي توان یافت که کدام مواقع و آیات کتب عهد جدید و عتیق تحریف گشته اند بلکه محض گفته است که اهل کتاب علي الخصوص یهودیان کتب مقدّسهء مستعملهء خود شان‌را تحریف نموده اند چنانکه در سورهء بقر نوشته شده است که یا بني اسرائیل لا تلبسوا الحقّ بالباطل و تکتموا الحق و انتم تعلمون یعني ای بني اسرائیل حق‌را باطل نسازید و حقیقت‌را مپوشید و حال آنکه آن‌را مي دانید و در مواقع دیگر همان سوره مسطور است که افتطمعون ان یومنو لکم و قد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه من بعد ما عقلوه و هم یعلمون یعني آیا مي خواهید که آنان یعني یهودیان بشما ایمان آورند و حال آنکه فرقهء از آنها بعد از استماع کلام الهي آنرا تحریف نموده اند و این‌را نیز بعد از فهمیدن و دانستن * در ضمن این دو آیت تحریف بلا تعیین وقت بمعني عام بیان شده است حال آن آیات‌را ذکر مي کنم که بزمان تحریف کتب مقدّسه در آنها اشاره رفته است چنانکه در سورة البینه نوشته شده که * لم یکن الّذین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین منفکین حتی تاتیهم البینة رسول من الله یتلو صحفا مطهرة فیها کتب قیمه و ما تفرق الذین اوتوا الکتاب الا من بعد ما جاءتهم البینه * یعني آناني که اهل کتاب و مشرک اند از حق رو گردان نگشتند تاکه بینه یعني قرآن و رسول یعني محمّد از جانب خدا بنزد ایشان نیامد که او صحف مطهّررا بآنها بیان سازد که در آنها احکام محکم مي باشد و آناني که بایشان کتاب داده شده بود مفارقت ننمودند مگر بعد از این که بایشان بینه رسید پس از این آیت اگر بالفرض قبول نمائیم که ادّعاي قرآن درست است مستنبط مي گردد که یهودیان و مسیحیان کتب مستعملهء خود شان‌را بعد از خروج و آغاز تعلیم نمودن محمّد تحریف نموده اند نه قبل و مصنّف کتاب استفسار نیز در صفحهء

۲۴۷ مضمون آیهء مذکوره‌را بدین منوال بیان کرده است که از اعتقاد نبي سابق الانتظار علیحده و جدا یا در اعتقادش متفرّق و مختلف نشدند مگر وقتي که آن نبي مبعوث گردید نظر بر این معني این قدر البتّه مي توان گفت که در بشارات نبي آخر الزّمان قبل از ظهور او هیچ تحریف و تبدیل واقع نشده ورنه آن کسان بدین طور انتظارش نکشیدندي که هرگاه او خواهد آمد اورا قبول کرده بر او ایمان خواهیم آورد جوابش انیست که این استدلال‌را اگر صحیح و درست داشته آید پس همین قدر از آن ثابت مي شود که محض در بشاراتي که براي نبي بوده اند تحریف و تبدیل واقع نشده مگر بعد ظهور او نه آنکه در تمامي بیبل بموضعي از مواضع آن هیچ گونه خرابي نینداخته شده مگر بعد ظهور آن نبي تم کلامه حال مي گوئیم که این تقریر مصنّف استفسار عین مطلب ماست چه در حالیکه دران آیات که محمّدي بآنها بشارات مي گویند تحریف و تبدیل نشد پس در آیات دیگر چرا مي شد و این مرحله که في الحقیقت در هیچ وقتي در کتب مقدّسه تحریف واقع نشده است در اوراق آتیّه بیان و مدلّل خواهد شد و دیگر علماء محمّدي نیز مي گویند که مسیحیان و هم یهودیان در انتظار ظهور محمّد بودند لیکن بعد از خروج او و از راه بغض و عداوت اورا رد کرده و تمامي یا اکثر آن آیاتي که در ضمن آنها بآمدن محمّد اشاره رفته بود از کتب مقدّسهء مستعملهء خود شان اخرج نمودند که باین طور بي ایماني خود شان‌را مستور ساخته عذرش بیابند امّا چون قرآن بجهت این ادّعاي خود که کتب مقدّسه تحریف گشته اند هیچ دلیل نمي آورد و نظر بآن سببها که بعد ذکر خواهیم نمود قول قرآن‌را بي دلیل قبول نمي توانیم نمود پس محال است که بمحض ادّعاي قرآن در این مطلب سکوت اختیار نمائیم بلکه لازم آنست که چون در قرآن از براي اثبات این ادّعا دلیل نیست تفحّص کنیم و به بینیم بلکه از این طرف بجهت خلاف بودن این ادّعا دلائل واضحه و معتبره بیابیم و باین نوع بحقیقت برسیم *

در حین تشخیص این مطلب سوال نخست اینست که آیا مسیحیان و یهودیان بجهت ارتکاب چنین امر جهتي و سببي داشته اند یا نه آیا بعلّتِ تحریف نمودن کتب مقدّسه از براي خود شان فائدهٔ تحصیل مي نمودند یا پیش محمّد و امّت او محترم مي گشتند یا دولت حاصل مي کردند یا در ولایات محروسهٔ خلفا و پادشاهان اسلام با رفاهیت مي گذرانیدند و یا رضامندي و خوشنودي خدارا بسبب این امر شامل حال خود مي ساختند حاشا وکلّا بلکه اگر بالفرض کتب مقدسه‌را تحریف مي نمودند چه در این دنیا و چه در آن عالم عقبي عکس تمامي آن فوائد مذکوره‌را مي یافتند چنانکه در این دنیا از همین مرحله که محمّدیان مظنّه تحریف کتب مقدّسه‌را نموده اند در هر یک از ممالک محروسهٔ اسلام که طائفهٔ عیسوي و یهودي سکناء دارند جفاهاي بسیار و عذابهاي بي شمار از جماعت اسلام کشیده و مي کشند و آنکه عذاب اخروي است در خصوص آن بتوضیح تمام در کتب مقدّسه خبر داده شده است که کم و زیاده کنندهٔ کلام خدا مستوجب عذاب کلّي خواهد بود چنانکه در آیهٔ ۲ فصل ۴ کتاب ۵ موسی مرقوم است که در کلامي که من بشما امر فرمودم نه زیاده و نه کم نمائید تاکه اوامر خداوند خداي خودرا که من بشما امر فرمودم مرعي دارید و دیگر در آیات ۱۸ و ۱۹ فصل ۲۲ مکاشفات گفته شده است که بهر کس که سخنان الهامي این صحیفه‌را مي شنود براستي امر مي نمائیم که اگر کسي چیزي بر آن ملحق سازد خدا آن المهائي‌را که در این کتاب نوشته شده است باو ملحق سازد و اگر کسي از سخنان این صحیفهٔ الهامي چیزي کم کند خدا حصه اش از کتاب حیات و شهر مقدّس و نوشته هاي این کتاب کم خواهد کرد پس در این حال چگونه تصوّر مي توان کرد که مسیحیان و یهودیان بالمرّه بي سبب و بي جهت مرتکب چنین امر شده و حال آنکه بیقین تمام مي دانستند که چنین عمل ایشان‌را در این عالم بجفاهاي جماعت اسلام و در آن عالم بغضب خدا گرفتار خواهد ساخت و بالعکس

اگر بمحمّد عداوت نکرده و قول اورا قبول مي نمودند در آن حال از جفاهاي اهل اسلام رهائي یافته درمیان ولایات مسلمانان فارغ البال بوده و در جهاد و غزوات محمّدي عزّت و اعتبار یافته از اموال غارت مخالفان بایشان نیز قسمتي مي رسید پس در این صورت اگر في الحقیقت در کتب مقدّسهٔ مستعملهٔ مسیحیان و یهودیان در بارهٔ محمّد اشارهٔ مي بود هر آئنه آنهارا هیچ سببي نمي بود که محمّدرا انکار نموده کتب خودرا تحریف سازند و سبب اینکه چرا مسیحیان و یهودیان محمّدرا قبول نکرده اند و بجهت قبول ننمودن او آن قدر دشواریها و زحمات‌را از او و متابعانش کشیدند محض آنست که در کتب خود شان بجهت او خبري نبود و هم تعلیم اورا با کتب مقدّسه موافق نیافتند *

قطع نظر از آنکه هیچ سببي براي تحریف کتب مقدّسه نمي بود اگر احیاناً کسي چنین فکر شنیع در کارگاه قلب قبیح مي کشید باز انجام آن غیر ممکن بود زیرا که در زمان محمّد بلکه چندین سالها قبل از او دین مسیحیه در اکثر بلاد منتشر گشته بود بطریقي که اهالي ولایات اناتولي و شام و یونان و مصر و سمت بالاي افریکه مجموعاً مسیحي بودند و دیگر در عربستان و عجم و هندوستان نیز مسیحیان مي بودند و ولایات ایطلیه و فرانس و هسپانه و انگلس و اکثر حصهٔ ولایات نمسه یعني جرمني دین مسیحي‌را قبول نموده بودند پس این هزاران هزار مسیحیان که در اطراف و اکناف ولایات قریبه و بعیده مي بودند چگونه امکان داشت که بجهت چنین امر قبیح متّفق گردند و علاوه بر این یهودیان و مسیحیان علي الدوام بمرتبهٔ در مقام مخالفت یک دیگر بودند که ابداً امکان نمي داشت که ایشان بجهت انجام چنین عملي اتفاق نمایند و اگر احیاناً اکثري یا بعضي از آنها متّفق مي گشتند هر آئنه از طرفین چنان اشخاص یافت می شدند که مطلب‌را ظاهر مي کردند و سواي این در ایّام محمّد و قبل از ایّام او خود مسیحیان نیز بغیرت و تعصّبهاي گوناگون افتاده بمرتبهٔ در مقام حجّت

و نگهباني يک ديگر بودند که اگر آن فرقه در اين فرقه خلافي‌را علي الخصوص در تعليم مي يافتند در همان وقت بيان و آشکار مي ساختند پس ظاهر است که باين سعي و نکته بيني و با چنان تعصّبهائي که مسيحيان داشتند غيرممکن بود که همگي آنها از چندين ولايات قريبه و بعيده بجهت تحريف کتب مقدّسه فراهم گشته اتفاق نموده باشند و اگر بالفرض چندي ازمسيحيان مثلاً آنان که در عربستان يا شام متوطّن بودند بتحريف نمودن انجيل اقدام مي ورزيدند هرآئنه بديهيست که مسيحيان ولايات ديگر بزودي اين امررا دريافت نموده معلوم مي گردانيدند نهايت در کتب تواريخ سلف که چگونگي احوالات و حجّت و نزاع اتفاقيّه في مابين مسيحيان آن زمان‌را که بنابر انجيل بالمره حرکات خلاف و نالائق مي بودند مفصّلاً نقل کرده اند از براي چنين تحريف هيچ خبري نيست و از احوالات مسطورهٔ آنها محض اين قدر فهميده مي شود که سبب تمامي نزاعهاي ايشان آن بود که بعض از معلّمين و مفسّرين بعضي آيات کتب مقدّسه‌را بنوعي ديگر توجيه و تفسيرمي نموده اند و الّا بابت تحريف کتب مقدّسه درهيچ وقتي نزاعي اتفاق نيفتاده است پس آشکارا و يقين است که هيچ امکاني نمي داشت که کسي کتب مقدّسه‌را تحريف و تبديل کنند بدان چنانکه حال از براي محمّديان محال است که آن همه غيرت و تعصّب‌را که درميان ايشان هست بر کنار گذاشته تمامي قرآن‌ها‌را که در ولايات قريبه و بعيده در دست محمّديان مي باشند براي تحريف جمع آوري نموده باز هريک از تحريف گشته‌را چنان بمکانش فرستند که هيچ دانسته نشود و مسيحيان نيز از اين مقدمه مخبر نگردند همچنين نيز بجهت مسيحيان زمان محمّد و سائر ايام تحريف ساختن کتب مقدّسهٔ مستعملهٔ خود شان محال و غير ممکن بود *

و اين مرحله که کتب مقدّسهٔ عهد عتيق و جديد في الحقيقت تحريف و تبديل نگشته اند بالتّمام واضح و مشخّص مي گردد وقتي که بآن نسخهاي

کتب مقدّسه که از ايّام القديم الي الآن مانده رجوع کنيم زيرا که حال چنان نسخهاي کتب مقدّسه موجود هستند که قبل از ايّام محمّد در زبان يوناني که اصل زبان انجيل است بدستياري قلم بر کاغذ پوستين نوشته شده تا اين زمان مانده اند و در بعضي از آنها کتب عهد عتيق و جديد بالکليّه مسطور اند و در بعضي‌ها چند حصّه از آنها ترقيم يافته است از آن جمله يک جلد از اين گونه کتب که دويست و پنجاه سال قبل از هجرت بتوسّط قلم سمت تحرير يافته و تا زمان ما باقي و مسمّي به قُدَکس واطيکانوس گشته در کتب خانهٔ شهر روم واقع ولايت اطاليه موجود است و مجلد ديگري که دويست سال پيش از هجرت بتوسّط خامه مرقوم گشته در کتب خانهٔ مُوسَه‌اُم بِرِطَنيه واقع شهر لندن موجود است و آن‌را قُدَکس الکسندرينوس مي نامند و باز يک نسخهٔ ديگر توريت و انجيل که ۲۵۰ و يا خود ۳۰۰ سال قبل از هجرت نوشته شده در شهر پترسبورغ که پاي تخت روس مي باشد درکتب خانهٔ پادشاه موجود است و بشرح ايضاً يک جلد ديگري که باز بتوسّط قلم مسطور و مانند کتاب مزبور کهنه است در يکي از کتاب خانهاي شهر پارس موجود است که بآن قُدکس افريمي مي گويند و سواي نسخهاي مذکورهٔ ديگر چندين نسخه‌ها در دست مسيحيان بسيار هستند که اندکي قبل از زمان محمّد و بعضي در همان عصر و بعضي بعد از او مرقوم گشته اند و ذکر احوالات تمامي اين نوشته‌ها در اين جا لازم ندانسته باظهار همين قدر اکتفا نموديم و اگر آن نسخهارا که پيش از محمّد بتوسّط قلم مرقوم گشته بآن نسخهائي که بعد از او تحرير يافته اند و هم بآن نسخهائي که در اين ايّام مستعمل مسيحيان اند مقابله مي نمايم مشخّص مي گردد که نسخهائي قديم با يک ديگر و هم با همه نسخهائي کتب مقدّسه که الآن مستعمل اند موافقت کلّي دارند بدين مضمون که همان گذارشات و تعليمات و احکام و نصايح در همه يافت مي شود مثلاً تولّد مسيح و معجزات و تعليماتش و موت صليبي او در بارهٔ گناه‌گاران و قيام و عروج وي و ابنيت

و شفاعت و الوهیت او و تعلیم تثلیث و غیرهما در همه نسخ به همان مضمون و تفصیل مرقوم و مسطور است چنانکه از این مرحله بیقین تمام واضح و آشکار مي گردد که کتب مقدّسهء عهد جدید و عتیق در هیچ وقتي تحریفي نیافته اند *

و دلیل دیگر جهت ثبوت مطلب مزبورهء از آن کتب موفورهء معلّمان و کشیشاني که بعد از حواریون بوده اند یافت مي شود و این معلمان مشهورهء مسیحیان مدّت مدید قبل از محمّد بوده اند و نوشتجات ایشان تا حال درمیان مسیحیان مي باشند الحال در این موضع چند نفري‌را از آنها ذکر نموده ایّام ایشان‌را نیز معین مي سازیم باین نوع که مطابق سنه مسیحیّه در سنوات صد اوّل و در صد ثاني از کلیمنس نام اسقوف و از ایگناثیوس و از یوسطینوس شهید و از ایرنوس و از کلیمنس الکسندریه و همچنین از ترطولیانوس چندین کتابها مانده اند و از معلّمان مذکور بعض شاگردان حواریون و بعض شاگردان شاگردان حواریون بوده اند و الغرض از نود سال بعد از صعود مسیح تا سنه ۲۰۰ یعني چهارصد و پانصد سال پیش از هجرت محمّد کتابهاي ایشان نوشته اند و دیگر در سنوات صد ثالث سنه مسیحیّه که سیصد سال قبل از هجرت است از این اشخاص یعني از اوریگنس و کپریانوس بعضي کتب تصنیف گشته تا حال مانده اند و همچنین این اشخاص یعني ایرینیوس و ایفرم شامي و امبروزیوس و باسیلیوس و خریزوسطموس و هیرونیموس و اگوستینوس نیز که درمیان ملّت مسیحیّه معلّمان بسیار مشهور بوده اند و در سنوات ۴۰۰ و ۵۰۰ سنه مسیحیّه که ۲۰۰ و ۱۰۰ سال قبل از هجرت بوده باشد کتب بسیاري تصنیف نموده گذاشته اند که تا حال نیز باقي مي باشند و تمامي کتب مزبورهء درخصوص مذهب مسیحیّه مرقوم گشته و اکثري از آنها مشتمل بر تفسیر و بیان کتب عهد جدید و عتیق مي باشند و بهمین علّت اکثر مواضع عهد عتیق و جدید در آنها تسطیر یافته است و اگر مواضع مسطورهء

کتب مقدّسه که در آنها است با آن نسخهاي کتب مقدّسهء که الآن درمیان مسیحیان مستعمل اند مقابله مي نمائیم هر آئنه آشکارا مي گردد که تمامي آن آیات که معلّمان مذکور درکتب خود از کتب مقدّسه ذکر کرده اند بعینه چنان اند که حال در نسخهاي مستعملهء مسیحیان مرقوم اند پس از این نیز بیقین تام حاصل مي شود که انجیل در هیچ زمان محرّف نگشته است و سواي انجیلي که الآن در دست مسیحیان است انجیل دیگري نبوده است و اصل انجیل همین است و بس *

و اگر احیاناً شخصي خواهش این ادّعا داشته باشد که در هنگامي که در ایّام محمّد تمامي کتب مقدّسهء مستعمله‌را تحریف مي نمودند همگي نسخهاي قدیمي کتب مقدّسه و کتابهاي معلّمان مذکوررا نیز با آنها محرّف ساختند جواب ما این است که اوّلاً از براي ثبوت این ادّعا هیچ دلیلي نیست ثانیاً چنانکه سابقا ثابت نموده ایم که بجهت مسیحیان هیچ سببي نبوده است که در ایّام محمّد کتب عهد جدید و عتیق‌را تحریف نمایند همچنین نیز هیچ سببي و غرضي نداشته اند که این کتب قدیمي خود شان‌را تحریف سازند ثالثاً بنحوي که مذکور شد که همه نسخهاي کتب مقدّسه‌را تحریف نمودن در ایام محمد غیر ممکن بود بهمان طریق نیز واقع گشتن ادّعاي مذکور بالمرّه محال است چنانکه حال در این ایّام تحریف نمودن تمامي کتب دینیه که در دست محمّدیان است محال و اخراج کردن مواضعي که در آنها بجهت محمّد اشاره شده غیر ممکن است همچنین کتب بیشمار مسیحیان‌را در ایّام محمّد تحریف نمودن هرگز امکان نمي داشت *

قطع نظر از اینها بعد از وفات محمّد عمر خلیفه چند کتاب خانهاي عظیم مسیحیان آن ایّام‌را بحیطهء تصرّف درآورده از آن جمله در ولایت شام کتاب خانهء قیصریه و در مصر کتاب خانه اسکندریه و در این کتاب خانه‌ها از نسخهاي قدیمي کتب مقدّسه و اکثري از کتب معلّمان

مسیحیان موجود بوده است چنانکه از تواریخ قدیمه مستنبط مي شود پس در این صورت بجهت تابعان محمّد بکمال آساني امکان داشت که نسخهاي قدیمي کتب مقدّسه وکتب معلّمان قدیمي مسیحیان‌را ضبط نموده در وقت ادّعاي تحریف بابراز آن نسخ قدیم ادّعا ومطلب خود شان‌را ثابت سازند وحال آنکه بعد از ضبط وتصّرف کردن آن کتاب خانها عمر بسوزانیدن آنها حکم کرد و سائر محمّدیان آن عصر نیز هر کتاب قدیمي که بدست مي آوردند تلف مي کردند در این تلف کردن یا قدر کتب قدیمي‌را نمي دانسته اند یا اینکه فهمیده بودند که مضمون آنها برخلاف معاني قرآن گواهي مي دهد و همین تلف کردن کتب قدیمي باعث بي خبري محمّدیان شده است که بنابرآن از احوالات اتفاقیّهء مسیحیان و از کم و کیف سائر مللي که قبل از محمّد بوده اند آن قدر اطلاع وآگاهي ندارند که چنین ادّعاهارا بمیان مي آورند مثل ادّعاي تحریف کتب مقدّسه و غیره و چون محمّدیان از کتب قدیم و تواریخ مسیحیان اطلاع و سر رشتهء ندارند لهذا جهت ایشان از تواریخ دلیل آوردن اشکالي دارد و قطع نظر از این محمّدیان تفحّص و تجسّس کتبي که در دست مسیحیان مغرب زمین مي باشد تا حال بر خود لائق و لازم ندانسته اند امّا اگر محمّدیان این عصر تعصّب آبا و اجدادرا بر کنار گذاشته بطریق انصاف در مقام تلافيء مافات بیایند از براي ایشان در این عهد ممکن خواهد شد که بولایت فرنگ رفته کتاب خانه هاي آنجارا ملاحظه نمایند که درآنها آن نسخهاي قدیمي کتب مقدّسه وکتابهاي آن معلّمان مسیحي‌را که سابقا مذکور کرده ایم مي توانند دید واگر زبان آن کتب‌را بیاموزند درآن وقت از براي ایشان نیز خواندن آنها بکمال آساني میسّر خواهد شد و نیز درآن کتاب خانها چنین کتابهارا بسیار خواهند یافت که درضمن آنها مطالب مرقومهء این مواضع مطوّلا و مفصّلا ذکر یافته واسناد قدیم بودن نسخ و کتب سابق الذکر درآنها بیان شده اند *

در صورتي که مدلّل ساخته ایم که کتب مقدّسه نه در ایّام محمّد و نه بعد از آن تحریف وتبدیل گشته اند پس خلاف ادّعاي محمّدیان‌را بجوابهاي شافي به ثبوت رسانیده ایم لهذا این مطلب‌را گذاشته بي تامل مرتکب بیان مطالب باب دوم مي توانستیم شد نهایت چون بعضي از محمّدیان در بعضي اوقات یا از جهت نفهمیدن معني قرآن ویا از راه تعصّب وکج بحثي مي گویند که کتب مقدّسهء مسیحیان قبل از زمان محمّد محرّف گردیده اند وحال آنکه این گونه کلمات خلاف و ضدّ قرآن نیز آمده است چنانکه ذکر کرده ایم پس باین سخن حجت نیز بر سبیل اختصار جواب خواهیم داد بدین معني اولاً بدان که هرچه که تا حال بجهت تحریف نیافتن کتب عهد جدید و عتیق ذکر نموده ایم در ردّ این قول حجت نیز جواب است کافي و مبرهن زیرا که سابقاً ذکر کرده ایم که الآن درمیان مسیحیان چنان نسخهاي کتب مقدّسه و کتب معلّمان قدیمي موجود مي باشند که چندین مدت قبل از ایّام محمّد وبعضي ازآنها قریب ایّام خود حواریّون نوشته شده اند واین مرحله‌را نیز در همان موقع ذکر نموده ایم که آن نسخهاي قدیمي کتب مقدّسه باین نسخهائي که الحال درمیان مسیحیان مستعمل مي باشند موافقت کلّي دارند پس بصراحت تمام معلوم ویقین مي شود که کتب مقدّسهء مسیحیان چندین سالها قبل از محمّد بلکه در هر ایّام همان بودند که در این عصر هستند ثانیاً در این باب محض مطلب چندي مانده که ذکر آنها در این جا بجا است اینکه مسیحیان نخست از زمان حواریّون الي سیصد سال بسبب ایمان آوردن بمسیح و قبول نمودن انجیل بمرتبهء از طرف بت‌پرستان و یهودیان جور و جفا کشیده و ظلم و ستم دیده اند که بحیطهء تقریر نمي توان آورد باین نوع که همه کس با آنها عداوت مي ورزیدند و جفا مي رسانیدند واموال و املاک ایشان‌را حکماً و جبراً مي گرفتند و در اثناي تحمّل این زحمات محض این یک تسلّي از براي ایشان باقي مانده بود که بمسیح معتقد و از

انجیل تسلّي دلي و لذّت و خوش حالي روحاني دیده و چشیده بودند بنابر این خزینهٔ عظیم‌ترین ایشان در این دنیا همان انجیل بود و بس بهمین جهت مال و دولت و هر چیز خودرا بخوشي تسلیم مي نمودند که خزینهٔ مذکوررا نگهداري نمایند حتّي چندي از ایشان بقتل رسیدن خود شان‌را ترجیح مي دادند بر این که بت‌پرستان انجیل ایشان‌را بسوزانند پس چگونه ممکن است که این گونه مسیحیان به تحریف و تبدیل کتب مقدّسهٔ خود شان راضي شده باشند پس در این صورت چنین حجّت و بحث‌را بمیان آوردن زهي کم خردیست الحاصل بیقین تام معلوم و مشخّص مي گردد که قبل از محمّد بلکه تا ایّام حواریّون در هیچ وقتي تحریف کتب مقدسه مسیحیان اتفاق نیفتاده است و کتب عهد عتیق و جدید الآن نیز همان اند که اصلاً بوده اند *

خلاصه بدین قول بعضي اشخاص نیز متوجّه گردیده تشخیص دهیم که گویا یهودیان در ایّام مسیح نظر بعداوتي که باو بهم رسانیده بودند آن مواضعي‌را که اشاره بمسیح بوده از کتب عهد عتیق اخراج نموده اند جواب این است که بقراري که ادّعاي سابق الذکر محمّدیان بي دلیل بود این ادّعا نیز به ثبوت نرسیده بلکه محض خیالي است بي بنیاد و الاّ اگر یهودیان مواضع اشاره گشتهٔ مسیح‌را از کتب مقدّسهٔ خود شان اخراج مي نمودند هرآئنه در اوّل مرحله همان آیات‌را که صریحاً و صحیحاً گواهي مي دهند که مسیح موعودهٔ یهودیان همان یسوع مسیح مذکورهٔ انجیل است اخراج مي گردانیدند مثلاً آیهٔ ۱۴ فصل ۷ اشعیا و ایضاً تمامي فصل ۵۳ همان کتاب و آیات ۲۴ الی ۲۷ فصل ۹ دانیال و آیات ۹ الی ۱۲ فصل ۴۹ کتاب اوّل موسی و آیات اوّل و دوم فصل ۵ میخا و آیه ۱۰ فصل ۱۲ زکریّا و آیات ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ زبور بیست و دوم‌را * و دیگر آنکه خدا به یهودیان تاکیداً امر و حکم فرموده بود که هیچ چیزي بکتب خود شان اضافه و کم ننمایند چنانکه در آیهٔ ۳۲ فصل ۱۲ کتاب ۵ موسی مسطور است پس بموجب این حکم

یهودیان بمرتبهٔ متوجّهٔ نگه داشت کتب عهد عتیق شده اند که تمامي کلمات و حروفات هر یک از کتب عهد عتیق‌را شمرده ضبط نموده اند که مبادا یک کلمه و حرفي افراط و تفریط گردد و اگر آن نسخهاي کتب عهد عتیق که در دست مسیحیان مي باشد بآن نسخهاي عهد عتیق که درمیان یهودیان مستعمل اند مقابله کرده شوند مشخّص مي گردد که بي کم و زیاده بعنیه موافق یک دیگر هستند * و دیگر آنکه مسیحیان نخستین اکثري یهودیه بودند پس هرگاه معلّمان یهود در ایّام مسیح یا قبل از آن کتب مقدّسهٔ عهد عتیق‌را تحریف مي نمودند البتّه از این مرحله مخبر بوده بعد از این که مسیحي مي گشتند این مطلب‌را بروز مي دادند و حال آنکه در کتب مسیحیان هیچ خبري نیست که یهودیان آن پیش گفتنیهاي کتب عهد عتیق‌را که بمسیح اشاره بوده اند اخراج نموده باشند معلّمان نخستین ملّت مسیحیه محض این ادّعاي صحیح‌را مي نمایند که یهودیان آیات‌را که در آنها اشاره به یسوع مسیح رفته است بتاویل ناحق و نا مناسب تفسیر نموده و خلاف بیان کرده اند جستن که یکي از قدماء مسیحیان است دعوي کرده بود که یهود بعض آیات توریت‌را تحریف نمودند لیکن او سهو کرد و از زبان عبراني واقف نبود پس چون دید که ترجمه یوناني که داشت در هر مطلب با نسخهٔ عبراني که نزد یهود بود مطابق نمي آید لهذا گمان کرد که یهود نسخهٔ خودرا تبدیل کرده اند و حال آنکه ترجمه یوناني در بعض مقام خلاف است نه نسخهٔ عبراني توریت * و دیگر این که مسیح یا حواریون در هیچ مواقعي سخني نگفته حتّي اشاره هم ننموده اند که یهودیان در آن ایّام و یا در یکي از ایّام سابقه کتب مقدّسهٔ مستعملهٔ خود شان‌را تحریف نموده باشند بلکه برعکس این گواهي دادند که کتب عهد عتیق کلام الله اند و بمطالعه و ملاحظهٔ آن امر نموده اند بدین مضمون که مسیح در آیهٔ ۳۹ فصل ۵ یوحنا فرموده است که کتابهارا تفتیش کنید چه شما خود گمان دارید که در آنها براي شما زندگي جاوید

باشد و اینها هستند که در حق من شهادت مي دهند و ایضاً در آیت ١٦ فصل ٣ نامهٔ دوم به تیموتیوس مرقوم است که هر نوشته (یعني هر نوشتهٔ کتب عهد عتیق) از الهام خدا است و بجهت تعلیم و حجّت و اصلاح و تربیت در عدالت مفید است و ایضا در آیات ١٧ و ١٨ فصل ٥ متي مسیح به یهودیان فرمود که تصور مکنید که من از بهر ابطال توریت و رسائل انبیا آمده ام از جهت ابطال نه بلکه بجهت تکمیل آمده ام که راست بشما مي گویم تا آنکه آسمان و زمین زائل نشود یک همزه یا یک نقطه از شریعت بهیچ وجه زائل نخواهد گشت تا آنکه همه کامل نشود و باز چنانکه در آیات ٤٦ و ٤٧ فصل ٥ یوحنا مرقوم است بآنها فرمود که اگر موسیٰ را باور مي کردید هر آئنه مرا باور مي کردید زیرا که او در حق من نوشت لیکن چون نوشتهاي اورا باور نمي کنید چگونه سخنان مرا باور خواهید کرد و ایضاً در آیات ٣١ و ٣٢ فصل ٢٢ متي فرموده است که آیا در توریت مطالعه ننموده اید انچه از خدا در بارهٔ برخاستن مردگان بشما گفته شده است که خداي ابراهیم و خداي اسحاق و خداي یعقوب منم و خدا خداي مردگان نیست بلکه خداي زندگان است و ایضاً در آیه ٣٥ باب ١٠ یوحنا نسبت بیهودیان فرمود که کلام خدا نزد آنها آمد و ایضاً در آیات ٢٥ الی ٢٧ فصل ٢٤ لوقا بشاگردان خود فرموده گفت که ای نافهمان و در باور کردن همه انچه پیغمبران گفته اند سست اعتقادان آیا نبایست که مسیح آن چیزهارا کشیده بجلال خود برسد پس نقل خودرا از همگي کتابها از موسیٰ آغاز نموده و سائر پیغمبران براي ایشان تفسیر نمود و ایضاً در آیات ٢٩ و ٣١ فصل ١٦ لوقا مرقوم است که مسیح در ضمن یک تمثیل فرمود که ابراهیم اورا (یعني العاذررا) فرمود که موسیٰ و پیغمبران‌را دارند از آنها بشنوند باز فرمود در صورتي که موسیٰ و پیغمبران‌را نکردند پس اگر چنانچه از مردگان هم کسي برخیزد نخواهند میل نمود پس در ضمن این آیات و امثال اینها مسیح بواضحي تمام اقرار کرده و گواهي داده است که کتب عهد عتیق که

در آن ایّام درمیان یهودیان مستعمل بود حق و از خدا و صحیح اند اگر یهود در آنها دخل و تصرف یا تحریف و تبدیل کردندي البتّه مسیح چنین امر قبیح‌را اعلان داده آیات محرّف‌را معلوم مي کرد و تصحیح مي نمود * و از این فقره این نیز صادر مي شود که در زماني که ملّت بني اسرائیل اسیر بابل گشتند در آن وقت نیز کتب مقدّسه عهد عتیق از تحریف و تغئیر مصون و محفوظ مانده اند زیرا که چگونه امکان دارد که اگر اتفاق افتاده باشد مسیح در این باب حقیقت‌را بیان نساخته و بکذب شهادت نموده باشد في الجمله شهادت مسیح دلیلي است کافي و وافي در باب حقیّت و صحّت کتب عهد عتیق پس بنابر این علل ادعاي مذکوره‌را اصلي نیست و بالتّمام یقین است که ملّت یهودیه کتب مقدّسهٔ مستعملهٔ خود شان‌را نه در ایّام مسیح تغئیر داده اند و نه در زمان اسیري بابل بلکه تا حال در همان صورت اند که بوساطت پیغمبران از جانب خدا به یهودیان رسیده بود *

بعضي محمّدي از مسیحیان شنیده که در بعض قدیم نسخهاي توریت و انجیل سهو کاتبان بسیار یافته شده پس گفته اند که این مرحله دلیل است که کتب مقدسه تحریف یافته اند لیکن همچو دعوي دعوي است بي جاي زیرا که بهر عارف و منصف معلوم و یقین است که از سهو کاتبین تحریف و تبدیل کتاب ثابت نمي گردد سهو کاتب در نسخ قرآن نیز یافته مي شود لیکن از این سبب کسي نخواهد گفت که قرآن تحریف یافته است پوشیده نماند که معلّمان مسیحي این ایّام با هزار محنت از قریب و بعید همه نسخهاي قدیمهٔ کتب مقدّسه‌را که الي الآن موجود مانده اند جمع نموده با دقّت تمام مقابله کرده اند تا معلوم و یقین گردد که از سهو کاتبین وغیره بمضمون و مطالب آیات کتب مقدّسه خلل رسیده است یا نه پس از این مقابله آشکار و ثابت شد که اگرچه در مدّت سیزده و چهارده صد سال که از زمان حواریین تا وقت طبع نمودن کتب مقدّسه

گذشت سهو کاتبان بسیار اتّفاق افتاد از قبیل تبدیل اعراب و حروف و در بعض مواضع الفاظ نیز مقدّم و موخّر گشته یا لفظي تبدیل یافته است باز همه نسخ در مطالب و مضمون موافقت و مطابقت کلّي مي دارند چنانچه در روایات و احکام و تعلیمات و نصائح کلّ هم اجمعین مطابق و موافق اند پس از این تدقیق و تحقیق نیز محقّق و مدلّل گردید که کتب مقدّسه عهد عتیق و جدید در هیچ وقتي تحریف و تبدیل نیافته الي الآن همان اند که از قدیم بوده اند و ظاهر است که تحریف کتابي محض در آن وقت ثابت و مبرهن خواهد شد که درمیان نسخ معتبره و مشهورهٔ آن کتاب اختلاف یافته شود و نسخ قدیم دیگر و نسخ مستعملهٔ الآن دیگر باشند چنانچه بالفرض اگر کسي بگوید که در این صورت که در قرآن سهو کاتبین یافته مي شود و در قرأت بعض اعراب و حروف و الفظ اختلاف است مثلا در اوائل سورهٔ یوسف در بعض نسخ قرآن بجاي برتع و یلعب لفظ مرتع و ملعب یافت مي شود و ایضاً در وسط سورة الحج در بعض قرآن بجاي صواف صوافن واقع است و ایضاً در وسط سورة الفرقان در بعض قرآن بجاي بُشراً نشراً یافت مي شود و ایضاً در اواخر سوره ق در بعض قرآن در جاي توعدون یوعدون واقع است و ایضاً در اواخر سوره تکویر در بعض قرآن بجاي یضنین بضنین یافت مي شود خلاصه از مقابله دو نسخه قرآن معه تفسیر از سوره یوسف تا سورة التکویر معلوم گشته که در این سور سي و سه لفظ هستند که در آنها در حروف فرق افتاده است مانند آنکه مذکور شده پس ظاهر است که اگر صد دو صد نسخ قرآن از دیار قریبه و بعیده جمع آورده اول تا آخر مقابله کرده شوند صدها غلطي کاتبین یافت خواهد شد ماوراي آن اختلاف که در اعراب یافت مي شود و مشهور اند بیضاوي در تفسیر خود در سورهٔ بني اسرائیل شست و نه و در سورة الکهف نود و یک اختلاف قراءت مذکور و مسطور کرده است حال آنکه این سورهها چندین کلان نیستند پس ظاهر است که اگر

قرأت همه سورهها جمع کرده شمار کنند چند هزارها خواهند بود و در این قرأت اختلاف واقع است نه صرف در اعراب و حروف بلکه در بعض مقام در الفاظ و جملهها نیز اختلاف آمده است مثلاً در سورة الکهف بیضاوي در جاي الفاظ * * کلتا الجنتین آتت أکلها * این قراءت ذکر کرده است که * * کل الجنتین آتي اکله * و در مقام دیگر در همان سورة در جاي این الفاظ که * * لکلنا هو الله ربي * این قراءت مسطور داشته است که * * لکن هو الله ربي و لکن انا لا اله الّا هو ربي پس اگر کسي بگوید که از این ثابت مي شود که قرآن تحریف و تبدیل گشته آیا محمدیان نخواهند گفت که در حالي که باوجود اختلاف مذکوره همهٔ قرآن در روایات و احکام و مطالب موافق و مطابق یک دیگر اند اعتراض تو بیجا و بي بنیاد است پس تا وقتي که محمّدیان یک چنین نسخهٔ قدیم و معتبرهرا که در روایات و احکام و نصائح وغیره ماوراي نسخ کتب مقدسه مستعملهٔ الآن باشد پیش نهاد نکرده اند جواب ما در رد همهٔ آن اعتراضات که بابت تحریف بیبل مي کنند همان جواب مزبورهٔ خود شان خواهد بود *

بعض علماي محمّدي ترجمه هاي بیبلرا براي مطلب خود دلیل کرده و گفته اند که در حالي که آنها متّفق یک دیگر نیستند پس از این ثابت مي شود که در اصل نسخها نیز اختلاف واقع شده * الجواب اوّلاً ظاهر است که درمیان ترجمهها کم و بیش فرق خواهد بود چنانچه یک مترجم بهتر از مترجم دیگر ترجمه نموده است بطریقي که درمیان ترجمهٔ قرآن در زبان فارسي و أردو نیز فرقي هست اگرچه آن ترجمه صرف تحت اللفظ است مگر باوجود آن فرق ابواب و اصل مطالب بیبل در همه ترجمهها همان است ثانیاً اگر بالفرض مترجمي خلاف ترجمه کرده باشد از این مرحله باصل چه نقصاني خواهد رسید آیا اگر احدي از علماي محمّدیه قرآنرا خلاف ترجمه نماید یا درمیان دو ترجمههاي قرآن اختلاف واقع

شود وکسي از مسيحيان بگويد که از اين روشن و ثابت مي شود که قرآن تحريف يافته است پس محمّديان نخواهند گفت در صورتي که نسخهاي عربي متفق هستند اعتراض تو بيجا است پس بدان که همين جواب جوابي ماست *

و در باب نبي اعتقاد ما اين است که نبي و حواري اگرچه در سائر امورات قابل سهو و نسيان باشند ليکن در تبليغ و تحرير پيغام معصوم اند بنابر اين نوشتههاي انبيا و حواريين مبرّا از سهو و نسيان است و اگر در ضمن آنها کسيرا در موضعي از مواضع آن نوشتهها اختلاف يا محال عقل معلوم نمايد پس دليل بر نقص فهم و عقلش خواهد بود نه بر نقص کلام زيرا عقل محکوم کتاب الهام است نه حاکم کتاب و همه کتب عهد عتيق و جديد از راه الهام از انبيا و حواريون نوشته شده اند سواي سه باب انجيل يعني کتاب مرقس و لوقا و اعمال که از مرقس و لوقا شاگردان حواريين موافق حکم پطرس و پولس حواري مرقوم گشته اند و بدين سبب اينها نيز کتب الهامي اند و اگرچه نسبت بعض کتب عهد عتيق نام نبي نويسندهٔ آنها معلوم نيست باز از گواهي خود مسيح و از آن دلائل نيز که در کتب اسناد تسطير يافته معلوم و يقين است که آنها نيز از راه الهام الهي بوسيلهٔ يکي از انبياء سلف نوشته شده و حق و صحيح اند * و انبيا و حواريون بعض قولرا در قال الله داخل کرده اند و بعضرا بصيغه غائب نوشته اند و بعضرا از راه وحي و رويا و بعضرا از راه نصيحت و تعليم مرقوم داشته اند و بعضرا از راه گذارشات که خود ديده اند يا از ديگران شنيده و در باب گذارشات از راه الهام بايشان معلوم گشته که کدامرا داخل کتاب کنند و درميان حق و باطل تميز دهند و مضمون و عبارات آنها بچه ترتيب بنويسند و بدين مضمون گذارشات و روايات نيز کلام الهي است خلاصه اعتقاد ما مسيحيان در باب نبي و الهام همان است که بيان شد *

امّا هرگاه سوال نمائي که چگونه امکان داشت که محمّد و متابعان او

بچنين ادّعاهاي باطله افتاده باشند که گويا کتب مقدّسهٔ عهد عتيق و جديد منسوخ و تحريف گشته اند و يا باعث اين گونه ادّعاهاي ايشان چه بود الجواب آشکار است که ابراز ادّعاي مذکوره بايشان لازم بود زيرا که اگر نمي نمودند هر آئنه از سخنان محمّد اختلاف ظاهر مي گشت زيرا که او از يک طرف مقرّ بود که کتب عهد جديد و عتيق از جانب خدا هستند و از طرف ديگر خلاف کلام و تعليمات کتب مذکورهرا بيان مي نمود پس در اين صورت چارهٔ او منحصر گشت باينکه اين ادّعارا بميان آورد که بلي کتب عهد جديد و عتيق محرّف و بظهور قرآن منسوخ گرديده اند و از براي همان است که کتب مزبوره با قرآن موافقت ندارند تا باين طريق خودرا از اختلاف مذکوره برهاند و کلام خود حق بنمايد و قوّت دادن باين ادّعا بجهت محمّد و تابعانش چندان امر مشکلي نبود زيرا که عربان بت‌پرست از کتب مقدّسه مسيحيان و يهوديان بيخبر بودند و هرچندي که در ابتداي خروج محمّد چنانکه از قرآن هم مشخّص مي شود مسيحيان و يهوديان در جواب دعوت محمّد حرف مي زدند امّا بعد از آنکه اطاعت کنندگان او بازدياد رسيده و بضرب و استعانت شمشير صاحب قوّت گرديده بود ديگر مجال مقاومت و ثبوت دلائل ممکن نگشته تيغ زبانرا به نيام دهان فرو کشيدند و بدين طريق ادّعاء محمّد مشهور و منتشر گشت امّا بديهي است که ثبوت حقيقت بضرب و زور ممکن نمي شود و آنرا بچنين دلائل احتياجي نيست *

في الآخر اگر مطالب اين بابرا که در جواب ادّعاهاي محمّديان ذکر يافته اند بر سبيل اختصار مکرّر نمائم در آن صورت از دلائل مزبوره صادر مي گردد که اظهر من الشمس ادّعاهاي محمّديان تماماً بي بنياد است بلکه بلا شک و شبه يقين کلّي حاصل مي شود که کتب عهد جديد و عتيق چه در ايّام محمّد و چه بعد يا قبل از او يعني در هيچ زماني تغير و تحريف نيافته اند و در هيچ وقتي منسوخ نگشته و نخواهند گرديد زيرا که آسمان

و زمین بر طرف خواهند شد امّا کلام خدا بر طرف نخواهد گشت پس شخص محمّدي که طالب حقیقت است در ابن کتب مقدّسه کلام منسوخ و تحریف نگشتهٔ خداونديرا خواهد یافت که اوامر و احکام و بشارات آن بهمه ملل و باو نیز منسوب هستند بلي بشخص صاف ضمیر محمّدي لازم است که بجهت یافتن سر رشتهٔ تعلیمات و احکام این کلام الهامي ساعي باشد چون بدیهي است که هرکس که بجهت دانستن و بانجام رسانیدن احکام و مطالب کلام الهي سعي ننماید هر آئنه بغضب خدا گرفتار خواهد گشت پس بجهت آنکه دریافتن آن سر رشته از براي صاف قلبان محمّدي راهنمائي کنیم لهذا بتحریر باب دوم مبادرت ورزیده تعلیمات عمدهٔ انجیل و عهد عتیقرا بطریق اختصار در ضمن آن بنظر آورده مدلّل خواهیم نمود که کتب مقدّسه آن شروطرا که ما بجهت شناختن الهام حقیقي در اوائل رساله مرقوم داشته ایم انجام مي نمایند و تقاضاي روح آدميرا رفع ساخته اورا به بخت حقیقي و جاوداني مي رسانند چنانکه بنابر اینها از هر جهت معلوم و ثابت مي گردد که انجیل و کتب عهد عتیق کلام الهامي خدا است *

باب دوم

مشتمل است بر بیان و اظهار تعلیمات انجیل
و کتب عهد عتیق

و منقسم است بهفت فصل در فصل اول صفات و ارادهٔ خدارا که نسبت بآدمي دارد بیان خواهیم ساخت در فصل دوم اظهار خواهیم

نمود که انسان در آغاز در چه حال بوده و حال در چه حال است و در نیکي و پاکي بچه حال مي باید برسد در فصل سوم نجاتيرا که بوساطت مسیح بعمل آمده است بیان خواهیم ساخت در فصل چهارم اظهار خواهیم نمود که آدمي چگونه بفیض نتائج نجات یسوع مسیح مي تواند رسید در فصل پنجم اطوار رفتار شخص مسیحي حقیقيرا بیان خواهیم نمود در فصل ششم آن دلائلرا مذکور خواهیم کرد که از آنها بي شک و شبه ثابت مي گردد که انجیل و کتب عهد عتیق کلام الهي است در فصل هفتم بیان خواهیم نمود که آغاز مشهور و منتشر گشتن انجیل چگونه بوده است

حال قبل از اظهار فصلهاي مذکوره کیفیّت کتب مقدّسهٔ مسیحیانرا بیان خواهیم ساخت بدین معني کتب مقدّسهٔ که در باب اوّل در خصوص آنها گفتگو نموده ایم و مسیحیان آنهارا سر چشمهٔ معرفت الهي دانسته تعلیمات خود شانرا از آنها تحصیل مي نمایند بر دو قسم اند بدین نوع که بعهد عتیق و عهد جدید منقسم شده اند و در کتب عهد عتیق آن مطالب الهامیّه مسطور اند که خداي تعالی پیش از ظهور مسیح بوساطت پیغمبران خود به بني اسرائیل داده بود و در کتب عهد جدید یعني در انجیل آن مطالب و بیان گشتنیها مرقوم اند که مسیح بوساطت حواریون معلوم و بیان نموده است * کتب نخستین عهد عتیق کتب خمسهٔ موسی مي باشند که نظر بحکم و الهام خداوندي موسی آنهارا نوشته است و کتب مذکوره مطالب آتیهرا ذکر و بیان مي سازند یعني که عالم و آدم چگونه خلقت یافتند و آدم بچه طریق از خداي تعالی بر گشت و بسبب این بر گشتگي مورد چه قسم بازخواستها گردید و چگونه اورا جهت رهاننده و نجات دهندهٔ آینده وعده داده شد و بني نوع بشر بچه نوع یوماً فیوماً زیاده از خدا مهجور مي جسته بمرتبهٔ غریق لجهٔ عصیان مي گردیدند که خدا بجهت کثرت گناهان ایشان ۱۶۵۶ سال بعد از خلقت

دنيا يعني ٢٣٤٨ سال قبل از ظهور مسيح بطوفان آبي تمامي انسانات روي زمين‌را بر طرف نموده از اين ورطهٔ هولناک محض نوح چون شخص متّقي و پرهيزگار بود با کلفت خود رستگار گرديد تاکه سلسلهٔ جديد انساني‌را جد باشد و در صورتي که اين سلسلهٔ جديدي نيز از خدا دور گشته و مستغرق گناه و بت‌پرستي گرديده بودند پس ٢٠٠٠ سال قبل از مسيح خداي تعالیٰ ابراهيم و از نسل او اسحاق و يعقوب‌را برگزيد که خودرا بطريق خاصّه بر اينها و بر نسل ايشان بيان و ظاهر سازد و نيز به پسنديدگه معرفت حقه‌را درميان آنها بگزارد و ازدياد دهد تا بدين وسيله بني اسرائيل روشنائي بت‌پرستان گردند تا هنگامي که نور معرفت الهي از بني اسرائيل بجهت عموم طوائف طلوع نمايد بنابراين خدا بابراهيم و اسحاق و يعقوب وعده داد که آن رهانندهٔ عظيم که بوساطت او تمامي ملل عالم مبارک خواهند شد از نسل شما ظاهر خواهد گشت و بايشان اين وعده نيز مي داد که ولايت کنعان که آنها در آنجا مسافر بودند مخصوص آنها و نسل ايشان خواهد شد فلهذا خدا به نسل ابراهيم و اسحاق و يعقوب يعني به بني اسرائيل بمرتبهٔ متوجه مي گرديد که آنهارا در زمان يوسف که احوالات او نيز در اين کتب مسطور است از کنعان بمصر آورد و وقتي که بعد از وفات يوسف پادشاهان مصر به بني اسرائيل ظلم و جبر بسيار مي کردند خدا هزار و پانصد سال قبل از مسيح موسیٰ‌را بر قوم بني اسرائيل مبعوث نمود که ايشان‌را با معجزات کثيره و عظيمه از بي داد و جبر فرعون برهانيد و بعد از خلاصي قوم از جبر فرعون خدا در کوه طور جلال و قدرت خودرا به بني اسرائيل ظاهر نموده اوامر و احکام خودرا بايشان بيان فرمود و اداب عبادت نيز درميان ايشان مقرّر داشت که بني اسرائيل باستصواب اينها از سائر طوائف جدا گرديده مانند ملّتي باشند که به برکت و سعادت مخصوصهٔ خداوندي توفيق يافته باشند و ايشان بجهت قبول نمودن رهانندهٔ آينده مهيّا و مستعد گردند و بهمين طور عجيب در مدّت چهل سال که آنها در

بيابان عربستان گردش مي نمودند خدا باين طائفه چنان رفتار نموده و آنهارا چنان محافظت فرموده که بت‌پرستان نيز با کمال تعجّب و حيرت اقرار نمودند که خدا با بني اسرائيل است و مانند خداي اسرائيل خداي نيست چنانکه تمامي اين گذارشات مفصّلاً در توريت مذکور گشته است * کتاب يوشع که بعد از کتابهاي خمسهٔ موسیٰ است خبر مي دهد که خدا بچه علامتها و عملها بني اسرائيل‌را بوساطت يوشع بن نون بولايت کنعان برده است و بت‌پرستان آن ولايت‌را بچه قسم از براي گناهان و اعمال قبيحهٔ ايشان از راه غضب در دست بني اسرائيل ذليل و پايمال ساخته است و بدين نوع همان وعده انجام يافت که خدا از قبل بابراهيم داده بود که باو گفت نسل تو چندي در ولايت غريب اسير خواهد شد و بعد از آن ولايت کنعان‌را گرفته در آن ساکن خواهد شد و ما بعد کتب قضات و روث و شموئيل و ملوک و تواريخ ايّام و عزرا است و غيره که گذارشات بعد ملّت اسرائيل و احوالات پادشاهان ايشان‌را ذکر مي نمايند باين دستور در همان ساعتي که بني اسرائيل از خدا روگردان گشته و قول و احکام او از نظر انداخته مائل بت‌پرستي مي گرديدند خدا چه نوع انواع و اقسام غضبها و بلايارا بر آنها نازل مي نمود و بچه نحو بتسلّط بت‌پرستان و بجبر و ظلم ايشان آنهارا وا گذاشت ليکن در همان حال که بني اسرائيل با قلب شکسته بخدا بازگشت نموده و احکام اورا محافظت مي کردند او نيز بايشان اعانت فرموده مکرراً بنوع عجيب آنهارا از تمامي دشمنان خود شان رهائي مي بخشيد و نيز احوالات داؤدرا که هزار سال قبل از مسيح بوده است و همچنين گذارشات سليمان‌را نقل مي نمايند که آنها چگونه سلطنت کرده و بچه قسم متّقي بوده اند و ديگر در آن کتب ذکر شده است که چگونه يهوديان بعد از پادشاهان مذکوره بآن مرتبه از خدا دوري مي جستند که خدا نيز شش صد سال قبل از ايّام مسيح بخت‌النصررا بر ايشان مسلّط ساخت که عبادت خانهٔ و قربانگاه يهوديان‌را که بامر

خداوندي سليمان آنرا تعمير نموده بود خراب كرده بني اسرائيل‌را اسير بابل گردانيد ليكن بعد از ان قضاي هفتاد سال نظر بوعدهٔ كه خدا به ارميا پيغمبر داده بود آنهارا خلاصي داده دو باره بولايت خود شان آورد و باز آنها هيكل خود شان‌را تعمير ساخته تا ايّام مسيح در ولايت كنعان سكنا داشتند امّا از اين سبب كه اكثر يهود يسوع مسيح‌را قبول ننمودند من غضب الله چهل سال بعد از مسيح هيكل مذكور و هم شهر اورشليم خراب گشتند و يهوديان درميان ملل مختلفه متفرق گرديدند از آن ايّام تا حال درميان همان پراگندگي مي باشند چنانكه خدا بوساطت موسى و سائر پيغمبران بيهوديان معلوم ساخته بود كه اگر احكام خدارا نگاه ندارند حال ايشان في الآخر بهمان طور مذكوره خواهد شد * نهايت مطلب تمامي اين گذارشات بني اسرائيل و مدّعاي اين گونه رفتار نمودن خدا با آنها و سبب اين كه خدا پيغمبران متعدده نزد ايشان فرستاده و آنها گذارشات بني اسرائيل‌را مفصّلاً نوشته اند مقصد، آن همه اين است كه اوّلاً به بني اسرائيل و بمردم ايّام مستقبله معلوم گردد كه خرابي قلب آدمي بمرتبهٔ رسيده است كه باوجودي كه علامتهاي وافرهٔ اعانت و بركت خداوندي‌را مي بينند باز بزودي زود خدارا فراموش ساخته محبّت خودرا بچيزي ديگر مي دهند فلهذا آدمي به بت‌پرستي ظاهري و يا باطني مي افتد و بغضب الهي گرفتار مي شود ثانياً اين كه به بني اسرائيل واضح گردد كه از قبضهٔ گناه و زور نفس محض با احكام و آداب عبادت آزادي تحصيل نمي توانند نمود بلكه چيز ديگر ضرور است كه باين طريق طلب و آرزوي آن رهاننده و نجاتش‌را كه در شريعت و كتب پيغمبران وعده شده و در آداب عبادت صورت و اشاره يافته بود درميان بني اسرائيل زياده شود ثالثاً اين كه بت‌پرستان هم از كلام و احكامي كه از طرف خدا به بني اسرائيل رسيده و از اطوار رفتاري كه خدا با آنها بعمل آورده است بفهمند كه بتان ايشان چيزي نيستند و خداي بني اسرائيل با اقتدار و واحد و صادق

است چنانكه چندي از آنها حتّي بعضي از سلاطين بت‌پرستان نيز مطلب مذكوره‌را دريافت نموده و مقرّ آن گرديده اند كه باين تقريب بت‌پرستان نيز بشناختن خداي حقيقي تقرّب جويند و از براي قبول نمودن آن نور و نجات كه بايست بوساطت رهانندهٔ ظهور يابندهٔ از بني اسرائيل بآنها هم برسد آماده گردند پس آشكار است كه كتب تواريخ مسطورهٔ بني اسرائيل مشتمل بر مطالب عمده و معاني عالي مي باشند و در عهد قديم سواي كتب مذكور بعضي كتب ديگر نيز هستند كه اصل مطلب آنها تعليم و نصيحت است مثلاً زبور و كتاب ايوب و امثال سليمان وغيره و سواي اينها نيز چند كتاب نبوّت مثلاً كتاب اشعياه و يرمياه و حزقيل و دانيال و هوشع و سائر مانند اينها مرقوم اند خلاصه هرگاه هريك از كتب مقدّسهٔ عهد عتيق‌را اسماً ذكر نموده و مطالب مسطورهٔ آنهارا مفصّلاً بيان مي ساختيم هرآئينه مطلب بطول مي انجاميد پس بطريق اختصار باظهار همين قدر اكتفا نموده محض اين‌را معلوم مي سازيم كه اگرچه در كتابهاي انبياي مذكوره گذارشات و تعليمات مسطور گشته اند ليكن اصل مدعاي آن كتب اين است كه آثار و علامات آن نجات دهندهٔ كه در خصوص او بابراهيم و يعقوب و موسى خبر داده شده بود زياده بيان كنند و وقت آمدن و قدر و منزلت و كيفيّت نجاتش‌را معلوم سازند كه باين علامتها شناختن او ممكن و آسان باشد و در آن كتب در خصوص گذارشات مستقبلهٔ بني اسرائيل و سائر طوائف نيز خبر داده شده است * و كتب مذكورهٔ عهد عتيق همان كتب است كه درميان يهوديان مستعمل و سابقاً از جانب خدا بايشان داده و از ايشان بمسيحيان منتقل گشت و چنانكه يهوديان مسيحيان نيز كتب مذكوره‌را كلام خدا دانسته عزيز مي دارند زيرا كه خداي‌را كه يهوديان و مسيحيان شناخته اند و عبادتش مي كنند همان خداي واحد حقيقي است تفاوتي كه درميان مسيحيان و يهوديان مي باشد محض اين است كه اكثر يهوديان مسيح‌را بعد از ظهور او قبول

ننمودند و تا حال نیز قبول نمي کنند بجهت آن که مسیح چنانکه آنها نظر بافکار جسماني خود گمان برده و خواهش کرده بودند با بزرگي دنیوي و مانند پادشاه کشور ستاني ظهور نیافت بلکه بنابر وعدهاي عهد عتیق بطریق روحاني و مانند پادشاه رهانندهٔ از گناه و خلاصي دهندهٔ از شیطان ظاهر گشت و بهمین علّت است که انجیل‌را از خدا نمي دانند و آن پیش گفتنیها یعني آن اخبارات قبل از وقوع که در کتب عهد عتیق اشاره بمسیح اند خلاف تاویل و تفسیر نموده مي گویند که مسیح موعوده هنوز نیامده بلکه خواهد آمد *

و کیفیّت کتب عهد جدید که عبارت از انجیل است بدین نوع است که در اندک زماني بعد از عروج مسیح حواریون که رسول او بودند آنرا بالهام خداوندي نوشته گذارشات و معجزات و احکام و تعلیمات مسیح‌را در آن ثبت نمودند و آسامي رسولاني که انجیل بوساطت آنها نوشته شد عبارت از متّي و یوحنّا و پولس و پطرس و یعقوب و یهودا است و سه کتاب انجیل بوساطت مرقس و لوقا که شاگردان حواریّون بودند با مباشرت پطرس و پولس نوشته شده اند و کتب اربعهٔ نخستین انجیل عبارت از متّي و مرقس و لوقا و یوحنا است و آنهارا اناجیل نیز مي نامند و مشتمل اند بر بیان احوالات و معجزات و اعمال و اقوال و تعلیمات یسوع مسیح و نیز در آنها نقل شده است که آن پیشینگوئیها یعني آن اخبار مسطورهٔ عهد عتیق که اشاره یسوع مسیح بوده چگونه بانجام رسیده اند و او بچه نوع جان خودرا بنابر اخبار پیغمبران و قول خود او از طریق مرحمت بجهت مردمان قربان و فدیه گذرانید تا تمامي آنهارا که باو ایمان مي آورند با این قربان از تسلّط شیطان رهانیده و از گناه پاک ساخته مقبول درگاه خداوندي سازد و علاوه بر این در ضمن آنها بیان شده است که او سه روز بعد از وفات خود بچه قسم قیام نموده و بشاگردان خود هویدا گشته و مدّت چهل روز با ایشان مانده آنهارا دیگر زیاده تعلیم داد و بعد در حضور

آنها چگونه بآسمان صعود فرمود * و کتاب مرقومهٔ بعد از اناجیل اربعه‌را اعمال حواریون مي گویند و کتاب مذکوره مفسّر این مطلب است که آن تسلّي دهنده و اعانت کننده یعني روح‌القدس که مسیح بحواریون وعده داده بود بعد از نه روز از عروج او بچه نوع بر آنها نازل گردید و ایشان‌را بقدرت روحاني و نور الهي مملو ساخت و چنان توانائي بخشید که از همین رسولان معجزات کثیره صدور یافت و تعلیم مسیح‌را با چنان قوت و قدرت وعظ مي نمودند که هزاران هزار کس از یهودیان و بت‌پرستان بمسیح ایمان مي آوردند و باین نحو بنا و بنیاد جمعیّت مسیحیه‌را برقرار نمودند که آخر الامر تمامي ملل عالم بآن ملحق خواهند گشت * و پس از کتاب مذکوره در انجیل بست و یک کتاب دیگر مي باشند که از حواریون بالهام الهي بطریق مراسلته بعضي طولاني و بعضي مختصر نوسته شده اند و اسامي آنهارا نامه نهاده هر یک‌را باسم علیحده معلوم ساخته اند و در ضمن آنها کلمات و تعلیمات یسوع مسیح تفسیر گشته و تفصیلاً بیان شده است که مسیح رهاننده و شفیع کلّ مردم است چنانکه بهر کس ممکن است که بوساطت او عفو گناهان و توفیق خداوندي و خوش حالي ابدي‌را تحصیل نماید و این فقره نیز در آنها معلوم شده است که آدمي بجهت یافتن تمامي این نعمات چه باید بکند و بعد از وصول این عنایت چگونه مي بایست رفتار نماید تاکه این شفقت بر او باقي بماند و مضاعف گردد و رضامندي خدارا بهم رساند * و کتاب آخرین عهد جدید کتاب مکاشفات یوحنّا است که معني آن مشتمل است بر امثال نبوت بسیار عالي که از جانب یسوع مسیح به یوحنّاي حواري کشف گردیده و این امثال احوالات کلیسیا یعني جمعیّت مسیحي‌را الي آخر زمان ذکر و بیان مي نمایند و معلوم مي سازند که شیطان چگونه از هر رهگذري امتحان مي نماید و سعي مي کند که این کلیسیا یعني جمعیّت مسیحیان حقیقي‌را منهدم سازد و در آخر بچه قسم بوسیلهٔ ظلم و خشم مخالف مسیح یعني دجّال جفاها و زحمات بسیاري

بمسیحیان خواهد رسانید که باین امتحانها ایشان‌را از مسیح روگردان سازد و باوجود اینها باز کلیسیاي مسیحیّه از تمامي این جفاها نه باستصواب اسباب جسماني بلکه محض بقوت ایمان رهائي یافته از بوتهٔ آن زحمات مانند زر صاف بي غلّ و غش خالص بیرون خواهد آمد و در فصلهاي آخر این کتاب ذکر شده است که مسیح با جلال بي قیاس از آسمان بزیر خواهد آمد و دجّال‌را بر طرف کرده شیطان‌را هزار سال در حبس خواهد نمود بطریقي که دیگر قدرت فریفتن آدمي نخواهد داشت و در آن زمان عموم طوائف عالم بمسیح باز گشت نموده زانوهاي خودرا بجهت تعظیم او خم خواهند گردانید و اقرار خواهند نمود که او خداوند ماست و نجات و توفیق از او داریم چنانکه در آن وقت قول مسیح انجام خواهد یافت که در آیهٔ ١٦ فصل ١٠ یوحنا گفته است که درآخر یک گله خواهد بود و یک گله‌بان و زمین خراب گشتهٔ از گناه نیز تازگي خواهد یافت و در روي این زمین جدید خوش حالي و سلامتي و عدالت و راستي و درستي خواهد بود پس در این صورت آن وعدهٔ که صدها سال پیشتر بآدم و ابراهیم و داؤد و سائر انبیا داده شده بود در کمال اکملیّت انجام یافته سلسلهٔ انساني بواسطهٔ آن رهانندهٔ موعوده از گناه و تسلّط شیطاني خلاصي یافته زمیني نیز که بسبب گناهان مردم بلعنت خدا گرفتار گردیده بود از لعنت آزادي یافته بحالتي نیکوتر از اول باز خواهد آمد بنابر این کتب عهد عتیق و جدید چنان چیز کاملي هستند که هم مصلحت و تقدیري که خدا بجهت بخت حقیقي سلسلهٔ انسان مقرر داشته است بیان مي کنند و هم عمل آمدن و انجام یافتن مصلحت مزبوررا معلوم ميْ سازند چنانکه کتب عهد عتیق آفرینش عالم و آدم و بسبب گناه خراب گردیدن آدمیان و زمین و نیز وعدهٔ نجات دهندهٔ آینده‌را ذکر مي نماید و کتب عهد جدید خبر مي دهد که آن نجات بچه طریق حاصل گشته و خدا بوساطت مسیح خلائق‌را از قید گناه چگونه آزاد گردانیده است و آدمي و زمین‌را بچه

طریق مجدّد ساخته و مقامي که اول داشته اند بهتر از آني خواهد رسانید و همین مصلحت و طرح اندازي مذکوره که بنیاد کتب عهد عتیق و جدید است بجهت از خدا بودن آنها دلیلي است واضح زیرا که بغیر از خدا کرا یاراي آن قدرت است که مصلحت نجات سلسلهٔ انساني‌را مقرّر نماید و آنرا ما دام الدهر بانجام رساند. پس کتبي که چندین مطالب در آنها مرقوم گشته است بایست که کلام الهي باشند في الجمله بجهت دریافت حقیقت حال و تحصیل علمي قلیلي از مطالب کتب مقدسهٔ مسیحیان چنانکه ذکر یافت در این مقام کافي است حال چندي از آیات کتب مذکوره فراهم آورده تعلیمات مسطورهٔ آنهارا بیان خواهیم ساخت نهایت بعلّت این که در خصوص تعلیمات عمدهٔ مذهب مسیحیه در کتب عهد عتیق و جدید مواضع بسیاري مي باشند پس در این جا محض بعضي از آن مواقع که مشتمل بر آن تعلیمات اند ذکر خواهیم نمود *

مُناجات ای خداي حق و قادر مطلق و شفیق که معدن هر نور و حقیقت توئي از روي رحمت خود نور معرفت خودرا بقلب ما بریز زیرا که تا تو قلب بشري‌را منوّر نگرداني و از نور توفیق خود مملو نسازي آدمي توانائي شناختن ترا و فهمیدن احکامات ترا نخواهد داشت پس توفیق و مرحمت خودرا نیز بمحمّدیاني که مطالعه کنندهٔ این رساله اند شامل گردان که چشم روحانيء ایشن‌را کشاده قلب شان‌را نوراني سازي تا آنها ترا بآن قسم که در کلام خود بیان نمودهٔ بشناسند و قوّت و حلاوت مطالب انجیل‌را درک نموده قلباً بآن رجوع نمایند تاکه آنهارا نیز در آن جلال و نیکبختي که بوساطت یسوع مسیح رهانندهٔ عالم بجهت همه مردم آماده گشته است قسمتي و بهرهٔ باشد *

فصل اوّل

متضمن است بر بیان صفات خدا و ارادهٔ که نسبت بآدمي دارد

کتب مقدّسه وجود خدارا باین طریق بیان و ثابت مي سازند که وجود خدا با موجودات و مصنوعات و از عقل و انصافي که بقلب هر آدمي داده شده است ظاهر و هویدا است و موافق مضامین کتب مزبوره انکار وجود خدا محض از راه کم خردي و ابلهي و غرور و بي ایماني است نه از اشکال ثبوت آن چنانکه در آیات ۱۹ و ۲۰ فصل اوّل نامهٔ باهل روم مرقوم است که از انجا که انچه از خدا فهمید نیست بر آنها (یعني بر مردمان) ظاهر است چه خدا خودرا بر آنها نمودار کرده است چه نا مرئیهاي او یعني قدرت نا متناهي و خداوندگاریش از خلقت عالم به تعقّل در اشیاء مصنوعه بحیثیتي روشن مي شود که ایشان‌را یاراي عذر نیست و در آیهٔ اول زبور ۱۴ مرقوم است که ابله با دل خود مي گوید که خدائي نیست و ایضاً آیات اول الی ۷ زبور ۱۹ و آیهٔ ۶ فصل ۱۱ نامهٔ بعبرانیان شاهد این مطلب اند و در خصوص وحدانیّت باري تعالی به یقیني کلّي شهادت مي دهند چنانکه در آیهٔ ۴ فصل ۶ کتاب ۵ موسی مسطور است که ای اسرائیل استماع نما خداوند خداي ما خداوندي است واحد و در آیهٔ ۵ فصل ۴۵ اشعیاه مذکور است که من خداوندم و غیري نیست و سواي من خدائي نیست و در آیهٔ ۴ فصل ۸ نامهٔ اول باهل قرنتس مرقوم یافته است که این محقّق است که در جهان بُت چیزي نیست و این که خدائي نیست جز یک خدا و ایضاً در آیهٔ ۶ فصل ۴ نامهٔ بافسیان مذکور است که یک خدا است و پدر همه که بر بالاي همه و درمیان همه و در

اندرون همهٔ شما همان است و دیگر این که خدا مانند روح غیر مرئي است و بصیرت جسماني انسان اورا درک نمي تواند نمود چنانکه در آیهٔ ۲۴ فصل ۴ یوحنّا ترقیم گشته است که خدا روح است و آن کسان که اورا مي پرستند باید که بروح و راستي بپرستند و در آیهٔ ۱۵ و ۱۶ فصل ۶ نامهٔ اول به تیموتیوس مذکور است که او حاکم مبارک واحد و پادشاه پادشاهان و خداوند خداوندان مي باشد و اوست به تنهائي که بقا دارد و ساکن نوري که دور از نزدیکي است و هیچ کس از مردم اورا ندیده است و نمي تواند دید و دیگر این که خدا قدیم و ابدي و لا تغئیر و تبدیل است چنانکه در آیهٔ دوم زبور ۹۰ مسطور است که پیش از آنکه کوهها بوجود آمدند و قبل از آفریدنت زمین و جهان‌را و هم از ازل تا بابد خدا توئي و ایضاً در آیات ۲۴ الی ۲۷ زبور ۱۰۲ مسطور گشته است که ای خدایم سالهاي تو دور بدور است از قدیم بنیان زمین‌را گذاشتي و آسمانها عمل دستهاي تست آنها زائل مي شوند و تو باقي مي ماني بلکه تمامي آنها مثل جامهٔ مندرس مي گردند و آنهارا مثل لباس تغئیر مي دهي و تغئیر مي یابند اما تو هماني و سالهاي تو با تمام نمي رسند و دیگر در آیهٔ ۱۷ فصل اول نامهٔ یعقوب مرقوم است که هر انعام نیکو و هر احسان کامل از بالاست و نازل مي شود از ابوالانوار که نزد او زوال و ظلّ انعکاس هم نیست و دیگر این که خدا حاضر و عالم است چنانکه در آیهٔ اول الی ۱۱ زبور ۱۳۹ نوشته شده است که ای خداوند مرا تفتیش نموده شناختي تو نشستنم و برخاستنم‌را میداني و فکرهایم‌را از دور درک مي نمائي راه رفتن مرا و خوابیدن مرا احاطه مي نمائي بلکه تمامي راههاي مرا مي شناسي هنگامي که سخن در زبانم نیست اینک ای خداوند همه اش‌را میداني مرا از پس و پیش احاطه مي نمائي و دست خودرا بر من مي گذاري این گونه دانش از براي من عجیب است و بحدي بلند است که مرا بآن وصول ممکن نیست از روح تو بکجا بروم و از حضور تو بکجا بگریزم اگر بآسمان صعود نمایم آنجا توئي و اگر

بسترم‌را بقعر زمین بگسترانم اینک توئي اگر بالهاي سحرگاه‌را بگیرم و در اقصاي دریا ساکن شوم هم در آنجا دست تو مرا رهبري خواهد نمود و دست راست تو مرا خواهد گرفت اگر بگویم که ظلمت مرا بتحقیق مستور خواهد ساخت پس شب در اطرافم روشنائي است و دیگر در آیات ٢٧ و ٢٨ فصل ١٧ اعمال حواریّون مرقوم است که خداوند از هیچ کدام از ما دور نیست زیرا که در وي مي زئیم و حرکت مي نمائیم و موجودیم و دیگر در آیات ٢٣ و ٢٤ فصل ٢٣ یرمیاه مسطور است که خداوند مي فرماید که آیا من خداي نزدیک و نه خداي دورم خداوند مي فرماید که آیا کسي در جاي‌هاي مخفي خویشتن‌را پنهان تواند نمود که من آنرا نه بینم و خداوند مي فرماید که مگر من آسمانها و زمین‌را مملوّ نمي سازم و دیگر این که قادر و حکیم است چنانکه در آیهٔ ٢٤ زبور ١٠٤ مرقوم است که ای خداوند اعمال تو چه بسیار شد همگي آنهارا بحکمت عمل مي نمائي زمین از املاک تو پُر است و در آیهٔ ١٣ فصل ١٢ ایوب مسطور است که حکمت و کبریائي با اوست تدبیر و ادراک از آن اوست و دیگر در آیهٔ اول فصل ١٧ کتاب نخست موسیٰ مذکور است که خداوند بر ابرام یعني بر ابراهیم مرئي شده ویرا گفت که من خداي قادر هستم در حضورم سلوک نموده کامل شو و دیگر در آیهٔ ٣٧ فصل اول لوقا نوشته است که نزد خدا هیچ امري محال نیست و دیگر در آیات ١٢ الی ١٨ فصل ٤٠ اشعیاه مسطور است که کیست که آبهارا بمشتش پیموده و آسمانهارا وجب کرده است و یا گردا زمین‌را بکیل در آورده است و کوههارا بترازو و تل‌هارا بمیزان سنجیده است کیست که بروح خداوند دلالت نموده است و مشیرش کیست که اورا تعلیم داده باشد باکه مشورت کرد و اورا که تلقین نمود و اورا طریق انصاف یاد داد و اورا که علم آموخت و اورا براه فطانت معروف ساخت اینک طوائف مثل قطرهٔ دلو شده و بجاي گرد تنک میزان محسوب مي شوند اینک جزیره‌ها در نظرش مثل غبار تنک رانده شدني است و لبنان

(یعني هیزم آن) از براي سوختن کافي نشده حیواناتش جهت قرباني سوختني کفایت نمي نمایند تمامي طوائف در نظرش لاشي بلکه از لاشي کمتر و پیش او ناچیز محسوب مي شوند پس خدارا بکه تشبیه مي کنید و بچه تمثالي اورا مقابل مي توانید کرد و دیگر این که خدا مقدّس و عادل و صادق است چنانکه در آیهٔ ٣ فصل ٦ اشعیاه مرقوم است که از سرافیان که فرشتگان بزرگوار اند یکي بدیگري فریاد کرده مي گفت که قدّوس قدّوس قدّوس خداوند لشکرها است تمامي زمین از جلالش پُر است و دیگر در آیهٔ ١٧ زبور ١٤٥ مرقوم است که خداوند در همگي طریقهایش عادل و در تمامي اعمالش کریم است و ایضاً در آیهٔ ٥ و ٦ زبور ٥ مسطور است که ابلهان در پیش نظر تو نخواهند ایستاد همگي مفسدان‌را بُغض مي نمائي و دروغگویان‌را هلاک خواهي ساخت خداوند از مرد خونریز و حیله‌کار متنفر است و دیگر در آیهٔ ١١ فصل ٣ اشعیاه مذکور است که واي بر شریر که بدي با او است چونکه مکافات دستش باو داده خواهد شد و آیات ٥ الی ١١ فصل ٢ نامهٔ باهل روم و آیات ٥ و ٦ و ٧ فصل ١٦ مکاشفات نیز شاهد این مطلب اند و دیگر در آیهٔ ٤ زبور ٣٣ مرقوم است که کلام خداوند راست است و تمامي اعمالش بر حق است و دیگر در آیهٔ ١٩ فصل ٢٣ کتاب چهارم موسیٰ مسطور گشته است که خدا انسان نیست که دروغ بگوید و بني آدم نیست که تغئیر باراده اش دهد آیا آنچه که گفته است بجا نخواهد آورد و آنچه که فرموده است استوار نخواهد نمود و دیگر این که خدا رئوف و رحیم و صابر است چنانکه در آیهٔ ١٦ فصل ٤ نامهٔ اول یوحنّا مرقوم است که خدا خود محبّت است پس آنکه در محبت است در خدا است و خدا در وي است و در آیهٔ ٦ فصل ٣٤ کتاب دوم موسیٰ مذکور است که خداوند خداي رحمن و رحیم و دیرخشم و در رافت و نیک عهدي فراوان و در آیات ٩ و ١٠ زبور ٩ مسطور است که خداوند جهت مظلومان ملجا بلکه در زمانهاي تنگي ملاذ است کساني

که اسم ترا مي دانند بتو متوکّل اند زيرا که ای خداوند تفحص کنندگانت‌را وا نمي گذاري و ديگر در آيهٔ ۴۵ فصل ۵ متي مسطور است که او آفتاب خودرا بر بدان و نيکان طالع مي نمايد و باران خودرا بر عادلان و ظالمان مي فرستد و در آيات ۲۲ و۲۳ فصل ۳ نياحات يرميا نوشته شده است که از رافتهاي خداوند است که تمام تلف نشديم چونکه مرحمتهايش کم نمي گردد هر صبح جديد مي شوند وفاداري تو بسيار است و در آيهٔ ۱۱ فصل ۳۳ حزقيال مسطور است که خداوند خدا چنين مي فرمايد بحيات خود قسم که از مرگ شرير هيچ حظّي نمي نمايم بلکه حظ من از اين است که شرير از راه خود برگشته زنده بماند و ديگر در آيهٔ ۱۶ فصل ۳ يوحنّا مذکور گشته است که خدا آن قدر جهان‌را دوست داشت که فرزند يگانهٔ خودرا ارزاني فرمود که هر کس که بر او ايمان آورد هلاک نشود بلکه زندگي جاويد يابد و ديگر اين که خدا خالق و حافظ کلّ مخلوقات است چنانکه در آيهٔ ۱ فصل ۱ کتاب اول موسیٰ مسطور است که در ابتدا خدا آسمانها و زمين‌را آفريد و ديگر در آيهٔ ۶ زبور ۳۳ مرقوم است که آسمانها بکلام خداوند و تمامي عساکر آنها بنفس دهانش ساخته شدند و در آيهٔ ۱۱ فصل ۴ مکاشفات مذکور است که خداوندا همه‌را تو آفريدهٔ و بمشيّت تو هستند و آفريده شدند و در آيهٔ ۳۶ فصل ۱۱ نامهٔ باهل روم مرقوم است که همه از او و باو و تا او است سبحانه الي الابد آمين و در آيات ۱۰ و ۱۱ و ۱۴ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ زبور ۱۰۴ مسطور است که خداوند چشمهارا برودها که درميان کوهها جاريند گردش مي دهد تمامي وحوش صحرارا سيراب مي سازند گورخران تشنگي خودرا دفع مي کنند گياه از براي بهايم و سبزه‌را بجهت استعمال انسان مي رویاند و نان‌را از زمين بر مي آورد تمامي آنها از تو منتظر اند تا آنکه بآنها خوراکي در وقتش بدهي آنچه که بآنها مي دهي بر مي چينند دست خودرا مبسوط مي سازي واز نيکوئيها سير مي شوند روي خودرا مستور مي کني که مضطرب مي شوند روح آنهارا

قبض مي کني مي ميرند و بخاک خود شان بر مي گردند روح خودرا مي فرستي که خلق مي شوند و روي زمين‌را تازه مي گرداني و مابقي آيات زبور نيز شاهد اين مطلب اند و ديگر در آيات ۳۱ و ۳۲ فصل ۶ متي مرقوم است که در فکر مباشيد و مگوئيد که چه خوريم يا چه نوشيم يا بکدام چيز پوشيده شويم از آن که تمامي اين چيزها است که قبائل طلب مي کنند و پدر آسماني شما خبر دارد که بهمهٔ اين چيزها محتاج ايد و ايضا در آيات ۲۹ الی ۳۱ فصل ۱۰ متي نوشته شده است که آيا دو کنجشک بيک فلس فروخته نمي شود و حال آنکه بي ارادهٔ پدر شما هيچ يک از آنها بر زمين نمي افتد و بدرستي که تمامي موي سر شما شمرده شده است پس مخوف مباشيد که از کنجشکها بسيار افضل مي باشيد و ديگر در آيهٔ ۹ فصل ۱۶ امثال سليمان مسطور است که دل انسان راه خودرا مي سنجد امّا خداوند اقدامش‌را مستقيم مي سازد و ديگر آنکه در آيهٔ ۷ فصل ۲ کتاب اول سموئيل مذکور است که خداوند فقير کننده و غني نماينده و پست کننده و بلند نماينده است *

پس از مضامين آيات مسطورهٔ صاف ظاهر و ثابت است که آن فقرات و مطالبات که در خصوص ذات و صفات و ارادهٔ خدا در کتب عهد جديد و عتيق مسطور گشته اند بالکليّه بخدائي کامل و مقدّس و رحيم سزاوار و لائق و بمرتبهٔ اعلي مي باشند که بغير از خدا احدي‌را ياراي آن نيست که چنان معني‌هارا في نفسه از خود اختراع نموده ظاهر سازد و مضامين آيات مذکورهٔ آنها چنان اند که هم خوف الهي بقلب آدمي عنايت فرمايند و هم بني نوع بشررا محبّ و مطيع آن اصل محبّت که خدا است گردانيده از بدي دور و به نيکي و دينداري مائل مي سازند زيرا که کتب مقدّسه خدارا بآدمي چنان بيان مي نمايند که نسبت بآن کساني که قلب ايشان نشکسته و در طريق ضلالت خود ثابت قدم اند حاکمي است قادر و عالم و مقدّس و عادل و نسبت بآن اشخاص که با قلب

شکسته بازگشت کنندهٔ باو و معتقد کلامش وطالب و محبّ او بند مانند
پدر است شفیق و منعم و رحیم در این حال انجیل و کتب عهد عتیق
شرط سوم و چهارم‌را که در دیباچه جهت شناختن الهام حقیقي مقرر داشته
ایم تماماً بانجام مي رسانند چنانچه بدین طریق کلام الهي بودن آن کتب
واضحا ثابت مي شود * خلاصه خدا بنابر معرفت خود لازم و مفید
ندانست که ذات و صفات لا یدرک خودرا بمردمان زیاده براین بیان و اعلان
فرماید مگر آن شخص که در این دنیا معتقد کلام الهي گشته بخدا تقرّب
یافته باشد صفات ذات پاک خدارا درکمال اکملیّت در آن جهان خواهد
فهمید امّا بجهت معتقدان همین کافي است که خدارا دوست داشته
مطیع و منقادش شوند *

فصل دوم

در بیان این مدعا که انسان در ابتدا در چه حال بوده و الآن *
در چه حال است و در نیکي و پاکي بچه حال
مي باید برسد

باین نوع که چون خدا سرشت و تمامي خواص و احوالات آدمي‌را
درک مي نماید و مي شناسد حتّي اسرار قلوب‌را نیز مي فهمد پس خدا
است قادر و بس که آدمي و حال قلب انساني‌را خوب و درست بشناسد
چنانکه آدمي کیفیّت احوال قلب خودرا فقط از کلام او درک و تحصیل
مي تواند نمود و همچنین اصل مطلب آفرینش آدمي‌را نیز محض ازکلام
خدا مي توان فهمید و مطالبي که خدا در کلام خود در باب آدمي بیان
نموده است معتبرتر از آن است که حکما و علما در باب آدمي نوشته
اند زیرا که احدي از بني نوع بشر في نفسه خودرا کاملا نشناخته و احوال

خودرا بالکلیّه درک ننموده است پس ملاحظه نمائیم که خدا در کتب
مقدّسه احوال بني نوع بشر و مدّعاي آفرینش‌را بچه نوع بیان ساخته است
* اى مطالعه کنندهٔ این رساله باین کلمات ربّاني که نظر بمضامین آنها در
روز جزا بتو دیوان کرده خواهد شد بي اعتنائي مکن بلکه با نظر دقّت و
انصاف آنهارا خوانده از خدا مسئلت و استدعا نما که چشم روحاني ترا
بکشاید تا این سخنان‌را فهمیده و بمطالب آنها رسیده خودرا و حال قلب
خودرا و مطالب آفرینش خودرا محقّق نمائي *

در خصوص آفرینش آدم و نخستین احوال او نظر بکلام الهي باظهار
همین قدر کفایت مي نمائیم چنانکه در آیات ٢٦ و ٢٧ و ٢٨ و ٣١ فصل
اول کتاب اول موسی مرقوم است که خدا گفت که انسان‌را بصورت خود
موافق مشابهت خود بسازیم تا بماهیان دریا و مرغان هوا و بدواب
وبتمامي زمین و بتمامي حشراتي که بر روي زمین مي جنبند سلطنت
نماید پس خدا آدم‌را بصورت خود آفرید اورا بصورت خدا آفریده ایشان‌را
ذکور و اناث آفرید و خدا ایشان‌را برکت داد و دیگر خدا ایشان‌را گفت
که بارور و بسیار شده زمین‌را پُرکنید و اورا ضبط نمائید و بماهیان دریا
و مرغان هوا وبتمامي حیواناتي که بر روي زمین مي جنبند تسلط نمائید
و خدا هرچه که ساخته بود دید که اینک بسیار نیکو است و دیگر در آیهٔ
٢٩ فصل ٧ کتاب مسمّي بواعظ مسطور است که اینک همین‌را یافتم که
خدا انسان‌را راست آفرید امّا خیالات فاسد بسیاررا ایجاد کردند و در
آیهٔ ٢٩ فصل ١٧ اعمال حواریون مذکور است که ما از نسل خدا هستیم *
پس از این آیات استنباط کلّي حاصل مي شود که آدم ازید قدرت خالق
خود پاک و نیک و بیگناه بوجود درآمده است و شبهٔ خودرا که خداي
تعالي در وقت خلقت آدمي بآدم مرحمت فرموده بود تاویل معنئ آن
شبیه باین طریق است که انسان در آن وقت از گناه و مرگ و ناپاکي
قلب و از خواهشها و هوسهاي بد و از ضعف روح و جسم آزاد و بري بوده

است وخدارا در کمال کاملیّت شناخته و دوست داشته و خوش حالي خودرا محض در رضاي او داشته است چنانکه محض خداي خودرا مي شناخت و محض اورا دوست مي داشت و محض اورا طالب بود و بس و در این حال که آدمی خداي خودرا چنین شناخته و دوست داشته و در او بخت یافته و روحش از قدرت و معرفت و پاکي چنان مملوّ گردیده بود که گویا نقش صفات الهي گشته قادر بود که بر تمامي مخلوقات عالم ریاست و حکومت نماید *

نهایت ظاهر و هویدا است که الآن آدمي دیگر در آن حال نیست که در آغاز بوده است چنانکه در این مطلب بجهت هرکس قلب خودش و تواریخ سلسلهء انسان و حال و احوال مردمان شاهدي اند کافي و احوالي‌را که بالفعل انسان در آن است کلام الهي باین طریق بیان مي سازد و چنانکه در کتاب اوّل موسی در آیهء ۲۱ فصل ۸ مرقوم است که خداوند گفت که فکرت قلب انساني از جواني خود بر شرارت است و دیگر در آیهء ۲ زبور ۱۴۳ مرقوم گشته است که بر بندهء خود بمحاکمه برمیا زیرا که در حضور تو هیچ ذي حیاتي تصدیق کرده نخواهد شد و دیگر در آیهء ۸ فصل اوّل نامهء اوّل یوحنا مسطور گردیده است که اگر گوئیم که گناه نکرده ایم خودرا مي فریبیم و راستي در ما نیست و دیگر در آیات ۱۰ الی ۱۲ و ۱۷ و ۱۸ و ۲۳ فصل ۳ نامهء باهل روم مرقوم است که هیچ کس راستکار نیست یک کس هم نیست و هیچ کس نیست که بفهمد و هیچ کس نیست که طالب خدا باشد همه گمراه شدند و همه بي کاره شدند هیچ کس نیست که نیکو کار باشد یک کس هم نیست و راه آرام‌را نشناخته اند و در چشمان ایشان ترس خدا نیست و تمامي گناهگار اند و در ستایش خدائي قاصر اند *

و هرکس که شناسندهء قلب خود و متوجه شوندهء حرکات آنست باید اقرار نماید که احوال آدمی بطریقي است که ذکر یافت و نیز قبول کند که گناه و ناپاکي بقلب او سرایت نموده باطنش از خواهش و هوسهاي

نفساني مملو گشته است بمرتبهء که افکار و ارادهء او از ایام طفولیت تا حال در معرض تلف بوده و تو نیز ای مطالعه نمایندهء این رساله هر کس که هستي اگر با دیدهء انصاف بقلب خود نظر نمائي و بفریفتن خود راغب نباشي هر آئینه این سخنان‌را راست و قلب خودرا در همان حال خواهي یافت و بهمین طریق نیز گذارشات اتفاقیهء هر ملّت بجهت صدق این کلمات الهي شاهدي اند مبرهن زیرا که بهر جاي که شخص طالب نظر نماید در هر جا و در هر ملّت دوري و مهجوري از خدا و هر قسم گناه و هر نوع اعمال ناشایسته‌را خواهد یافت لیکن این مرحله‌را که خداي تعالی آدمي‌را در این حال که الآن مبتلاي آن است نیافریده و احوال نخستین آدمي این نبوده است سابق بر این ثابت ساخته ایم پس آیا این صفت بدي و بد حالي بآدم و نسلش ازکجا بهم رسیده است *

بلي این مطلب‌را که از درّاکهء عقل خارج است کتب مقدّسه چنین مفهوم و معلوم مي سازند که گناه و تمامي نتائج آن بعلت عداوت و فریب شیطان بآدم و عالم واصل گشته است زیرا که آدم از شیطان بمرتبهء فریفته گردید که از اوامر خالق خود تجاوز نموده خواهش و قلب خودرا از خدا بر گردانید و باین طریق خودرا از سرچشمهء بخت و خوش حالي مهجور ساخت چنانکه در این آیات کتب مقدّسه مذکور گردیده است از آن جمله در فصل ۳ کتاب اوّل موسی ترقیم یافته که مار از تمامي جانوران صحرا حیله سازتر بود که خداوند خدا آفریده بود و بزن یعني به حوّا گفت آیا خدا في الحقیقت گفته است که از تمامي درختان باغ مخورید و زن بمار گفت که از میوهء درختان باغ مي خوریم امّا از میوهء درختي که در وسط باغ است خدا فرموده است که از آن مخورید و آنرا لمس منمائید مبادا که بمیرید و مار بزن گفت که البته نمي میرید و حال این که خدا مي داند روزي که از آن مي خورید چشمان شما کشوده شده

چون خدایاني که نیک وبدرا مي دانند خواهید شد پس زن درخت‌را دید که بخوردن نیکوست و این که در نظرها خوش آینده است و درختي که مر دانشمندي‌را مرغوب است پس از میوه اش گرفت و خورد و بشوهر خویش نیز داد که خورد آنگاه چشمهاي هردوي ایشان کشوده شده دانستند که برهنه اند وبرگهاي درخت انجیررا دوخته از براي خود فوطه ساختند و آواز خداوند خدارا شنیدند که بهنگام نیم روز در باغ مي خرامید و آدم و زنش خویشتن‌را از حضور خداوند خدا درمیان درختان باغ پنهان کردند و خداوند خدا آدم‌را آواز کرده ویرا گفت که کجائي او در جواب گفت که آواز ترا در باغ شنیدم و ترسیدم زیرا که برهنه ام بجهت آن پنهان شدم و خدا باو گفت که تورا که گفت که برهنهٔ آیا از درختي که ترا امر فرمودم که نخوري خوردي و آدم گفت زني که از براي بودن بامن دادي او از آن درخت بمن داد که خوردم و خداوند خدا بزن گفت این که کردي چیست و زن گفت که مار مرا اغوا نمود که خوردم و خداوند خدا بمار گفت چون که این‌را کردي از تمامي بهایم و تمامي حیوانات صحرا ملعوئي بر شکمت خواهي رفت و تمامي روزهاي عمرت خاک خواهي خورد و درمیان تو و زن و درمیان ذریهٔ تو و ذرّیهٔ او عداوت مي گذارم او سر ترا خواهد کوبید و تو پاشنهٔ اورا خواهي گزید و بزن نیز گفت الم تو و حمل ترا بغایت زیاد خواهم گردانید که بزحمت اولادهارا خواهي زائید و اشتیاق تو بشوهرت خواهد بود و او بر تو مسلّط خواهد شد و بآدم گفت چونکه سخن زنت‌را شنیدي و از درختي که ترا امر فرمودهٔ گفتم که مخور از آن خوردي پس بسبب تو زمین مقرون بلعنت است از آن در تمامي روزهاي عمرت بزحمت خواهي خورد و خار وخسک‌را از برایت خواهد رویانید و سبزه‌هاي صحرارا خواهي خورد و با عرق جبین خود تا برگردیدنت بزمین نان خواهي خورد زیرا که از آن گرفته شدهٔ چونکه خاکي و بخاک مراجعت خواهي کرد و آدم اسم زن خودرا حوّا نامید زیرا که مادر تمامي

زندگان اوست و خداوند خدا جامهاي پوستین بجهت آدم و زنش ساخته بر ایشان پوشانید و خداوند خدا گفت که اینک آدم نظر بدانستن نیک و بد چون یکي از ما شده است پس حال مبادا که دست خودرا دراز کرده هم از درخت حیات بگیرد و خورده دائما زنده ماند پس از آن سبب خداوند خدا اورا از باغ عدن براند تا آنکه در زمیني که از آن گرفته شده بود فلاحت نماید و آدم‌را راند و در طرف شرقيء باغ عدن کرّوبیان‌را و شمشیر آتش باري که بجهت نگاهباني راه شجرهٔ حیات گردش مي کردند مسکن داد و دیگر چنانکه در آیات ۳۶ الی ۳۹ فصل ۱۳ متّي مسطور است که شاگردان یسوع نزد وي آمده گفتند که مثال کاکلک کشت‌را بجهت ما شرح نما ایشان‌را جواب داده گفت آنکه بذر نیکوکار فرزند انسان است ومزرع دنیا است وتخمهاي نیک ابناي عالم ملکوت و کاکلکها فرزندان شریر اند و دشمني که آنهارا کاشته بود شیطان و موسم حصا و انجام جهان و دروندگان ملایکه اند و در آیهٔ ۱۲ فصل ۵ نامهٔ باهل روم مرقوم است که چنانچه گناه بوسیلهٔ یک شخص در جهان پدید شد و بگناه مرگ بهمین قسم مرگ بر همگي طاري گردید از آنجا که در وي همه گناهگار مي بودند و دیگر در آیهٔ ۴۴ فصل ۸ یوحنّا مذکور گشته است که شمارا شیطان پدر است و خواهشهاي پدر خودرا مي خواهید بجا آرید او از آغاز مردم کُش بود و در راستي نماند زیرا که راستي در او نیست چون دروغ مي گوید از چیزهاي مختصّ بخود مي گوید زیرا که او دروغگو است و پدر دروغها است و در آیهٔ ۸ فصل ۵ نامهٔ اوّل پطرس مسطور گشته است که هوشیار و بیدار باشید زانرو که خصم شما ابلیس چون شیر غرّان مي گردد در طلب کسي که بلع نماید * و اگر کسي سوال نماید که چرا خدا بعمل آمدن شرّ مانع نشده است و چرا گذاشت که شیطان بآدمي تسلّط بیابد و چرا خدا تا حال شرّ وتسلّط شیطان‌را متحمّل گردیده است جواب این سوال در این جا ممکن نیست لیکن در کتاب طریق

الحيات بقدر امكان ادا شده است و هر چندي كه انسان در درک اين مطالب قاصر و در جواب كافي اين سوال عاجز است زيرا كه خدا بنابر مصلحت خود بآدمي بيان ساختن اين اسرارا صلاح ندانسته است نهايت بجهت بندهٔ مومن همين قدر كفايت مي كند كه بداند كه خدا حكيم است و حكيم علي الا طلاق در امورات خود سهو نمي كند و اگرچه خدا فاعل مختار است ليكن باز بعمل آمدن فعل فاعل خارجي‌را نيز محض از روي حكمت و مصلحت مانع نمي گردد ليكن درک اين حكمت در قوّهٔ عقل قاصرهٔ انساني نيست

و در باب مطالب مذكوره اين مرحله بندهٔ حق جويندهٔرا بالكليّه ساكت و مطمئن مي نمايد كه از كلام الهي صريحتهً دريافت مي شود كه ارادهٔ خداوندي آن نيست كه آدمي در تسلّط شيطان و گناه و در بدبختي بماند بلكه اين است كه باز از گناه آزاد و پاک گشته در پاكي شبهٔ خدا گردد و مالک سعادت ابدي شود و بآن مرتبه بلكه بمرتبهٔ زياده از آن برسد كه آدم در بهشت داشته است چنان كه در اين مقامات كتب مقدّسهٔ يعني در آيهٔ ۴۴ فصل ۱۱ كتاب ۳ موسيٰ مسطور گشته است كه منم خداوند خداي شما پس خويش تن‌را تقديس نمائيد و مقدّس باشيد زانرو كه من مقدّسم و ديگر چنانكه در آيهٔ ۴۸ فصل پنجم متّي مرقوم گشته است كه كامل باشيد چنانچه پدر شما كه در آسمان است كامل است و در آيهٔ ۱۶ فصل ۶ نامهٔ دوم باهل قرنتس مرقوم است كه شما هيكل خداي حيّ مي باشيد چنانچه خدا گفته است كه من درميان آنها خواهم ماند و خواهم سير كرد و من خداي آنها خواهم بود و آنها اهل من خواهند بود و ديگر در آيهٔ ۹ فصل ۲ نامهٔ اول پطرس مذكور گرديده كه شما قوم برگزيده و كهنهٔ ملوكانه و طائفهٔ مقدّس و قوم خاص گشته ايد تا آنكه اوصاف آن كس كه شمارا از ظلمت بنور نادر خود دعوت نموده است جلوه دهيد و ديگر در آيهٔ ۲ فصل ۳ نامهٔ اول يوحنا مرقوم گشته كه اي محبوبان حال

هم فرزندان خدا هستيم و انچه خواهيم بود هنوز ظاهر نشده است ليكن مي دانيم كه چون او ظاهر شود چون او خواهيم بود از آنجا كه اورا چنانكه هست خواهيم ديد در اين حال انجيل و كتب عهد عتيق بواضحي تمام مفهوم مي سازند كه مطلب آفرينش آدمي بقدر امكان مانند خدا پاک و كامل گشتن است * پس انجيل شرط سوم‌را از شرايطي كه بجهت شناختن الهام حقيقي در ديباچه ذكر نموده ايم در كمال تكميل بانجام مي رساند يعني بنابر شرط مذكور مي بايد كه الهام حقيقي خدارا خداي پاک و مقدّس بيان نموده از براي آدمي نيز مرتبهٔ پاک باطني‌را نشان دهد و بانجام شرط مزبوره انجيل از خدا بودن خودرا ثابت مي سازد و هم از كتب سائر اديان مختلفه امتياز يافته خودرا برتري كلّي مي دهد زيرا كه تمامي آن اديان از اين مطلب عمدهٔ آفرينش آدمي خبري ندارند و پاكي آدمي‌را عمل ظاهري دانسته قلب خودرا در ناپاكي مي گذارند امّا اين قسم پاكي اگرچه در نظر مردم پاكي مي نمايد نهايت در حضور خداي مقدّس و كامل و علّام القلوب هيچ چيز شمرده نخواهد شد *

و از براي اين كه آدمي بآن مطلب عالي برسد خداي تعاليٰ احكام خودرا باو عنايت فرموده است چنانكه در اين مواقع كتب عهد عتيق و جديد مسطور است كه در آيات اول اليٰ ۱۷ فصل ۲۰ كتاب دوم موسيٰ گفته شده است كه خدا تمامي اين كلمات‌را متكلّم شده گفت كه من خداوند خداي تو ام كه ترا از زمين مصر از خانهٔ بندگي بيرون آوردم در حضور من ترا خدايان غير نباشند بجهت خود صورت تراشيده و هيچ شكل از چيزهائ كه در آسمان است در بالا يا در زمين است در پائين و يا درآبهاي كه در زير زمين است مساز آنهارا سجده ننموده ايشان‌را عبادت منما زيرا من كه خداوند خداي تو ام خداي غيورم كه گناه پدران بر پسران تا پشت سوم و چهارم بغض كنندگان خود مي رسانم و رحم كننده ام بر هزاران از كساني كه مرا دوست داشته اوامرم‌را نگاه دارند اسم خداوند

خداي خودرا بي سبب بر زبان میاور زيرا كه خداوند كسي كه اسمش‌را بي سبب بر زبان بياورد مبري نخواهد شمرد روز سبت‌را بخواطر دار تا آنكه آنرا تقديس نمائي شش روز بكار مشغول شو و تمامي كار خودرا بجا آور امّا روز هفتمين سبت خداوند خداي تست هيچ كاري در آن نكني پدر و مادر خودرا احترام نماي تا آنكه روزهايت بزميني كه خداوند خداي تو بتو بخشد طول بكشد قتل مكن زنا منما دزدي مكن بر همسايه‌ات شهادت دروغ مده بخانهٔ همسايه‌ات طمع مورز بزن همسايه‌ات و به بنده اش و بكنيزكش و بگاوش و بالاغش و بهيچ چيزي كه از همسايه‌ات هست طمع منما و ديگر چنانكه در انجيل در آيات ٢١ الى ٤٨ فصل ٥ متّي مرقوم است كه مسيح فرموده كه شنيده ايد كه بمتقدمين گفته شده است كه قتل مكن و هر كسي كه قتل كند مستوجب قضا خواهد شد ليكن من بشما مي گويم كه هر كس كه بر برادر خود بي سبب غضب نمايد مستلزم قضا خواهد گشت و هر كسي كه ببرادر خود راكا (يعني ابله) گويد مستلزم شورا خواهد گرديد امّا هر كس كه ببرادر خود احمق بگويد مستحق آتش دوزخ خواهد بود پس اگر هديهٔ خودرا در قربانگاه بياوري و در آن جا بخاطرت آيد كه برادر تو از تو گله مند است هديهٔ خودرا پيش قربانگاه رها كن و رفته اول با برادر خود صلح كن بعد از آن آمده هديهٔ خودرا بگذران با مدّعيء خود تا با او در راه هستي بزودي صلح نما مبادا كه آن مدّعي ترا حوالهٔ قاضي نمايد و قاضيت بسرهنگ سپارد و در زندان افكنده شوي بتحقيق كه با تو مي گويم تا فلوس آخري‌را ادا ننمائي بهيچ وجه از آن مكان بيرون نخواهي رفت شنيده ايد كه بارباب زمان سلف گفته شده است كه زنا مكن ليكن من بشما مي گويم كه هر كسي كه بر زني از روي خواهش نظر اندازد در همان دم در قلب خود با او زنا نموده است پس اگر چشم راست تو مر ترا بلغزاند قلعش كن و از خويشش بر افكن از اين جهت كه ترا سودمندتر آن است كه يك عضو از اعضاي تو تباه

شود و تمام جسدت در دوزخ افكنده نشود و اگر دست راست تو مر ترا بلغزاند قطعش كن و از خويشش بر انداز زيرا كه از براي تو فائده مندتر آن است كه يك جزوي از اجزاي تو تباه گردد و همگي بدنت در جهنّم انداخته نشود گفته شده است كه هر كس كه زن خودرا مفارقت نمايد خط طلاق‌را باو بدهد ليكن من بشما مي گويم كه هر كس كه منكوحهٔ خودرا بغير علّت زنا جدا گرداند اورا بزنا كردن بر انگيزد و هر كس كه آن مطلّقه‌را در نكاح خود آورد مرتكب زنا مي شود باز شنيده ايد كه باهل ايّام سابق گفته شده است كه بكذب سوگند مخور بلكه سوگندهاي خودرا بخداوند وفا كن لاكن من بشما مي گويم مطلقا قسم نبايد خورد نه بآسمان از آن كه كرسي خدا است و نه بزمين زيرا كه مطرح قدم اوست و نه باورشليم بنابر آن كه مدينهٔ ملك عظيم است و نه بسر خود سوگند ياد كن زيرا كه نمي تواني يك موي‌را سفيد يا سياه نمائي ليكن بگذاريد كه مكالمهٔ شما بآري آري و ني ني واقع شود بجهت آنكه هر چه از آن زياده‌تر است از شرير است شنيده ايد كه گفته شده است كه چشمي عوض چشمي و دنداني بدل دنداني ليكن من بشما مي گويم كه با شرير مقاومت مكنيد بلكه هر كس كه برخسارهٔ راست تو طپانچه زند رخسارهٔ ديگررا بسوي او بگردان و اگر كسي بخواهد كه بر تو ادّعا نمايد و خواهد كه پيراهنت‌را اخذ كند قبايت‌را نيز از بهر وي ترك كن و هر كس كه ترا برفتن يك ميل راه مجبور نمايد دو ميل با وي ساعي باش هر كس كه از تو سوال كند باو ببخش و از آنكه قصد قرض از تو دارد بر مگرد شنيده ايد كه گفته شده است دوست خويش‌را محبّت كن و دشمن خويش‌را بغض نما ليكن من بشما مي گويم كه اعداي خودرا دوست بداريد و از براي آنها كه بر شما لعن مي كنند بركت طلبيد و با آنان كه شمارا عداوت مي نمايند احسان كنيد و از بهر آنها كه شمارا فحش مي دهند و زحمت مي نمايند دعا كنيد تا پدر خودرا كه در آسمان است فرزندان باشيد زيرا كه او آفتاب خودرا بر بدان

و نیکان طالع مي نماید و باران خودرا بر عادلان و ظالمان مي فرستد که اگر آنهارا دوست دارید که شمارا دوست مي دارند چه اجر خواهید یافت آیا عشّاران چنین نمي کنند و اگر بر برادران خود فقط سلام مي نمائید از دیگران چه افزون کردهٔ اید آیا عشّاران چنان نمي نمایند پس کامل باشید چنانکه پدر شما که در آسمان است کامل است و دیگر در آیات اول الی ٢١ و ٣١ الی آخر فصل ششم متّي مرقوم است که احتیاط کنید تا صدقهٔ خودرا پیش روي مردم ندهید که آنرا بینند و اگر نه بنزد پدر خود که در آسمان است اجر نخواهید داشت پس هرگاه که صدقه میدهي پیش خود در کرنا منواز چنانکه ریاکاران در مجامع و بازارها مي کنند تا آنکه در نزد مردم محترم گردند بشما راست مي گویم که اجر خودرا تمام تحصیل نموده اند بلکه چون صدقه مي دهي باید که دست چپ از آنچه دست راست تو مي کند خبر نشود تا صدقهٔ تو در خفا باشد و پدر تو که در خفا مي بیند علانیه ترا جزا خواهد داد و چون نماز گذاري همچو ریاکاران مباش زیرا که ایشان خوش دارند که در مجامع و سر کوچها ایستاده نماز گذارند تا آنکه در نظر مردم باشند بشما راست مي گویم که آنها اجر خودرا یافتند لیکن تو چون نماز مي کني در حجرهٔ خود داخل شو و دررا محکم بسته پدر خودرا که در خفا است نماز بگذار و پدر تو که پنهاني مي بیند ترا آشکار جزا خواهد داد لیکن هر گاه که نماز کنید مانند مردم قبائل کلمات زائده مگوئید زیرا که آنها تصوّر مي نمایند که بجهت زیاده گفتن ایشان مسموع خواهند شد پس مثل آنها مباشید که پدر شما بآن چیزها که شمارا ضرور است عالم است پیش از آنکه از او سوال نمائید پس شما باین طریق دعا نمائید که ای پدر ما که در آسمان هستي نام تو مقدّس باد ملکوت تو بیایاد و ارادت تو چنانکه در آسمان است بر زمین نافذ باد نان روزینهٔ مارا در این روز بما ببخش و آن چنان که قرضداران خودرا مي بخشیم قرضهاي مارا بما به بخش و مارا در معرض آزمایش میاور بلکه

از شریر خلاصي ده زیرا که ملک و قدرت و جلال تا ابد از آن تست آمین که هر گاه تقصیرات مردم‌را بایشان به بخشید پدر آسماني شما شمارا خواهد بخشید اما چنانچه جرائم مردم‌را نه بخشید پدر شما نیز جرائم شمارا نخواهد بخشید چون روزه روید مانند ریاکاران کشیده رو مباشید که صورت خویش‌را متعبّس کنند تا در نظر مردم روزه‌دار نمایند بدرستي که من بشما مي گویم که ایشان اجر خودرا گرفته اند لیکن تو هر گاه روزه روي سر خودرا چرب کن و روي خویش‌را بشوي تا در نظر مردم روزه دار ننمائي بلکه در نظر پدر خود که در خفا مي باشد و پدر نهان بین تو مر ترا آشکارا جزا دهد و در زمین براي خود گنج مگذارید جائي است که بید و زنگ زیان رساند و دزدان سوراخ کنند و ببرند بلکه بر آسمان براي خود گنج نهید جائي که نه بید و نه زنگ زیان رساند و نه دزدان سوراخ کنند و دزدي ننمایند زیرا جائي که خزانهٔ شما باشد دل شما نیز در آنجا خواهد بود و در فکر مباشید و مگوئید که چه خوریم یا چه نوشیم یا بکدام چیز پوشیده شویم از آنکه تمامي این چیزها است که قبائل طلب مي کنند و پدر آسماني شما خبر دارد که بهمهٔ این چیزها محتاجید پس اول ملکوت خدا و عدلش‌را طلب نمائید که همهٔ این چیزها از براي شما زیاد خواهد شد پس از براي فردا فکر مکنید از ان که فردا خود در بارهٔ خویش فکر خواهد نمود و امروزرا اذیّت امروز کافي است و دیگر در فصل ١٢ نامهٔ باهل روم مرقوم است که اي برادران براي خاطر رحمتهاي خدا من بشما استدعا مي نمایم که بدنهاي خودرا وا گذارید چون قرباني زنده و مقدّس چنانکه خدارا خوش آید که آن است عبادت عقلاني شما و هم شکل باین جهان مباشید بلکه شکلي دیگر پذیرید بفهم نوي تاکه در یابید که آن رفتار نیکوئي خوش آیندهٔ کامل که خدا خواهد کدام است و بعلّت آن توفیقي که بمن داده شده است هر کس‌را که درمیان شما مي باشد مي گویم که میندیش فوق انچه باید اندیشید بلکه اندیشه سنجیده نما چنانچه هر کس‌را

خدا پیمانهٔ از ایمان باو پیموده است که چنانچه یک بدن مارا اعضاي بسيار است و جمیع اعضا بیک کار مشغول نیستند بهمین وضع مجملاً ما در مسیح یک تن مي باشیم و مفصّلاً اعضاي یک دیگر هستیم هر چند استعدادات مختلفه در ما مي باشد بحسب فضلي که بما داده است اگر آن اخبار کردن باشد فضلش در پیمایش ایمان است و اگر خدمت باشد فضیلتش در خدمت است و اگر معلّم است در تعلیم و اگر وعظ دهنده است در وعظ و تقسیم کننده در پاک دستي و پیشوا در کوشش و پرستار در خوشنودي و در محبّت صداقت باید و بدي‌را بغض نمائید و با نیکي ملحق شوید و در برادري با یک دیگر مهربان باشید و یک دیگررا در سبقت تعظیم نمائید و در کوشش تاخیر ننمائید و در روح چالاک و خداوندرا فرمان پذیر باشید در امید شاد و در مصیبت صابر و در دعا پایدار حاجت مقدّسان‌را بر آورده غریب پروري‌را پیروي نمائید معذّبین خودرا خوش گفته بلي خوش گوئید و نفرین ننمائید و شما راست خوشي با خوش شدگان و گریستن با گریانان و با یک دیگر به برابري اندیشه نمائید و بلند پرواز مباشید بلکه با افتادگان فرود آید و خود بین مباشید هیچ کس‌را بدي در مکافات بدي ننمائید و بجهت انچه نزد کلّ خلق شایسته نماید پیش اندیشه نمائید اگر ممکن باشد بقدري که از جانب شما باشد با همهٔ خلق بصلح باشید اي محبوبان بجهت خود انتقام مکنید بلکه جاي غضب‌را خالي گذارید که نوشته شده است که مرا است انتقام عوض خواهم کرد خداوند مي فرماید و اگر دشمن تو گرسنه باشد اورا لقمه بده و اگر تشنه باشد آبش ده که اگر تو چنین کني اخرهاي آتش‌را بر سر او خواهي انباشت و مغلوب بدي مشو بلکه بدي‌را به نیکي مغلوب کُن و ایضاً در آیات ۱ و ۲ و ۵ الی ۸ فصل ۱۳ همین نامه مرقوم گشته است که هر شخصي باید که قدرتهاي برتر از خودرا اطاعت نماید زیرا که هیچ قدرت نیست مگر آنکه از خدا است و قدرتهائي که موجود است از خدا مقرّر است پس آن کس که قدرت‌را

مخالفت مي نماید تقدیر خدارا مقاومت مي نماید و چنین مقاومان حکم‌را بر خود فرود مي آرند پس باید مطیع باشید نه بعلّت غضب و بس بلکه بجهت معرفت خود و بهمین قسم باج‌را ادا نمائید زیرا که خدارا ملازمان حضور اند که بهمین کار بمواظبت متوجّه اند پس همگي‌را اداي لوازم نمائید و باج خواه‌را باج و صاحب جزیه‌را جزیه و مستحق ترس‌را ترس و بخداوند عزّت عزّت و هیچ کسي‌را بده‌کار مباشید جز دین محبّت یک دیگررا زانرو که آن کس که دیگریرا محبّت مي نماید در شریعت کامل است و دیگر در آیات اول الی ۱۰ فصل ۱۳ نامهٔ باهل قرنتس مسطور است که اگر من بزبانهاي خلق و فرشتگان حرف زنم و محبّت نداشته باشم چون کرّه ناي نفیر کننده یا صنج فغان نماینده شده ام و اگر نبوت داشته باشم و همگي اسرار و جمیع علوم‌را یافته باشم و نیز کمال ایمان‌را بحدّي که کوهها‌را نقل مکان نمایم و محبّت نداشته باشم هیچ نیستم و اگر همگي اموال خودرا خیرات نمایم و بدن خودرا وا گذارم که سوخته شود و محبّت نداشته باشم هیچ سود نکرده ام و محبّت‌را حوصله مي باشد و مهربان است محبّت غیرت ندارد محبّت کبر ندارد محبّت مغرور نمي باشد اطوار ناشایسته ندارد و مال خودرا تقاضا نمي نماید و خشونت نمي نماید و بد مظنّگي ندارد از نا راستي خوش وقت نمي گردد بلکه با راستي خوشنود مي شود بهمه چیز شکیبائي مي نماید و همه چیزرا باور مي نماید و از هر چیز انتظار نیکو مي کشد و بهر چیز صبر مي نماید و محبّت گاهي ساقط نمي شود لیکن اگر نبوتها است باطل خواهند گشت اگر زبانها است باز خواهد ماند اگر فهم است ضایع خواهد گردید که جزئي‌را مي فهمیم و جزئي‌را خبر مي دهیم و چون انچه کامل است آید پس جزوي باطل مي گردد و دیگر در آیات اول الی ۲۱ فصل ۵ نامهٔ بافسیان مذکور است که خدارا متابعت نمائید چون فرزندان محبوب و در محبّت رفتار نمائید چنانچه مسیح مارا محبّت نمود که در راه ما خودرا تسلیم نمود که خدارا

هدیه و قرباني با رایحهٔ خوش بوده باشد و زنا و هر قسم بي عصمتي و حرص درمیان شما ذکر کرده نشود چنانچه مي زیبد مقدّسان‌را و نیز فحش و بیهوده گوئي یا شوخي که نا مناسب باشد بلکه اولي است شکرگذاري که شما خود مطّلع هستید که هرکس که زاني یا بي عصمت یا طامع که بت‌پرست است باشد هیچ میراث درملکوت مسیح و خدا ندارد و از سخنان باطل هیچ کس شمارا نفریبد زانرو که بجهت این امورات است که غضب خدا بر ابناي بغاوت نازل مي شود پس ایشان‌را رفیق مباشید زیرا که شما پیش ظلمت بودید و اکنون که در خداوند نور مي باشید چون ابناي نور رفتار نمائید از آنجا که میوهٔ روح در کمال مهر و صدق و راستي است و تحقیق نمائید که رضاي خداوند چیست و در اعمال بي ماحصل ظلماني رفیق مباشید و بهتر است که آنهارا روشن سازید از آنجا که تکلّم بقباحتي که از آنها در خلوب سر مي زند ناشایسته است و هرانچه از نور ظاهر مي شود آشکار است و هرچه آشکارا مي شود روشن مي باشد و از آنجا است که مي گوید که اي خوابیده بیدار شو و از مردگان برخیز که مسیح بر تو خواهد تابید پس با خبر باشید که باحتیاط رفتار نمائید نه چون مردمان بي عقل بل چون عارفان و زمان‌را در یابید که روزکار نا مساعد است و بي مدرک مباشید بلکه در یابید که مشیّت خداوند چیست و مست شراب مشوید که در آن فساد است بلکه مملوّ از روح باشید و با یک دیگر بمزامیر و ترنمها و اشعار روحاني تکلّم نمائید و قلباً خداوندرا سرود و ترنّم نمائید و پیوسته بجهت هر چیز خدا و پدررا شکر نمائید باسم خداوند ما یسوع مسیح و از خدا ترسي یک دیگررا مطیع باشید و دیگر در فصل ۳ و درآیهٔ اول فصل ۴ نامهٔ بقلسیان مسطور است که چون با مسیح برخاستید طالب باشید اشیاء علوي‌را جائي که مسیح نشسته است بر دست راست خدا که بآنچه علوي است ضمیر شما باشد نه از آنچه بر زمین است از آنجا که مرده اید و زندگي شما با مسیح مخفي است در خدا و چون مسیح

که حیات ما است بظهور آید آن وقت شما نیز با وي با جلال بظهور خواهید آمد پس اعضاي خودرا که بر زمین مي باشد مرده انگارید از زنا و بي عصمتي و شهوت و خواهش نفساني و طمع که بت‌پرستي است که بسبب این اعمال غضب خدا بر ابناي بغاوت نازل مي شود و شما نیز مدّتي بآنها بسر مي بردید هنگامي که در آنها زنده بودید لیکن الحال شما همه‌را وا گذاشته اید از غضب و خشم و تُند خوئي و خبث و فحش از دهن خود و دروغ بیک دیگر مگوئید از آنجا که انسانیّت کهنه‌را با اعمالش از خود برکنده اید و نورا پوشیده اید که او متجدّد مي شود در معرفت در صورت خالق خود آنجا که یوناني و یهودي و ختنه و نا مختوني و بربري و اسکوتي بنده و آزاد نیست بلکه همه و در همه مسیح است پس چون برگزیدگان خدا که مقدّس و محبوب اند رحم دلي و مهرباني و فروتني و افتادگي و حلم‌را در بر خود نمائید و نسبت بیک دیگر متحمّل و بخشنده باشید و اگر کسي در ضدّ دیگري ادّعائي داشته باشد چنانچه مسیح شمارا عفو نمود شما نیز چنان کنید و علاوه بر این همه محبّت‌را در بر خود نمائید که او ریسمان انضباط کاملیّت است و در دلهاي شما صلح خدا حاکم باشد که بجهت آن در یک بدن خوانده شده بودید و شاکر باشید و کلام مسیح در شما کثیراً واقع شود و بکمال دقّت یک دیگررا تعلیم و اندرز نمائید و بمزامیر و ترنّمات و اشعار روحاني بشکرانه در دل خود خداوندرا بسرائید و هر آنچه قولاً یا فعلاً مي نمائید تمامي باسم یسوع خداوند نمائید و خداي پدررا بوساطت وي شاکر باشید ای زنان شوهران خودرا چنانکه در خداوند زیبد اطاعت نمائید ای شوهران زنان خودرا محبت نمائید و با ایشان تند خوئي منمائید و ای فرزندان والدین خودرا در هر امر مطیع باشید که این است رضاي خداوند و ای پدران با فرزندان خود بلجاجت رفتار ننمائید مبادا که افسرده گردند و ای نوکران آقایان بشري‌را در هر امر مطیع باشید نه بخدمتهاي ریائي چون کسائي که مردم‌را خوش آمد مي گویند بلکه

بساده لوحي چون خدا ترسان و هر امررا که بعمل مي آريد بجان بجا آريد چنانچه بجهت خداوند نه بجهت خلق و چنين دانيد که در مکافات ميراث‌را از خداوند خواهيد يافت زيرا که مسيح است آن آقائي که شما اورا بندگي مي نمائيد و آن کسي که ظلم مي نمايد بر حسب ظلمي که نموده است باو خواهد رسيد و مطلقاً ظاهر بيني نمي باشد اى آقايان در حق خادمان براستي و عدالت رفتار نمائيد که شمارا نيز آقائي در آسمان مي باشد * چون بعضي از محمّديان در اين گمان مي باشند که گويا در انجيل امر و نهي نمي باشد لهذا اين آيات‌را تفصيلاً ذکر نموديم و از مضامين آنها ظاهر است که احکام مذکوره محض مطلب و حکم روحاني و باطني‌را که تماماً بخداي مقدّس لائق است شرح مي دهند چنانکه تمامي آن احکام به نيک و پاک گشتن قلب و رفتار آدمي منسوب اند و بآداب ظاهريّه هيچ رجوعي ندارند مخفي نماند که اکثر احکام سائر مذهب محض بآداب ظاهري منسوب است و بنابر اين نزد خداي علّام القلوب نا مقبول و از براي پاک گشتن قلب آدمي بي مصرف اند و در اين صورت که احکام انجيل محض باطني و مخصوص به نيکي قلب و رفتار آدمي مي باشند پس بر احکام مذهب مختلفهٔ امتياز و برتري کلي دارند و بهمين مرحله نيز ثابت مي شود که اين احکام نه احکام انساني بلکه احکام الهي مي باشند * و تمامي اين احکام در ضمن آن يک حکم جمع اند که در آيات ۳۷ و ۳۹ فصل ۲۲ متّي مرقوم گشته است که آن خداونديرا که خداي تو است بهمگي دل و همگي جان و همگي انديشهٔ خود دوست دار و آشناي خويش‌را چون خود دوست دار يعني بايد که منظور و مطلوب خواهش و هوسهاي تو هميشه خدا و در او جمع گشته با او متّفق باشد و بس چنانکه تمامي اقواي عقل و روح و جسد تو در همگي عمر هر روز و هر ساعت و هر دقيقه بنابر اراده و بجهت حرمت خدا متحرک و مصروف گردند و ديگر آن که بايد چنانکه طالب نيکي و خيرخواه خود هستي

همچنين با تمامي توانائي خود طالب نيکي و خيرخواهي همسايهٔ خود باشي خواه دوست باشد و خواه دشمن تا آن کلام مسيح‌را معمول داشته باشي که در آيهٔ ۱۲ فصل ۷ متّي مرقوم گشته است که هر چه خواهش داريد که مردم با شما بعمل آرند بهمان طريق با ايشان سلوک نمايند * و اين احکام که انسان‌را با محبّت بخداي خود ملحق و با همسايه اش نيز متّحد ساخته اورا بپاکي حقيقي و خوش حالي ابدي مي رسانند و اين امر دوست داشتن خدا و همسايهٔ خود که خدا در کلام خود بيان نموده است همان شريعت و امر است که خداي تعالى در قلب و انصاف هر آدمي مقرر داشته است محض باين تفاوت که در قلب آدمي بآن مرتبه واضح نيست چنانکه در انجيل بنابر اين هر چندي که آدمي از شريعت مسطورهٔ کتب عهد عتيق و جديد خبردار نباشد باز بي شريعت نيست زيرا که آن شريعت دوست داشتن خدا و همسايه از طرف خدا در لوح ضمير هر بشري بطريقي که محو پذير نباشد مثبت گشته است چنانکه او نيز بنابر کم و بيش متوجّه گرديدن بشريعت مندرجهٔ قلبي خود از حکم مذکور کم و بيش خبردار مي تواند گشت پس در اين صورت در قلب هر يک از بت‌پرستان نيز باوجودي که کتب ديني ايشان خلاف است باز از خدا يک شريعتي مي باشد که بنابر عمل آوردن و نياوردن آن خدا آنهارا مواخذه خواهد نمود و چون آنها نيز شريعت مندرجهٔ قلب خودرا بانجام نمي رسانند پس از اين سبب در حضور خدا ناقص و مقصّر بودن خود شان‌را مي توانند فهميد و محتاج بودن برهانندهٔ دريافت مي توانند نمود *

نهايت بجهت تحصيل آن پاکي و مرتبهٔ عالي که بنابر کلمات و احکام مذکوره براي آدمي از خدا مقرّر گشته لازم است که آدمي در هيچ يک از احکام الهي قاصر نباشد زيرا که در آيهٔ ۱۰ فصل ۲ نامهٔ يعقوب مسطور است که اگر کسي تمام شريعت‌را نگاه دارد و يک جزورا سهل انگارد

همه‌را مقصّر شده است و دیگر در آیهٔ ۱۰ فصل ۳ نامهٔ بگلتیان نوشته شده است که ملعون باد هرکس که ثابت نباشد در تمامي نوشتهاي شریعت تا آنکه همه‌را بجا آرد پس در حضور خداوند مقدّس این مقبول نخواهد بود که آدمي محض بعضي از احکام اورا مرعي دارد بلکه لازم است که هر کسي که در صدد تحصیل رضاي خداوندگار است باید احکام اورا چنان بانجام رساند که در هیچ یک از آنها قصوري نماند و الّا شخصي که مقصر آید هر چندي که محض در یکي از آنها مقصر گشته باشد هر آئنه باز ملعون است یعني بغضب الهي گرفتار خواهد بود امّا در این حال که هم بنابر کلام الهي و هم نظر بشهادت انصاف همگي مردم گناهگار اند پس همچنین شخصي کجاست که احکام خداوندي‌را چنان بانجم رسانیده باشد که در هیچ یک آنها در هیچ وقتي قصوري واقع نگردیده باشد و درکجاست چنان کسي که پیوسته خدارا با همگي قلب و همگي قدرت و همگي اندیشه و آشنائي خودرا نیز مانند خود دوست داشته در هر اوقات باو همان رفتار کرده باشد که توقع از آشنا دارد و درکجاست چنان شخصي که در هیچ وقتي مرتکب امر شنیعي نگشته و یا یک کلمهٔ سخني که بخداي مقدّس نا خوش آینده است نگفته باشد و کجاست چنان کسي که در هیچ وقتي یک خواهش ذمیمه و ناپاک و حرکتي منهیّه در قلب او بحرکت نیامده باشد پس در این باب بمن و تو حتي بتمامي مردم لازم است که در حضور خدا اقرار نمایم که تماماً مقصّر و گناهگاریم و ان حالت نیکي و پاکي‌را که مي بایست در حضور تو داشته باشم ای خداي مقدّس و عادل در ما نیست بنابر این همگي آن بازخواستهاي موعودهٔ که خدا بجهت تجاوز کنندگان از احکام خود مقرّر داشته است بتمامي مردم حتّي بمن و تو نیز خواهند رسید زیرا امکاني ندارد که خداي عادل و صادق کلام خودرا بشکند و بوعدهٔ خود وفا نکند *

و بازخواستي که از خدا بجهت گناهگاران وعده شده است در کلام الهي

باین طریق ذکر یافته اسب چنانکه در آیهٔ ۳۶ فصل ۱۲ متّي مسیح فرموده است که من بشما مي گویم که هر کلمهٔ نا شایسته‌را که مردم مي گویند در روز جزا محاسبه اش‌را خواهند داد و دیگر در آیهٔ ۲۵ فصل ۳ نامهٔ بقلسیان مسطور است که آن کسي که ظلم مي نماید بر حسب ظلمي که نموده است باو خواهد رسید و مطلقاً ظاهر بیني نمي باشد و دیگر در آیهٔ ۱۸ فصل اول نامه باهل روم مرقوم شده است که غضب الهي ظاهر است از آسمان بر مجموع بي دیني و نا راستي مردم که ایشان حقیقت‌را با شرارت دارند و ایضاً در آیات ۸ و ۹ فصل ۲ همین نامه مرقوم گشته است که اهل لجاج‌را که براستي اطاعت نمي نمایند بلکه مطیع اند نا راستي‌را خشم وغضب و عذاب و عقوبت بر هر نفس بشري زیانکار مقرّر است نخستین بر یهود و بر یوناني نیز و دیگر در آیهٔ ۹ فصل اول نامهٔ دوم بتسلینیقیان مسطور گردیده است که ایشان (یعني آنان که خدارا نمی شناسند و بانجیل اطاعت نمي نمایند) از حضور خداوند و جلال و قدرتش بقصاص هلاکت ابدي خواهند رسید و در روز جزا بنابر قول مسیح که در آیهٔ ۴۱ فصل ۲۵ متّي مرقوم است ببدکاران گفته خواهد شد که ای ملعونها از نزد من بروید درآتش ابدي که بجهت شیطان و سپاه وي مهیّا شده است * پس این آن حصه است که بسبب مهجور گردیدن از خدا و انحراف ورزیدن از احکامش تو و من و تمامي مردم از براي خود تحصیل نموده و مستوجب آنها گشته ایم زیرا که بمثل ما گناهگاران و ناپاکان چگونه ممکن است که بخداي پاک و مقدّس تقرّب جوئیم و چگونه مي شود که شخص ناپاک و گناهگار بخداي عادل و مقدّس خوش آید و تجاوز کردن از احکام او باو مقبول گردد بلي این که محبّت خداوندي بي پایان و دریاي رحمتش بي کران است بدیهي است نهایت بهمین طریق عدالت و تقدّس اورا نیز حد و نهایتي نیست و قهر و غضب و یراهم پایاني نه در این صورت محال است که زشتي و زشتکاري بخدا خوش آید بلکه لازم است که

خداي پاک و مقدس نقيض گناه باشد و نيز بنابر عدالت خود نا خوشي و نفرت خودرا از گناه ببازخواست گناهگاران ظاهر سازد پس عجب خيال باطل اگر کسي چنين تصوّر نمايد و خودرا بدين اميد فريبنده ساکت سازد که بلي خدا نظر بمراحم عظيمهٔ خود بي جزا و بازخواست گناهان مرا خواهد بخشيد اى فريبندهٔ دل خود خدا چنين عمل نخواهد کرد زيرا چگونه ممکن است که خداي عادل و حکيم بخلاف عدالت و تقدّس خود عملي نمايد امّا هرگاه خدا به تجاوز کنندهٔ شريعت خود بازخواست نمي کرد هرآئنه عهد شکن و مخالف عدالت خود مي شد * و بنابر مهرباني خدا نيز لازم مي آيد که خدا گناهگاران‌را بي بازخواست نگذارد بعلّت اين که آدمي وقتي که بداند که خدا بتجاوز کنندگان بازخواست نخواهد کرد ديگر آن احکام‌را که خدا محض از روي مهرباني از براي نيکو گشتن آدمي باو عنايت فرموده است نگاه نخواهد داشت بلکه يوماً فيوماً بيش از پيش در درياي عصيان غوطه خورده آناً فآناً زياده بد احوال و بدبخت خواهد گرديد و همچنين اگر تجاوز کنندهٔ حکم شريعت‌را بازخواستي نمي بود آن شريعت ديگر چه مصرف مي داشت و اگر عاصي مانند عابد مقبول درگاه خداوندي مي بود امتياز نيک از بد چگونه بعمل مي آمد پس بنابر دلائل مذکوره بالکلّيه آشکار و واضح است و هم چنين از مضامين کلام سابق الذّکر الهي به يقيني تمام مفهوم مي گردد که خدا گناهگاررا مورد بازخواست لائقه خواهد نمود و بنابر اين يا بايد که سزاي گناهان خودرا ديده دائماً درهلاکت باشيم يا اين که چارهٔ بيابيم که بسبب آن از سزاي گناه خلاصي بيابيم *

در اين حال اين سوال لازم مي آيد که آيا في نفسه آدمي خودرا از عقوبتهاي گناهان خود خلاصي مي تواند داد يا نه و آيا چنان چارهٔ و کفّارهٔ ذنوبي مي تواند پيدا کرد که در حضور خداي مقدّس و عادل مقبول و باعث عفو گناهان خود باشد و رضامندي خدارا شامل حال خود سازد يا نه مخفي

نماند که بجهت آدمي ابداً ممکن نيست که عملي يا ثوابي حاصل نمايد که کفاره و تلافي گناهانش بوده باشد زيرا که بآدمي محال است که احکام خدارا بآن طريقي که در کتب مقدّسه بيان شده اند کاملاً و تماماً بانجام رساند و همچنين امکان ندارد که آدمي بعد از آنکه عصيان و گناهان خود باو معلوم شده و پشيماني حاصل نموده است ديگر هيچ دفعه بگناه نيفتد زيرا بنابر کلام الهي نه آنکه محض عمل ناشايسته گناه است و بس بلکه قول و فکر و خواهش نالائق نيز گناه شمرده مي شود و کيست که در قلب او فکر و خواهش نالائق ابداً نباشد پس وقتي که آدمي واجبات‌را بعمل نياورد چگونه باو ممکن خواهد شد که عمل زياده از واجب‌را کرده ثوابي حاصل نمايد که تلافي و کفارهٔ گناه او بوده باشد و اگر بالفرض شخصي در تمامي عمر خود هيچ وقتي از احکام خدا تجاوز نکرده باشد باز زياده بر آنکه باو واجب بود نکرده است و بنابراين در حضور پروردگار خود هيچ ثوابي نخواهد داشت بلکه بنابر قول مسيح که در آيهٔ ۱۰ فصل ۱۷ لوقا مرقوم گشته است بايد که آدمي اقرار نمايد که ما بندهگاني بي منفعت هستيم زيرا که آنچه کردنش بر ما واجب بود همان‌را کرده ايم و بس القصّه عمل زياده از واجب بآدمي هيچ امکان ندارد زيرا که بنابر کلام الهي باو واجب است که در تمامي اوقات عمر خود با همه قواياي روحي و بدني در بندگي خدا باشد پس در اين صورت از براي آدمي نه فرصت و وقتي و نه قوّت و قدرتي بجا مي ماند که زياده از واجبات بعمل بياورد و ثوابي از براي خود تحصيل نمايد که تلافي و کفّارهٔ گناه خود بوده باشد و اگر کسي از راه غرور خودرا بچنين خيال باطله اندازد که گويا زياده از آن که خدا بر من واجب کرده بود بعمل آورده ام آيا اين چنين شخص چگونه بخود اطمينان خواهد داشت که عمل او در حضور خدا بجهت تلافيء گناهان خود کافي و مقبول خواهد بود يا نه بهرحال بايد که چنين شخص پيوسته در اين باب متردّد و متشکّي باشد پس طريقي‌را که خود آدمي بجهت خلاصي يافتن از عقوبت

گناهان خود پسندیده و پیش گرفته است هرگز اورا بسر منزل نجات نخواهد رسانید و بشرح ایضاً اگر کسی چنین تصوّر نماید که توبه و انابه کفّارهٔ گناه خواهد بود اوّلاً چنین شخص باید بداند که توبه هم از قسم واجبات است و باین علّت توبه هم سبب تلافی و کفّارهٔ گناه نمی تواند بود ثانیاً بداند که در انجیل بوضوح تمام گفته شده است که خدا محض بسبب توبه از عقوبت گناه نمی گذارد پس بنابر دلائل مذکورهٔ هرگز امیدی نیست که انسان خودرا از عقوبت گناهان خود تواند رهانید هرگاه چنان رهانندهٔ یافت نشود که آدمی‌را از عقوبت گناه برهاند و از برای او کفارهٔ ذنوب حاصل نماید پس غضب الهی دائماً در بارهٔ آدمی بر قرار خواهد ماند و او همیشه از خدا مهجور مانده بهلاکت ابدی خواهد افتاد * نهایت رهانندهٔ که در حضور خداوندگار بجهت گناهکاران چنان کفاره ذنوبی بعمل بیاورد که مقبول خدای عادل و مقدّس باشد و سبب نجات و خلاصی همهٔ گناهکاران گردد لازم است که آن چنان رهانندهٔ از جنس بنی نوع بشر نباشد زیرا که تمامی آدمیان گناهکار اند و گناهکار گناهکاررا از گناه چگونه خلاصی می تواند داد و در آیهٔ ۷ و ۸ زبور ۴۹ نیز بواضح گفته شدا است که کسی برادر خودرا مطلقاً خلاص نتواند کرد و بجهتش بخدا کفّاره نتواند داد بلکه لازم است که آن رهاننده بی گناه و پاک و کامل و مقدّس باشد حتی باید که ماورای جنس انسان و برتر از آن باشد و این چنین رهاننده و واسطه که در چنین مرتبه و صفات بوده باشد که اورا ممکن گردد که از برای همهٔ گناهکاران کفّارهٔ ذنوب و نجات‌را حاصل نماید در انجیل بیان شده و اشاره بیسوع مسیح گشته در آن ذکر یافته است که یسوع مسیح بعلّت نیکی و کاملی و ثواب و مرگ خود در حضور خدای عادل و مقدّس چنین کفّاره و فدیه گذرانیده است که خدا بسبب آن از همهٔ گناهان بنده می گذرد و رضامندی خودش‌را شامل حالش می سازد خدای ابدی و مقدّس و رحیم‌را ابدالاباد شکر باد که بنابر محبّت بی پایان خود

چنین خلاصی و نجات‌را از برای گناهکاران با یسوع مسیح مهیّا نموده است *

فصل سوم

در بیان آن نجاتی است که بوساطت مسیح بعمل آمده است

و این نجات‌را از آیات انجیل بهمان طریق که در آنها بیان شده است اظهار خواهیم نمود اما ای مطالعه کنندهٔ این رساله اگر بیابی که این عظیم‌تر امر خدا که حکمت و محبّت و تقدّس و عدالت اورا بحدّ امکان بیان و اعلان می سازد بطریقی باشد که بعقل انسانی نگنجد و درک آنرا احاطه نسازد تعجّب منما زیرا که خدا در همگی اعمال خود و هم در ذات پاکش از برای آدمیان خدای مستور است و انسان از ذات پاک و اعمال او محض آن قدر می یابد و می فهمد که خدا اظهار آنرا مصلحت و مفید دانسته است و بآن مرتبه که خدا از آدمیان اعلا و معرفت و حکمت او از معرفت و حکمت انسانی برتر است همچنان نیز حکمت و افعال او از افکار تو و من و دیگران اعلا و عمیق است پس در این حال تعجّبی نیست اگر در کتاب الهام الهی چنان مطالب یافته شود که آدمی از درک آنها عاجز باشد این معنی نه این که باعث نقص کتاب الهامی است بلکه علامتی است که عمل خدای لایدرک است * و نجات مذکوره که خدای تعالی بنابر وفور محبت و حکمت خود بجهت همهٔ گناهکاران در یسوع مسیح برقرار و آماده نموده است در کتب مقدّسه باین طریق بیان شده چنانکه در انجیل در آیهٔ ۱۶ فصل ۳ یوحنّا مرقوم است که خدا آن قدر جهان‌را دوست داشت که فرزند یگانهٔ خودرا ارزانی فرمود که تا هرکس

که بر او ایمان آورد هلاک نشود بلکه زندگاني جاوید یابد و ایضاً در آیهٔ ۹ فصل ۴ نامهٔ اول یوحنّا نوشته شده است که از این جا محبّت خدا برما ظاهر گشت که فرستاد فرزند یگانهٔ خودرا بدنیا تا آنکه بواسطهٔ او زندگاني یابیم و دیگر در آیهٔ ۱۰ فصل ۱۹ لوقا گفته شده است که فرزند انسان آمده است که گم شدگان‌را طلب نموده رستگار نماید و دیگر در آیهٔ ۱۵ فصل اول نامهٔ اول به تیموتیوس نوشته شده است که کلامي است معتبر و قابل کمال قبول است که مسیح یسوع بدنیا درآمده است تاکه گنه‌کاران‌را نجات بخشد و دیگر در آیهٔ ۲ فصل ۲ نامهٔ اول یوحنّا مذکور است که یسوع مسیح بجهت گناهان ما کفّارت است نه بجهت گناهان ما و بس بلکه بجهت گناهان تمامي جهانیان و دیگر در آیات ۱۹ و ۲۱ فصل ۵ نامهٔ دوم باهل قرنتس مسطور است که خدا در مسیح دنیارا بسوي خود بر مي گرداند و خطایاي آنهارا بر آنها نمي گیرد زیرا که آن کسي که گناه‌را نشناخت در راه ما کفّارهٔ گناه قرار داد تا آنکه ما نفس عدالت خدايء در وي شویم و دیگر در آیهٔ ۲۴ فصل ۲ نامهٔ اول پطرس مرقوم شده است که او یعني مسیح گناهان مارا بر بدن خود بردار متحمّل شد تاکه ما از گناهان عریان گشته در راستي زنده گردیم و بسبب ضرب او شفا یافته اید و دیگر در آیهٔ ۴ فصل اول نامهٔ افسیان واقع است که خدا مارا پیش از بناي عالم در مسیح اختیار نمود که مقدّسه و بي نقص در محبّت باشیم در پیش روي او *

در باب نجات مذکوره که خداي تعالی بذابر مصلحت و مهرباني خود از ازل برقرار فرموده بوساطت پیغمبران از ابتدا خبر داده و آشکار نموده است که این رهاننده از کدام طائفه و سلسله و در چه وقت و بچه قسم خواهد آمد و در چه مرتبه خواهد بود و نجات‌را چگونه مهیّا خواهد ساخت چنانکه آن کساني که قبل از یسوع مسیح در دنیا بوده اند و از وعده‌هائي که در خصوص او داده شده بود مخبر بودند بجهت این رهانندهٔ آینده

و از براي آن نجاتي که بوساطت او حاصل خواهد گردید فرحناک و امیدوار گشته اند و بپدر نخستین ما یعني بآدم بجهت این رهاننده از جانب خدا باین مضمون خبر داده شده که او چنان شخصي خواهد بود که سر ماررا یعني شیطان‌را خواهد کوفت خلاصهٔ کلام آنکه آن رهانندهٔ آینده آدمیان‌را از شیطان و گناه رهائي خواهد بخشید چنانکه در آیهٔ ۱۵ فصل ۳ کتاب اول موسی مرقوم است که درمیان تو و زن و درمیان ذرّیهٔ تو و ذرّیهٔ او عداوت مي گذارم و او سر ترا خواهد کوبید و تو پاشنهٔ اورا خواهي گزید و دیگر در خصوص آن رهانندهٔ خدا بابراهیم وعده داده است که از نسل تو شخص بزرگي خروج خواهد نمود که بسبب او عموم طوائف دنیا نجات و برکت خواهند یافت چنانکه در آیهٔ ۱۸ فصل ۲۲ کتاب اول موسی مسطور است که تمامي امّتهاي زمین از ذریهٔ تو برکت خواهند یافت و آن ذرّیهٔ ابراهیم که امّتهاي زمین بسبب او برکت خواهند یافت عبارت از مسیح است چنانکه از انجیل یعني از آیهٔ ۱۶ فصل ۳ نامهٔ اهل گلتیان این معني معلوم است و دیگر در بارهٔ همین نجات دهنده خداي تعالی بموسی چنین خبر داده است که او پیغمبر عظیم خواهد بود که خدا اورا از طائفهٔ بني اسرائیل ظاهر خواهد ساخت و او احکام و طریق خدارا بخلق تعلیم خواهد داد بطریقي که در آیات ۱۸ و ۱۹ فصل ۱۸ کتاب پنجم موسی مرقوم است که از براي ایشان پیغمبري‌را مثل تو از میان برادران ایشان مبعوث خواهیم کرد و کلام خودرا بدهانش خواهم گذاشت تا هر انچه که باو امر مي فرمایم بایشان برساند و واقع مي شود شخصي که کلمات مرا که او باسم من بگوید نشنود من از او تفتیش مي کنم و دیگر آنکه خدا بداؤد پیغمبر معلوم ساخته است که این رهاننده از اولاد تو ظاهر خواهد شد و او همیشه سلطنت خواهد راند بقراري که در آیات ۱۲ و ۱۳ فصل ۷ کتاب دویمین ثموئیل مرقوم است که حیني که روزهایت بسر آمده با پدرانت مي خوابي ذرّیهٔ ترا که از پشت تو بیرون مي آید بعد از تو برپا خواهم نمود و مملکت اورا

استوار خواهم ساخت او خانهٔ‌را باسم من بنا خواهد کرد و مسند مملکت اورا ابداً پایدار خواهم نمود و ایضاً در همین خصوص در آیات ٥ و ٦ فصل ۲۳ یرمیاه مذکور است که خداوند مي فرماید که اینک روزها مي آید که از براي داؤد شاخهٔ عادلي‌را برمي خیزانم که ملوکانه سلطنت خواهد نمود و بکام رسیده در زمین انصاف و راستي‌را بجا خواهد آورد و در روز کارش یهودا نجات خواهد یافت و اسرائیل با امنیّت ساکن خواهد شد و اسمي که بان نامیده مي شود این است که یهواه صدقینو (یعني خدا صداقت ما) و نیز در خصوص این رهاننده اشعیاه پیغمبر از جانب خدا ملهم گشته در آیات ٦ و ۷ فصل ۹ بیان نموده است که از براي ما ولدي زائیده و براي ما پسري عطا کرده شده است که سلطنت در دوش او خواهد بود و اسم او عجیب و واعظ و خداي کبیر و والد جاوید و سرور سلامت خوانده خواهد شد ازدیاد سلطنت و سلامتیش‌را بر تخت داؤد و در مملکتش انجامي ني تا آنکه آنرا بعدالت و صداقت از حال تا بابد ثابت و برقرار نماید و غیرت خداوند لشکرها این‌را بجا خواهد آورد و دیگر آنکه بجهت زمان ظهور این رهاننده که از خدا وعده داده شده بود یعقوب در توریت یعني در آیهٔ ۱۰ فصل ۴۹ کتاب اول موسیٰ چنین ذکر نموده است که عصاي سلطنت از یهوداه و فرمان فرمائي از میان پایهایش نهفت نخواهد نمود تا وقتي که شیلوه (یعني مسیح) بیاید که باو امّتها جمع خواهند شد و ایضاً در خصوص همین مطلب خداي تعالیٰ در آیهٔ ۲۴ الی ۲۷ فصل ۹ کتاب دانیال بدانیال پیغمبر فرموده است که براي قومت و شهر مقدّست هفتاد هفته تعیین شده است جهت انجامیدن عصیان و اتمام رسانیدن گناه و کفّاره نمودن خطا و آوردن عدالت دائمي و تکمیل نمودن رویا و نبوّت و جهت مسح نمودن قدس قدوسین پس بدان و درک نما که از صدور فرمان جهت مرمّت و بنا کردن اورشلیم تا مسیح سرور هفت هفته و شصت و دو هفته خواهد بود و چهار سوها و دیوارها به تنگي وقتها

بنا کرده خواهد شد و بعد از شصت و دو هفته مسیح منقطع شده ناپدید خواهد گردید و قوم سرداري که مي آید شهر و مقام مقدّس‌را خراب خواهد کرد و آخرش با طوفان خواهد بود و تا باخر محاربه خرابیها مقدّر شده اند و عهدي‌را در یک هفته با بسیاري محکم خواهد ساخت و در نصف هفته قرباني و هدیه‌را رفع خواهد کرد و مکان ولادت این رهاننده در کتب میکاه پیغمبر یعني در آیهٔ ۲ فصل ٥ چنان معلوم شده است که ای بیت‌لحم افراتاه اگرچه درمیان هزارهاي یهوداه کوچکي لیکن از برایم شخصي که در اسرائیل سلطنت خواهد نمود که خروجهایش از قدیم از ایّام پیشین بوده است از تو بیرون خواهد آمد و دیگر آن رهاننده از دختر باکره بوجود خواهد آمد چنانکه در این خصوص اشعیاء پیغمبر در آیهٔ ۱۴ فصل ۷ فرموده است که خود خداوند بشما آیتي‌را خواهد داد اینک باکرهٔ حامله شده پسري‌را خواهد زائید و اسمش‌را عمّانوئیل خواهد خواند و عمّانوئیل لفظ عبراني است که معنیش این است که خدا با ماست و در خصوص تعلیم و افتادگي و زحمات و مرگ این رهاننده که مسیح است بجهت همگي مطالب مذکوره که مسیح از براي نجات سلسلهٔ انساني بخود قبول نموده است پیغمبران در کتب خود چنین خبر داده اند از آن جمله در خصوص تعلیم مسیح اشعیاء پیغمبر در آیهٔ اول الی ۴ فصل ۴۲ در کتاب خود از جانب خدا مي گوید که اینک بندهٔ من که اورا تکیه مي دهم و برگزیدهٔ من که جانم از او راضي است روح خودرا بر او مي افکنم تا از براي طوائف حکم‌را صادر سازد فریاد نکرده و آواز خودرا بلند ننموده آنرا در کوچها مسموع نخواهد کرد نیٔ شکاف شده‌را نخواهد شکست و فتیلهٔ بي نوررا منطفي نخواهد ساخت تا حکم براستي صادر گرداند غفلت نکرده تعجیل نخواهد نمود تا آنکه حکم‌را بر زمین قرار دهد و جزائر منتظر شریعتش باشند و ایضاً در خصوص مسیح و تعلیمش اشعیاء پیغمبر در آیهٔ اول الی ۳ فصل ٦١ گفته است که روح خداوند خدا بر من است چونکه خداوند

مرا مسح کرده است تا آنکه بستم رسیدگان مژدهٔ خیر بدهم و مرا فرستاده است که تا شکسته دلان‌را به کرده آزادي باسیران وکشودن محبس بزندانیان ندا نمایم بلکه سال رضامندي خداوند و روز انتقام خداي مارا ندا کرده تمامي ماتمیان‌را تسلّي دهم و ماتمیان صئیون‌را بشارت دهم که بجاي خاکستر عزت و بجاي ماتم روغن شادماني و بدل روح کدر خلعت مدح داده خواهد شد و این که ایشان بدرختان صدق و مغروس شده‌گان خداوند نامیده خواهند شد تا آنکه او ذي جلال گردد و دیگر در بارهٔ افتادگي و زحمت و مرگ یسوع مسیح در آیات ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ فصل ۵۲ اشعیا مذکور شده است که اینک بندهٔ من برخوردار بوده رفیع و اعلا و بسیار بلند خواهد شد و نظر بضعیف بودن سیمایش از سائر کسان و نحیف گردیدن زیبائیش از بني آدم پس بطوري که بسیاري از تو متحیّر بودند بهمان طور طوائف بسیاررا وجد کنان خواهد گردانید که پادشاهان در حضورش از اُو دهان خودرا خواهند بست زیرا خبرهائي که بایشان بیان کرده نشدند خواهند دید وانچه که نشنیده بودند خواهند فهمید وایضاً در آیهٔ اول الی ۱۰ فصل ۵۳ اشعیا گفته شده است که کیست که بخبر ما ایمان آورده است و بر کیست که بازوي خداوند کشف گردیده است زیرا که در حضورش نهالي مي روید و مثل ریشه در زمین خشک شده ویرا نه منظري و نه زیبائي است وقتي که باو مي نگریم نمایشي ندارد که باو رغبت داشته باشیم خوار و درمیان آدمیان مردود صاحب غمها و شناسندهٔ دردها مثل کسي که از او روگردان و حقیر شده که اورا بحساب نیاوردیم بدرستي که رنجهاي مارا بر داشته وغم‌هاي مارا کشیده است امّا ما اورا بطوري بحساب آوردیم که از خدا کوفته و مضروب و مبتلا است و حال این که بسبب معصیتهاي ما مجروح و بجهت گناهان ما کوفته شده عقوبت سلامتي ما بر او بود و از آسیبهاي وي شفا بما رسیده است همگي ماها مثل گوسفندان آواره گردیدیم آري برگردیدیم هرکس براه خود خداوند گناهان تمامي ماهارا

باو راست آورد مظلوم و رنج کشیده دهان خودرا نکشود مانند برّهٔ که بمقتل آورده شود و مثل گوسپندي که در برابر پشم برندهٔ اش بیزبان است دهان خودرا باز نکرد و مجبوراً از حقش باز داشته شد و از هم قرنانش کیست که بفکر این افتاد که حین قطع شدنش از زمین زندگان بسبب عصیان قوم من صدمه باو واقع شد اگرچه مزار اورا با شریران تعیین نموده بودند اما بعد از مردنش با متموّلان بود و حال آنکه ظلم ننموده حیله در دهانش نبود و خداوند بکوفتن و رنجانیدنش راضي شد غرض این که بعد از قرباني نمودن جانش جهت رفع گناه ذرّیهٔ خودرا به بیند و ایّام خودرا طویل نموده ارادهٔ خداوند در دستش میسر باشد و نیز در آیات ۷ و ۸ و ۱۲ و ۱۸ زبور ۲۲ بیان شده است که تمامي بینندگانم مرا استهزا مي نمایند عبوس بلبها کرده سررا مي جنبانند که بخداوند توکّل نمود تاکه اورا رها دهد پس اورا رها دهد چونکه از او محفوظ است سگان مرا احاطه نمودند و جماعت اشرار مرا دوران نموده دستها و پایهایم‌را سوراخ کردند اثواب مرا درمیان خود قسمت نمودند وبجهت لباسم قرعه انداختند و دیگر آنکه در خصوص قیام نمودن یسوع مسیح و نشستن او در طرف راست خدا یعني عروج کردن و بجلال رسیدنش و در مرتبهٔ الوهیّت بودنش ماوراي آن آیاتي که گذشت در کتب پیغمبران چنین مذکور است چنانکه در آیهٔ ۱۰ زبور ۱۶ گفته شده است که جان مرا در عالم غیب وا نخواهي گذاشت و مقدّس خودرا نمي گذاري که پوشیدگي‌را به بیند و ایضاً در آیهٔ اول زبور ۱۱۰ مسطور است که خداوند بخداوند من فرمود که بدست راست من بنشین تا آنکه دشمنان ترا فرش پاهاي تو سازم و در زبور ۲ در آیهٔ ۷ در بارهٔ مسیح ذکر شده است که خداوند بمن گفته است که پسر من توئي امروز ترا تولید نمودم و باز در آیات ۶ و ۷ زبور ۴۵ نسبت بمسیح ذکر گشته است که ای خدا تخت تو تا ابدالاباد است عصاي مملکت تو عصاي عدالت است عدالت‌را دوست مي داري و شرارت‌را بغض مي

نمائي از ان سبب خدا خدايت ترا بروغن شادماني زياده از مصاحبانت مسح نمود و ديگر در آيهٔ ۱۰ فصل ۲ زكريّا پيغمبر مرقوم است كه خدا گفت كه اى دختر صئيون بسرا و شادمان باش زيرا خداوند مي فرمايد كه اينک من آمده درميانت ساكن خواهم بود و ديگر آنكه در آيات ۱۳ و ۱۴ فصل ۷ دانيال پيغمبر ذكر گشته است كه در روياهاي شبانه نگريستم و اينک در ابرهاي آسماني شخصي مانند فرزند انسان مي آمد و نزد صاحب روزهاي قديم نزديكي نموده بحضورش آورده شد و باو سلطنت و عظمت و مملكت داده شد تا آنكه تمامي قومها و امّتها و زبانها اورا خدمت نمايند سلطنتش سلطنت ابدي است كه در نگذرد و مملكتش فاني نخواهد گرديد *

و چنانكه خدا بوساطت پيغمبران خود در كتب عهد عتيق درخصوص آمدن مسيح خبر داده بود بهمان طريق رهانندهٔ موعوده كه مسيح است در دنيا ظاهر گشت و ظهور او بعد از انقضاي مدّت چهار هزار سال از خلقت دنيا بود كه ششصد و بيست سال شمسي قبل از هجرت محمّد بوده باشد و در ايّام ظهور او همان هفتاد هفته كه عبارت از چهار صد و نود سال باشد كه دانيال پيغمبر خبر داده بود كه از برگشتن بني اسرائيل از اسيري بابل تا آمدن مسيح آن قدر وقت خواهد گذشت بانجام رسيده وهمچنين نيز آن خبر كه يعقوب در توريت داده بود كه در ظهور مسيح حكومت از ميان طائفهٔ بني اسرائيل قطع خواهد گرديد درهمان ايّام ظهور مسيح بانجام رسيد زيرا كه چند سال قبل از ظهور مسيح طائفهٔ يهود در زير حكم پادشاه روم بودند و در ايّام تولّد او اسامي ايشان در دفتر آن پادشاه ثبت شده و بالمرّه رعيّت او گرديده بودند چنانكه اگر بايهٔ اول الى ۳ فصل ۲ لوقا رجوع نمائي معلوم مي شود و درحين مصلوبي يسوع مسيح چنانكه در آيهٔ ۱۵ فصل ۱۹ يوحنّا ذكر شده است خود يهوديان اقرار كرده گفتند كه سواي بادشاه روم مارا بادشاهي ديگر نيست و از آن زمان الي الآن امر سلطنت يهوديان بر طرف گشته است و مدت چهل سال بعد

از مسيح چنانكه دانيال پيغمبر پانصد سال سابقا خبر داده بود عساكر بادشاه روم باورشليم هجوم آورده شهر و عبادت خانه و قربانگاه آنهارا ويران و منهدم ساختند چنانكه از آن ايّام الي حال قربان نمودن در آنجا بالمرّه موقوف شده است و ولايت يهوديان‌را خراب نموده يهوديان باطراف و اكناف متفرّق گشته تا حال در آن حالت مي باشند چنانكه اين مطلب از تواريخ نيز معلوم است * و چنانكه خدا بوساطت اشعياه نبي خبر داده بود كه مسيح از دختر باكره تولّد خواهد يافت بهمين طريق كه خدا فرموده بود بظهور رسيد چنانكه در انجيل در آيهٔ ۲۶ الى ۳۵ و ۳۷ فصل اول لوقا ذكر يافته است كه در ماه ششم جبرئيل فرشته از خدا بسوي شهري از جليل كه ناصره نام داشت بنزد دختر دوشيزهٔ مريم نام فرستاده شد كه منسوب بود بيوسف نام مردي از دودمان داؤد و فرشته بنزد وي آمده گفت السّلام اى شرف يافتهٔ خداوند با تو است و تو درميان زنان مباركي و او چون اين‌را ديد از سخن او مضطرب شده و در شبهه افتاد كه اين چه نوع سلام است و فرشته ويرا گفت كه مترس اى مريم زيرا كه تو يافتهٔ نعمت خدا دادرا و اينک تو آبستن خواهي شد و خواهي زائيد پسري و اورا يسوع خواهي ناميد و او شخص بزرگي خواهد بود و فرزند خداي تعالى خوانده خواهد شد و خداوند خدا تخت پدرش داؤدرا بوي خواهد داد و بر دودمان يعقوبي تا ابد سلطنت‌رانده سلطنتش‌را نهايت نخواهد بود مريم ملک‌را گفت چگونه اين تواند شد و حال آنكه من مردي‌را نيافته ام و ملک وي‌را جواب داده گفت كه روح‌القدس بر تو نزول خواهد نمود و قوّت خداي تعالى بر تو سايه افكند از آنجا است كه آن مولود مقدّس فرزند خدا خوانده خواهد شد زيرا كه نزد خدا هيچ امري محال نيست و در همين خصوص در آيهٔ ۱۸ الى ۲۵ فصل اول متّي گفته شده است كه متولد شدن يسوع مسيح باين طريق بوده است كه چون مادر او مريم بيوسف منسوب شده بود قبل از آنكه باهم جمع آيند يافته شد كه از وساطهٔ

روح‌القدس حامله بود و از آنچه که شوهر او یوسف مردي بود عادل و نخواست که اورا عبرت خلق نماید بخاطرش رسید که وي‌را پنهاني رها کند و هم بر این اندیشه مي بود که فرشته از جانب خداوند خودرا در خواب براو نمود و گفت ای یوسف پسر داؤد از گرفتن زن خود مریم مترس زیرا که انچه در او موجود شده است از روح‌القدس است و او پسري خواهد زائید و تو اسمش‌را یسوع خواهي نهاد از آنجا که او قوم خودرا از گناهان ایشان نجات خواهد داد و این همه براي آن واقع شد که کامل شود انچه از خداوند بواسطهٔ پیغمبر گفته شده بود که مي گفت اینک دختري باکره آبستن خواهد شد و پسري‌را خواهد زائید و نام اورا اعمّانوئیل خواهند خواند که ترجمهٔ اش این است که خدا با ماست پس یوسف از خواب بیدار شده آن چنانکه فرشتهٔ خدا باو گفته بود رفتار نمود و زن خودرا نزد خویش خواند و باو نزدیکي نکرد تا آنکه پسر نخستین خودرا زائیده بود پس اورا یسوع نام نهاد * و دیگر این که بنابر وعدهٔ خدا که در کتب عهد عتیق مذکور گشته یسوع از نسل داؤد ظاهر شده است چنانکه این معني در آیهٔ ۳ فصل اول نامهٔ باهل روم و در آیهٔ اول فصل اول متّي مسطور است * و دیگر چنانکه خدا بوساطت میخا پیغمبر خبر داده بود یسوع در شهر بیت‌لحم متولّد گشت بطریقي که در آیهٔ ۴ الی ۱۷ فصل ۲ لوقا مذکور است که یوسف نیز از جلیل از شهر ناصره بیهودیه بشهر داؤد رفت که به بیت‌لحم مسمي است از آنرو که او از دودمان و قبیلهٔ داؤد مي بود تا نوشته شود اسمش با زن منسوب بخود مریم که آبستن بود و در آن آوان که ایشان در آنجا بودند ایام وضع حملش رسید پس زائید نخستین پسر خودرا و اورا در قنداقه پیچیده در آخور خوابانید زیرا که نبود در اندرون کاروان سرا مکاني براي آنها و در آن زمین شبانان مي بودند که گلّه خودرا حراست نموده در شب بنوبت کشیک مي کشیدند ناگاه فرشتهٔ خداوند برآنها نزول نمود نور خداوند باطراف آنها درخشید و آنها بغایت

مخوّف گردیدند آن ملک ایشان‌را گفت مترسید که اینک مژدهٔ سروري بیغایت که خواهد بود براي تمامي قبائل بشما آورده ام زیرا که نجات دهندهٔ از براي شما که او مسیح خداوند است امروز در شهر داؤد متولّد شده این است براي شما نشاني که یابید طفلي‌را که بقنداقه پیچید در آخور گذاشته شده است ناگاه فوجي از لشکر آسماني با آن ملک خدارا ستایش کنان نمودار شده مي گفتند که خدا راست در عالم بالا جلال و بر زمین آرام و درمیان انسان رضامندي و چون آن فرشتگان از نزد آنها بسوي آسمان رفتند شبانان گفتند با یک دیگر که تا به بیت‌لحم رفته این واقعه‌را که خداوند بما نمودار گردانیده است ملاحظه نمائیم پس بزودي روان شده یافتند مریم ویوسف و آن طفل‌را درحالتي که درآخور خوابیده بود پس ایشان ملاحظه نموده سخني‌را که در بارهٔ آن طفل بآنها گفته شده بود بدرستي دریافتند * بعد از آن که یسوع بسن سنّ سالکي رسید وعظ و تعلیم دادن آغاز نموده معجزات کثیره از او صدور یافت چنانکه بیماران‌را شفا داد و اخراج شیاطین نمود و بکوران بینائي و بشلان رفتار و بگنگان گفتار و بکران شنواي بخشید و مردگان‌را زنده نموده برخیزانید و از این قبیل معجزات بیشمار از او صورت وقوع یافت بنحوي که در حیني که یحیي تعمید دهنده دو نفر از شاگردان خویش‌را بنزد یسوع فرستاد که از او سوال نموده دریافت نمایند که آیا رهانندهٔ که در کتب عهد عتیق وعده شده این است یا نه چنانکه در آیات ۴ و ۵ و ٦ فصل ۱۱ متّي ذکر یافته است خود یسوع مسیح بآنها جواب داده گفت که بروید از انچه شنیده اید و دیده اید یحیي‌را مطلع گردانید که کوران روشن مي گردند و شلها برفتار مي آیند ومبروصین طاهر مي گردند و کران شنوا مي شوند ومردگان بر مي خیزند و بي نوایان مژدهٔ انجیل مي یابند و خوشا حال کسي که در بارهٔ من پا نکوبد و نیز چنانکه در آیهٔ ۲ فصل ۳ یوحنّا مرقوم است که یکي از بزرگان یهود وقتي که بجهت پرسیدن طریق نجات بنزد یسوع مسیح آمده

بود اقرار نموده گفت که ربي ما مي دانيم که تو از جانب خدا از براي تعليم آمدهء زيرا که هيچ کس اين معجزات‌را که تو مي نمائي نمي تواند نمود جز اين که خدا با وي باشد و خود مسيح در آيهء ۳۶ فصل ۵ يوحنّا گفته است که همين عملها که مي کنم براي من شهادت مي دهند که پدر مرا فرستاده است * نهايت باوجود اين همهء بزرگي باز يسوع مسيح بحقيري وفقيري در دنيا رفتار مي نمود چنانچه خودش در آيهء ۲۰ فصل ۸ متّي مي گويد که روباهان‌را سوراخها و مرغان هوارا نشيمنها است و فرزند انسان‌را جاي سر نهادن نيست و همچنين نيز بحرمت و بزرگي دنيوي هيچ راغب نگرديد چنانکه در آيهء ۱۵ فصل ۶ يوحنّا نوشته شده است که يسوع دريافت که خواهند آمد و اورا خواهند گرفت تاکه اورا پادشاه سازند پس باز به تنهائي بکوهي رفت و در آيهء ۳۴ فصل ۴ يوحنّا نوشته است که يسوع مسيح گفت که غذاي من اين است که خواهش آن کسي که مرا فرستاده بجا آورم و کارش‌را تمام کنم و ديگر آنکه يسوع چنان رفتار پاک مي نمود که در حضور مخاصمان خود مي توانست بگويد و مي گفت که کيست از شما که مرا بگناه ملزم کند چنانکه اين کلمات در آيهء ۴۶ فصل ۸ يوحنا مسطور است بهرحال هر چيزي که سابقاً بجهت ايّام ظهور و مکان تولّد و تعليم مسيح بوساطت پيغمبران گفته شده بود کاملاً انجام يافت * و در اواخر زماني که بنابر جسم در دنيا بود در خصوص زحماتي که در آن اقرب اوقات باو خواهد رسيد بشاگردان خود چنانکه در آيهء ۳۱ الی ۳۳ فصل ۱۸ لوقا مرقوم است خبر داده گفت که اينک بسوي اورشليم روانيم و انچه در کتب پيغمبران مرقوم شده است بر فرزند انسان کامل مي گردد زيرا که بقبائل سپرده شود و تمسخّر و ظلم يابد و بر او آب دهن خواهند انداخت و اورا چوب زده خواهند کُشت و روز سوم خواهد برخاست و تمامي اين زحمات‌را يسوع مسيح محض از وفور محبت خود متحمّل گشته و بخود قبول نموده است چنانچه در آيات ۱۴ و ۱۵ و ۱۸ فصل ۱۰ يوحنّا مرقوم

است که يسوع مسيح فرموده است که من شبان خوب هستم و جان خودرا براه گوسفندان مي نهم هيچ کس آنرا از من نمي گيرد بلکه من خود جان‌را مي دهم و من بر گذاشتنش اختيار دارم و اختيار دارم که آنرا باز گيرم و اين حکم‌را از پدر خود يافتم پس يسوع بنابر محبّت موفورهء خود که در خصوص ما گنهگاران داشته است و بجهت اين که مارا از گناه و جهنّم برهاند مانع نگرديده بلکه خودرا وا گذاشت که يهوديان اورا دستگير نموده بنزد پيلاطس حاکم بت‌پرست برده تا از راه کذب از او شکايت کنند و اورا استهزا و تمسخّر نمايند و برويش طپانچه زده و باشارهء حاکم بت‌پرست اورا تازيانه زده مصلوب سازند و باين طريق هر چيزي که سابقاً پيغمبران بجهت زحمات يسوع مسيح و انواع و اقسام آنها نوشته بودند انجام پذير گشت چنانکه در آيهء ۱۲ الی ۱۴ فصل ۲۷ متّي مسطور است که در حيني که روساي کهنه و مشائخ وي‌را متهم مي نمودند او مطلقاً جواب نمي داد آنگاه پيلاطس گفتش که نمي شنوي که بچه مقدار چيزها بر تو شهادت مي دهند مطلقاً اورا بيک لفظ هم پاسخ نداده چنانچه حاکم بسيار تعجّب نمود پس در اين صورت آن کلام اشعياء پيغمبر که سابقاً ذکر شد انجام يافت که گفته است که مسيح‌را مانند برّه بمقام ذبح آوردند و او دهانش‌را نگشاده و وقتي که يسوع‌را مصلوب مي ساختند دستها و پاهايش‌را سوراخ نمودند و رختش‌را تقسيم و بر پيراهنش قرعه افکندند چنانکه همين مطلب در آيهء ۳۵ فصل ۲۷ متّي مرقوم گشته است و ديگر در آيات ۳۹ و ۴۲ و ۴۳ همين فصل ذکر شده است که گذرندگان اورا فحش داده سرهاي خودرا جنبانيده مي گفتند که ديگران‌را نجات داده است و خودرا نمي تواند که نجات دهد اگر پادشاه اسرائيل است از صليب الحال فرود آيد که ما بر وي اعتقاد خواهيم آورد او که توکّل بر خدا مي نمود و چنانچه از او راضي است الحال نجاتش دهد زانکه مي گفت فرزند خدا مي باشم و بهمين وقائع همهء آن کلمات انجام يافتند که قبل از وقوع اين واقعه داؤد

درخصوص زحمات یسوع مسیح در زبور ۲۲ گفته بود * و دیگر چون عادت یهودیان درآن زمان این بود که هر مقصّري‌را که قتل مي کردند بدن اورا در قبرستان مقصّرین که خارج از قبرستان سائر مرده‌ها بود دفن مي کردند بنابر این بعد از مصلوب کردن یسوع مي خواستند که بدن اورا نیز بعادتي که داشتند به بي حرمتي در قبرستان مقصّرین دفن نمایند لیکن بخلاف عادت آنها بحرمت و عزت تمام مدفون گشت چنانکه درآیهء ۵۷ الی ۶۰ فصل ۲۷ متّي خبر داده شده است که چون شام گردید توانگري یوسف نام از ارمیثیه که او نیز شاگرد یسوع بود آمده و آن شخص نزد پیلاطس رفته جسد یسوع‌را خواهش نمود و پیلاطس فرمان داد که جسد باو داده شود پس یوسف جسدرا گرفته بپارچهء کتان پاکي پیچیدش و در قبر نو خویش که از سنگ تراشیده بود بگذاشت و سنگ بزرگي‌را برسر قبر غلطانید و رفت در این حال آن کلام اشعیاء پیغمبر که در بارهء یسوع مسیح گفته بود که اورا باکسان شریر مي خواستند هم قبر سازند امّا بعد از وفات در مقبرهء شخص توانگري مدفون گشت بانجام رسید * و دیگر آنکه یسوع مسیح چنانکه بشاگردان خود خبر داده بود بهمان طریق در روز سوم بعد از وفات خود زنده شده از قبر برخاست چنانکه درآیهء اول الی ۶ فصل ۲۸ متّي مرقوم است که درآخر سبت سفیده دم روز اول هفته مریم مجدلیّه و مریم دیگر بجهت مشاهدهء قبرآمدند که ناگاه زلزلهء عظیمي واقع گشته زانرو که فرشتهء خداوند ازآسمان نزول نموده پیش آمده آن سنگ‌را از سر قبر غلطانید و برآن بنشست که جبههء او مانند برق و لباس وي چون برف سفید بود و نگاهبانان از هیبتش مبهوت شده چون مُردگان گردیدند پس آن فرشته توجّه بآن زنان نموده گفت شما خوف ننمائید زانرو که مي دانم که درتفحّص یسوع مصلوب مي باشید و او در این جا نیست زیرا که چنانکه گفته بود برخاست بیائید و جائي که خداوند خوابیده بود ملاحظه نمائید بنابر این کلام زبور انجام یافته و صدق آن بظهور رسید که در

خصوص برخاستن مسیح گفته بود که نفس مرا در گور نخواهي گذاشت و محبوب خودرا نخواهي گذاشت که فسادرا به بیند یعني در قبر فاسد گردد و بعد از برخاستن از قبر باز یسوع مسیح مدّت چهل روز در دنیا ماند امّا در آن ایّام خودرا محض بآن یهودیان که باو ایمان آورده بودند علي الخصوص بشاگردان خود نموده و مطلب و مضمون مردن و زنده شدن و برخاستن خودرا بآنها بیان نمود و بایشان ثابت کرد که بنابر کلام پیغمبران مي بایست که همهء این وقائع بهمان طریق واقع گردند چنانکه واقع گردید * و بعد از اتمام ایّام مزبور شاگردان خودرا در یک کوهي نزدیک اورشلیم فراهم آورده در حضور ایشان بآسمان عروج نمود و این کلمات‌را که درآیهء ۱۸ الی ۲۰ فصل ۲۸ متّي نوشته شده است بایشان گفت که تمامي قدرت درآسمان و زمین بمن عطا شده است لهذا بروید و تمامي قبائل‌را از شاگردان نمائید بغسل تعمید دادن آنهارا باسم اب و ابن و روح‌القدس و آنهارا بمحافظت کردن هرآنچه شمارا فرمودم امر نمائید و اینک دایم تا انقضاي جهان با شما مي باشم و درآیهء ۱۹ فصل ۱۶ مرقس مسطور است که بعد از تکلّم بایشان خداوند بآسمان صعود نموده بردست راست خدا بنشست پس باین قسم آن کلامي که درباب دردست راست خدا نشستن مسیح و بزمین وآسمان حکم نمودن او در زبور ۱۱۰ و فصل ۷ دانیال گفته شده است بانجام رسید * وچون همهء این وعدها و علامتهائي که خدا چند قرني قبل ازمسیح درخصوص او بوساطت پیغمبران خود در کتب عهد عتیق از براي این بیان نموده بود که باستصواب آن ملامت رهانندهء موعوده‌را دروقت آمدنش بشناسند چون همهء آنها دریسوع مسیح بدرجهء تکمیل رسیدند پس لاشک و شبه یقیناً و صریحاً آشکار و ثابت است که رهاننده ونجات دهندهء تمامي سلسلهء انساني که درکتب عهد عتیق وعده و اشاره شده است في الحقیقت یسوع مسیح است و او بسبب زحمات و مرگ خود کفّارهء ذنوب ایمان آورندگان خود گردیده

باعث نجات آنها شده است و نیز مخفي نماند که انجام یافتن همهٔ آن وعده و پیشینگوئیها که در کتب عهد عتیق در خصوص یسوع مسیح داده شده بود دلیلي است واضح و مبرهن که آن کتب کلام الهي مي باشند زیرا که بغیر از خدا کرا یاراي آن قدرت مي بود که چندین قرن قبل از وقوع در خصوص مسیح باین معني خبر دهد که وقت آمدن و مکان تولید و قدر و مرتبه و انواع زحمات و کم و کیف مردن و زنده شدن و عروج نمودن و سائر احوالات اورا به تفصیل بیان و معلوم سازد و آشکار است که انسان احوال و واقعهٔ پیش‌را نمي داند و به بیان نمودن این گونه پیشینگوئیها ابداً قادر نیست مگر در صورتي که خدا آنهارا باو الهام کرده باشد پس کتبي که در او این گونه پیش گفتینها مسطور است بي شک و شبه الهام الهي و کلام خدا است *

نهایت ابن مرحله که یسوع مسیح از جنس انسان و پیغمبران برتر بلکه در مرتبهٔ الوهیّت است از آیاتي که در خصوص مرتبهٔ او از کتب عهد عتیق ذکر کرده ایم معلوم و آشکار است لیکن در انجیل این مطلب عمده دیگر زیاده بیان و توضیح یافته است پس همان آیات انجیل که بمرتبهٔ اعلا و الوهیّت مسیح گواهي مي دهند ذکر خواهیم نمود تا بدین طریق این تعلیم انجیل‌را بر تو ای مطالعه کننده واضحاً ثابت سازیم و مخفي نماند که نجات سلسلهٔ انساني که بواسطهٔ یسوع مسیح انجام یافت بي مرتبهٔ الوهیّت هرگز صورت امکان نمي داشت و بدیهي است که در خصوص مرتبهٔ الوهیّت مسیح کلام خدا که عبارت از انجیل باشد دلیلي است قاطع و شاهد یست کافي و آدمي باید دلیل و حکم کلام خدارا قبول نماید خواه عقل آن حکم خدارا درک نماید خواه ننماید و آیات انجیل که بآنها مرتبهٔ الوهیّت یسوع مسیح توضیح یافته و ثابت گردیده است اینها است چنانکه در آیهٔ ١٧ فصل ٣ متّي مرقوم است یعني در حیني که یسوع در رود اردن از یحیي غسل تعمید مي یافت ناگاه آوازي از آسمان رسید باین

مضمون که این است فرزند محبوب من که از او خوشنودم و دیگر در بارهٔ همین مطلب در آیات ١ و ٢ و ٣ و ٦ فصل ١٧ متّي مرقوم است که بعد از شش روز یسوع پطرس و یعقوب و برادرش یوحنّارا برداشته و پنهاني ایشان‌را بکوه مرتفعي آورد و در حضور آنها صورتش متغیّر گشته و چهرهٔ اش چون خورشید مي درخشید و لباس او چون نور سفید بود که ناگاه موسی و الیاس با وي تکلّم کنان بر ایشان ظاهر گردیدند و در اثناي تکلّم آن ابر درخشنده بر ایشان سایه افکنده و ناگاه صدائي از آن ابر مي گفت این است فرزند محبوب من که از وي خوشنودم سخن اورا بشنوید و خود یسوع مسیح در بارهٔ مرتبهٔ الوهیّت خود باین طریق اقرار نموده است چنانکه در آیهٔ ٣٥ الی ٣٧ فصل ٩ یوحنّا مرقوم است که یسوع مسیح بشخص کوري که بینا نموده بود گفت که آیا تو به پسر خدا ایمان مي آوري او جواب داد که ای آقا او کیست که من باو ایمان آورم یسوع گفت تو اورا دیدهٔ و آن کس که با تو گفتگو مي کند همان است و در آیات ١٥ الی ١٨ فصل ١٦ متّي مذکور است که یسوع مسیح بشاگردان خود فرمود که شما مرا چه شخص مي گوئید آنگاه شمعون پطرس جواب داده گفت که توئي مسیح پسر خداي حّي و یسوع جواب داده فرمود که خوشا حال تو ای شمعون باریونا زانرو که جسم و خون این‌را بر تو ظاهر نساخت بلکه پدر من که در آسمان است ظاهر نمود و همچنین در آیهٔ ٢٣ فصل ٨ یوحنّا مرقوم است که به یهودیان فرمود که شما از تحتاني هستید و من از فوقاني هستم شما از این جهان هستید و من از این جهان نیستم و در آیهٔ ٥٨ همین فصل مي گوید که پیشتر از آنکه ابراهیم شد من هستم و دیگر یسوع مسیح در آیهٔ ٢٨ فصل ١٦ یوحنّا فرموده است که از نزد پدر بیرون آمدم و بجهان رسیدم و باز جهان‌را مي گذارم و بنزد پدر مي روم و دیگر در آیهٔ ٥ فصل ١٧ یوحنّا گفته است که حالا ای پدر بآن جلالي که پیش از بناي عالم نزد تو داشتم مرا در نزد خویش مزیّن کن و ایضاً در آیهٔ ٩ فصل ١٤ یوحنّا یسوع مسیح

مي فرمايد كه آن كس كه مرا ديده است پدررا ديده است و ايضاً در آيهٔ ۳۰ فصل ۱۰ مي فرمايد كه من و پدر يک هستيم و باز در آيهٔ ۲۱ فصل ۱۷ يوحنّا گفته است تو اى پدر در من هستي و من در تو و در آيهٔ ۲۶ فصل ٥ يوحنّا يسوع گفته است چنانچه پدر در ذات خود زندگاني دارد به پسر نيز داده است كه او در ذات خود زندگاني داشته باشد و در آيهٔ ۱۱ فصل اول و در آيهٔ ۱۳ فصل ۲۲ مكاشفات نيز مي فرمايد كه من الفا و اومگا يعني (ابتدا و انتها) و اول و آخر هستم و ايضاً در آيات ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۱ و ۲۲ فصل ٥ يوحنّا مرقوم گشته است كه يسوع بيهوديان فرمود كه پدرم تا حال كار مي كند و من نيز كار مي كنم و بجهت اين يهوديان پيش از اول اراده كردند كه اورا بكشند زيرا كه او نه همين روز سبت‌را شكست بلكه خدارا پدر خود خوانده خودرا با خدا مساوي ساخت پس يسوع بآنها جواب داده گفت كه هرآئينه من بشما راست مي گويم كه پسر از خود هيچ نمي تواند كرد مگر آنچه مي بيند كه پدر مي كند و هرآنچه او مي كند پسر نيز همان‌را مي كند و هم چنانكه پدر مردگان‌را برمي خيزاند و زنده مي كند بهمان طور پسر نيز هركرا مي خواهد زنده مي كند و پدر برهيچ كس حكم نمي كند بلكه تمامي حكمراني‌را به پسر داده است تا آنكه همهٔ مردم پسررا عزّت كنند چنانكه پدررا عزّت مي كنند آن كس كه پسررا عزّت نمي كند پدري‌را كه اورا فرستاده است عزّت نمي كند * و معني آن الفاظي كه در انجيل بيسوع مسيح فرزند خدا خطاب شده است نه بآن معني است كه در اصطلاح مردم بولد مولود خطاب مي گردد بلكه معني آن الفاظ چنين بايد فهميده شود چنانكه در آيات انجيل تفصيل يافته است يعني در آيهٔ ۱٥ الى ۱۷ فصل اول نامهٔ بقلسيان ذكر شده است كه او (يعني پسر خدا) رؤيت خداي غير مرئي است و پيش از همه مخلوقات متولّد شد كه مخلوق شد بوي هرآنچه در آسمان و زمين است از چيزهاي ديدني و نا ديدني چه از اورنگها و چه خداونديها و چه رياستها

و چه قدرتها تمامي بوساطت و بجهت وي خلقت گشت و او پيش از همه مي باشد و همه در وي باهم متّصل اند و ديگر در آيات ۲ و ۳ فصل اول نامهٔ بعبرانيان مرقوم است كه خدا در اين ايّام آخر با ما تكلّم نمود بوساطت پسر خود كه اورا وارث جميع اشيا گردانيد و بوساطتش عوالم‌را خلق نمود و او تابش جلال و سكّهٔ وجود خدا بود و همگي اشياءرا بجريان قوهٔ خود متحمّل گشته گناهان مارا بنفس خود محو نموده بر دست راست خداي قادرمطلق در علّيّين جلوس فرموده و ديگر در آيات اول الى ۴ و هم ۱۴ فصل اول يوحنا مسطور است كه بود در ابتدا كلمهٔ و آن كلمه نزد خدا بود و آن كلمه خدا بود و همان در ابتدا نزد خدا بود و هر چيز بوساطت او موجود شد و بغير از او هيچ چيز از چيزهائي كه موجود شده است وجود نيافت در او حيات بود و آن حيات روشنائي انسان بود و آن كلمه مجسم شده درميان ما قرار گرفت و تجلّي اورا ما ديديم و آن تجلّي بود كه شايستهٔ يگانهٔ پدر بود و پُر از مهرباني و راستي بود و ديگر آيهٔ ۱۲ الى الآخر فصل ۸ امثال سليمان نيز شامل اين مطلب است * و علاوه بر اينها يسوع مسيح در انجيل بلفظ خدا نيز ملقّب شده است چنانكه در آيهٔ ٥ فصل ۹ نامهٔ باهل روم گفته شده است كه پدران نيز پدران ايشانند و مسيح نيز از حيثيّت جسم از ميان ايشان است كه او خداي فوق همه است مبارک باد تا ابد آمين و ديگر در آيهٔ ۲۰ فصل ٥ نامهٔ اول يوحنّا مرقوم است كه مي دانيم كه پسر خدا آمده است و مدركى بما داده است كه آن كس‌را كه راست است بشناسيم و هستيم در آن شخص راست يعني در پسرش يسوع مسيح و اين است خداي حقيقي و حيات جاوداني و ايضاً در آيهٔ ۱٦ فصل ۳ نامهٔ اول به تيموتيوس تحرير يافته كه بالبديهه عظيم است سرّ دين كه خدا در جسم آشكارا شد و بروح تصديق كرده شد و ديگر در آيهٔ ۸ فصل ۱ نامهٔ بعبرانيان چنين ترقيم يافته است كه در زبور پسررا چنين گفته مي شود كه اى خدا تخت

تو تا بابدالآباد است و دیگر آنکه یکي از دوازده نفر شاگردان یسوع مسیح که ملقّب بتوما بود بعد از مصلوب گشتن یسوع برخاستنش اورا باور نکرده گفت که تا اورا با چشم خود نه بنیم اعتبار نخواهم نمود که یسوع مسیح برخاسته است پس در حالتي که خود مسیح باو ظاهر گشت تصدیق نموده چنانکه در آیات ۲۸ و ۲۹ فصل ۲۰ یوحنّا مرقوم است بیسوع مسیح گفت که خداوند من و خداي من پس یسوع باو گفت ای توما از این جا که تو مرا دیده ایمان آورده خوشا حال آنان که ندیده باشند و ایمان آورده باشند خلاصه از این مواضع انجیل بالتمّام آشکار و یقین است که نه از راه حرمت و بس بیسوع مسیح پسر خدا گفته مي شود بلکه او في الحقیقت در مرتبهء الوهیّت است و صفات الهي در او یافت مي شود و او با خدا یک وخدا است *

و اگر کسي سوال نماید که در جنب وحدانیّت خدا نسبت الوهیّت بیسوع مسیح چگونه امکان دارد جواب این است که بنابر کلام انجیل الوهیّت مسیح بوحدانیّت خدا قصوري نمي رساند بلکه در نفس الامر محض یک خداي واحد است و بس امّا تشخیص کیفیّت این مطلب کار ما نیست بلکه در قوهء هیچ بشري نیز نخواهد بود زیرا که این امر یست مخصوص و منسوب باسرار ذات پاک خدا و آشکار است که آدمي ذات خدا و اسرار اورا بحیطهء تصرّف عقل خود نمي تواند آورد پس در این صورت آدمي خاک‌زاد چگونه جُرات مي تواند نمود که با عقل تنگ خود عمائق بي انتهاي ذات پاک الهي‌را به پیماید و بجهت آن حدّي قرار دهد و آیا چنان هنري از براي انساني ازکجا حاصل شده باشد که دعوي کند که ذات پاک خدا و صفات او بآن طریقي که خدا در کلام خود بیان نموده است نتواند شد بلکه بایست که بنابر راي و خیال عقل خودم باشد بدیهي است که چنین افکار مغروره کفر کلّي مي باشد و چون عقل انساني برسیدن و درک نمودن مرتبهء الوهیّت یسوع مسیح عاجز و قاصر است

پس در این صورت اگر کسي بخیال خود رسانیده بگوید که مسیح نه پسر خدا و نه در مرتبهء الوهیّت و نه خدا است این چنین شخص بهمان کفر و مغروري مذکوره گرفتار است زیرا که سابقا ذکر نمودیم که در کلام الهي بآشکاري تصدیق و تصریح شده است که یسوع مسیح در این مراتب است پس تو اي آدمي بي نوا وضعیف العقل بجهت این امر چه مي تواني گفت آیا ترا چنان قوهء هست که در خصوص این مطلب عمده و عمیق با خدا در مقام بحث ایستاده کلام اورا باطل سازي البتّه بدیهي است که ترا چنین هنر نمي باشد و اگر کسي از راه غرور ادّعاي چنین هنر نماید اوّلاً باو لازم است که ذات بي منتهاي پروردگاررا چنانکه هست تماماً درک نماید زیرا که تا باین مرتبه نرسیده باشد در باب کیفیّت ذات خدا عقلاً گفتگو و بحث نمودن کمال کم خرد است نهایت تحصیل آن مرتبه بیرون از قوهء انسان و از قبیل محالات است پس در این مقام بهر کس واجب است که سکوت اختیار نموده بکلام خدا معتقد شود * مخفي نماند که بجهت ذات پاک الهي ممکن بلکه لازم است که چنان خواص مخصوصه داشته باشد که درمیان مخلوقات نباشد و بهمین علّت عقل انساني نیز بآنها نمي تواند رسید لیکن بجهت ایمان‌دار همین قدر کافي است که بداند که خدا نظر بمعرفت و محبّت خود عمائق ذات پاک خودرا در کلام خود بآن طریق که ذکر یافت بما بیان ساخته است و بنابر آن پسر خودرا بجهت رهائي ونجات گناهکاران ارزاني داشت و شخص ایمان‌دار باوجودي که نفهمد که بچه قسم این بخشش‌را خدا بجهت او بعمل آورده است باز از براي این عطاي عظیم که بوساطت آن بدولت ابدي وبخت جاوداني خواهد رسید شادمان مي تواند شد * القصّه در این مطالب سواي دلائل کلام الهي دلیل دیگر ممکن و لازم نیست زیرا که کلام خدا از تمامي دلائل عقلیّه معتبر تر است و در حالتي که آدمي این مرحله‌را یافته است که انجیل وکتب عهد عتیق کلام خدا مي باشند و در این خصوص

شخص طالب حقيقت علي الخصوص شخص محمّدي اگر بآن دلائل كه ما بجهت منسوخ وتحريف نگشتن و از خدا بودن انجيل وكتب عهد عتيق آورده وخواهيم آورد متوجّه گرديده باشد ديگر منكر و متشكّي نخواهد بود پس در اين حال باو واجب و لازم است كه هرچه درآنها مسطور است خواه بعقلش رسد يا نرسد از خدا دانسته قبول نمايد آيا خدارا چنين حكمي نمي باشد كه بآدمي آن چنان مطالب‌را بيان سازد كه عقل از درك آن عاجز باشد و باز از براي باور نمودن آن به بندگان حكم فرمايد وحال آنكه در افهام ظاهريّه دنيويّه نيز چنين است كه بجهت اطفال در هر وقت وبراي اشخاص كبير در اكثر اوقات چنين اتفاق مي افتد كه اوّل چيزي نا فهميده‌را قبول مي نمايند وبعد از اعتقاد نمودن مي فهمند پس زهي سعادت چنين شخصي كه اگرچه درك نكرده باز بكلام خدا معتقد گشته مرتبهٔ عالي مسيح‌را قلباً قبول نمايد زيرا كه باين وسيله نجات يافته در عالم بالا به بخت دائمي و بكمال مرتبهٔ معرفت الله خواهد رسيد *

وآن كلمه كه در ابتدا در نزد خدا بود كه با آن خدا خودرا از ازل با پيغمبران بيان ساخت وبوساطت او تمامي اشيا خلقت يافت يعني آن مخصوصيّت ذات پاك الهي كه نظر بآيات انجيل بلفظ پسر بيان گشته مجسّم گرديد ونوع بشريّت‌را گويا مانند لباس پوشيده وبخود قبول نموده درميان مردم ساكن گشت چنانكه درآيهٔ ۱۴ فصل اول يوحنّا ذكر شده است كه آن كلمه مجسّم شده درميان ما قرارگرفت وتجلّي اورا ما ديديم وآن تجلّي بود كه شايستهٔ يگانهٔ پدر بود وپر از مهرباني و راستي بود و ديگر درآيات ۶ الي ۱۱ فصل ۲ نامهٔ باهل فيلپي نوشته شده است كه هر چند او تمثال خدا مي بود وتساوي با خدارا تعدّي ندانست ليكن خودرا پست نموده مثال بندگي‌را گرفته درصورت خلق بديدار گشت وچون صورت انساني‌را پذيرفته خودرا حقير ساخته مطيع گرديد تا بمرگ بلكه

بمرگ صليب هم پس خدا اورا بي نهايت بلند نموده است و اسمي بوي داده است كه فوق هر اسميست تاكه خم گردد باسم يسوع هر زانوئي از اهل آسمان و زمين وآنان كه در زير خاك اند وتا آنكه هر زبان اقرار نمايد كه مسيح خداوند است بقصد جلال خداي پدر پس بنابر جسم يسوع مسيح درخوردن وآشاميدن و در خواب و بيداري و فرح و غم شبيه جنس ما آدميان گشته مانند انسان بود لاكن آنكه در خصوص گناه است ماوراي اين جنس بوده وهيچ گناهي از او بوجود نيامده است چنانكه در آيهٔ ۲۲ فصل ۲ نامهٔ اول پطرس مذكور شده است كه او گناه نكرد و در دهانش تقلّب يافت نشد و در آيهٔ ۲۶ فصل ۷ نامهٔ بعبرانيان مرقوم گشته است كه او معصوم وبي ضرر ونا آلوده واز گناهكاران متفرّق و رفيع‌تر ازآسمانها است * وديگر آنكه در انجيل گفته شده است كه پدر پسررا فرستاد ومسيح به پسر انسان نيز ملقّب گشته ونوشته شده است كه زحمات‌را كشيده مصلوب گشت ومُرد ومدفون گشت وقيام نمود وخود مسيح اقرار مي نمايد كه پدر از من بزرگ‌تر است ومن نيامده ام كه خواهش خودرا بعمل بياورم بلكه خواهش آنرا كه مرا فرستاده است وبنابر اين كه يسوع مسيح واسطهٔ و شافع سلسلهٔ انساني است او بخدا دعا و مناجات و شفاعت كرده است و همه اين گونه افعال كه از مسيح صدور مي يافت بنابر تقاضاي بشريّت او بود نه بنابر الوهيّت * واگر در خصوص اين مدعا سوال نمائي كه آيا چگونه ممكن است كه الوهيّت و بشريّت بهم ملحق شود پس من هم از تو سوال مي نمايم كه چگونه ممكن است كه روح وجسم ملحق يك ديگر بوده باشند چنانكه در وجود انساني تاليف يافته اند جواب اين سوالها اين است كه حكيم علي الاطلاق بهمه چيز قادر است وهر چيزيرا كه مي نمايد محض از روي حكمت خودش مي باشد وبحث بحكمت خداوندي عين غرور وكم خرد است و از براي آدمي همين قدر كافي است كه بداند كه اين مطلب در كلام خدا بوضوح

پیوسته و ثابت گردیده است * و از کلام خدا این نیز واضح مي گردد که الحاق الوهیّت به بشریّت در مسیح بجهت انجام ارادهٔ عظیم خدا صورت یافت یعني که باین وسیله تمامي مردم از هلاکت ابدي رهائي یافته و بخدا تقرّب جسته صاحب بخت جاوداني گردند و نیز مسیح در حالت بشریّت با رفتار و اخلاق خود بآدمیان نمونهٔ کامل ارزاني فرماید تاکه همه کس در اخلاق حسنه مانند او رفتار نمایند پس اگر خدا برحسب تقاضاي محبّت و حکمت خود هر چیزيرا که بجهت خلاصي بني نوع بشر مصلحت دانسته بعمل آورده است کرا یاراي دم زدن است که گوید بخدا چنین امري لائق نبوده است و حال آنکه خدا بهمین امر نجات مهرباني و محبّت و عدالت خودرا بر آدمیان در کمال درجات آشکار و واضح ساخته است * و اگر احیاناً چنین سوال نمائي که آیا خدا که بهمه چیز قادر است نمي توان است که سلسلهٔ انسانيرا بنوعي دیگر از گناه و جهنّم خلاصي دهد جواب این که بلي کرا یاراي و قدرت است که بقدرت و معرفت الهي حد و پایاني قرار دهد نهایت از این مرحله که خدا بجهت رهانیدن آدمیان همین طریقرا مصلحت دانسته است ظاهر و ثابت مي شود که از براي انجام مدّعاي او همین طریق بهترین طرق بوده است خلاصه براي تحصیل نجات بجهت گناهگاران محض یسوع مسیح قادر بود و بس که او با زحمات و مرگ خود نجات دائميرا بجهت انسان مهیّا ساخته است *

حال مطلب بقیّهٔ این فصل این است که فوائد و ثمرات نجاترا که مسیح با زحمات و مرگ خود بجهت آدمیان حاصل نموده است از انجیل ذکر نمائیم و نظر به بیان انجیل ثمرهٔ اوّل نجات این است که خدا بجهت خاطر یسوع مسیح تمامي ایمانداران را بالمرّه بي گناه محسوب مي نماید و از عقوبتهاي گناهان ایشان مي گذرد چنانکه در آیات ۱۸ و ۱۹ فصل ۵ نامهٔ باهل روم مرقوم است که چنانچه بسبب خطاي یک شخص بر همه مردم حکم بالزام شد بهمین طور بیک راست کرداري همه مردمرا فتواي

شده است تا منسوب شدن بعدالت زندگي که چنانچه بسبب معصیّت یک شخص بسیار کسان گناهکار مقرر گردیدند بهمین طور بسبب اطاعت یک شخص بسیار کسان عادل شمرده خواهند شد و دیگر در آیهٔ ۷ فصل اول نامهٔ اول یوحنّا مسطور است که خون پسر خدا یعني یسوع مسیح مارا از هر گناه پاک مي سازد و دیگر در آیهٔ ۱۴ فصل ۱۰ نامهٔ بعبرانیان نوشته شده است که (یسوع مسیح) بیک قرباني تا بابد کامل گردانیده است مصفا شوندگانرا و دیگر در آیات ٦ و ۷ فصل اول نامهٔ بافسیان مذکور است که خدا مارا مقبول نمود در محبوب خود و در وي فدیه یافته ایم بعلّت خونش یعني آمرزش گناهانرا از استغناي فضلش پس نظر بمضامین آیات مذکوره خدا بسبب مسیح همهٔ گناهان آن کسانيرا که حقیقتاً بیسوع مسیح ایمان آورده اند عفو فرموده رضامندي خودرا شامل حال ایشان مي سازد و توفیق خود نیز بقلب ایمانداران مي بخشد * و فیض و ثمرهٔ دیگر که از نجات یسوع مسیح صادر مي گردد این است که ایمان آورندگان بسبب آن منوّر و مصفّا و مقدّس مي گردند یعني خدا بوساطت یسوع مسیح توفیق و نور خودرا بآدمي کرامت مي کند و عقل اورا منوّر مي سازد بمرتبهٔ که آدمي در شناختن احوال باطني خود و معرفت الله بلدیّت تام بهم مي رساند و قلب او از توفیق و محبّت خدا مملو مي گردد و آن چنان توانائي باو بخشیده مي شود که بانجام احکام خدا قادر باشد و در پاکي قلب و در معرفت حقیقي بمرتبهٔ اکملیّت مي رسد چنانکه در آیهٔ ٦ فصل ۴ نامهٔ دوم باهل قرنتس مذکور گشته است که خدائي که حکم فرمود که از ظلمت روشنائي درخشد همان است که دلهاي مارا روشن ساخت تا آنکه بمعرفت جلال خدا که در صورت یسوع مسیح است روشن سازد و دیگر در آیهٔ ۳ فصل ۲ نامهٔ بقلسیان مرقوم است که در وي یعني در یسوع مسیح همگي خزائن دانش و بینش مستتر است و دیگر در آیات ۴ و ۵ فصل اول نامهٔ اول باهل قرنتس نوشته شده

است که پیوسته شکر مي نمایم خداي خودرا در بارهٔ شما بجهت توفیق خدا که در مسیح یسوع بشما داده شده است زیرا که در هر چیز در وي مستغني شده اید از کمال بیان وکمال علم و دیگر در آیهٔ ۵ فصل ۵ نامهٔ باهل روم مرقوم است که از آن روح القدس که بما عطا شده است محبّت خدا در دلهاي ما ریخته شده است و دیگر در آیهٔ ۱۳ فصل ۴ نامهٔ باهل فیلپي از قول پولس حواري مذکور است من بر همهٔ چیز قادرم در مسیح که مرا قدرت مي بخشد و دیگر در آیهٔ ۱۴ فصل ۲ نامهٔ به تیتس مرقوم است که یسوع مسیح خودرا در راه ما تسلیم نمود تا آنکه مارا از هر قسم گرفتاري رهائي بخشد تا پاک نماید بجهت خود طائفهٔ مخصوصي‌را غیور در اعمال نیکو و نیز آیهٔ ۱۵ فصل ۸ نامهٔ باهل روم و آیهٔ ۱۴ فصل ۹ نامهٔ بعبرانیان و آیات ۱۱ و ۱۲ فصل ۲ نامهٔ به تیتس و از آیهٔ ۱۶ الی ۱۹ فصل اول بافسیان و آیات ۳۱ و ۳۲ فصل ۸ یوحنّا نیز بمطلب مذکوره اشاره ومطابق مي باشند * و باز ثمرهٔ دیگر نجات یسوع مسیح این است که مسیح همهٔ ایمانداران‌را از تحت حکم شیطان و از خوف مرگ رهانیده و امیدواري حیات جاوداني و قسمت بخت و جلال ابدي‌را بایشان داده است یعني از شرّ خلاصي داده آنهارا صاحب بخت دائمي نموده است چنانچه در آیات ۱۴ و ۱۵ فصل ۲ نامهٔ بعبرانیان نوشته شده است که چون فرزندان در جسم و خون شریک اند یسوع مسیح نیز در آنها برتساوي حصه یافت تا آنکه بوسیلهٔ مرگ صاحب اقتدار مرگ یعني ابلیس‌را تباه سازد و آناني‌را که از ترس مرگ همهٔ عمر گرفتار بندگي بودند رهائي بخشد و دیگر در آیهٔ ۱۰ فصل اول نامهٔ دوم به تیموتیوس مرقوم است که نجات دهندهٔ ما یسوع مسیح مرگ‌را معدوم ساخت و حیات و بقارا روشن نمود و دیگر در آیات ۳ و ۴ فصل اول نامهٔ اول پطرس مذکور است که مبارک باد خدا و پدر خداوند ما یسوع مسیح که بحسب وفور رحمتش مارا باز بامید زنده تولید نمود بوسیلهٔ برخاستن یسوع مسیح از مردگان

بمیراث بي فساد و نا آلوده و نا پژمردهٔ که بجهت ما گذارده شده است در آسمان و دیگر در آیهٔ ۱۷ فصل ۸ نامهٔ باهل روم مسطور است که چون فرزندانیم وارثان نیز می باشیم یعني وارثان خدا و هم ارث با مسیح * پس ثمرات و نتائج نجات که یسوع مسیح با زحمات و مرگ خود بجهت گناهکاران مهیّا ساخته است چنان عظیم و سعادت دهنده مي باشند که بسبب آنها انسان از ناپاکي گناه پاک گشته بخدا تقرب مي یابد و باب خزائن توفیق خداي تعالی بجهت ایمانداران مفتوح مي گردد و قلب و روح ایشان منوّر ومقدّس گردیده صاحب بخت حقیقي و جاوداني مي شوند پس در این صورت تعلیمات انجیل تمنّا و تقاضاي روح انساني‌را چنانکه در دیباجهٔ این کتاب تفصیل آن ذکر شده بالمرّه رفع نموده ساکت مي سازد زیرا که از جانب خدا یسوع مسیح از براي ما سبب معرفت و عدالت وتقدیس ونجات گردیده است چنانکه در آیهٔ ۳۰ فصل اول نامهٔ اول باهل قرنتس مذکور گشته است و از همین انجام تقاضائي روح واضحتهً ثابت مي گردد که انجیل کلام الهي است پس در این حال آیا کیست که بجهت این نجات بخدا حمد و شکر ننموده هر دو دست خودرا باین خزائن حقیقي نیندازد *

ونجات مذکوره که بوسیلهٔ یسوع مسیح بعمل آمده است باز چنین امر خدا است که در درک کم وکیف آن عقل انساني عاجز وقاصر است نهایت در این خصوص نیز کلام خدا دلیلي است کافي ومبرهن و از کلام خدا چنانکه ذکر شد معلوم ومشخّص است که یسوع مسیح واسطه و رهانندهٔ تمامي مردمان است و زحمات و مرگ صلیب او که در راه ما بخود قبول نمود باعث شد که خدا بجهت خاطر او از عقوبت گناهان آن کساني که بیسوع مسیح ایمان آورده اند بگذرد و ایشان‌را به نجات و بخت جاوداني رساند و این که بیان تعلیم نجات در انجیل زیاده از آن که ذکر کرده ایم واضح و بیان نگشته است البتّه بي مدعا و بي حکمت نیست

باري اين تعليم نجات چنان محكّي مي باشد كه با آن مشخّص مي شود كه آيا انسان در شناختن احوال قلب خود و در معرفت الله بآن مرتبه كه بجهت يافتن توفيق و نور خداوندي لازم است رسيده است يا نه و هرگاه شخصي تعليم نجات‌را شنيده يا خوانده است و اين تعليم‌را نه پسنديده در باب آن متشكّي و منكر باشد همين دليل است كه آن شخص هنوز احوال قلب خودرا تماماً ندانسته و از گناهان خود مخبر نشده و در صميم قلب از معاصي خود نادم و پشيمان نگرديده است پس چنين شخص خطرناكي احوال خودرا نفهميده و بي خبر است از مرض روح خود كه بسبب گناه داخل قلب او شده و اورا بهلاكت ابدي گرفتار خواهد ساخت و بسبب اين غفلت در فكر رهاننده و حكيم علاج كنندهٔ نيست بلي البتّه در نظر چنين شخص تعليم نجات مسيح بي مصرف و بي مطلب خواهد نمود نهايت بجهت شخصي كه احوال قلب خودرا بدرستي تمام شناخته و فهميده باشد كه گناه او در حضور پروردگار چه مقدار و در نظر خداي مقدّس و عادل بچه غايت زشت و اوبار است چنانكه بسبب آن بهلاكت ابدي گرفتار خواهد گرديد و نيز دانسته باشد كه بهيچ وجه نمي تواند كه خودرا از عقوبت گناهان خود برهاند بچنين شخص خبر نجات يسوع مسيح مژده ايست كه اورا از هر چيز شيرين‌تر مي آيد و بجهت قلب او كه از سنگيني بار گناه مجروح گرديده است مرهمي است شافي و صحّت دهنده پس اگر تعليم نجات بنظر شخصي كه بحالت مذكوره نرسيده است بي مطلب و بي مصرف نمايد تعجّبي نخواهد بود زيرا امكان ندارد كه شخص تابع هوا و هوس و غريق درياي افكار دنيوي و معصيّت بعقل ناقصهٔ خود اعمال و مطالب خداوندي و امور روحاني‌را بفهمد و بكنهٔ آن برسد چنانچه در انجيل نيز در آيهٔ ۱۴ فصل ۲ نامهٔ اول باهل قرنتس در همين خصوص مرقوم گرديده است كه انسان طبيعي چيزهاي روح خدارا نمي پذيرد زيرا كه نزدش مهمل است و نمي تواند فهميد از آنرو

كه روحانيةً تحقيق آن مي شود و ايضاً در آيات ۱۸ الي ۲۵ فصل اول همين نامه مسطور است كه ذكر صليب يعني تعليم نجات مسيح در نزد هلاكان حماقت است و نزد ما نجات يافتگان قدرت خدا است زيرا كه نوشته شده است كه من تباه مي كنم حكمت حكمارا و باطل مي سازم فهم ارباب فهم‌را كجاست حكيم و كجاست كاتب و كجاست مباحثه كنندهٔ اين جهان آيا كه خدا حكمت اين دنيارا تحميق نكرده است زيرا كه چون بسبب حكمت خدا جهان بحكمت خود خدارا نشناخت راي خدا چنين قرار گرفت كه بوسيلهٔ مهمل قول منادي ايمانداران‌را برهاند هر چند يهود در تفحّص آيت و يونانيان جويان حكمت اند ليكن ما ندا مي كنيم بمسيح مصلوب كه او يهودرا سنگ مصادم و يونانيان‌را مهمل است و آنهائي كه خوانده شده اند چه از يهوديان و چه از يونانيان مسيح قدرت خدا و حكمت خدا است پس در آن حال كه شب پره شعشعهٔ آفتاب‌را مكروه و نظر بخاصيّت طبيعي خود اورا زشت دانسته طاقت پرواز در آن ندارد و حال آنكه جلال آفتاب عالمتاب اظهر من الشمس است آيا آفتاب‌را چه عيب و قصوري و در جلال او چه نقصي مي باشد در اين صورت بگذار تا چنان باشد كه تعليم نجات مسيح بجهت شخصي كه قلب او مغرور و ديدهٔ روحانيش كور و هم طبيعت شبپره دارد نا مقبول آيد نهايت بشخص ايماندار و نوراني گشته تعليم نجات مسيح سبب معرفت حقيقي و سعادت ابدي خواهد شد * وقطع نظر از اينها بوسيلهٔ نجات مسيح عدالت و تقديس خدا بمرتبهٔ بآدميان بيان و واضح گشته است كه از سائر اعمال خدا مثل آن آشكار نگرديده است زيرا باين مطلب كه خدا گناه آدمي‌را بطريق ديگر عفو نفرموده است مگر باين كه يسوع مسيح كه بي گناه و پاك و كامل بود در بارهٔ گناهكاران زحمت كشيد و مرد و برخاست از اينها به بني نوع انسان و فرشتگان نيز بالتّمام بيان و آشكار گرديده است كه گناه بچه مرتبه بخداي مقدّس نا مقبول و زشت آينده

است چنانچه مادامي که گناهکار برهاننده نه پیوسته و بوسیلهء او از گناه خود رهائي نیافته است الطاف خداوندي باو نخواهد رسید و علاوه برین خدا بسبب نجات یسوع مسیح محبّت و رحمت خودرا نیز بآدمیان بانتهاي مراتب واضح و بیان گردانیده است زیرا که با آن نجات بر بندگان اظهر من الشمس واضح شده است که خدا آدمي‌را چه قدر دوست داشت که نخواست که در گناه و در هلاکت ابدي بماند بلکه بنابر رحمت بي پایان خود فرزند یگانهء خودرا که شعلهء جلال و سکّهء وجودش مي باشد از آسمان بجهت نجات گناهگاران بزمین فرستاد و او با زحمات و مرگ خود ایمان آورندگان خودرا از گناه رهانیده بحیات ابدي رسانید در این صورت تعلیم نجات مسیح بالکلّیه مطابق این مطلب است که انسان زشتي و قباحت گناه‌را فهمیده از آن دوري جوید و بجانب دوست داشتن و تابع شدن احکام خدا میل نماید و در راه ایمان و محبّت خدا مستقیم گردد * و مخفي نماند که خداي تعالی در طبیعت تمامي موجودات مقرّر داشته است که ممات و تحلیل یک شئي باعث معیشت شئي دیگر باشد مثلاً باین طریق که تحلیل عناصر اربعه باعث موجود گشتن و یا تقویت یافتن جمادات و نباتات و حیوانات است و صرف گشتن و خورده شدن نباتات سبب قوّت بعضي حیوانات و ممات بعضي حیوانات باعث حیات و تقویت برخي حیوانات است و ایضاً تحلیل نباتات و ممات حیوانات سبب دوام حیات بدن انساني است و درمیان مردم نیز اکثر اوقات چنین اتفاق مي افتد که عمل نیک بعضي اشخاص سبب خیر بعضي مي گردد پس در این صورت که خدا فیمابین انسان و سائر موجودات رسم این قواعدرا مرسوم ساخته و گذاشته است پس بچه جهت آدمي متحیّر گردد که مرگ و اعمال نیک یسوع مسیح که از همه برتر و از آسمان عالي‌تر است سبب نجات و باعث سعادت و حیات گشته است و در صورتي که آدمي آن قاعدهء مذکوره‌را که خدا در موجودات برقرار

نموده است تماماً درک ننماید پس اگر کمّ و کیف نجات مسیح‌را نیز تماماً درک ننماید تعجّبي نخواهد بود * و اگر احیاناً کسي از راه غرور چنین خیال خلاف نموده محض همان قدري که قوهء عقل او درک کند راست و درست دانسته قبول نماید در چنین صورت لازم مي آید که خدارا و خودش‌را و هم سائر اشیارا انکار نماید زیرا که آدمي توانائي آنرا ندارد که بعقل ناقص خود خدا و خودرا و خواص هزاران هزار موجودات‌را درک نماید و حال آنکه موجود بودن اینها از آثار ظاهري هوید است و همچنین نیز از آثار آیات کلام خدا تماماً آشکار و واضح است که بوساطت مسیح از براي آدمي کفّارهء گناه و نجات ابدي حاصل گشته است * و هر چندي که کمّ و کیف باطني نجات‌را عقل درک نمي تواند نمود نهایت ایماندار در قلب خود از قوّت و قدرت نجات مسیح مخبر مي تواند شد بعلّت این که نجات مسیح درماني است که حکیم علي الاطلاق بجهت شفا یافتن از مرض گناه جهت هر آدمي مهیّا نموده است و اگر آدمي باین طبیب خود که خدا است اعتبار نموده این درمان‌را بنوشد لامحاله از مرض باطني خود شفا خواهد یافت و به بخت حقیقي و جاوداني خواهد رسید و چنانکه شخص مریض که بدرمان طبیب شفا یافته یقین نمود که طبیب اورا دواي نیک و مفید داده است بهمان طریق ایماندار‌را نیز از این که بوسیلهء نجات مسیح از مرض گناه شفا یافته است به یقین کلّي حاصل مي شود که دوائي که بجهت شفاي روح آدمي در انجیل مقرّر گشته است نیک و از جانب خدا است پس شفاي مذکوره بحقیقت نجات یسوع مسیح دلیلي است واضح و مبرهن در این صورت نجات مسیح چنانکه در انجیل بیان گشته است بجهت از جانب خدا بودن آن دلیلي است واضح زیرا که بمهیّا نمودن چنین نجات محض خدا قادر است و بس *

فصل چهارم

در بیان این که آدمی چگونه بفیض نتائج نجات یسوع مسیح می تواند رسید

حال ای مطالعه کننده این مدّعا که ثمرات نجات یسوع مسیح‌را بچه طریق در قلب خود می توانی دید و چشید و بوسیلهٔ او حیات جاودانی‌را بچه نوع می توانی یافت و بعطایا و نعمتهای خدا که مسیح بجهت آدمی مهیّا نموده است بچه طریق شریک می توانی شد همگی اینهارا از کلام خدا در این فصل بتو معلوم و ثابت خواهیم ساخت *

آن وسیله که انسان بسبب آن بتمامی آن نعماتی که در نجات مسیح موجود اند مستفیض می گردد بنابر کلام انجیل ایمان آوردن بیسوع مسیح است چنانکه در آیهٔ ۳۱ فصل ۱۶ اعمال حواریان ذکر شده است که گفتندش که بر یسوع مسیح خداوند ایمان بیاور تو و خاندانت رستگاری خواهید یافت و دیگر چنانچه در آیهٔ ۲۳ فصل ۳ نامهٔ اول یوحنّا مذکور است که این است فرمان او (یعنی فرمان خدا) که باسم پسرش یسوع مسیح ایمان بیاوریم و دیگر در آیهٔ ۱۶ فصل ۱۶ مرقس مسطور است که هرآنکو ایمان می آرد و غسل تعمید می یابد ناجی خواهد شد لکن آن که ایمان نمی آرد بر او حکم خواهد شد * امّا این ایمان نه محض حق دانستن کلام خدا است که عبارت از کتب عهد عتیق و جدید باشد و نه محض علمی است از امر و نهی و از تعلیمات و مطالبات آن بلکه ایمان این است که تو بآن کلام متوجّه گردیده بدرستی بفهمی که در حضور خدا بچه مرتبه گناهکار می باشی و بجهت گناهان خود فی الحقیقت پشیمان شوی و یقیناً دانسته باشی که شفیع و رهانندهٔ تو و کلّ عالم یسوع مسیح

است و بس و خدا بجهت خاطر او تمامی گناهان ترا عفو فرموده ترا ببخت دائمی و سعادت ابدی خواهد رسانید و سعی تو این باشد که از گناه دوری جُسته خدارا از همهٔ چیزها زیاده دوستداری و بنابر احکام او رفتار نمائی بلی در صورتی که احوال تو باین طریق باشد پس آن ایمان‌را که بنابر کلام انجیل باعث نجات است یافتهٔ * نهایت آدمی ایمان مذکوررا بقوّت خود تحصیل نمی تواند نمود بلکه لازم است که خدا آنرا بآدمی عنایت فرماید چنانکه در انجیل در آیهٔ ۲۹ فصل ۶ یوحنّا در این خصوص مسطور است که یسوع بآنها جواب داده گفت که کار خدا این است که بر آن کس که او فرستادهٔ است ایمان آورید و دیگر در آیهٔ ۳ فصل ۱۲ نامهٔ اول باهل قرنتس مرقوم است که هیچ کس یسوع‌را خداوند نمی تواند خواند مگر بروح‌القدس یعنی هیچ کس بیسوع مسیح قلباً ایمان نمی تواند آورد مگر بوسیلهٔ قوّت و اعانت روح‌القدس و دیگر چنانچه در آیات ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ فصل ۱۶ یوحنّا مسطور است که مسیح بشاگردان خود خطاب فرموده می گوید که دیگر چیزهای بسیار دارم که بشما بگویم لکن حالا نمی توانید متحمّل شد امّا چون او یعنی روح راستی بیاید او شمارا بتمامی راستی ارشاد خواهد نمود زیرا که اُو از پیش خود سخن نخواهد گفت بلکه هرآنچه می شنود خواهد گفت و شمارا بآینده خبر خواهد داد و او مرا جلال خواهد داد زیرا که او از انچه‌را از آن من است خواهد یافت و شمارا خبر خواهد داد * در این صورت خدا از راه محبّت بی پایان خود بجهت گناهکاران نه محض نجات‌را حاضر نموده است و بس بلکه تحصیل این نجات‌را نیز باعانت روح‌القدس از برای آدمی مقدور کرده است زیرا وقتی که شخصی خبر مسیح و نجات اورا می شنود یا می خواند در آن حال اگر چنانچه آدمی فی نفسه خود مانع نشود روح‌القدس ایمان مذکوررا در قلب او بعمل می آورد پس در این حال هر قدر که نجات مسیح

بآدمي لازم است آن قدر نیز بجهت تحصیل آن نجات آدمي باعانت روح القدس محتاج است *

اگر سوال نمائي که آیا این اعانت کنندهٔ که بروح القدس مخاطب شده ویسوع مسیح را در قلب انسان بیان کننده وآدمي را بایمان رساننده است کیست ودر چه مرتبه است جواب این سوال بنابر آیات انجیل این است که اول آنچه در خصوص روح القدس در فصل ۲ اعمال حواریّان ذکر یافته است مطالعه نموده قدري مخبر خواهي شد و دیگر چنانچه در آیهٔ ۱۹ فصل ۲۸ متّي خود مسیح بحواریّان مي گوید که بروید وتمامي قبائل را از شاگردان نمائید بغسل تعمید دادن آنهارا باسم اب و ابن و روح القدس بنابر مضمون این آیه باشخاصي که معتقد انجیل اند لازم است که چنانکه باسم اب و ابن همچنان باسم روح القدس نیز غسل تعمید یابند و بطریقي که شرط اطاعت اب و ابن را بر خودشان قبول مي نمایند باید که بهمان قسم شرط اطاعت روح القدس را نیز بخود قبول نمایند و در این کلمات بلا تفاوت روح القدس با اب و ابن متساوي و برابر شمرده شده است و دیگر در آیات ۳ و ۴ فصل ۵ اعمال حواریّان پطرس حواري بشخص حنانیاس نام مي گوید که ای حنانیاس چرا شیطان دلت را قوي نموده است که نسبت بروح القدس دروغ گفتي وحال آنکه باخلق دروغ نگفتي بلکه با خدا پس در این آیات بروح القدس لفظ خدا خطاب شده است و ایضاً در آیهٔ ۱۶ فصل ۳ نامهٔ اول باهل قرنتس اشاره بروح القدس گشته مرقوم است که آیا ندانسته اید که هیکل خدا مي باشید و روح خدا در شما ساکن مي باشد پس در صورتي که روح خدا یعني روح القدس در قلب ایمانداران ساکن گردیده و آنها بهمین سبب هیکل خدا نامیده مي شوند لهذا واضح است که روح القدس ساکن شدهٔ در قلب ایشان در مرتبهٔ الوهیّت است و در آیات ۱۰ و ۱۱ فصل ۲ همان نامه در خصوص روح القدس گفته است که روح همه چیزهارا تحقیق مي نماید بلکه مواضع

عمیق خدارا نیز و کیست از بشر که چیزهاي بشري را درک کند مگر روح بشر که در وي است بهمین وضع امور خدائي را هیچ کس درک نتواند کرد جز روح خدا بنابر این چگونه که ابن بآن نحو روح القدس نیز در انجیل با لفظ خدا ملقّب گردیده است و در مرتبهٔ الوهیّت شمرده مي شود چنانکه در آیهٔ ۱۳ فصل ۱۳ نامهٔ دوم باهل قرنتس نیز باین مطلب اشاره رفته مسطور است که توفیق یسوع مسیح خداوند و محبّت خدا و رفاقت روح القدس با همگي شما باد آمین پس در این آیت نیز روح القدس مانند اب و ابن منبع فضل و نعمت قرار یافته به اب و ابن متساوي گردیده است *

در این صورت خدا در کلام خود بما گناهگاران که محتاج رحمت و نجات و استعانت روحاني هستیم ذات پاک خودرا باسم پدر مقدّس و مهربان بیان فرموده است و اگرچه خدا بنابر تقدس خویش از گناه نفرت مي نماید و گناهگاررا بدرگاه خود قبول نمي کند لیکن بنابر محبّت و مهرباني موفورهٔ خود از ازل نجات انساني را مصلحت دانسته و برقرار فرموده است و دیگر خدا خودرا باسم پسر رهاننده بیان نموده است که در وقت معیّني بشریّت را بر خود قبول نموده و در آن حال نجات را با کشیدن زحمات و چشیدن مرگ بجهت گناهگاران مهیّا نموده است و ایضاً خودرا باسم روح القدس اعانت کننده و بتقدس رساننده بیان نموده است که او با تحریکات خود که در قلب آدمي دارد آدمي را که بعلّت گناه در امورات ربّاني نابینا گشته و از خود توانائي یافتن حقیقت را ندارد بوساطت کلام انجیل بآن مرتبه مي رساند که خدا و یسوع مسیح را بدرستي بشناسد و ایمان آورد و به بخت جاوداني برسد و در اعتقاد مسیحیّه این مطلب عمده را تثلیث یا ثلاث واحد مي گویند و هرچه بنابر تعلیم انجیل در باب این سرّ عمیق ذات پاک الهي مي توان گفت این است که اب و ابن و روح القدس یک ذات پاک واحد است چنانکه نه سه بلکه

في الحقيقت محض یک خدا است و بس و فیمابین اب و ابن و روح‌القدس فرق و امتیاز مي باشد امّا نه این که این امتیاز وحدانیّت ذات‌را قصوري رساند و اگر گوئي که بدین قسم بودن مطالب مذکوره چگونه امکان دارد جواب ما این است که خدا در کلام خویش خودرا بهمین طریق مذکوره بیان فرموده است و بنابر این بآدمي قبول نمودن این مطالب بطریق مسطوره واجب و لازم است در این صورت آدمي‌را چه حدّ و قدرت باشد که با خدا بمقام مباحثه برآید * و در این حال که خدا نظر بحکمت خود در کلام خویش بیان نمودن ذات پاک ذو الجلالي خودرا زیاده از این که ذکر شد لازم ندانسته است و آن علاقه که فیمابین اب و ابن و روح‌القدس است بیشتر تفسیر و تفصیل نکرده است از این جهت ما نیز جرأت نداریم که این سرّ دقیق ذات پاک خدارا تفصیل دهیم نهایت بنابر کلمات انجیل در خصوص مطلب مذکور همین قدر مي توان گفت که کون و هستي پسر در پدر مستور و مخفي است و کون و هستي روح‌القدس هم در پدر و هم در پسر مخفي است چنانکه خود مسیح در آیهٔ ۲۶ فصل ۵ یوحنّا فرموده است که چنانچه پدر در ذات خود زندگاني دارد به پسر نیز داده است که او در ذات خود زندگاني داشته باشد و در آیهٔ اول فصل اول یوحنّا به پسر کلمة الله گفته شده است بدین تفصیل که بود در ابتدا کلمهٔ و آن کلمه نزد خدا بود و آن کلمه خدا بود پس از این آیات معلوم مي گردد که ذات پسر در ذات پاک پدر مستجن و مستور است و شباهت و علاقهٔ ازلیّه که پسررا با پدر مي باشد مانند علاقهٔ و رابطهٔ ایست که کلمه بفکر و فکر بروح انسان دارد یعني چنانکه کلمه در فکر و فکر در روح انسان مخفي است و از این ظهور مي یابد لاکن بنابر اصل باز با روح متّحد است همچنین نیز پسر در پدر است و از ازل از او ظهور یافته و متولّد گشته است لاکن باز در ذات با پدر یک است و دیگر چنانکه روح انسان در فکر و کلمهٔ خود خودرا تصویر و تشکیل

مي نماید و بدین وسیله خودرا اظهار و بیان مي سازد همچنین خداي مطلق و لایدرک نیز خودرا در پسر یعني در کلمهٔ ازلیّهٔ خود تصویر و تعبیر نموده است که بوسیلهٔ این کلمه ماسوي‌را خلق کرده خودرا بخلائق محدوده اظهار و بیان سازد و با پسر خود بحسّ و خیال آنها قریب و قرین گردد و بنابر اینها مسیح چنانکه در انجیل بیان گردیده تابش جلال و سکهٔ وجود و رویت یعني تصویر ذات خداي غیر مرئیست و تمامي الهیت در وي قائم و ساکن مي باشد و او پیش از همه مخلوقات متولّد گشت یعني از ذات پاک مطلق بظهور رسید چنانکه این مطالب در آیهٔ ۳ فصل اول نامهٔ بعبرانیان و در آیهٔ ۱۵ فصل اول و در آیهٔ ۹ فصل ۲ نامهٔ بقلسیان مرقوم است و از همین سبب خود مسیح فرموده است که غیر از پسر پدررا کس نمي شناسد سواي آن کسي که پسر بوي ظاهر گرداند و هیچ کسي نزد پدر بغیر از وسیلهٔ من نمي آید و بنابر این هر کس که پسررا منکر است پدر یعني خدارا نیافته است چنانکه کلمات مذکوره در آیهٔ ۲۷ فصل ۱۱ متّي و در آیهٔ ۶ فصل ۱۴ یوحنّا و در آیهٔ ۲۳ فصل ۲ نامهٔ اول یوحنّا مسطور است * امّا از براي آنکه گمان بزند که گویا هر یک از اب و ابن خداي علیحده باشد پس خود مسیح بجهت تفصیل این مطلب فرموده است که من و پدر یک هستیم آن کس که مرا دیده است پدررا دیده است و اى پدر هر انچه تراست مراست و هر آنچه مراست تراست و همه مردم پسررا عزّت کنند چنانکه پدررا عزت مي کنند چنانچه این مطالب در آیهٔ ۳۰ فصل ۱۰ و در آیهٔ ۹ فصل ۱۴ و در آیهٔ ۱۰ فصل ۱۷ و در آیهٔ ۲۳ فصل ۵ یوحنّا مرقوم است پس بنابر اینها کاشف ذات پاک محجوب و مستور الهي پسر است و او بسبب پدر با پدر یک و مساوي است در جمیع قدرت و کمال و حکمت و جلال و او با پدر و روح‌القدس همان خداي واحد و حقیقي است که اورا ابدالآباد شکر و حمد باد * مخفي نماند که عقل قصیر انساني با مظنّه و قیاس واضح بکّم و کیف ذات

پاک الهي نمي تواند رسيد و اورا کماهي درک نمي تواند کرد زيرا که تمثال آن ذات پاک درميان عالم خاک يافت نمي شود نهايت تشبيه مخصوصهٔ ذات الهي که ثلاث واحد گفته مي شود در موجودات بيان گرديده است مگر ناقص و نحيف وخود انسان نيز تشبيه آن تثليثرا در وجود خود دارد چنانکه وجودش از روح که عبارت از وجود باطني باشد که محتاج وقابل تکليف است و ازجان که مابين روح و جسم بوده عبارت از نفس ناطقه است و از بدن ايجاد يافته باز يک شخص است وهمچنين در نور وآتش و غيره نيز تشبيه تثليث ديده مي شود هرچند تشبيهات مذکوره بجهت تفصيل تثليث ذات پاک الهي کفايت نمي نمايند نهايت فکر کنندهٔ ازآنها مظنّه با مکان تثليث في الوحدت مي تواند برد و بنابر قبول مظنّه مشابهت نور که بذات خدا دارد بقدر امکان تفصيل خواهيم نمود ودر کتب مقدّسه نيز خدا بنور تشبيه گرديده است چنانکه در آيهٔ ٥ فصل اول نامهٔ اول يوحنّا مذکور است که خدا نور است و از ظلمت در وي اثري نيست و ديگر درآيهٔ ٢ زبور ١٠٤ مرقوم است که اوست که با نور مثل جامه خودرا ملبّس مي سازد وآسمان‌هارا مثل پرده بسط مي دهد خلاصه نور وآتش که پاک وخالص ترين عناصر است و بهمه چيز تاثيرش ساري وباجراي حيات مجازي نيزجاري است بصفات حاضره ومقدّسهٔ خدا تشبيه است واضح ومبرهن و هرچندي که نور و قوّت تاثيرش دراجزاي همه چيز ظاهر و هويدا مي گردد نهايت اصل ذات او از درک عقل انساني مخفي است لاکن انسان‌را بيان مي شود بوسيلهٔ تابش و بواسطهٔ آن قوّت نور وگرمي که در تاب بوده وبا آن انسان‌را اثر کرده اورا قادر مي سازد که از تاب و وجود آتش که درتاب مخفي است حالي شود و همان تاب تشبيه وتصوير ذات آتش است که بوسيلهٔ آن هستي ذات آتش‌را بقدر امکان درک مي کنيم ونمي توان گفت که مابين تاب آتش که آتش‌را بيان مي کنند وخود آتش که تاب از او بظهور مي

آيد فرق وتفاوتي نمي باشد نهايت باز آنها با يک ديگر مساوي و متحدّ اند چنانکه تاب درآتش است وآتش درتاب و مخفي نماند که تاب هرچندي که متعلق بآتش و ظهورش از اوست باز تفاوت زماني ندارد چنانچه آتش قبل از تاب وتاب بعد از آتش صورت نمي بندد زيرا که آتش هيچ دمي بي تاب نيست و هرچندي که تابهايش درهمگي اوقات با چشم ديده نمي شوند بازبي تاب نيست زيرا تبئيين وتاثير آتش همان درتاب است و ازتاب آتش باز همان قوّت نور بخشنده وگرمي دهنده جدا است که نيزدر نفس الامر در ذات آتش بوده و بوسيلهٔ تاب بظهور مي آيد واگر اين قوّت نور وگرمي آتش و نوررا نمی بود و آدمي‌را تاثير نمي کرد هرآئينه ديدن تاب‌را و حالي گرديدن از وجود آتش اورا محال مي بود خلاصه اين علاقه‌هاي مجازي‌را که درميان آتش وتاب وقوّت گرمي آن هويدا است تشبيه وتصوير مي توان کرد بآن شباهت و علاقهٔ روحاني که فيمابين اب و ابن و روح‌القدس است بدين طريق چنانکه در وجود آتش ميانهٔ ذات آتش وتاب وگرمي او تفاوتي است امّا بدان تفاوت اتّحاد عنصر مذکوره باز باطل نمي گردد بناء علي هذا تبئيين و تعبير ذات پاک الهي به اب و ابن و روح‌القدس چنانکه در کتب مقدّسه مسطور گرديده است وحدت ذات‌را باطل نمي سازد و قصوري بوي نمي اندازد و چنانکه آتش و نور محض بتاب خودرا بيان مي کند ومؤثّر می گردد همچنين پدر نيزمحض به پسر و در پسر خودرا بيان مي کند وفاعل مي گردد و چنانکه محض بوسيلهٔ قوّت نور وگرمي که در تاب است چشم تاب‌را اخذ مي کند ومي بيند واز وجود آتش حالي مي گردد بهمان طريق انسان بتاثير قوّت روح‌القدس که نوراني سازنده وبحيات رساننده است پسررا و در پسر پدررا مي تواند شناخت ويافت * نهايت تصوير وتشکيل مذکوره هرچند مظنّه‌را درخصوص ذات پاک خدا امکاني دهد باز نقص و قصوري دارد چنانکه آدمي قادر نيست که

بوسیلهٔ آن دقائق و عمائق اسرار ذات پاک الهی‌را بکمال تشبیه تفسیر و تفصیل بدهد و از برای بندهٔ که در تصوّر دریای ذات پاک خدا غرق گشته است سکوت‌را شیوه و شعار خود ساختن لازم است و بس در این صورت ما هم این سکوت لائقه‌را اختیار نموده بخداوندی بندگی می نمائیم که درک کنندهٔ تمامی اشیا و خود لا یدرک و بینندهٔ همگی ذرّات و خود غیر مرئی و قادر بکلّ موجودات و نه در تحت قدرت است لاکن بعلت همین که او در انتهای مراتب بما گناهگاران رحم نموده بجهت رهانیدن و صاحب بخت جاوید نمودن ما خودرا در کلام خویش باسم خدای پدر عادل و رحیم و نجات‌را برقرار کننده و باسم پسر از گناه و شیطان رهاننده و باسم روح‌القدس مقدّس و کامل سازنده بیان نموده است بهمین سبب با خوش حالی تمام و افتادگی مالا کلام بآن قدیم و واحد و عادل و رحیم عبادت و حمد و شکرگذاری می نمائیم در این حال هر چندی که ما توانائی درک این سرّرا نداریم لاکن ندیده ایمان آوردن و قبول نمودن آنرا راضی می باشیم زیرا که بهمین بیان ذات پاک خدا محبّت اورا دریافت می نمائیم و میوه‌های لذیذ این محبّت‌را می توانیم چشید و خوش حال و نیکبخت می توانیم گردید و اگر چنانچه بهمان سیاق مذکور ایمان آوریم در آن وقت نجات خودرا تحصیل نموده و بخدا تقرّب یافته آن چیزهای که الآن در دنیا بما پوشیده شده است در عقبی آشکارا دیده و درک خواهیم نمود *

امّا هر چندی که انسان با عقل خود کیفیّت ذات روح‌القدس‌را درک نمی تواند نمود لاکن مانند حواریّان و هزاران هزار کس که بانجیل ایمان آورده و تحریکات تاثیرات روح‌القدسی‌را در قلب خود شان مشاهده کرده اند بهمین طریق شخص ایمان آورنده نیز مانند آنها در قلب خود خواهد یافت که روح‌القدس بجهت ایمان آوردن بیسوع مسیح اعانت و امداد کننده است و این مطلب که روح‌القدس بچه قسم آدمی‌را بایمان می

رساند خود یسوع مسیح در آیات ۸ الی ۱۱ فصل ۱۶ یوحنّا چنین بیان نموده است که او (یعنی روح‌القدس تسلی دهنده) چون بیاید جهانیان‌را بگناه و صدق و انصاف ملزم خواهد ساخت بگناه زیرا که بر من ایمان نمی آرند بصدق زیرا که بنزد پدر خود می روم و شما مرا دیگر نمی بینید بانصاف زیرا که بر رئیس این جهان حکم جاری شده است پس هر کس که کلام انجیل‌را با تفکّر بشنود یا بخواند روح‌القدس احوال باطنی اورا بهمان طریق که هست و در انجیل نیز نقش شده است باو معلوم و بیان می سازد و آدمی‌را با این ملزم می سازد که احکام خدارا بانجام نرسانیده و در حضور خدا بچه مرتبه گناهگار است و دیگر باو واضح می کند که خدای مقدّس و عادل در بارهٔ گناهگاران محض بسبب یسوع مسیح غفور و رحیم است و مادامی که آدمی بمسیح ایمان نیاورد خدا اورا برضامندی خود قبول نمی نماید بلکه در عذاب گناهان خود گرفتار خواهد شد و علاوه بر این روح‌القدس آدمی‌را باین نیز ملزم می سازد که بسبب ایمان نیاوردن بیسوع مسیح در ضلالت بوده است و اورا بسبب همین بی ایمانی و گناهگاری قلباً نادم و پشیمان ساخته بجانب نجات مسیح می کشد و بانجام احکام خدا شائق می نماید و بهمین طریق روح‌القدس در آدمی شناختن احوال قلب و پشیمانی حقیقی‌را بعمل می آورد چنانکه در انجیل در آیهٔ ۳۷ فصل ۲ اعمال حواریان مرقوم گشته است که ایشان (یعنی یهودیان) این کلام‌را (یعنی مژدهٔ یسوع مسیح‌را) شنیده بر دل شان فرو رفت پطرس و باقی حواریان‌را گفتند که ای برادران (از برای نجات یافتن) چه کنیم و دیگر در آیهٔ ۱۳ فصل ۱۸ لوقا ذکر شده است که آن عشّار دور ایستاده نمی خواست که چشمان‌را هم بسوی اسمان کند لیکن برسینهٔ خود زده می گفت خدایا بر من ببخش که گناهکارم پس در این صورت توبهٔ مقبول درگاه خداوند عزّ اسمه این است که آدمی گناهان خودرا فهمیده و نادم و پشیمان شده در صدد خلاصی یافتن از آنها باشد و بیقین تمام در دل خود

قرار دهد که بلي بغير از يسوع مسيح احدي ديگر قادر نيست که مرا از
گناهانم و از عقوبت آنها تواند رهانيد * و اين توبه که بسبب تحريک و
تاثير روح‌القدس بعمل مي آيد آدمي‌را بسوي ايمان آوردن بيسوع مسيح
مي کشد و بهمين ايمان آوردن آدمي شريک همهٔ آن سعادت مي گردد
که در نجات مسيح موجود است چنانکه در انجيل در آيات ۱۴ و ۱۵ فصل
۳ يوحنّا ذکر شده است که چنانکه موسى مار را در دشت بلند کرد فرزند
انسان نيز بايد که بر داشته شود تا هر کس که بر او ايمان آورد هلاک نشود
بلکه زندگي جاويد يابد و ديگر در آيات ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ فصل ۳ نامهٔ باهل
روم مرقوم شده است که عدالت خدائي بوساطت ايمان بر يسوع مسيح
بر همگي و با همگي که ايمان مي آورند مي شود بنوعي که تفاوتي نباشد
بعلّت آنکه تمامي گناهگار اند و در ستايش خدائي قاصر اند پس مفت
بکرم او بوسيلهٔ فديهٔ يسوع مسيح عادل شمرده مي شوند پس بنابر اين
سخنان در هر کس که ايمان مذکور جا گرفته باشد بديهي است که عفو
گناهان خود و صداقت مقبول خدارا يافته است يعني بجهت خاطر مسيح
خداي تعالى قلم عفو بر جرائم او کشيده و عقوبت گناهانش‌را بالمرّه محو
نموده اورا چنان حساب مي نمايد که گويا هيچ گناهي از او صدور نيافته
و احکام اورا بالکلّيه بانجام رسانيده است و بنابر اين خدا رضامندي کلّي
خودرا شامل حال ايمان آورنده‌را مي سازد چنانچه وارث بخت ابدي
و جلال سرمدي خواهد شد و آن واهمهٔ که سابقاً بجهت گناهان در قلب
خود داشت و در بعضي اوقات مانند بار گران بر او سنگيني مي نمود
رفع گشته ظلمت قلب او مبدّل بنور گرديده است و آرام و استراحت
در قلب او چنان منزل گرفته که ديگر از خدا وحشت نخواهد نمود بلکه
بيقين خواهد دانست که خدا بوسيلهٔ مسيح نسبت باو مثل پدر مهربان
گرديده است و گناهي که سابق دوست مي داشت حال آنرا دشمن
دانسته محض در صدد آن است که فرمايش خدارا بانجام رساند بنابر اينها

زياده از حد فرحناک است و باين طريق مشخّص و معيّن نموده است که
هر چه که از براي نتائج و ثمرات نجات يسوع مسيح در انجيل ذکر يافته
تماماً لاشک و شبه حق و راست است چنانکه در خصوص مطالب مذکوره
در آيات ۱ و ۲ فصل ۵ نامهٔ باهل روم ذکر گشته است که چون بسبب
ايمان عادل شمرده شديم لهذا مارا بوسيلهٔ خداوند ما يسوع مسيح با خدا
صلح افتاد و بسبب او مارا از ايمان در اين عنايت مدخليّت است و در
آن پايدار هستيم و باميّد جلال خدا فخر مي نمائيم و ايضاً در آيهٔ ۱۷ فصل
۱۴ همين نامه مرقوم است که ملکوت خدا اکل و شرب نيست بلکه
عدالت و آرام و خوشي در روح‌القدس است و ايضاً در همين خصوص در
آيات ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ فصل ۸ همين رساله مرقوم است که شما بار ديگر
نيافته ايد روح بندگي‌را تا محلّ خوف بلکه يافته ايد روح پسر خواندگي‌را
که بسبب اين ندا مي کنيم ماکه يا ابا يعني اى پدر و همان روح با
ارواح ما شهادت مي دهد که فرزندان خدا مي باشيم و چون فرزندانيم
وارثان نيز مي باشيم يعني وارثان خدا و هم ارث با مسيح زيرا که در
مصايبش شرکائيم تا آنکه در جلالش نيز شريک باشيم چون مي سنجيم
مصائب اين زمان‌را که لائق مقابله نيست نزد آن جلال که نزديک است
که بر ما ظاهر گردد * پس تغئير و تبديل مذبوره که روح‌القدس در قلب
ايمان آورنده بعمل مي آورد همان توجّه و باز گشت نمودن بجانب خدا
است که بنابر ان آدمي از اطاعت گناه دست کشيده و بخدا تقرّب يافته
قلباً تابع احکامش مي شود يعني ابتداي زندگاني روحاني انساني و آن تولّد
تازه است که بنابر کلام مسيح لابدّاً بايد که در هر کس بعمل آمده باشد
تا برضامندي خدا و مملکت آسمان تواند رسيد چنانچه در آيهٔ ۳ فصل ۳
يوحنّا خود مسيح به نيقوديمس نام خطاب فرموده که هر آئنه بتو راست
مي گويم که تا کسي تولّد تازه نيابد ملکوت خدارا نمي تواند ديد * نهايت
اين بر گشتن از گناه و باز گشت نمودن بخدا که تولّد تازه نيز ناميد مي

شود في نفسه خود آدمي بعمل نمي تواند آورد بلکه این هم مانند ایمان آوردن بیسوع مسیح کار خدا است که بوسیلهٔ روح القدس در آدمي بعمل بي اورد چنانکه در آیه ۱۸ فصل ۳۱ یرمیا پیغمبر ذکر شده است که خدایا مرا برگردان تا برگردیده شوم زیرا که خداوند خداي من توئي و دیگر در آیهٔ ۴۴ فصل ۶ یوحنا مرقوم گشته است که مسیح فرمود که هیچ کسي بنزد من نمي تواند آمد مگر آنکه پدري که مرا فرستاد اورا بکشد و در آیات ۸ و ۹ فصل ۲ نامهٔ بافسیان مسطور است که شما از کرم در راه ایمان نجات یافتید و آن نیز از بخشش خدا است نه از شما و نه از اعمال است مبادا کسي فخر نماید * لیکن ارادهٔ خداوندي چنین قرار گرفته است که همه کس بایمان و توجّه مذکوره برسند چنانکه در آیهٔ ۴ فصل ۲ نامهٔ اول به تیموتیوس مرقوم است که (خدا) مي خواهد که تمامي خلق نجات یافته بمعرفت راستي گرایند و در آیهٔ ۹ فصل ۳ نامهٔ دوم پطرس ذکر شده است که خداوند نمي خواهد که کسي هلاک گردد بلکه تمامي بتوبه رجوع کنند و در کتاب حزقیل پیغمبر در آیهٔ ۱۱ فصل ۳۳ مرقوم است که بایشان بگو که خداوند خدا چنین مي فرماید بحیات خود قسم که از مرگ شریر هیچ حظّي نمي نمایم بلکه حظّ من از این است که شریر از راه خود بر گشته زنده بماند پس در این صورت هیچ کس از نجات خارج نیست یعني هر آن کس که في الحقیقت خواهش تحصیل نجات یسوع مسیح را دارد مي تواند یافت و محض آن کس از او محروم و مهجور خواهد ماند که خودرا نشناخته و از مغروري قلب خود چنان گمان مي برد که گویه این نجات باو لازم نیست و از این سبب از درگاه خدا استدعاي ایمان و نجات نمي کند بلکه بتحریکات روح القدس نیز مانع گشته نمي گذارد که اورا بایمان حقیقي برساند یعني چون خداي تعالی آدمي‌را فاعل مختار آفریده است بنابر این اختیار طالب گشتن و نگشتن بایمان و نجات مذکوره و بتحریکات و تاثیرات روح القدسي در قلب جا دادن و ندادن در

خود انسان است چنانکه در آیات ۹ و ۱۰ فصل ۱۱ لوقا مرقوم است که یسوع مسیح گفت که بخواهید که بشما داده خواهد شد و بجوئید که خواهید یافت و بکوبید که کشاده خواهد شد زیرا که هر آن کس که مي خواهد مي گیرد و آن کس که مي جوید مي یابد و براي آنکه کوبد کشاده خواهد شد و دیگر در آیهٔ ۲۳ فصل ۱۶ یوحنّا ذکر شده است که مسیح گفت هر آئنه من بشما راست مي گویم که هر انچه پدررا باسم من در خواهید خواست او بشما خواهد بخشید و دیگر در آیهٔ ۵۱ فصل ۷ اعمال حواریون مرقوم است که شما ای یهودیان همیشه معارضه با روح القدس مي نمائید و آن چنانکه پدران شما مي کردند مي کنید و ایضاً در آیهٔ ۴۰ فصل ۵ یوحنّا مذکور است که مسیح بیهودیان گفت شما نمي خواهید که بنزد من بیائید تا زندگاني بیابید * و تغئیر و توجّه قلب بطریقي که ذکر شد نمي گذارد که آدمي بجهت پاکي قلب و نیکي رفتار خود بي سعي و بي فکر بماند و ممکن نیست که ایمان آورنده از این سبب که دانسته که مسیح اورا از گناه و جهنّم رهانیده است بافکار و خواهش نفساني بیفتد و غافل گردد زیرا که ایمان آوردن بیسوع مسیح مانند سائر ایمانها نیست که کالمیّت و بي قوّت بوده باشد بلکه ایمان آوردن بمسیح ایماني است زنده و پر قوّت که آدمي‌را بجهت اعمال نیک بحرکت مي آرد چنانکه بتوفیق خدا و بتحریک و قوّت روح القدس بگناه و خواهش نفساني و فکر ناشایسته غالب و فائق مي آید و در اعمال نیک سعي تمام بعمل مي آورد زیرا دانسته و فهمیده است که خدا بوسیلهٔ مسیح در بارهٔ او زیاده از حد رحیم و مهربان است و بسبب ایمان بچه مرتبه آسوده و خوش حال شده است پس بنابر اینها شب و روز تلاش و سعي او این است که از تمامي اعمال و خواهشهاي ناشایسته کناره جوید و احکام الهي‌را تماماً بانجام رساند چنانکه در فصل آتیه مفصّلا ذکر خواهیم نمود *

فصل پنجم

در بیان اطوار و رفتار شخصي که بیسوع مسیح ایمان آورده

حال اظهار نمایم که شخصي که از روح‌القدس بوسیلهء ایمان آوردن بیسوع مسیح آن تولّد تازه یافته یعني مسیحي حقیقي گشته است در بارهء خدا وبرادر خود و در مادّهء خودش بچه قسم رفتار مي نماید که به بیان آن رفتار بمطالعه کنندهء این رساله نتائج و ثمرات سعادت دهندهء نجات مسیح دیگر زیاده واضح و معلوم گردد *

سابق بر این که در باب احکام گفتگو نمودیم مذکور و بیان گشت که تمامي احکام خدا در حکمي دوست داشتن او مندرج و تکمیل و انجام شریعت همین است و بس و بهمین طریق دل و طبیعت و اعمال مسیحي حقیقي در دوست داشتن خدا است بمرتبهء که با همگي قلب و خواهش و توانائي خود خدارا دوست مي دارد و بدین دوست داشتن هم قادر است چنانکه درآیهء پنجم فصل ٥ نامهء باهل روم مرقوم است که از آن روح‌القدس که بما عطا شده است محبّت خدا در دلهاي ما ریخته شده است وچون مسیحي حقیقي دریافت نموده است که خدا اورا درمسیح چه قدر دوست مي دارد او هم از هر چیز بیشتر خدارا دوست مي دارد و دیگر طالب دنیا و جیفه و لذت آن نبوده راغب آنها نیست چنانکه درآیهء ۱۹ فصل ۴ نامهء اول یوحنّا مذکور است که ما خدارا از آن دو محب مي باشیم که نخست او مارا محبّت نمود و در همان نامه در فصل ۲ درآیات ۱۵ الی ۱۷ مرقوم است که دنیا و چیزهائي که دراوست دوست مدارید که کسي که دنیارا دوست داشت دوستي پدر دروي نیست

چه هر آنچه در دنیا است از خواهشهاي جسمي و خواهشهاي چشمي و غرور زندگي از پدر نیست بلکه از دنیا است و دنیا و خواهشهایش در گذر است امّا آن کس که خواهش پدررا بجا آورد تا ابد باقي است *

بنابراین محبتي که در قلب مسیحي قرار گرفته است او بخدا قلباً احترام مي کند یعني چگونه که فرزند والد خودرا احترام کننده است همچنین او نیز خدارا بآن مرتبه محترم و معزّز دارد که قلب و افکار او همیشه در نزد خدا باشد چنانکه داوٗد درآیهء ٦ زبور ٦٣ مي گوید که ترا در بسترم ذکر مي کنم و در پاسهاي شب ترا فکر مي نمایم وهنگامي که مسیحي حقیقي بمقام امتحان افتد مي گوید چنانکه یوسف درآیهء ۹ فصل ۳۹ کتاب اول موسي گفته است که این قباحت عظیمرا چگونه خواهم کرد که بخدا گناه بورزم * و هر چه مسیحي حقیقي مي نماید نه آنکه بجهت خلق بلکه از براي خدا مي نماید چنانکه درآیهء ۲۳ فصل ۳ نامهء به قلسیان نوشته شده است که هر امري‌را که بعمل مي آرید بجان بجا آرید چنانچه بجهت خداوند نه بجهت خلق * وهم با قوّت این محبّت مسیحي حقیقي بجهت تمامي آن نعمات روحاني وجسماني که پي در پي ازخدا باو رسیده و هر روز مي رسند از صمیم قلب شکر گزار و ثناخوان مي شود و این نوع شکر گزاري او نه محض از سخنانش بلکه از اعمالش هم معلوم مي شود چنانکه درآیهء اول زبور ۳۴ مرقوم است که خداوندرا در هر وقت شکر نموده تمجید او همیشه در دهانم خواهد بود و درآیهء ۱۸ فصل ٥ نامهء اول به تسلینقیان مسطور است که در هر امر شاکر باشید که این است خواهش خدا در حق شما در مسیح یسوع و دیگر چنانکه درآیهء ۱۷ فصل ۳ نامهء بقلسیان ذکر شده است که هر انچه قولاً یا فعلاً مي نمائید تمامي باسم یسوع خداوند نمائید و خداي پدررا بوساطت او شاکر باشید * ویکي از صفات مسیحي حقیقي دیگر این است که در هر امر و در هر تنگي بخلق یا بدولت و یا بعقل خود امّیدوار و معتمد نمي گردد بلکه محض

بخدا رجوع و اعتماد مي كند و بجهت معاش خود چندان متفكّر و آلوده نمي شود بلكه افكار بخل و جمع آوري دولت‌را از خود رفع ساخته باين قانع مي شود كه بلي خداي تعالى به پيشهٔ او آن قدر بركت عنايت فرمايد كه خوراك و لباس كفا في خودرا تحصيل نمايد و چون پدر آسماني بوساطت يسوع مسيح ابواب خزائن اخروي‌را باو كشاده است البتّه در اين باب بالمرّه خاطر جمع است كه معاش گذران دنيوي‌را نيز خواهد رسانيد چنانكه در آيهٔ ۷ زبور ۲۸ مذكور است كه خداوند قوّت من و سپر من است دلم باو اعتماد نموده از وي نصرت يافتم پس قلب من مسرور خواهد شد و اورا بسرود خودم تمجيد خواهم نمود و در آيات ۶ الى ۱۱ فصل ۶ نامهٔ اول به تيموتيوس مرقوم است كه دينداري با قناعت نفع بزرگ است زيرا كه هيچ چيزرا در دنيا نياورديم و ظاهر است كه هيچ چيزرا از دنيا بيرون نمي توانيم برد پس هرگاه خوراك و پوشاك داشته باشيم بآنها اكتفا نمائيم و آنانكه عزم دولت دارند مي افتند در امتحان و دام انواع خواهشهاي نا معقول و مضرّ كه مردم‌را در تباهي و هلاكت غرق مي كنند و اصل همه بديها دوستي زر است كه آنرا بعضي طالب شده از ايمان گمراه گشتند و در خود نوك المهاي بسياررا فرو كردند و تو اى مرد خدا از اين چيزها بگريز و در پئي صدق و دينداري و ايمان و محبّت و صبر و افتادگي باش و ديگر چنانكه در آيهٔ ۷ فصل ۵ نامهٔ اول پطرس مسطور است كه جميع انديشهٔ خودرا با وي (يعني با خدا) گذاريد كه او در بارهٔ شما فكر مي نمايد و ديگر آيات ۱۹ الى آخر فصل ۶ متّي باين مطلب نيز شاهد و شامل است * ومسيحي حقيقي بهر طريق و راهي كه خدا اورا در آن سالك مي سازد اگرچه دشوار يا آسان باشد باز راضي است و در تنگي و دشواري صابر مي شود زيرا كه دانسته است كه مطلب آن راهها و دشواريها كه پدر اسماني خود اورا در آنها سالك مي سازد همين است كه قلب او ديگر زياده بخدا تقرّب جسته و بجلال اخروي بيشتر

سزاوار شود و بنابر اين بجهت زحمات هم خوش حال است و چنانكه در آيهٔ ۱۸ فصل ۳ كتاب اول سموئيل نوشته شده است مسيحي حقيقي نيز مي گويد كه خداوند است هرچه كه در نظرش پسند آيد بكند و ديگر چنانكه در آيهٔ ۵ زبور ۳۷ مرقوم است كه راه خودرا بخداوند تحويل كرده باو اعتماد كن و او كار سازي خواهد كرد و در آيات ۵ و ۶ فصل ۱۲ نامهٔ بعبرانيان مسطور است كه اى پسر حقير مشمار تنبيه خداوندرا و چون ترا ملزم سازد خسته مشو زانرو كه هركس‌را كه خداوند دوست دارد تنبيه مي نمايد و تازيانه مي زند هر پسري‌را كه مي پذيرد و ديگر در آيات ۱۷ و ۱۸ فصل ۴ نامهٔ دوم باهل قرنتس ذكر شده است كه زحمات سبكي كه مارا در آني مي باشد بار جلال ابدي غايت الغايت‌را براي ما مهيّا مي نمايد از آنجا كه ما در مرئيات نمي نگريم بلكه در نا مرئيها و در آيات ۳ و ۴ و ۵ فصل ۵ نامهٔ باهل روم مسطور است كه بمصيبتها نيز فخر مي كنيم كه مي دانيم كه مصيبت صبررا پيدا مي كند و صبر تجربه‌را و تجربه اميدواري‌را و اميد شرمندگي‌را باعث نيست و دعا و عبادت مسيحي حقيقي محض از روي صدق و صفا است چنانكه با هوس و بهجت بي اندازه باين كار اقدام مي نمايد و اين امر بمرتبهٔ باو شيرين و لذيذ مي آيد كه در هيچ وقتي بي آن نمي تواند بسر برد بلكه قلبش هميشه در ذكر است و هر دردي كه دارد در مناجات خود بخداي خود اظهار مي سازد و چگونه كه طفل بپدر خود اعتقاد دارد او هم در اين دعا با خدا كه بوسيلهٔ يسوع مسيح اورا پدر آسماني خود شناخته است باعتقاد تمام گفتگو مي نمايد و واضح است كه از براي اين راز و نياز و استغاثهٔ درگاه خدا قاعده و كلمات مخصوصه و اوقات معيّنه لازم نيست زيرا كه در حضور خداي علّام القلوب و دانندهٔ اسرار ضمير عادت مشخّصه و الفاظ معيّنه لزومي ندارد چنانكه مابين پدر و فرزند در حين گفتگو و راز نياز يک ديگر لفظ مخصوصه و حفظ كرده لازم نيست بلكه با آن سخناني كه احتياج و درد خود و احوال قلبي

او باو تعلیم مي دهد بدعاي خود مشغول مي گردد و هر وقت که قلبش بحرکت مي آید دعا مي نماید نهایت احوال قلب تازه گشته چنین است که یک روز حتّي یک ساعت هم بي ذکر نمي تواند ماند بلکه همیشه بذکر خدا و مناجات نمودن مشغول است نهایت لازم نیست که ذکر او همیشه بتقریر زبان باشد بلکه در قلب خود هم مي تواند ذکر نمود زیرا که خدا زبان قلب‌را نیز مي داند و با اعتقاد تمام بپدر اسماني خود یعني بخدا امر خودرا دامي گذارد که بهر قسمي و در هر وقتي که بنابر معرفت و محبّت خود مصلحت داند مناجاتش‌را باجابت رساند و وعدهٔ اجابت این قسم مناجات‌را خدا در کلام خود داده است چنانکه در خصوص این مطلب در انجیل در آیهٔ ۶ فصل ۴ نامهٔ باهل فیلپي مرقوم است که هیچ فکر ننمائید بلکه در هر امر بمناجات و دعا با شکر گذاري مسئولات شما نزد خدا آشکارا گردد و در آیهٔ ۱۷ فصل ۵ نامهٔ اول بتسلنیقیان مسطور است که پیوسته بدعا مشغول باشید و دیگر در آیهٔ ۱۴ فصل ۵ نامهٔ اول یوحنّا مرقوم است که این است آن اعتمادي که نزد وي داریم که هر چه سوال نمائیم بحسب ارادهٔ اش استجابت مي نماید و در آیهٔ ۲۳ فصل ۱۶ یوحنّا مسیح فرموده است که هر آئنه من بشما راست مي گویم که هر آنچه پدررا باسم من در خواهید خواست او بشما خواهد بخشید و دیگر آیات ۵ و ۶ و ۷ فصل اول نامهٔ یعقوب و آیات اول الی ۸ فصل ۱۸ لوقا و آیات ۵ الی ۱۵ فصل ۶ متّي شاهد این مطلب اند نهایت سواي دعاي باطني مذکور دعاي ظاهري هم هست چنانکه درمیان مسیحیان معتاد است که هر ملّت این طائفه در اوقات معیّنه در کلیسیا جمع مي شوند ومتّفقاً با کلمات مخصوصه دعا مي نمایند نهایت مدّعاي این اجتماع نه محض دعا نمودن با جماعت است بلکه موعظه و نصیحت شنیدن نیز مي باشد واگرچه مسیحیان نماز جماعت و دعاي ظاهري خود شان‌را بیک طریق و دریک وقت ننمایند باز هیچ عیبي ندارد زیرا که

بجهت کلمات مخصوصه و وقت معیّنه و طریق مشخّصه این دعاي ظاهري در انجیل چیزي مرقوم نشده است *

و دیگر رفتاري که مسیحي حقیقي در مادهٔ برادر خود بعمل مي آورد بدین نوع است که چنانکه خودرا دوست مي دارد و خیر اخروي خود مي خواهد برادرش‌را نیز بهمان قسم دوست مي دارد و خیر او مي طلبد چنانکه یسوع مسیح در آیهٔ ۳۹ فصل ۲۲ متّي فرموده است که آشناي خویش‌را چون خود دوست دار و دیگر چنانکه در آیهٔ ۱۲ فصل ۷ متّي امر شده است که هر چه خواهش دارید که مردم با شما بعمل آرند بهمان طریق با ایشان سلوک نمائید پس مسیحي حقیقي بنابر این احکام با خلق بهمان طریق رفتار مي نماید که خودش توقّع رفتار از خلق دارد و علي الخصوص آن اشخاص‌را دوست مي دارد که مثل او قلباً بیسوع مسیح ایمان آورده اند و آنهارا در مرتبهٔ برادر بلکه علاوه محسوب مي دارد چنانکه در آیهٔ ۸ فصل ۲۳ متّي مرقوم است که پیش رو شما یکي است یعني مسیح و همگي شما برادران هستید و دیگر چنانکه در آیات ۳۴ و ۳۵ فصل ۱۳ یوحنّا مسطور است که مسیح فرموده است که من بشما حکم تازه مي کنم که شما یک دیگررا دوست دارید و بهمین تمامي خواهند دانست که شما مرا شاگردان هستید اگر در شما دوستي یک دیگر باشد * ونه این که مسیحي حقیقي محض برادران روحاني خودرا دوست دارد بلکه تمامي مردم حتّي دشمنان خودرا نیز دوست مي دارد چنانکه در آیهٔ ۱۲ فصل ۳ نامهٔ اول بتسلنیقیان مذکور است که خداوند شمارا این عطا کند که در محبّت نسبت بیک دیگر و همگي ترقّي و افزوني پیدا کنید و در همین خصوص آیهٔ ۵ الی ۷ فصل اول نامهٔ دوم پطرس هم شاهد است و دیگر در آیهٔ ۴۴ فصل ۵ متّي مسیح فرموده است که من بشما مي گویم اعداي خودرا دوست بدارید واز براي آنها که بر شما لعن مي کنند برکت طلبید و با آنان که شمارا عداوت مي نمایند احسان کنید و از بهر آنها که شمارا فحش مي دهند و زحمت

مي نمايند دعا كنيد تا پدر خودرا كه در آسمان است فرزندان باشيد * بنابر اين سعي او نه محض اين است كه احديرا ضرر و بدي نرساند بلكه قصد او اين نيز مي باشد كه نيكي او بهر كس برسد و هر قدر كه از براي او ممكن باشد باعث خير و سلامتي جسماني و روحاني همه كس گردد چنانكه در آيهء ۲۴ فصل ۱۰ نامهء اول باهل قرنتس نوشته شده است كه بايد كه هيچ كس فائدهء خودرا نجويد بلكه هر كس فائدهء ديگريرا و در آيهء ۱۰ فصل ۱۳ نامهء باهل روم مرقوم است كه از محبّت بر آشنايان بدي نمي آيد و ديگر در آيهء ۱۰ فصل ۶ نامهء بگلتيان مسطور است كه بقدري كه بقدري كه فرصت داريم در بارهء همگي احسان نمائيم خصوصاً در بارهء خاندان ايمان * و نيز مسيحي حقيقي هميشه در احتياط است كه مبادا نمونهء بدي شود بلكه در هر كار مي خواهد كه نمونهء نيكي گردد چنانكه در آيهء ۱۶ فصل ۵ متّي مذكور است كه بايد كه روشني شما بر مردم چنان تجلّي نمايد تا آنكه اعمال حسنهء شمارا به بينند و اسم پدر شمارا كه در آسمان است تمجيد نمايند * و مسيحي حقيقي در سخن و عمل هم با همه كس بطريق صدق و صفا رفتار مي كنند چنانكه در آيهء ۲۵ فصل ۴ نامهء بافسيان نوشته شده است كه دروغرا اخراج نموده هر كس با نزديك خود براستي گويد از آنجا كه اعضاي يك ديگر مي باشيم و ديگر چنانكه در آيهء ۳۷ فصل ۵ متّي مرقوم است كه مكالمهء شما بآري آري و ني ني واقع شود بجهت آنكه هر آنچه از آن زيادهتر است از شرير است و شاهد اين مطلب آيهء ۱۱ فصل ۴ نامهء يعقوب هم مي باشد * و شخصي كه في الحقيقت ايماندار مسيحي باشد راغب نزاع و حجّت نمي شود بلكه آرام و دوستيرا طالب است چنانكه در آيهء ۱۸ فصل ۱۲ نامهء باهل روم مرقوم است كه اگر ممكن باشد بقدري كه از جانب شما باشد با همهء خلق بصلح باشيد و در اين خصوص آيات ۹ و ۳۹ الي ۴۱ فصل ۵ متّي هم كه سابق بر اين ذكر شده بود شاهد است * و مسيحي حقيقي بدرد هر

درد مندي شريك و در مادّهء هر نفسي رحيم و نسبت بفقرا بدل كرمي و دل خوشي احسان كننده مي شود چنانكه در آيهء ۱۵ فصل ۱۲ نامهء باهل روم مرقوم است كه شما راست خوشي با خوش شدگان و گريستن با گريانان (يعني در شادي و غم شريك يك ديگر باشيد) و ديگر در آيهء ۱۶ فصل ۱۳ نامهء بعبرانيان نوشته شده است كه از احسان و خيرات غفلت نورزيد زانرو كه خدا از چنين هدايا راضي مي شود * و نيز قلب مسيحي حقيقي صابر و حليم و افتاده و حقير مي شود و هر بدي كه از مردم باو مي رسد قلبا مي گذرد و مي بخشد چنانكه مسيح در آيهء ۲۹ فصل ۱۱ متّي فرموده است كه غلّ مرا بر خود گيريد و از من تعليم گيريد زانرو كه حليم مي باشم و در دل فروتن كه در نفوس خود آسودگيرا حاصل خواهيد نمود و در آيهء ۳ فصل ۲ نامهء باهل فيلپي مسطور گشته است كه هيچ امري بمنازعة وجاه طلبي ميسّر نشود بلكه بكوشك دلي يك ديگررا از خود افضل دانيد و ديگر در آيهء ۳۲ فصل ۴ نامهء بافسيان نوشته شده است كه بر يك ديگر مهربان و رحيم باشيد و يك ديگررا عفو نمائيد چنانچه خدا در مسيح شمارا عفو نموده است * و چنان شخص نه آنكه محض از براي خود بلكه بجهت هر كس و تمامي مردم حتّي از براي دشمنان هم دعا و مناجات مي نمايد چنانكه در آيهء ۱۸ فصل ۶ نامهء بافسيان مرقوم گرديده است كه با كمال طلب و دعا پيوسته قلباً استدعا نمائيد و در اين عمل هوشيار باشيد در نهايت استقلال و استدعا بجهت همگي مقدّسان و ديگر در آيات ۱ و ۲ فصل ۲ نامهء اول به تيموتيوس ذكر گشته است كه از هر چيز بيشتر سفارش مي نمايم كه مناجات و دعا و شفاعت و شكرگزاري در بارهء تمامي خلق كرده شود بجهت پادشاهان و تمامي اشخاص صاحب جاه تا آنكه بآرام و استراحت گذران نمائيم با كمال زهد و شايستگي و نيز در آيهء ۴۴ فصل ۵ متّي مسطور گرديده است كه از بهر آنها كه شمارا فحش مي دهند و زحمت مي نمايند دعا كنيد تا پدر خودرا كه در آسمان است فرزندان

باشید و دیگر چنانکه در آیهٔ ۱۶ فصل ۵ نامهٔ یعقوب مذکور است که دعاي محکم شخص عادل بسیار مؤثّر است *

و چنانکه مسیحي حقیقي مانند شخص خدا شناس و خدا دوست در بارهٔ خدا و برادر خود رفتار مي نماید همچنین در بارهٔ خود نیز موافق احکام خداوندي رفتار میکند یعني چون دانسته است که بدن و جان او از خداست و آنهارا خدا بدین سبب باو کرامت فرموده است که ویرا تعبّد و تعظیم نماید پس با احتیاط کثیر همواره اوقات متوجه مي شود که بدن و جان خودرا بلهو ولعب و شهوت پرستي خراب نسازد بلکه ازهمگي این گونه چیزها پرهیز کند و بنابر کلام انجیل چنانکه در آیات ۴ و ۵ فصل ۴ نامهٔ اوّل به تیموتیوس نوشته شده است که هر مخلوق خدا نیکوست و هیچ چیز قابل دور کردن نیست اگر بشکر گزاري تناول کرده شود ازآنجا که از کلام خدا و دعا پاک میشود اگرچه بنابر این کلام جهت اکل و شرب هر چیز بر مسیحي حلال است و از براي خوردنش نهي نیست مگر اینکه حرام در زیادتي و اسراف است باز مسیحي حقیقي از زیادتي خوردن و نوشیدن همیشه در پرهیز است و از افکار و گفتار و اعمال و افعال بي ادب و ناشایسته دست بردار گشته از تمامي اموراتي که بخدا ناگوار است خودرا محفوظ و محروس مي دارد و خواهش نفس خودرا انکار نموده محض خواهش خداي تعالی‌را بعمل مي آورد چنانکه در آیهٔ ۲۰ فصل ۶ نامهٔ اوّل باهل قرنتس مسطور است که بقیمت خریده شده اید پس خدارا تعظیم نمائید بتن خود و بروح خود که از آن خدا مي باشند و در آیهٔ ۳۴ فصل ۲۱ لوقا نوشته شده است که باحذر باشید که مبادا دلهاي شما به پرخوري و مي‌پرستي و افکار معیشت گران گردد و دیگر چناکه در آیهٔ ۱۸ فصل ۵ نامهٔ بافسیان مسطور است که مست شراب مشوید که در آن فساد است بلکه مملّو از روح باشید و در آیهٔ ۲۲ فصل اوّل نامهٔ اوّل پطرس مسطور است که جانهاي خودرا باطاعت براستي از قدرت روح

پاک نمائید و دیگر در آیات ۴ و ۵ فصل ۴ نامهٔ اوّل بتسلینقیان مرقوم است که هر کس از شما بداند که بچه نوع بدن خودرا منزّه و محترم نگاه دارد نه در آرزوي شهوت چون قبائیل که خدارا نمي شناسند و دیگر در آیهٔ ۲۴ فصل ۱۶ متّي مذکور است که یسوع شاگردان خویش‌را فرمود که اگر کسي خواهد که بعقب من آید باید که خویش‌را انکار نماید و صلیب (یعني زحمات) خودرا برداشته مرا متابعت نماید و نیز آیات ۱۱ الي آخر فصل ۶ نامهٔ باهل روم شاهد این مطلب است * و مسیحي حقیقي از هر چیز بیشتر با سعي تمام درصدد آن است که سلامتي حقیقي خودرا تحصیل نماید و چون این مرحله‌را درک نموده است که سلامتي روح بالمراتب از صحّت بدن افضل است بنابراین جهد مي نماید که یوماً فیوماً ارادت و قلب و عقل او پاک‌تر و منوّرتر گردد و هرچندیکه اراده و راي خداوندي‌را در بارهٔ خود معلوم و مشخّص نموده است باز بسیار طالب و راغب است که در این علم نجات بخشنده کمال تام تحصیل نماید چنانکه در آیهٔ ۲۶ فصل ۱۶ متّي مسطور است که شخص‌را چه سود دارد هرگاه تمامي دنیارا ببرد و نفس خویش‌را ببازد و یا آنکه چه چیزرا آدمي بعوض جان خود خواهد داد و در آیهٔ ۸ فصل ۳ نامهٔ باهل فیلپي نوشته شده است که همهٔ اشیارا نقص مي دانم نسبت بفضیلت معرفت مسیح یسوع خداوند خود که بجهت او همه چیزهاي من زیان گردید و فضله میدانم تاکه مسیح‌را سود یابم و دیگر چنانکه در آیات ۱۷ و ۱۸ فصل اوّل نامهٔ بافسیان از قول پولس حواري مرقوم است که خداوند ما یسوع مسیح که ذوالجلال است روح دانش و کشف‌را بشما عطا نماید در شناساي او تا آنکه دیدهاي دانش شما کشاده شود تا بدانید که چیست امّید دعوتش و چیست عظم جلال میراثش که در مقدّسان است * و نیز مسیحي حقیقي در هر کار و پیشهٔ خود امین و ساعي است نه آنکه بجهت شهرت و تحصیل دولت بلکه هرچه نماید مطابق احکام خداوندي و یا منظور داشتن رضامندي

او مي نمايد چنانكه در آيات ۱۱ و ۱۲ فصل ۴ نامهء اوّل به تسلنيقيان مذكور است كه طالب باشيد اين عزّترا كه آرام داشته در كار خود مشغول باشيد و بدستهاي خود چنانچه شمارا مقرر نموديم بكار پردازيد تاآنكه بطور نيكوئي در نظر خارجيان زيست كنيد و احتياج بهيچ كس نداشته باشيد و در آيه ۱۰ فصل ۳ نامهء دوم به تسلنيقيان مرقوم گشته است كه اگر كسي خواهد كه كار نكند نان نيز نخورد و ديگر در آيات ۲۳ و ۲۴ فصل ۳ نامهء بقلسيان مسطور است كه هر امررا كه بعمل مي آريد بجان بجا آريد چنانچه كه بجهت خداوند نه بجهت خلق و چنين دانيد كه در مكافات ميراثرا از خداوند خواهيد يافت * خلاصه از هر جهت بجهت پاكي قلب و كمال روحاني خود مسيحي حقيقي با سعي تمام تلاش مي نمايد و درصدد آن مي باشد كه تمامي آن اموراترا كه مقبول درگاه خداوندي و خوب و مفيد است بانجام رساند و در قلب او محبّت خدا و رهانندهء خود يسوع مسيح بمرتبهء جا گرفته است كه درد و مرگ هم اورا از خدا جدا نمي تواند نمود چنانكه در آيهء ۳۵ و ۳۷ فصل ۸ نامهء باهل روم مرقوم است كه كيست آنكه مارا از محبت مسيح جدا سازد آيا مصيبت يا تنگي يا عقوبت يا گرسنگی يا عرياني يا تهديد يا شمشير بلكه برهمگي اين چيزها فوق غالب نيز هستيم بوسيلهء آن كسي كه مارا محبوب داشت و باين طريق حكمي كه بجهت دوست داشتن خدا و برادر خود نافذ شده است مسيحي حقيقي بانجام رسانيده بآن درجه ميرسد كه بنابر اراده و امر خداوندي مي بايست بانجا برسد و صفات خدائي كه اورا از ظلمت بنور نادرهء خود دعوت نموده است در او هويدا مي شود چنانكه اين مطلب در آيهء ۹ فصل ۲ نامهء اول پطرس و در آيهء ۱۸ فصل ۳ نامهء دوم باهل قرنتس مذكور گشته است * و نيز مسيحي حقيقي بخدا متواصل گشته خواهش و ارادهء او اتفاق كلّي بارادهء و خواهش خدا دارد و از اين علاقه كه بوساطت يسوع مسيح با خدا ميسّر

گشته است زياده از حد خوش حال و بختيار است بمرتبهء كه درين دنياي سفلي لذت ثمر دنياي علوي‌را مي چشد در اين صورت آن سعادت كه آدم پدر آدميان در آغاز حال بگناه گم كرده بود مسيحي حقيقي بايمان خود زياده از آن تحصيل مي نمايد و بآن مرتبه مي رسد كه گويا آسمان و خدا و بهشت گم گشته‌را بقلب خود نازل ساخته و برقرار نموده است بلي ايمان آوردن بمسيح چنين قوت و قدرتي دارد كه ايمان آورنده‌را بمراتب مذكوره مي رساند و هرچندي كه بداند كه در وجود خود جهت انجام احكام خداوندي قدرتي و قوّتي ندارد ليكن بنابر قوّتي كه بسبب ايمان باو رسيده است مي تواند گفت كه بر همه چيز قادرم در مسيح كه مرا قدرت مي بخشد چنانكه همين كلام در آيهء ۱۳ فصل ۴ نامهء باهل فيلپي مسطور است * و هرچندي كه بمسيحي حقيقي اين حال رو داده است هنوز در مرتبهء كامليّت نيست زيرا كه هنوز گناه و شيطان اورا امتحان مي نمايند امّا باو نمي توانند غالب آمد و هرچندي كه الم و آزار جسماني مي كشد و از هر طرف باو چنين معلوم مي گردد كه هنوز در عالم فاني و بي ثبات و در چنان جايء و درميان چنان مردمي ساكن است كه بسبب گناه تباه گشته و در تسلّط شيطان اند باز مي داند كه پيوسته چنين نخواهد بود و هميشه در اين جهان و در اين احوال نخواهد ماند بلكه اين امّيد دارد كه خدا خواه زود خواه دير هر وقتي كه معرفت و محبت خدايء مصلحت داند اورا از زحمات و بي ثباتي و ناكاملي اين جهان خواهد رهانيد و از تمامي اينها مرگ اورا خلاص ساخته بوطن حقيقي و بحالت كامل و بمكان بخت بي نهايت خواهد رسانيد و بنابر اين هنگام رحلت از اين جهان فاني‌را بخوش‌دلي منتظر است چنانكه در آيهء ۲۳ فصل اول باهل فيلپي مذكور است * و اين مرحله‌را نيز صريحا مى داند كه يسوع مسيح در روز قيامت بدن اورا تازه و صاحب جلال نموده از قبر قيام خواهد نمود چنانكه در آيهء ۲۱ فصل ۳ نامهء باهل فيلپي مسطور

است که یسوع مسیح بدن ذلیل مارا متغیّر خواهد ساخت تاکه بدن جلالیش‌را هم رنگ شود برحسب ظهور قدرتش برکشیدن تمامي اشیارا بتحت خود و دیگر در آیات ۴۲ الی ۴۴ فصل ۱۵ نامهٔ اول باهل قرنتس مرقوم است که قیامت مردگان بهمین نهج است که بفساد پاشیده مي شود و بي فساد برمي خیزد در ذلّت پاشیده مي شود و با جلال برمي خیزد در نا توانائي پاشیده مي شود و در توانائي برمي خیزد بدن حیواني پاشیده مي شود و بدن روحاني برمي خیزد و در همین خصوص تمامي فصل مسطوره و نیز آیهٔ ۴۰ فصل ۶ یوحنّارا مطالعه نمودن لازم است و حاکم روز جزا نیز یسوع مسیح خواهد بود چنانکه در آیهٔ ۲۲ فصل پنجم یوحنّا مرقوم است که مسیح فرموده است که پدر برهیچ کس حکم نمي کند بلکه تمامي حکمراني‌را به پسر داده است * ودر آن عالم تمامي ناقصي و بي کاملي برطرف گردیده مبدّل بتکمیل خواهد شد و ایمان آورنده خدارا بقدر امکان خواهد شناخت و اورا خواهد دید و باو تقرب خواهد یافت و همیشه نزد یسوع مسیح خواهد بود چنانکه این مطالب در آیهٔ ۱۲ فصل ۱۳ نامهٔ اول باهل قرنتس و در آیهٔ ۸ فصل ۵ متّي و در آیات ۳ و ۴ فصل ۲۲ مکاشفات یوحنّا و در آیهٔ ۱۷ فصل ۴ نامهٔ اول بتسلینیقیان و در آیات ۱۴ الی ۱۷ فصل ۷ مکاشفات یوحنّا مرقوم گشته است اگر کسي بآیات مسطوره رجوع نماید از مطالب مذکوره آگاهي خواهد یافت و دیگر چنانکه در آیهٔ ۹ فصل ۲ نامهٔ اول باهل قرنتس مرقوم است که چشمي ندیده است وگوشي نشنیده است وبخاطري خطور نکرده است آن چیزهاي که خدا بجهت محبان خود مهیّا ساخته است و بنابر این شخص مومن چنان بخت و جلال‌را که خارج از فهم و بیان است دائماً در حضور خدا خواهد دید و بخت بي نهایت مقدّسان در تقرّب جُستن بخدا و کاملاً اورا شناختن و عبادت نمودن است نه در خوردن و آشامیدن و لذّت جسماني پس بجهت مطالبي که سابق براین درخصوص نجات مسیح مذکور گشت

آدمي فکر نموده و متحیّر مانده مي گوید که زهي حکمت بي منتها و دانش خدائي که چه قدر قضایاي او دور از تحقیق وچه بسیار راههاي او بعید از تدقیق است کیست که ارادهٔ خداوندرا دانست یا مشیرش که بود یا کیست که سبقت جسته اورا چیزي داده باشد که باو باز داده شود که همه از او وبوساطت او و تا اوست سبحانه الی الابد آمین چنانکه این کلمات در آیات ۳۳ الی ۳۶ فصل ۱۱ نامهٔ باهل روم مرقوم گشته است *

امّا ای متابعت نمایندهٔ محمد و مطالعه کنندهٔ این رساله هرگاه به بیني که اکثر مسیحیاني که در نزدیکي تو مي باشند و یا آنهائي که با ایشان معاشرت و ملاقات نمودهٔ احوال و رفتار مذکوره‌را نداشته باشند تصوّر منما که این از نقصي انجیل و یا قصور آن است زیرا هرکس که ادّعاي اعتقاد انجیل‌را نموده باز در قید رفتار بد و نا شایسته گرفتار باشد همین دلیلي است که موافق احکام انجیل رفتار نکرده است یا اگر بشنوي و به بیني که درمیان مسیحیان چنان اشخاص یافت مي شوند که سواي مسیح دیگري‌را نیز وسیله و شفیع میان خلق و خدا مي دانند و در کلیسیاهاي خود انواع صوررا نقش کرده بآنها سجده مي نمایند بدان که این امر امر باطل و خلاف حکم انجیل است چنانکه در آیهٔ ۵ فصل ۲ نامهٔ اول به تیموتیوس مرقوم گشته است که یک خدا است ودرمیان خدا و خلق یک واسطه است و او انسان مسیح یسوع است و دیگر چنانکه خود یسوع مسیح در آیهٔ ۶ فصل ۱۴ یوحنا مي فرماید که هیچ کسي بنزد پدر بغیر از وسیلهٔ من نمي آید نهایت هرگاه منظور از گذاشتن صورتها محض یادگاری باشد عیبي ندارد والّا بنابر حکمي که در آیات ۲ الی ۵ فصل ۲۰ کتاب دوم موسی مرقوم است سجده نمودن بآنها نهي مطلق است مخفي نماند که سبب این گونه خلافها از نخواندن انجیل و خبردار نبودن از تعلیمات آن و یا از محافظت ننمودن احکام و نصائح آن صادر گشته است و بهمین سبب

است که این قبیل اشخاص هر چندي که مسیحي نامیده شده اند لیکن در نفس الامر مسیحي حقیقي نیستند زیرا که بسبب حُب دنیا از راه غفلت و بي ایماني احکام انجیل‌را مطیع نشده اند پس این چنین اشخاص مانند آن کاکلکها هستند که درمیان زراعت مثل گندم نمودار گشته یعني مسیحي غیر حقیقي مانند آن کاکلکها درمیان زراعت کلیسیاي مسیح روئیده اند و خدا بنابر رحمت و حکمت خود مصلحت دانسته است که آنها تا وقت حصاد یعني تا روز قیامت بمانند امّا در آن وقت بجهت مفارقت ابدي کاکلکهارا از گندم جدا خواهد ساخت و اجر آنها عذاب و اجر اینها رحمت شامل گشتهٔ با یسوع مسیح خواهد بود چنانچه این تمثال در آیات ۲۴ الی ۳۰ و ۳۶ الی ۴۴ فصل ۱۳ متّي بتفصیل بیان شده است *

فصل ششم

در بیان بعض دلائلي که بآنها یقین و ثابت مي گردد که انجیل کلام خدا است

هر چندي که محمّدیان درخصوص از خدا بودن انجیل بنابر آن دلائلي که در فصل اول باب نخست این رساله ذکر نمودیم متشکي و منکر نمي توانند بود نهایت در این فصل دلائل چند که کلام الهي بودن انجیل‌را ثابت مي سازند مختصراً ذکر خواهم نمود از آن جمله

دلیل اول این که * از مطالبي که سابق بر این در خصوص تعلیمات انجیل ذکر نموده ایم بدیهي است که انجیل تمنّا و تقاضاي روح ایمان آورنده‌را کاملاً رفع نموده ساکت مي سازد و چنانکه در دیباجه ذکر شد که تقاضاي روح آدمي یافتن حقیقت و در حضور باري تعالي بي گناه بودن

و پاکي قلب‌را تحصیل نمودن و به بخت دائمي رسیدن است یعني اولاً این که انجیل اراده و خواهشي که خدا در بارهٔ انسان دارد بتمامه بآدمي مي فهماند و مطلب آفرینش خودش باو حالي و احوال قلب خودرا باو بیان مي کند و آن وسائل که بسبب آنها بپاکي قلب و تحصیل مطلب آفرینش خود مي تواند رسید باو آشکار و معلوم مي نماید چنانکه در فصل اول و دوم و سوم و چهارم این باب تفصیلاً سمت تحریر یافت ثانیاً انجیل با تعلیم نجات مسیح ایماندار‌را بسر منزل تحصیل عفو گناهان خود مي رساند و از تمامي بازخواستهاي گناه آزادي داده بالکلیّه اورا مقبول خدا مي سازد چنانکه این مطالب در فصل سوم این باب ذکر شده است ثالثاً باعتقاد تعلیمات انجیل آدمي بپاکي و صفاي قلب مي رسد زیرا که بسبب ایمان آوردن بمسیح قلب او از ناپاکي گناه پاک مي گردد و از روح‌القدس چنان توانائي باو مي رسد که از گناه دوري جسته خدارا آناً فآناً دیگر زیاده دوست مي دارد و احکامش‌را بانجام مي رساند پس در این صورت ایمان آورنده پاک و مقدّس مي گردد و در پاکي و صفائي قلب روز بروز متزاید مي شود چنانکه در فصل چهارم و پنجم این باب بیان نمودیم رابعاً چون ایماندار بوساطت یسوع مسیح با خدا علاقه یافته و عنایت و نور خدائي باو اثر کرده و خدارا پدر مهربان آسماني شناخته است در این حال بسیار خوش حال و فرحناک است و این مرحله نیز باو یقین مي گردد که بآن عالم رسیده و بخدا تقرّب جسته آن بختي که الآن لذّت آنرا مي چشد در آن وقت کاملاً خواهد چشید چنانکه این مطلب نیز در فصل چهارم و پنجم این باب مرقوم گشته است پس تعلیم انجیل تقاضاي روح آدمي‌را که یافتن حقیقت و تحصیل عفو گناهان و پاک و مقدّس گردیدن و نجات ابدي‌را حاصل نمودن است بالکلیه رفع نموده ساکت مي سازد * مخفي نماند که تمامي کتب سایر ادیان تقاضا و تمنّاي روح آدمي‌را رفع ننموده و ساکت نمي سازند زیرا که از خدا

و ارادهٔ که خدا در خصوص آدمي دارد نقل غیرصحیح مي آورند و خبر ناقص مي دهند و آدمي‌را چنان راه و اسبابي نشان نمي دهند که بسبب آن در حضور خداي عادل و مقدّس عفو گناهان خود و پاکي قلب تحصیل تواند نمود و بهمین سبب آدمي باستصواب آنها به بخت ابدي نمي تواند رسید و عمل آن مذاهب محض این است که به نقل و احادیث باطل و خلاف و بتعلیمات بت‌پرستي و بزیارت و نذر و قرباني که جهت بتها مي کنند بتقاضاي روح آدمي حجاب کلّي شده بر آنها مرهم مجازي مي گذارند لیکن انجیل چنانکه مذکور شد آدمي‌را في الواقع بمقصود نجات مي رساند و تقاضائي‌را که از جانب خدا در قلب انساني ثبت گشته است بکمال درستي و خوبي ساکت مي سازد پس بنابر این مطالب تعلیمات انجیل همان شرط اوّلي‌را که بجهت علامتهاي لازمهٔ الهام حقیقي در دیباجه ذکر نمودیم تماماً بانجام مي رساند و همین مرحله که تعلیم انجیل تقاضاي روح آدمي‌را ساکت مي سازد منضرداً دلیلي است کافي که انجیل بلاشک و شبه کلام الهي است *

دلیل دوم * اثبات دیگر که انجیل کلام خدا است آن تغیّر و توجّه قلب و رفتار آدمي است که در ایماندار بظهور مي رسد چنانکه در فصل چهارم و پنجم این باب در خصوص آن گفتگو نمودیم و تبدیل و توجّه مذکوره آن چنان نیست که آدمي محض از چند عادات مذمومه و قبائح و گناهان ظاهري کناره جوید و در حضور مردم خودرا با تمکین آداب و وقار جلوه دهد و حال آنکه باطن او مانند سابق باز بهمان طریق از خواهش و مراد نفساني مملو است بلي بجهت این گونه تبدیل اعانت خدائي لازم نیست زیرا که این‌را في نفسه خود انسان هم بعمل مي تواند آورد لاکن آن تبدیل و توجّه که سابقاً ذکر نمودیم که با ایمان آوردن بیسوع مسیح حاصل مي شود چنان است که باطن و ظاهر آدمي‌را بالکلّیه مبدّل مي سازد یعني نخست قلب انسان‌را پاک و صاف نموده بعد رفتار اورا هم تمشیّت مي دهد و

چون این تبدیل مراد و خواهش قلب‌را پاک مي سازد و راي آدمي‌را از بدي و گناه برگردانیده بخدا رجوع مي کند در آن صورت رفتارش نیز پاک و درست مي شود و اورا بي ریا بهر امر خوب مي کشد و بدیهي است که این قسم تغیّر و توجّه‌را نه في نفسه خود انسان و نه دیگري در او بعمل مي تواند آورد بلکه این توانائي محض در ید قدرت قادر علي الاطلاق است و کتبي که خدا بوساطت آن در آدمي چنین امررا بعمل مي آورد باید که کلام خدا باشد * مخفي نماند که در خصوص این گونه تبدیل ظاهري و باطني سواي کتب مقدّسهٔ عهد عتیق و جدید در کتب سایر ادیان چیزي یافته نمي شود آن کتب متابعان خودرا بچنین تغئیر و تبدیل دلالت نمي کنند بلکه محض نظام و آداب و عبادت ظاهري‌را مي آموزند که در اکثر اوقات از آن آداب عبادت ظاهري معاني هم صادر نمي شود و در تعلیمات آنها چنین قوت نیست که قلب و رفتار آدمي‌را اصلاح داده پاک و درست نمایند چنانکه بهمین مطلب احوال آن طوائف شاهدي است کافي و این توانائي محض در تعلیمات انجیل است زیرا که کلام حقیقي خدا آن است و بس *

دلیل سوم * که کتب مقدّسهٔ عهد عتیق و جدید کلام الهي است بیان صفات خدا است بنوعي که در ضمن آیات آنها توضیح یافته و در فصل اول این باب مسطور گشته پوشیده نماند که کتب مقدّسه خصوصاً آن صفات‌را بیان مي سازند که علم آن جهت تحصیل نجات و پاکي دل و نیک رفتار بآدمي ضرور و مفید باشد بنابر این صفات اخلاقي‌را تفصیلاً بیان مي کنند و از صفات ذات که عقل انساني در درک آن عاجز است محض آن قدر بیان گشته است که وابستهٔ تحصیل مطلب مزبور است و آن مطالب که ماوراي این است مستور داشته زیرا که درک ذات پاک الهي بجهت نجات لازم نیست بلکه تفکّر و تلاش در شناختن حال قلب خود و در تحصیل نجات لازم است و کتب مقدّسه خدارا باین صفات

بیان مي سازند که واحد و قدیم و لا تغئیر و تبدیل و قادر و حکیم و خالق آسمان و زمین و حافظ کلّ مخلوقات و قاسم الا رزاق و عالم و عادل و مقدّس و رؤف و اجر دهندهٔ نیک کاران و بازخواست کنندهٔ بدکاران است و خدا در یسوع مسیح پدري است غفور و رحیم و چنانکه محبّت و رحمتش بي نهایت است تقدّس و عدالت اورا نیز پایاني نیست و بنابر مراتب مسطورهٔ گناه و ناپاکي بخدا ابداً مقبول نیست و حکم و ارادهٔ او در خصوص آدمي این است که آدمي ظاهراً و باطناً از ناپاکي گناه پاک و منزّه گشته به بخت ابدي و جلال دائمي برسد و بیان صفات مذکوره بالکلّیه باین مطلب منسوب است که آدمي آنهارا دانسته و فهمیده از گناه دوري جوید و بخدا تقرّب یافته محبّ او گردد * وچون آدمي از عقل خود به بیان کردن این صفات قادر نیست چنانکه از تواریخ معلوم است که هیچ کس حتّي هیچ یکي از حکما و فضلا هم مادامي که از کتب مقدّسه متعلیم نگشته خدارا در صفات مذکوره ندانسته اند پس بیان صفات خدا بدان طریق که در کتب مقدّسه مرقوم گشته دلیلي است واضح و مبیّن که این کتب از جانب خدا است مخفي نماند که اگر کسي بدقّت تمام کتب سائر ادیان‌را بخواند خواهد دانست که بدان صفاتي که خدا در کتب مقدّسه بیان شده است خدارا ندانسته اند و اگرچه در بعضي کتب سائر ادیان چندي از صفات خداي تعالی ذکر شده است یا آنکه محض آن صفات‌را که از موجودات دانسته و بقوّهٔ عقل فهمیده مي شود ذکر کرده اند و یا آنکه از کتب مقدّسه اخذ کرده و نقل نموده اند و این نیز بشخصي که کتب سائر ادیان‌را خوانده معلوم است که بیان صفات ذات‌را مطلب عمده ساخته و صفات اخلاقي‌را باین تفصیل که خدا پاک و مقدّس و عادل است وشخص گناهکاررا مادامي که پاکي قلب‌را تحصیل ننموده است قبول نمي کند بکنار نهاده یا بالمرّه ندانسته اند و از همین سبب منظور امر و نهي آن مذاهب نه در پاکي باطني بلکه محض در پاکي عبادت ظاهر است *

دلیل چهارم * که انجیل کلام الهي است معني عالی و روحاني نصائح و احکام آن است یعني آن آیات انجیل‌را که ما در فصل دوم این باب در مواضعي که در خصوص احکام خدائي گفتگو نموده ایم و آن آیات‌را که در فصل پنجم در باب رفتار مسیحيء حقیقي ذکر کرده ایم اگر کسي آنهارا با دقّت تمام خوانده و لجاجت و تعصّب بکنار گذاشته و بکنهٔ آنها برخورده باشد از معاني عالي و روحاني آن آیات تعجّب خواهد بهم رسانید و یقین خواهد کرد که آنها تماماً بخداي پاک و مقدّس لائق و بتعمیر نمودن احوال قلب آدمي بالکلّیه مناسب اند و همچنین اگر آن شخص بمرتبهٔ عقل روحاني رسیده باشد اقرار خواهد کرد که این احکام نه احکام آدمي است بلکه در حقیقت احکام و کلام الهامي خدا است زیرا امکان ندارد که آدمي از عقل خود چندین نصائح و احکام بآن معاني عالي و روحاني‌را چنانکه در انجیل مرقوم گشته بیان سازد چه اکثر احکام و نصائح انجیل با عقل آدمي که از نور خدا منوّر نگشته و بقلب که پاک نشده ضدّ و نا مقبول مي آید چنانکه این قبیل احکام انجیل که حکم شده است که دشمنان خودرا قلباً دوست‌دار و آن کسي که ترا بدي کرده است در عوض آن خوبي کن و با ظالم و شریر مقاومت مکن و بچشم شهوت بزن نگاه مکن که در حکم زناست و کج خلقي کردن با مردمان حکم قتل دارد و هر فکر و خواهش بد گناه است و از براي هر حرف نا شایسته خدا باز خواست خواهد کرد و انسان اگر هر امر و حکم خداوندي‌را بجا آورده باشد باز باید بگوید که بندهٔ بي منفعت هستم و ثواب و خوبي ندارم بسبب آن که محض آن عمل‌را بجا آورده ام که مرا واجب بود و سائر احکام و تعلیمات و نصائح مانند اینها در انجیل بسیار است که معانيء عالي آنها از عقل آدمي بیرون است بمرتبهٔ که آدمي از پیش خود اقدام به بیان چنان احکام نمي تواند نمود و مخفي نماند که اگر انجیل‌را با کتب سائر ادیان مقابله نمایند معلوم مي گردد که نصائح و احکام بآن معاني عالي و کاملي و روحاني چنانکه در

انجيل مي باشند درهيچ يكي آنها يافت نمي شود اگر چنانچه چندي هم يافت شود يقين است كه از كتب مقدّسه اخذ نموده و نقل كرده اند و اكثر احكام و نصيحت كتب سائر اديان بآداب ظاهري منسوب اند و بپاكي قلب اصلا رجوعي ندارند نهايت احكام انجيل محض بصفاي قلب و نيكي رفتار آدمي منسوب مي باشد پس چنانكه از مقابلهٔ تعليمات و احكام انجيل با تعليمات و احكام كتب سائر اديان واضح و آشكار مي گردد كه انجيل بمراتب از آنها افضل و يقيناً كلام خداست همچنين بهمين طريق از مقابلهٔ آنها نيز معلوم مي گردد كه كتب سائر اديان محض كتب جعلي انساني مي باشند و بس

دليل پنجم * كه كتب مقدّسه كلام خدا است آن پيشين گوئيهاست يعني اخبارات قبل از وقوع كه در آن كتب مسطور اند و اكثر آن پيشين گوئيها كه درخصوص يسوع مسيح در كتب عهد عتيق يافت مي شود در فصل سوم اين باب ذكر نموده انجام آنهارا ثابت ساخته ايم و سواي آن پيشين گوئيها كه اشاره بمسيح مي باشند پيشين گوئيهاي ديگر هم در كتب مقدّسه بسيار هستند كه احوالات مستقبلهٔ بني اسرائيل‌را بيان مي كنند و خبر مي دهند كه بولايات قريبه و بعيده متفرّق خواهند شد و نزد همهٔ طوائف ذليل و عاجز خواهند بود و ديگر نيز در آن كتب چنين پيش گفتنيها يافت مي شود كه ادني و اعلي يافتن طوائف مشهورهٔ بُت‌پرستان‌را بيان مي سازند و چندين سالها قبل از وقوع جهت ويران و خراب شدن شهر اورشليم يعني بيت المقدّس و شهر بابل و شهر نينوي و سائر شهرها خبر داده اند و از جمله پيش‌گفتنيها نيز تسخير نمودن اسكندر رومي ولايات شام و ايران است كه در توريت در كتاب دانيال دو صد سال قبل از وقوع بيان گشته بود و از تواريخ معلوم و آشكار است كه همهٔ اين پيش‌گفتنيهاي مزبوره بهمان طريق كه در ضمن آنها بيان گسته وقوع يافته و بانجام رسيدند و همچنين نيز آن پيش‌گفتنيها انجام يافته و

روز بروز در انجام هستند كه در آنها در باب شهرت يافتن و منتشر گشتن دين مسيحي و زحمت كشيدن حواريون و مسيحيان نخست و ظاهر گشتن پيغمبران كاذب و تعليم خلاف آنها و بي ايماني كه در آخر الزمان ظهور خواهد يافت خبر داده شده است و اگر شخصي اراده نمايد كه آن پيشين‌گوئيها مذكوره‌را مطالعه نمايد بمواضع آيته رجوع نموده همگي آنهارا خواهد فهميد يعني آيهٔ ۲۴ فصل ۲۱ لوقا و آيات ۳۱ الي ۳۳ فصل ۲۶ كتاب ۳ موسي و ديگر همگي فصول ۷ و ۸ و ۱۱ و ۱۲ دانيال و تمامي فصلهاي ۴۶ الي ۴۹ يرميا و آيات ۱۵ الي آخر فصل ۲۴ كتاب ۴ موسي و آيات ۱۲ الي ۴۴ فصل ۱۹ لوقا و تمامي فصل ۵۰ يرميا و همگي فصل ۳ ناحوم و ايضاً آيات ٥ الي ۸ و ۲۰ الي ۲۲ فصل ۸ دانيال و ابواب ۱۳ الي ۲۳ اشعيا و ديگر آيات ۳۱ الي ۳۳ فصل ۱۳ متّي و ايضاً آيهٔ ۱۴ فصل ۲۴ متّي و آيهٔ ۱۶ فصل ۱۰ يوحنّا و آيات ۱۰ و ۱۱ فصل ۲ نامهٔ باهل فيلپي و ايضاً آيات ۱۶ الي ۲۲ فصل ۱۰ متّي و ايضاً آيهٔ ۲۴ فصل ۲۴ متّي و آيات اول الي ۳ فصل ۴ نامهٔ اول به تميوتيوس و ايضاً آيات اول الي ۷ فصل ۳ نامهٔ دوم به تميوتيوس و گذارشاتي كه بعد از چندين صد سال وقوع يافته و اتفاق بيفتند واضح است كه بدانستن و بيان نمودن چنين گذارشات قبل از وقوع محض خدا قادر است و بس و كتبي كه اينچنين گذارشات و اخبارات قبل از وقوع در آنها مسطور گشته باشد و بهمان طريق كه خبر داده شده وقوع و انجام يابند پس در اين صورت بالكليّه آشكار و بديهي است كه چنين كتب كلام خدا مي باشند

دليل ششم * كه كتب عهد عتيق و جديد كلام خدا است آن معجزات كثيره و مشهوره است كه از يسوع مسيح و حواريانش بظهور رسيده و در آيات انجيل مفصّل بيان و مسطور شده اند لاكن چون معجزات مسيح بمتابعان محمد معلوم است و ايشان قائل معجزهٔ مسيح هستند و در

فصل سوم مختصراً ذکر آنها کرده ایم لهذا در این جا از بیان آنها دست کشیده معجزات حواریان‌را در فصل آینده ذکر خواهیم نمود

دلیل هفتم * که انجیل و دین مسیحیه حق و از خدا است قیام و عروج مسیح است مسیح جان خودرا در راه ما گناهکاران کفاره و فدیه کرده بر صلیب مُرد و دفن گشته در روز سوم از قبر قیام نمود چنانچه او خود از پیش خبر داده بشاگردان خود فرموده بود که اینک باورشلیم مي رویم و فرزند انسان بدستهاي کهنه و نویسندگان تسلیم کرده خواهد شد و ایشان حکم بقتل وي خواهند نمود و بجهت استهزا و ضرب و صلب بقبایلش خواهند سپرد و در روز سوم خواهد برخاست (باب ۲۰ متي آیه ۱۸ و ۱۹) و بعد از قیام باز مدت چهل روز در دنیا مانده و خودرا بر شاگردان خود نمودار ساخته آنهارا تعلیم داد و مطلب مرگ و قیام خود بآنها زیاده‌تر بیان و عیان کرده در آخر روبرو ایشان بر ابري سوار شده باسمان عروج فرمود حال این یک معجزه خاص است که سواي حضرت مسیح درکسي دیگر بظهور نیامده است بعضي از پیغمبران مرده‌را زنده کردند لاکن هیچ یک از آنها از قبر قیام نه نموده است و ظاهر است که اگر مسیح برحق نبود و مرگ او مرگ کفاره و فدیه نمي بود خدا اورا قیام نمي باخشید و او باسمان عروج نمي کرد لهذا قیام و عروج مسیح دلیل قوي است براي حقیت مسیح و سچاي دین مسیحه

دلیل هشتم * که انجیل کلام الهي است مشهور و منتشر گشتن تعلیم آنست باین قسم که هرچندي که تعلیم انجیل بآن عقلي که از نور خدا منوّر نگشته نا مقبول و بیگانه مي نماید و بخواهش و راي قلبي که ازلوث نفساني پاک نشده است نا موافق و ضد مي آید و خلاف همه مذاهب آن ملل بود که تعلیم انجیل در میان آنها شهرت یافته و منتشر گردید و باوجودیکه اشخاص وعظ کننده تعلیم انجیل اشخاص بي علم و بي شهرت و بي دولت و بي حکومت بودند و مردم نیز بقبول کنندگان انجیل بسیار

زحمت و اذیت دادند بمرتبه که مال و املاک ایشان‌را ضبط نموده حتّي اکثر آنهارا بقتل رسانیدند باوجود این همه مرارتها بازاشخاص بسیار تعلیم انجیل‌را قبول نمودند چنانکه در اندک زماني در اکثر ولایات مشهوره آن ایام مثل شام و مصر و یونان و اطالیه وغیره تعلیم آن بمرتبه شهرت نمود که اکثر اهل آن ولایات از مذهب قدیمي خود شان دست کشیده معتقد انجیل گردیدند چنانچه دین مسیحي بر مذهب بت‌پرستان غلبه و فوق کلّي یافت و غلبه دین انجیل بمذاهب آن ایّام نه بحیله و تدبیر و یا بجبر و زور و یا بقوّت شمشیر بلکه محض بوعظ انجیل بود و بس و بدیهي است که اگر چنانچه خدا بقلب شنوندگان کلام انجیل باطناً توفیق و نور هدایت نمي بخشید و ظاهرا نیز بعلامات و معجزات بوعظ تعلیم انجیل قوّت نمي داد هرآئنه دین مسیح بمذاهب آن ایّام غالب نمي آمد و همین امداد و اعانت واضح که خدا باین نحو بوعظ انجیل نموده است دلیلي است آشکار و یقین که انجیل في الحقیقت کلام خدا است زیرا ظاهر است که خدا بوعظ و تعلیم خلاف ابداً چنین اعانت و امداد نخواهد کرد نهایت در فصل آینده مجال و فرصت یافته در خصوص این مطلب زیاده گفتگو خواهیم نمود *

خلاصه از مطالبي که تا حال در خصوص تعلیمات کتب مقدّسه ذکر یافته است واضح و آشکار مي گردد که تعلیمات کتب مذکوره همان شروطرا بانجام مي رسانند که ما از براي ثبوت الهام الهي در دیباجه ذکر نمودیم و بنابر این دلائلي که از تعلیمات و مطالبات انجیل صادر و از پیش گفتنیها و معجزات و از طریق منتشرگشتن آن ظاهر مي شود از همگي آنها به یقیني تمام از خدا بودن انجیل آشکار و ثابت مي گردد پس اى شخص محمدي و مطالعه کننده این رساله اگر قلب تو در حضور خدا صاف و درست باشد و احوال باطني خودرا دریافته و از گناهان خود مایوس گردیده طالب نجات باشي امکان ندارد که کلام و تعلیم انجیل ترا شیرین و مقبول نیاید

زیرا که انجیل نه محض طریق نجات‌را بتو معلوم مي سازد بلکه قدرت رفتن راه نجات‌را نیز بتو ارزاني مي دارد و ترا یقیناً بـبخت دائمي مي رساند پس باب قلب خودرا بجهت دخول سخنان و تعلیم انجیل مسدود منما بلکه بگذار که سخنان توفیق آور انجیل و خبر نجات یسوع مسیح بقلب تو داخل شوند و از خدا استدعا نما که بوسیلهٔ روح‌القدس آنهارا در قلب تو ثبت و محکم گرداند چنانکه تو هم ایمان آورده در برکات و نعمات نجات مسیح شریک شوي و الا اگر چناچه بسخنان و تعلیمات انجیل مخالفت ورزیده آن نجات‌را که بوساطت یسوع مسیح بجهت گنهگاران حاصل گشته است ردّ نمائي دانسته و آگاه باش که در آن حال عفو و نجات نخواهي یافت زیرا بنابر کلام الهي شافع مذنبین مسیح است و بس و در روز جزا بسبب آنکه بمسیح ایمان نیاوردهٔ بعذاب جهنم گرفتار خواهي شد و اگر چنانچه نمي خواهي که الحال یسوع مسیح‌را واسطه و رهانندهٔ خود بداني و بشناسي لابداً در روز باز پسین اورا دیوان کنندهٔ خود خواهي یافت چنانکه خود مسیح در آیهٔ ٦ فصل ١٤ یوحنّا فرموده است که من راه و راستي و حیاتم هیچ کس بنزد پدر بغیر از وسیلهٔ من نمي آید و دیگر در آیهٔ ١٢ فصل ٤ اعمال حواریان مرقوم است که (سواي یسوع مسیح) با کس دیگر نجات نیست زیرا که در زیر اسمان نامي دیگر نیست که بانسان داده شده باشد که ما بسبب آن نجات توانیم یافت و دیگر در آیهٔ ٣٦ فصل ٣ یوحنّا مسطور است که آن کس که به پسر ایمان آورده است زندگاني جاویدان دارد و آن کس که سخن پسررا نمي شنود زندگاني‌را نخواهد دید بلکه غضب الهي بروي مي ماند و دیگر در آیات ٦ الی ٩ فصل اول نامهٔ دوم به تسلینیقیان مذکور است که این است انصاف نزد خدا که معذبین شمارا از راه قصاص عذاب نماید و شمارا که مظلومانید راحت بخشد با ما در وقت ظهور یسوع خداوند با فرشتگان قدرتش از آسمان در آتش مشعل منتقم از آناني که خدارا نمي شناسند و آناني که

مژدهٔ (یعني انجیل) خداوند ما یسوع مسیح‌را اطاعت نمي نمایند و ایشان از حضور خداوند و جلال و قدرتش بقصاص هلاکت ابدي خواهند رسید و استدعاي ما از درگاه خدا این است که مطالعه کنندهٔ این رساله از بي ایماني و از عقائب مهیب آن بر کنار بوده ایمان نجات آوررا تحصیل نماید *

فصل هفتم

در بیان این که تعلیم انجیل در ابتدا بچه طریق مشهور و منتشر گردید

اگرچه تا حال در این باب دوم به بیان تعلیمات عمدهٔ انجیل اقدام نمودیم نهایت در این فصل مشهور گشتن انجیل‌را بیان خواهیم نمود و در خصوص نخستین واعظان انجیل که عبارت از حواریون یسوع مسیح باشد گفتگو خواهیم کرد و هر چندي که ذکر این مطالب در این باب مناسبتي کلّي ندارد لیکن چون محمدیان باحوالات حواریون بلدیّت و آشنائي ندارند پس از براي آنکه از احوال حواریون درست اطلاعي بهم رسانند این فصل‌را باین باب ضمّ نمودیم * و مطالب فصل از این قرار است که هنگامي که یسوع مسیح بتعلیم دادن و معجزه نمودن آغاز کرد در آن حال دوازده نفر اشخاص عوام‌را از خلق برگزید که گویا کتب ناطقه اش باشند یعني بعد از صعودش در بارهٔ او شهادت داده اعمال و تعلیمش‌را در تمامي دنیا وعظ دهند بنابر این دوازده نفر مذکوررا که شاگردان و حواریون او نامیده شده اند همیشه در نزد خود نگاه مي داشت که باعمال و معجزات و تعلیم او شاهد باشند علي الخصوص مدّعاي او این بود که تعلیم خودرا بایشان بفهماند و حالي نماید و وقتي که زمان توقّف او در دنیا باتمام مي رسید در آن

حال بایشان فرمود که در بارهٔ او گواهي دهند و تعلیمش‌را در تمامي عالم بیان نموده منتشر سازند چنانکه در آیهٔ ۲۷ فصل ۱۵ یوحنّا مسطور است که مسیح گفت که شما نیز شهادت خواهید داد زیرا که از آغاز شما با من بوده اید و بعد از قیام وقتي که مسیح در حضور شاگردان خود بآسمان عروج مي نمود همان فرمایش‌را مکرّر نمود چنانکه در آیهٔ ۱۸ فصل ۲۸ متّي و در آیات ۱۵ و ۱۶ فصل ۱۶ مرقس و در آیهٔ ۲۰ فصل ۲۸ متّي مرقوم است که آخرین کلام و وصیّت او این بود که تمامي قدرت در اسمان و زمین بمن عطا شده است پس بهمگي جهان رفته جمیع خلائق‌را باین مژده ندا نمائید که هر آنکو ایمان مي آرد و غسل تعمید مي یابد ناجي خواهد شد لیکن آنکه ایمان نمي آرد براو حکم خواهد شد و آنهارا بمحافظت کردن هر آنچه شمارا فرمودم امر نمائید و اینک دایم تا انقضاي جهان با شما مي باشم * و تا قادر گردند که احکام مزبوره بعمل آورند یسوع مسیح وعدهٔ اعانت کننده و تسلّي دهنده که روح راستي یعني روح‌القدس است بایشان داده گفت که او بشما رسیده شمارا براستي خواهد کشید و اگر یکي از اعمال و سخنان و تعلیمات مرا فراموش نموده باشید او بذهن شما آورده خاطر نشان شما خواهد ساخت و سخنان و تعلیم مرا دیگر زیاده بشما واضح و بیان خواهد نمود و شمارا بسخن آورنده او خواهد بود و خبر امورات آینده و قوّت معجزه‌را بشما خواهد داد چنانکه در آیات ۷ و ۱۳ و ۱۴ فصل ۱۶ یوحنّا مسطور است که مسیح بحواریون فرمود که بشما راست مي گویم که شمارا مفید است که من بروم که اگر من نروم آن تسلّي دهنده بنزد شما نخواهد آمد اما اگر بروم اورا بنزد شما خواهم فرستاد چون او یعني روح راستي بیاید او شمارا بتمامي راستي ارشاد خواهد نمود زیرا که او از پیش خود سخن نخواهد گفت بلکه هرانچه مي شنود خواهد گفت و شمارا بآینده خبر خواهد داد و او مرا جلال خواهد داد و ایضاً در آیهٔ ۲۶ فصل ۱۴ یوحنّا مذکور است که یسوع گفت آن تسلّي دهنده یعني

روح‌القدس که پدر اورا باسم من خواهد فرستاد همان شمارا هر چیز خواهد آموخت و هر چه من شمارا گفتم بیاد شما خواهد آورد و دیگر در آیهٔ ۲۰ فصل ۱۰ متّي مرقوم است که شما متکلّم نیستید بلکه روح والد شما است که در شما تکلّم مي نماید وایضاً در آیهٔ ۸ همین فصل مسطور است که مسیح بحواریون امر فرموده که بیماران‌را شفا بخشید و ابرص‌را طاهر سازید و مردگان‌را بَر خیزانید و جنیّان‌را اخراج نمائید چنانکه بي تکلّف یافته اید بي تکلف به بخشید خلاصه از این سخنان بالتّمام معلوم مي شود که روح‌القدس که مسیح قبل از عروج بحواریون وعده داده بود آنهارا بمرتبهٔ رسالت خواهد رسانید و هم بایشان قدرت اظهار معجزه خواهد داد تا آن که باین علامتها معلوم گردد که حواریون رسولان خدا مي باشند * وهمین حواریون بعد از عروج یسوع مسیح بنابر امري که در آیهٔ ۴۹ فصل ۲۴ لوقا و در آیهٔ ۴ فصل اول اعمال حواریون مرقوم است بانتظار روح‌القدس موعوده در شهر اورشلیم ماندند و پنجاه روز بعد از قیام مسیح که روز دهم عروج باشد در هنگامي که همگي حواریون بجهت دعا نمودن جمع شده بودند ناگاه بطور عجیب و غریبي روح‌القدس موعوده بایشان رسید چنانکه در آیات اول الی ۴ فصل ۲ اعمال حواریون نوشته شده است که چون روز پنجاهم رسید همگي باتفاق یک جا بودند ناگاه صدائي چون صداي باد شدید که مي وزید از آسمان آمد و همهٔ آن خانه‌را که در آنجا نشسته بودند پر کرد و زبانهاي شگافته شده چون زبانهاي آتش بر آنها آشکارا گردید و بر هر یکي از آنها بنشست و همگی ایشان بروح‌القدس مملو گشتند و بزبانهاي مختلف بنوعي که روح بآنها قدرت تکلّم بخشیده بود آغاز گفتن کردند و ما بقي این فصل هم شامل این مطلب است و بعد از این با قدرت روح‌القدس چنانکه یسوع وعده داده بود حواریون معجزات بسیار ظاهر نموده اند یعني به بیماران شفا و بشلان رفتار و بمردگان زندگاني بخشیدند بطریقي که در آیات اول الی ۱۱ فصل ۳ اعمال حواریون مسطور است که پطرس حواري

باسم یسوع مسیح شخص شلي‌را برفتار آورد و در آیات ۳۲ الی ۴۳ فصل ۹ ایضاً ذکر شده است که حواري مذکور اینیاس نامي‌را که مدّت مدیدي مریض بود شفا داد و یک زن بیوهٔ که مرده بود از برکت دعاي او حیات یافت و دیگر در آیات ۱۲ الي ۱٦ فصل پنجم اعمال حواریون مذکور است که پطرس حواري به بسیار بیماران شفا داده و مردم مریضان خودرا در کوچها مي نهادند که هنگام عبور پطرس سایه اش بر آنها افتاده شفا یابند چنانکه بهر کسي که افتاد شفا یافت و بجهت پولس حواري در آیات ۸ الی ۱۰ فصل ۱۴ اعمال حواریّون ذکر گشته است که شل مادر زادرا بیک کلمه شفا داد و در آیات ۸ و ۹ فصل ۲۸ مذکور است که در یک جزیره ببرکت دعا و دست خود به بسیار بیماران شفا بخشید و در آیات ۱۱ و ۱۲ فصل ۱۹ مرقوم گردیده است که خدا بر دست پولس معجزات باهره ظاهر گردانید بحدي که مردم دستمال و دامن رختهاي اورا آورده بر بیماران خود مي نهادند و امراض از ایشان رفع مي شد و روحهاي شریر (یعني اجنّه) از آنها بیرون مي رفت ودر آیات ۹ و ۱۰ فصل بستم مسطور است که پولس حواري در شهر طرواس مردهٔرا باز زنده نمود و هر چه که بجهت معجزات پطرس و پولس در این جا ذکر گشت بسائر حواریون نیز منسوب است زیرا که روح القدس بلا تفاوت بهمگي ایشان رسیده بود و در آیهٔ ۴۳ فصل دوم و در آیهٔ ۱۲ فصل ۵ اعمال در خصوص همه ایشان گفته شده است که از حواریون معجزات و علامات و غرائبات و عجائبات بسیار صدور یافت * و روح القدس بآن مرتبه بآنها رسیده و قوّت معجزه کرامت فرموده بود که حواریون بر ایمان آورندگان دست نهاده قوّت روح القدس و قدرت معجزه‌را بایشان مي توانستند داد چنانکه در آیهٔ ۱۷ فصل ۸ اعمال حواریون مرقوم است که پس آنها (یعني پطرس و یوحنّا حواري) دستهارا بر ایشان (یعني بر ایمان آورندگان) گذاشتند و ایشان روح القدس‌را یافتند و در آیهٔ ٦ فصل ۱۹ اعمال حواریون نوشته شده است که چون پولس

بر آنها (یعني بر ایمان آورندگان) دست نهاد روح القدس بر آنها آمده آغاز تکلّم بزبانهاي مختلفه نمودند خلاصه از آیات مذکوره بالتّمام ظاهر و ثابت مي گردد که حواریون صاحب معجزه بوده و مرتبهٔ رسالت داشته اند *

و همچنین روح القدس در حین موعظهٔ تعلیم مسیح بحواریون بآن مرتبه اعانت نمود که آنهارا به تکلّم آورنده روح القدس بوده است و هرچه که او بایشان الهام نموده و مي فهمانید همان‌را مي گفتند و مي نوشتند و در این خصوص خود شان نیز اقرار مي نمایند چنانکه در آیات ۱۲ و ۱۳ فصل ۲ نامهٔ اول باهل قرنتس مرقوم است که ما نیافته ایم روح دنیائي‌را بلکه روح خدائي‌را تاکه درک نمائیم آن چیزهائي‌را که خدا بما عطا نموده است و بآن چیزها تکلّم مي نمائیم نه بکلام پرداختهٔ حکمت انساني بلکه بآن کلام که روح القدس آموزد و دیگر در آیهٔ ۱۸ فصل ۱۵ نامهٔ باهل روم پولس حواري مرقوم داشته که مرا آن جرات نیست که تکلّم نمایم جز بآنچه مسیح بوساطت من براي اطاعت قبائل امر کرده است قولاً و فعلاً و دیگر در آیهٔ ۱۳ فصل ۲ نامهٔ اول به تسلینیقیان مذکور است که پولس مي گوید از این روست که ما پیوسته خدارا شکر مي نمائیم که چون آن کلامي‌را که از ما شنیدید که کلام خدا است چون کلام خلقش نپذیرفتید بلکه چنانچه في الحقیقت مي باشد کلام خدایش یافتید که شما مومنان‌را موثر است پس در این صورت نه آنکه حواریون در اوقات تعلیم دادن سخنان و افکار خود شان‌را گفته و اظهار نموده باشند حاشا بلکه في الحقیقت تعلیم و احکام مسیح‌را بیان نموده اند و بهمین جهت تعلیمات و سخنان خود شان‌را که گفته اند و کتبي‌را که تصنیف نموده و در آنها یعني در انجیل تعلیمات و احکام یسوع مسیح‌را مرقوم داشته اند بعینه تعلیم مسیح و کلام خدا است و بنابر این خود یسوع مسیح در آیهٔ ۱٦ فصل ۱۰ لوقا مي فرماید که آن کس که قبول کند شمارا مرا قبول کرده است و آن کس که تحقیر کند شمارا تحقیر کند مرا و آن کس که تحقیر کند مرا تحقیر کند آن کس‌را

که مرا فرستاده است لهذا حواریون خود شان‌را رسولان مسیح و خدا می نامند چنانکه در آیهٔ اول فصل اول نامه اول باهل قرنتس و دیگر در آیهٔ اول فصل اول نامهٔ بگلتیان و دیگر در آیهٔ اول فصل اول نامهٔ اول پطرس و در آیهٔ اول فصل اول نامهٔ یعقوب ذکر گشته است پس از آیات مذکوره و از آن معجزات کثیره که از ایشان بصدور پیوسته بی شک و شبه معلوم و یقین است که حواریون رسولان خدا و واعظان کلام او یند و در مرتبهٔ پیغمبری بلکه زیاده‌تر از آن هم بوده اند باین معنی که اگرچه در پیغمبران سلف نیز قوّت و قدرت روح‌القدس بود لیکن آنها آن قوّه‌را نداشتند که قوت روح‌القدس‌را باحوال دیگری نیز شامل سازند نهایت این مرتبهٔ بحواریون کرامت شده بود چنانکه سابقاً ذکر نموده ایم * و دیگر قدرت خداوندی از سخنان و اعمال و معجزات ایشان بآن مرتبهٔ ظاهر گشت که موعظهٔ ایشان چنان بقلب مستمعان اثر نمود که در اندک زمانی هزاران هزار خاص و عام از گناه برگشته بخدا رجوع کردند و از بت‌پرستی دست کشیده بعبادت خدای یگانه پرداختند چنانچه این چنین اعمال‌را خدا بوساطت پیغمبران سابق بعمل نیاورده بود * وجهت این معجزات و اعمال حواریون عالمان سلف مسیحیان نیز در کتب خود شان خبر داده اند و هم یهودیان در کتاب مشهور خود شان که مسمی به تلمود است و نیز چندی از علمای بت‌پرستان که در ایّام حواریون و ما بعد بودند از آن جمله سلسوس و یولیان و پلینیوس و تاظیتوس از معجزات و گذارشات مسیح و حواریون و از منتشر گردیدن دین مسیح که خاص و عام و طوائف کثیرهٔ آن زمان آن دین‌را قبول کردند در کتب خود شان خبر داده اند و در قرآن نیز حواریون مسیح ملقّب برسولان خدا گشته اند چنانکه در سورة الصّف نوشته شده است که قال عیسی بن مریم للحواریین من انصاری الی الله قال الحواریون نحن انصار الله یعنی یسوع ابن مریم بحواریون گفت که آیا در امور الهی کیان بمن اعانت کننده اند حواریون گفتند

که ما اعانت کنندگان خدائیم و دیگر در سورهٔ یس گفته شده است که و اضرب لهم مثلا اصحاب القریة اذا جاءها المرسلون اذ ارسلنا الیهم اثنین فکذبو هما فعززنا بثالث فقالوا انا الیکم مرسلون قالوا ما انتم الا بشر مثلنا وما انزل الرحمن من شئی ان انتم الاّ تکذبون قالوا ربنا یعلم انا الیکم لمرسلون ایضاً وجاء من اقصا المدینة رجل یسعی قال یا قوم اتبعوا المرسلین و ایضاً و هم مهتدون یعنی نقل اهل آن شهررا وقتی که رسولان بآنجا آمدند بایشان مفهوم ساز که وقتی که ما دو نفررا بآنها فرستادیم و ایشان‌را کاذب دانستند ما آنهارا باسیّمی مقوّی ساختیم و گفتند که ما فی الحقیقت بجهت شما رسولانیم آنها گفتند که شما علاوه نیستند مگر مانند ما بشر و خدا هیچ چیزی بشما نازل ننموده است شما محض فریبنده اید آنها گفتند که ربّ ما میداند که ما فی الحقیقت بجهت شما رسولانیم و از محلّهٔ بعیده شهر کسی دوان آمده گفت که ای مردمان متابعت رسولان نمائید که آنها هدایت یافتگانند مفسّرین قرآن مثل قاضی بیضاوی وغیره چنین می گویند که این رسولان حواریون مسیح اند و آن شهری که ایشان بآن جا فرستاده شده بودند شهر انطاکیه است که در آنجا از ایشان معجزه واقع گشت حتّی مرده‌را هم حیات بخشیدند و می گویند که اسامی این دو نفر یوحنّا و پولس و نام سومی شمعون پطرس بود حال هر چندی که در این مواضع قرآن اختلاف چندی هست باز آن قدر آشکار است که در آن بحواریون رسولان خدا گفته می شود بنابر این می بایست که قبول کنندگان قرآن آنهارا در ان مرتبه بدانند * پس از مطالب آیات و دلائل مذکوره که در خصوص حواریّون و مراتب رسولیّت آنها ذکر نمودیم واضحاً ثابت گردید که آنها رسولان خدا بوده اند *

چون از اثبات مرتبه و رسالت حواریون فراغت و اتمام حاصل آمد اکنون بذکر کیفیّت وعظ و منتشر گشتن انجیل که بوسیلهٔ حواریّون بعمل آمده اقدام می نمائیم باین طریق که در حین موعظهٔ تعلیم مسیح مدّعای

ایشان شهرت یافتن و بزرگي نمودن نبوده است و ایمان آورندگان‌را بجهاد ترغیب و تکلیف نمي کردند که با ضرب شمشیر تعلیم انجیل‌را مشهور و منتشر سازند بلکه تحمّل جبر و ظلم‌را بخود قبول مي نمودند و در راه وعظ انجیل سختي بسیار و زحمت بي شمار مي کشیدند چنانکه اکثر حواریون در راه وعظ انجیل شهید شدند و بایمان آورندگان نیز بتاکید تمام نصیحت مي دادند که مبادا بزحمات و مصائب مخالفت نمائید بلکه بجهت خاطر مسیح با صبر و خوش حالي تمام همگي‌را متحمّل شوید * و دیگر در وعظ انجیل مقصود و مطلوب حواریون این نیز نبود که با عبارت رنگین و فصاحت شیرین و الفاظ دل نشین غالب مستمعان گردند که باین طریق شنوندگان‌را از تشخیص معاني کلام باز داشته و در استفهام معني حقیقي آن کلام مشتبه سازند بلکه مطلب آن واعظان این بود که از عبارت پردازي و رنگیني کلام دست کشیده تعلیم انجیل‌را با زبان و الفاظ واضحه و مبیّنه بیان کنند که باین طریق خاص و عام معاني آن‌را فهمیده قوّت تعلیم انجیل بر مستمعان زیاده اثر کند چنانکه در همین خصوص پولس حواري در آیات اول الي ٥ فصل ٢ نامهٔ اول باهل قرنتس نوشته است که من ای برادران چون بنزد شما آمدم نیامدم با فضیلت کلام و حکمت بلکه تا شمارا از علام خدا آگاه سازم زیرا که عزم من چنین بود که چیزي ندانم در میان شما جز یسوع مسیح و همان‌را مصلوب و من در ضعف و ترس و لرزش بسیار نزد شما مي بودم و کلام من و نداي من بسخنان دل‌پسند حکمت انساني نبود بلکه ببرهان و تاثیر روح بود تا که نباشد ایمان شما در حکمت انساني بلکه در قدرت خدائي باشد بنابراین حواریون نیز بتحریک و الهام روح القدسي انجیل‌را همچنان واضح و بعبارت عوام فهم نوشته اند که حقیقت و قدرت خداوندي بالکلیّه بمطالعه کنندگان معلوم گشته بقلب شان بنشینند * و دیگر حواریون باین هم رجوع نکرده اند که تعلیمات و احکام‌را بر حسب خواهش نفساني مردم بیان نمایند و یا

آدمي‌را امید لذّت و دولت و بزرگي دنیوي دهند که بدین طریق اورا بسوي انجیل مائل نمایند بلکه برعکس این آن تعلیمات یسوع مسیح‌را نیز که بشخص نفساني و بخواهش قلب او بالمرّه ضد اند واضحاً بمستمعان بیان کرده و این تکلیف‌را هم بایشان نمودند که اگر تعلیم مسیح‌را قبول نمایند لازم است که تمامي خواهشهاي نفساني و همه هوسهاي بدرا ترک و انکار نموده و از عیش و عشرت دست بردار گشته بعلت ایمان آوردن بانجیل بر تلف گشتن مال و منال و رسوا گردیدن و زحمات کشیدن راضي باشند حتّي قتل‌را نیز بخود شان قبول نمایند و بایمان آورندگان محض این مژده‌را دادند که بسبب ایمان آوردن بیسوع مسیح از گناه نجات یافته رضاي خداوندرا خواهند یافت و بسعادت ابدي خواهند رسید و روح القدس بآنها اعانت خواهد نمود که با قدرت او بقبول نمودن و کشیدن آن زحمات تواناي بهم خواهند رسانید * و قطع نظر از اینها حواریون صاحب حکم و دولت و شهرت نبودند و سواي یکي از آنها در علم و سواد نیز چندان سر رشته نداشتند و وعظ انجیل‌را نه این که محض در میان طوائف نادان و نافهم مي کردند بلکه در همان ولایات و شهرهاي که اهل آنها نسبت بسائر طوائف آن ایّام در علم و کمال ترجیح کلّي داشتند وعظ انجیل‌را بیان مي ساختند پس در این حال بنابر نظر عقلي آیا بخیال که مي رسید که حواریون بطریق و وسائل مذکوره تعلیم انجیل‌را که بخواهش قلب انساني و بتمامي مذاهب و عادات اهل آن ایام مخالفت کلّي داشت در دنیا منتشر و مشهور خواهند ساخت و مردم‌را بایمان خواهند آورد نهایت حواریون بخدا امید بسته در اورشلیم یعني در همان شهري که یسوع مسیح‌را مصلوب ساختند باوجود دشمني اهل آن شهر باز در همان جا آغاز وعظ انجیل نمودند و اینک در همان موعظهٔ اول سخنان ایشان در قلوب مستمعان چنان تاثیر نمود که سه هزار کس از یهودیان بمسیح ایمان آوردند و بعضي از این اشخاص ایمان آورنده آنها بودند که در مصلوب گشتن مسیح یاري

نموده بودند و بعد از آن ايّام نيز با موعظهٔ حواريون بسياري از يهوديان بسوي توبه و ايمان گرائيدند چنانكه در اندک زماني هزاران هزار نفس از يهود بانجيل ايمان آورده از ورطهٔ هولناک رهائي يافته در طريق نجات ثابت قدم گشتند و در تمامي ولايات يهوديه جماعت مسيحي ظهور يافته و بر قرار گرديدند پس جمعيتي كه نخست بمسيح ايمان آوردند اكثر آنها از طوائف يهود بودند * و بعد از اين حواريون بنابر امر مسيح بجهت وعظ انجيل باطراف و اكناف متفرق گشته بسائر طوائف انجيل‌را موعظه كردند و در آن هنگام بهرجائي كه رسيده و تعليم انجيل‌را بيان مي ساختند اشخاص كثير بانجيل ايمان مي آوردند بمرتبهٔ كه هزاران هزاركس از خاص و عام و از عالم و فاضل بُت‌پرستان بخوبي و خوشي تعليم انجيل‌را قبول نموده پي‌روي كردند بطريقي كه در همان ايّام حواريون در شهرها و ديهات و ولايات شام و روم و مصر و ايتليا جماعت و ملّت مسيحي بر قرار گشتند و بعد از وفات حواريون در همان ولايات و در سائر اطراف و اكناف تعليم انجيل زياده‌تر مشهور و منتشر گشت و مسيحيان بمرتبهٔ ترقّي يافتند كه عظيم‌ترين سلاطين عالم يعني شهنشاه آن ايّام كه در ولايت ايتليا مسكن داشت باين تشويش افتاد كه مبادا عاقبت الامر دين مسيحي قوّت يافته مذاهب بت‌پرستان‌را باطل و پايمال سازد پس دست تطاول كشاده بر مسيحيان ظلم و بيداد آغاز نهاد چنانكه بنابر فرمان و اشارهٔ او مال و منال مسيحيان‌را ضبط نمودند و آنهارا به حبس‌خانها انداختند و زجر بسيار و انواع زحمت و آزار نمودند و در پيش جانوران درّنده انداختند و زنده زنده جسد شان‌را سوزانيدند و بقتل رسانيدند چنانكه با اين زحمات گوناگون هزاران هزار كس از مسيحيان بقتل رسيده و در راه دين شهيد شدند * و اينگونه عذابهاي شديدرا نه اين كه محض در چند سالي يا در عصر يک پادشاه ديده و كشيده باشند بلكه تا مدّت ۳ صد سال متحمل زحمات مذكوره شدند و در اين مدت طويل بت‌پرستان بهر طريق امتحانها بعمل

آوردند و سعيهاي تمام نمودند كه دين مسيحي‌را منهدم و بر طرف سازند امّا هر چنديكه بجهت متزلزل ساختن و رخنه نمودن و بر طرف گردانيدن دين مسيحي بمسيحيان عذابهاي گوناگون رسانيدند ليكن مسيحيان باز مانند قلعهٔ محكم نا قابل الفتح در محاصرهٔ اين مصائب خود داري نموده مداومت كردند چنانكه بدين طريق كلام مسيح انجام يافت كه در آيهٔ ۱۸ فصل ۱۶ متّي فرموده است كه درهاي جهنّم (يعني قوّت و قدرت شيطان) بر روي (يعني بر جماعت مسيحي) استوار نخواهد بود و هر قدر كه مسيحيان‌را زياده زحمت مي رسانيدند و مقتول مي ساختند بآن مرتبه زياده‌تر اشخاص از بت‌پرستان دين مسيحي‌را قبول مي نمودند چنانكه فيما بين اين زحمات عدد ايشان يوماً فيوماً در تزايد بود و زحمات و عذابهاي مذكوره‌را مسيحيان با صبر بسيار مي كشيدند چنانكه در هيچ وقتي طغيان نكردند كه بزور و شورش خود شان‌را از اين زحمات برهانند يا حكام بت‌پرست‌را كه بايشان آن قدر رنج و زحمت مي رسانيدند اخراج نمايند و حال آنكه اين امر بجهت ايشان محال نبود زيرا كه در آن اوان در اكثر ولايات مسيحيان با بُت‌پرستان در عدد و زور برابر بودند بلكه در بعضي بلاد زياده از بُت‌پرستان بودند باوجود اين بشورش و زور اقدام ننمودند بلكه بهمين نوع يعني با عذاب كشيدن و ظلم‌را قبول نمودن دين مسيحي بر مذاهب بُت‌پرستي فائق گشته فتح عظيم و غلبهٔ كامل يافت چنانكه در اواخر ايّام مذكور قسطنطين كه پادشاه آن عصر بود و در اكثر بلاد فرمان او جريان داشت و در ولايت روم مي نشست بيسوع مسيح ايمان آورد و اكثر بت‌خانها مبدّل بكليسيها گرديد و رونق بازار بت‌پرستي كاسد گشته در تمامي ولايات آن بادشاه مذهب مسيحيّه رواج يافت * مخفي نماند كه اين امر نچنان امريست كه در قوّت و قدرت آدمي بوده باشد بلكه استقرار و رواج چنين امر محض از جانب خداي قادر علي الا طلاق است و بس پس بهمين علّت مشهور گرديدن و بر قرار شدن دين مسيحي

بطریق مذکور دلیلي است معتبر که انجیل کلام خدا است وهم واعظان نخست انجیل یعني حواریّون رسولان خدا بوده اند زیرا که اگر چنانچه آنها في الحقیقت رسولان خدا نمي بودند و تعلیم آنها نیز کلام و حکم خدا نمي بود هر آئنه خدا این امررا بوسیلهٔ آنها بعمل نمي آورد و در هنگام موعظ بطریق مذکور بایشان یاوري نمي نمود و چنانکه دین مسیحي در تعلیم از تمامي ادیان اعلاتر است بهمان طور طریق مشهور و منتشر گشتن آن نیز از طریق مشهور گردیدن سایر ادیان برتر و اعلا است *

بعد از ایّام مذکور دین مسیحي دیگر زیاده مشهور و منتشر گشت امّا چون که خود پادشاه هم مسیحي گشته بود کسان بسیار از بت‌پرستان نه قلبًا بلکه محض از براي خاطر پادشاه یا از براي مطالب دنیویّه دین مسیحي‌را قبول نمودند و بعضي از مسیحیان نیز چون از عسرت و تنگي و زحمات رهائي یافته باستراحت و آزادي رسیده بودند در ایمان و محبّت خدا سرد گشته آغاز دوستي دنیا نمودند و بادّعاي ایمان ظاهري قانع گردیدند و چنین اتفاق افتاد که رفته رفته بسیاري از مسیحیان دیگر باحکام انجیل متابعت ننموده و بنابر آن رفتار نکردند و درمیان خود شان چنین اختلاف واقع و ظاهر گردید که در بعضي اوقات در خصوص تفسیر بعضي آیات انجیل و در خصوص آداب عبادات ظاهري با یک دیگر مباحثه و نزاع مي کردند و محبّتي که اول بایک دگر داشتند حال در جاي آن خصومت بهم رسانیدند لیکن باوجود این اختلاف ظاهري که فیمابین ایشان بهم رسید باز در اصل مطلب که ایمان و کتاب باشد در مرتبهٔ اتحاد اند چنانکه درمیان همگي ملل مسیحیان همان یک انجیل مستعمل است وبس و تمامي مسیحیان یسوع مسیح‌را رهاننده و واسطه و خداوند خود می دانند و همین حال و احوال و اختلاف ظاهري در ایّام محمّد نیز درمیان مسیحیان که در ولایات عربستان و شام ساکن بودند وقوع داشت و اگرچه درمیان آنها مسیحیان حقیقي یافت مي شدند که بدرستي متابعت

انجیل نموده احکامش‌را محافظت مي نمودند نهایت در آن ولایات نیز بسیار مسیحیان بودند که در ظاهر مسیحي نامیده مي شدند. امّا در باطن مسیحي حقیقي و محافظت کننده احکام انجیل نبودند * خلاصه هرچه که تا حال بجهت تعلیم انجیل و در خصوص مشهور گشتن آن ذکر نموده ایم بعد از تفتیش وتشخیص با عقل روحاني و خورده بیني معلوم و آشکار مي گردد که از تعلیمات انجیل وهم از مشهور و منتشر گردیدن آن بواضح تمام ثابت مي گردد که انجیل کلام خدا است *

باب سوم

در بیان کیفیّت احوال محمّد و قرآن است

و آن منقسم مي شود به پنج فصل در فصل اول درستي آن ادّعارا مشخّص خواهیم نمود که مي گویند که خبر رسالت محمّد در کتب عهد عتیق و جدید مسطور است در فصل دوم تفتیش و تشخیص خواهیم کرد که آیا عبارت قرآن دلیل از خدا بودن آن مي تواند شد یا نه در فصل سوم چند کلمات در اظهار معني قران مذکور خواهیم نمود در فصل چهارم صفات و رفتار محمدرا بیان خواهیم ساخت در فصل پنجم کمّ و کیف مشهور و منتشر گشتن دین اسلام‌را ذکر خواهیم نمود *

شش صد و ده سال بعد از مسیح در وقتي که دین مسیحي در عالم منتشر و برقرار گشته بود محمد نامي در عربستان در شهر مکّه خروج نموده ادّعا کرد که من رسول خداي واحد و صادقم و قرآن کتاب من است که بجهت هدایت مردم از جانب خدا بمن نزول یافته پس مي بایست که بدرستي متوجّه گردیده ملاحظه نمائیم که آیا محمد ادعاي خودرا با چنان

دلائل به ثبوت رسانیده است که ازآنها یقین و آشکار گردد که ادّعاي او حق و بجا است زیرا که در بارهٔ چنین مطلب عمده محض بادّعا و بس اعتبار و اعتماد نمي توان نمود و دلیل نبوت محض ادّعا نیست زیرا که پیغمبران کاذب در دنیا بسیار ظاهر گشته و هر یک همین ادّعا نموده که من رسول خدایم در این صورت قبل از آنکه شخصي‌را پیغمبر بدانیم و اورا در آن درجه قبول کنیم مي بایست که دلیل نبوت اورا تشخیص و تحقیق نمائیم و وقتي که با انصاف جستجو نموده چنان دلائل‌را یافتیم که ازآنها یقین حاصل گردد که ادّعاي این کس درست و او في الحقیقت فرستادهٔ خدا است پس در آن حال ادّعاي اورا باور نموده کلام و کتاب اورا کلام خدا خواهیم دانست و الّا فلا اکنون لجاجت و تعصّب‌را بکنار نهاده از روي انصاف آن ادّعا و دلائل‌را که محمد جهت اثبات رسالت خود بعرصهٔ ظهور آورده است تفتیش نموده بسنجیم و به بینیم که آیا في الحقیقت قرآن کلام الهي و محمد رسول خدا است و شخصي که ادّعاي الهام الهي و رسالت خودرا بمیان آرد تا اورا در آن مرتبه بدانند لازم آن است که تعلیم او شروط پنجگانهٔ‌را که ما از براي علامات الهام الهي در دیباجهٔ این رساله ذکر نموده ایم بانجام رساند و سواي آن شروط باید که شروط آتیّه نیز از او ظهور نافته و آنهارا با تمام رساند یعني این که اوّلاً لازم است که تعلیم او با کتب پیغمبراني که قبل از او بوده اند اختلاف نداشته در مطالب و تعلیمات عمده موافق و مطابق آنها باشد زیرا امکان ندارد که کتب الهي مخالف یک دیگر باشند ثانیاً شخصي که ادّعاي پیغمبري نماید باید که دلیل ظاهري نیز داشته باشد یا از قبیل پیشینگوئیها در کلام او ذکر شده یا این که معجزهٔ از او بظهور رسیده و صادر گشته باشد ثالثاً بایست که اعمال و رفتار او لائق پیغمبر خدا بوده باشد بدین عبارت که مطلب و مقصد او در انجام احکام خدا و تنزئید خلال و حرمت او بوده باشد رابعاً باید که تعلیم خودرا مجبوراً مقبول خلق نسازد زیرا واضح است که ایمان آوردن بخدا

و اورا دوست داشتن و قلباً تابع احکامش گشتن مجبوراً میسّر نمي گردد بلکه جبر در این امورات بایمان و اطاعت قلب مانع است * پس اگر کسي ادّعاي نبوت نماید و در خود او و در تعلیمش تمامي آن علامات و شروطي که در این جا و در دیباجه ذکر نموده ایم ظاهر و هویدا گردد در آن وقت یقین است که ادّعاي او صحیح و خود او هم في الحقیقت پیغمبر خدا است *

فصل اوّل

در تحقیق و تشخیص این ادّعا که مي گویند که خبر رسالت محمد در کتب عهد عتیق و جدید مسطور است

بنابر مضمون قرآن یکي از دلائلي که محمّد از جانب خدا آمده باشد این است که مسیح در انجیل در خصوص آمدن او خبر داده باشد چنانکه در قرآن یعني در سورة الصّف نوشته شده است که مبشرا برسول یاتي من بعدي اسمه احمد یعني یسوع به بني اسرائیل گفت که من مژده دهنده ام از براي رسولي احمد نام که بعد از من خواهد آمد ظاهر است که اگر چنانچه بعد از مسیح رسول حق مي بایست مبعوث گردد هر آئنه لازم مي بود که خبر او در انجیل ثبت و اشاره گشته باشد تاکه باین طریق اورا از پیغمبران کاذب جدا سازند و اورا حق دانسته قبول نمایند زیرا که مسیح در انجیل خبر داده است که بعد از من پیغمبران کاذب خروج خواهند کرد و بمسیحیان بتاکید تمام در این باب امر نموده است که از چنین پیغمبران احتیاط و احتراز نمائید چنانکه این معني در آیات ۲۴ الی ۲۶ فصل ۲۴ متّي و ایضاً در آیهٔ ۱۵ فصل ۷ متّي مرقوم شده است امّا

کسي که انجیل‌را ملاحظه نموده یا ترجمه اش یا اصل‌را در زبان یوناني از اول تا آخر خوانده باشد باو معلوم خواهد شد که در هیچ صفحه و سطرش چنین سخني و حرفي و چنین آیهٔ که مطابق مضمون آیهٔ مزبورهٔ قرآن باشد یافت نمي شود و در هیچ موقعي لفظ احمد و یا خبر آمدن محمد دیده نمي شود پس دعوي مذکوره باطل گردید * و اگر کسي بگوید که آیا چگونه مي توانست شد که لفظ مزبوره در انجیل یافت نمي شد و باز محمد چنین دعوي مي کرد جواب این است که محمد یا سهواً یا عمداً چنین دعوي خلاف کرده است محمد أمي بود و علمي از زبان یوناني و عبراني که زبانهاي انجیل و توریت است نداشته است و بنابر این انجیل‌را نخوانده بود پس اگر کسي که از زبان یوناني علمي داشته و انجیل‌را دیده بود از راه خاطرداري محمد یا از سبب دیگر باو گفت که در انجیل خبر تو موجود است و مسیح در حق تو چنین فرموده است که بعد از من رسول احمد نام خواهد آمد او در سهو افتده سخن آن شخص‌را باور کرد و خوش گردید که بدین طریق قابو و فرصت یافته قول مسیح‌را دلیل اثبات دعوي رسالت خود گرداند یا شاید قصداً آن دعوي خلاف‌را بمیان آورده باشد تا عربان و عامیان از مسیحیان بطریق اولي بر او ایمان آرند و رسالت او قبول کنند زیرا که نام یسوع مسیح در آن وقت درمیان عربان مشهور و معزّز بود و بعد از بروز دعوي اگر کسي که انجیل‌را خوانده بود مي گفت که نام احمد در هیچ یکي از مواقع انجیل یافت نمي‌شود محمد و اصحاب او دعوي تحریف انجیل پیش آورده مي گفتند که نسخ انجیل شما تحریف گشته اند لهذا لفظ مذکور در اینها باقي نیست لیکن در اصل نسخ بوده است و هرچندي که در قرآن ذکر نگردیده است که آن آیه در کدام باب انجیل یافت مي شود نهایت مفسّرین قرآن و علماي اسلام چند آیات توریت و انجیل‌را در کتابهاي خود شان ذکر نموده اند که بنابر گمان و ادعاي خود شان خبر آمدن محمد در آنها مرقوم شده است

پس ما نیز بعض آن آیات‌را ذکر نموده مشخّص نمائیم که آیا في الحقیقت خبر و اشارهٔ آمدن و حق بودن محمد از مضامین آن آیات مفهوم مي گردد یا نه *

آیهٔ نخست که علماي اسلام ذکر مي نمایند و عمده‌ترین آیات مي پندارند آیهٔ ۱۵ فصل ۱۸ کتاب ۵ موسي است که موسي از قول خدا به بني اسرائیل گفته است که خداوند خدایت از میان شما از برادرانت پیغمبري‌را مثل من مبعوث مي گرداند اورا بشنوید و باز در آیهٔ ۱۸ گفته است که از براي ایشان پیغمبري‌را مثل تو از میان برادران ایشان مبعوث خواهم کرد و کلام خودرا بدهانش خواهم گذاشت تا هر آنچه که باو امر مي فرمایم بایشان برساند در خصوص این آیه محمدیان دعوی مي نمایند که کلمات از برادرانت با عراب منسوب است زیرا که بعضي از طوائف عرب از نسل اسمعیل ابن ابراهیم اند و مي گویند که نبي موعوده از محمد مراد است لاکن هر کس که آیات مزبوره‌را با تفکر مطالعه نموده تعصب‌را کنار گذارد بزودي دریافت خواهد نمود که معني آیه آن نیست که محمدیان بیان کرده اند زیرا که در آیه ۱۵ حضرت موسي بني اسرائیل‌را مخاطب فرموده صاف گفته است که خداوند از میان شما پیغمبري‌را مبعوث خواهد کرد پس اظهر من الشمس است که لفظ از برادرانت نیز بر بني اسرائیل منسوب است نه بنسل اسمعیل که بعضي طائفه اعراب از او بظهور آمدند مگر محمدي یا سهواً یا عمداً الفاظ از میان شما از نظر مي اندازند تا آیهٔ مزبوره‌را مفید مطلب خود گردانند لیکن اگر بالفرض الفاظ مزبوره داخل آیت نمي بود باز مطلب محمدیان حاصل نمي گردید زیرا که اولاً لفظ از برادرانت و از برادران شما اصطلاحي است مشهور و محاوره ایست عام بمعني قوم بني اسرائیل چنانچه از بسیاري آیات توریت معلوم و مثبت مي گردد مثلاً در همان کتاب ۵ موسي در آیهٔ ۷ باب ۱۵ مرقوم است که اگر درمیان شما مسکیني از احدي از برادرانت از هریکي از دروازهاي

تو (یعني از شهرهاي تو) در زمیني که خداوند خدایت بتو مي دهد باشد دل خودرا باو سخت مساز و دستترا ببرادر مسکینت مبند باز در آیهٔ ۱۵ باب ۱۷ مسطور است که بادشاهيرا که خداوند خدایت برمي گزیند البته برخود نصب نما ازمیان برادران خود پادشاهیرا برخود نصب نما و مرد بیگانهٔ که از برادرانت نباشد مختار نیستي که برخود مسلّط نمائي باز در آیهٔ ۱۴ باب ۲۴ مذکور است که مزدوري که فقیر و مسکین است خواه از برادرانت وخواه از غریباني که درزمینت و در اندرون دروازهایت باشند زور منما پس از این آیات واضح و آشکار است که مصداق لفظ از برادرانت خود قوم بني اسرائیل است و بنابراین در آیهٔ مزبوره نیز الفاظ مذکوره از قوم خود بني اسرائیل مراد دارد بدین مضمون که خدا آن نبيرا ازمیان تو از برادرانت یعني از قوم خود تو نه از قوم دیگر مبعوث خواهد نمود پس لفظ برادرانت از راه تاکید علاوه شده است ثانیاً از آیات توریت آشکار و مثبت مي گردد که پیغمبر وعده شدهٔ به بني اسرائیل یعني آن ذرّیه وعده شدهٔ بابراهیم که بسبب وي همه طوائف عالم برکت خواهند یافت از نسل اسحاق و یعقوب مبعوث خواهد شد نه اینکه از نسل اسماعیل چنانکه از آیات آتیه ظاهر و آشکار است یعني از آیات ۱۰ الي ۱۲ فصل ۲۱ کتاب اول موسي که در آنجا مرقوم است که ساره بابراهیم گفت که این کنیزک (یعني هاجرهرا) و پسر اورا (یعني اسماعیلرا) اخراج نماي زیرا که پسر این کنیزک با پسر من اسحاق وارث نخواهد شد و در آیه ۱۲ خداي تعالی بابراهیم مي فرماید که بجهته این جوان و کنیزک درنظرت ناخوش نیاید هرچه که ساره بتو گفته باشد قولشرا استماع نما زیرا که ذریهٔ تو از اسحاق خوانده مي شود و درآیهٔ ۱۸ باب ۲۲ همان کتاب مرقوم است که خدا بابراهیم فرمود که تمامي امّتهاي زمین از ذرّیهٔ تو برکت خواهند یافت چونکه فرمان مرا اطاعت نمودي و در آیات ۱۹ الي ۲۱ فصل ۱۷ همین کتاب مرقوم است که خدا

بابراهیم گفت که عهد خودرا با اسحاق و ذرّیهٔ او ثابت مي کنم یعني آن پیغمبر بزرگ و رهانندهٔ موعوده از اولاد اسحاق ظهور خواهد یافت نه از اولاد اسماعیل وایضاً در آیات ۳ و ۴ فصل ۲۶ همین کتاب خدا این وعدهٔ خودرا تکرار نموده باسحاق ابن ابراهیم می گوید که تمامي امتهاي زمین از ذرّیهٔ تو برکت خواهند یافت و دیگر در آیات ۱۰ الي ۱۵ فصل ۲۸ همین کتاب این وعدهرا خدا به یعقوب ابن اسحاق نیز داد و در انجیل یعني در آیهٔ ۱۶ فصل ۳ نامهٔ بگلتیان مسطوراست که نسل وعده گشته بابراهیم واسحاق و یعقوب که همگي طوائف دنیا از او برکت خواهند یافت مسیح است ثالثاً خود مسیح در آیهٔ ۴۶ باب ۵ یوحنا فرموده است که اگر موسيرا باور مي گردید هرآئینه مرا باور مي گردید زیرا که او درحق من نوشت در این حال که خود مسیح خودرا مصداق خبر موسي ساخته است پس بالتمام واضح و آشکار گردید که دعوی محمدیان باطل و عاطل است * و آیهٔ دیگر که محمدیان از توریت ذکر نموده بمحمد منسوب مي کنند این است که در آیات ۳ و ۴ و آیات ما بعدهاي زبور ۴۵ مرقوم گشته است که اي پهلوان شمشیرترا که جلال و جاه تست بکمرت به بند وبا عظمت خود برخوردار شده سوار شو بسبب حقیقت و حلم و عدالت که دست راست تو چیزهاي مهیبرا بتو نشان مي دهد چون محمد در راه استقرار دین خود شمشیر کشیده بضرب و زور شمشیر کار خودرا از پیش برد لهذا محمدیان آیهٔ مزبورهرا چنین تاویل نموده اند که گویا بمحمد منسوب است لیکن خلاف فهمیده و بیان کرده اند چرا که از آیات قبل و بعد همین زبور تماماً واضح است که امکان ندارد که آیهٔ مذکوره بمحمد نسبتي داشته باشد زیرا بشخصي که درآیه ۳ خطاب مي شود که شمشیر بکمرت به بند در آیهٔ ۶ و ۷ باو خدا گفته شده است و در انجیل یعني در آیات ۸ و ۹ فصل اول نامهٔ بعبرانیان آشکارا بیان شده است که آیهٔ مذکوره بمسیح منسوب است مخفي نماند که در

کتب عهد عتیق دربارهٔ مسیح دو قسم پیش گفتنیها مسطور داشته قسمي شامل فروتني و افتادگي اوست و قسمي شامل مرتبهٔ اعلائیت و الوهیتش است و در بعضي مواضع چنین اتفاق افتاده است که این دو قسم پیش گفتنیها ممزوج بهم مسطور گشته اند و آیات مذکوره بقسم دوم شامل است و بزرگي و قدرت حکمراني مسیحرا بیان مي سازد که بنابر آن حکم آسمان و زمین در دست اوست و حال بنوع غیرمرئي سلطنت جهانرا مي نماید و امورات دنیارا گردش می دهد چنانچه خود او در آیهٔ ۱۸ باب ۲۷ متي فرموده است که تمامي قدرت در آسمان و زمین بمن عطا شده است و هنگامي که در دفعه ثاني بزمین نزول خواهد فرمود بنوع مرئي سلطنت کرده در روز آخر حکم و دیوان با او خواهد بود چنانچه در آیه ۲۲ باب ۵ یوحنّا مرقوم است که مسیح فرموده است که پدر برهیچ کس حکم نمي کند بلکه تمام حکمرانيرا به پسر داده است تا آنکه همه مردم پسررا عزت کنند چنانکه پدررا عزت مي کنند و در آیهٔ ۷ و ۸ باب اول نامهٔ دوم به تسلونیقیان مذکور است که یسوع مسیح با فرشتگان قدرتش از آسمان ظاهر خواهد شد در آتش مشتعل منتقم از آناني که خدارا نمي شناسند و آناني که مژدهٔ خداوند ما یسوع مسیحرا اطاعت نمي نمایند و در باب فرود آمدن مسیح از آسمان در روز آخر جهته انتقام و انصاف در آیات ۱۱ الي ۱۶ باب ۱۹ مکاشفات چنین مسطور است که دیدم آسمانرا کشاده و ناگاه اسپ سفیدي که سوارش براست حقیقي مسمي است و بحق انصاف و جنگ مي نماید و چشمهایش چون شعلهٔ آتش و برسرش افسرهاي بسیار و نامي مرقوم بود که هیچ کس نمي فهمید جز خودش و جامهٔ پوشیده بود که درخون رنگ شده بود و اسمش کلمته الله بود و سپاهیان آسماني بر اسپان سفید سوار شده و حریر سفید درخشنده پوشیده درعقبش مي بودند و از دهنش شمشیر بیرون مي آمد که قبائلرا بآن زند و بر آنها بعصاي آهني حکمراني خواهد کرد و مي خانهٔ

قهر و سخط خداي قادر مطلقرا پامال مي سازد و بر لباس در آن خود اسميرا نوشته دارد که پادشاه پادشاهان و خداوند خداوندان * و ایضاً آیهٔ دیگر که محمدیان از توریت ذکر نموده و بمحمد منسوب و مرجوع داشته اند این است که در آیات اول الی ۴ فصل ۴۲ اشعیا پیغمبر وارد شده است که اینک بندهٔ من که اورا تکیه مي دهم و برگزیدهٔ من که جانم از او راضي است روح خودرا براو مي افکنم تا ازبراي طوائف حکمرا صادر سازد فریاد نکرده و آواز خودرا بلند ننموده آنرا در کوچها مسموع نخواهد کرد نيءِ شکاف شدهرا نخواهد شکست و فتیلهٔ بي نوررا منطفي نخواهد ساخت تا حکم براستي صادر گرداند غفلت نکرده تعجیل نخواهد نمود تا آنکه حکمرا بر روح زمین قرار دهد و جزائر منتظر شریعتش باشند حال از خود الفاظ آیه بواضحي تمام آشکار و یقین مي گردد که آیات مزبوره بمحمد نسبتي ندارند زیرا که در محمد آن فروتني و افتادگي و چنین حلم و تحمّل و اعلی تعلیم نبود بلکه او بعساکر و طوائف خود سردار گشته با آناني که باو بیعت و اطاعت نمي نمودند مجادله و مقاتله کرده و اکثر اوقات بتدارک جنگ و جهاد مشغول بود بلکه این آیات بمسیح منسوب اند چنانچه در انجیل در آیات ۱۵ الی ۲۱ فصل ۱۲ متّي بآشکاري تمام باو نسبت داده شده اند و افتادگي و حلم مسیحرا اظهار مي نمایند که در حیني که در دنیا بود بهمان طریق رفتار نمود و بظلم و جبر متحمّل گشت و ماوراي این درآیات مزبوره منتشر گشتن تعلیم مسیح در تمام عالم بیان شده است چنانکه تا حال انجام یافته و یوماً فیوماً در انجام یافتن است زیرا که بالفعل مسیحیان دو مقابل محمدیان مي باشند و روز بروز در تزائد اند چنانچه در این ایّام ملّت مسیحیّه در اکثر جزائر و ولایات عالم مشهور و برقرار گشته است اگرچه این مرحله که آیات مزبوره در انجیل بمسیح منسوب گشته اند دلیل کافي و شافي است که بهیچ وجه بمحمد اشاره ندارند باز بآن اعتراض نیز توجّه کنیم که بعض محمدي نموده و گفته اند که در این صورت

که در آیهٔ اول و ۶ باب مذکورهٔ اشعیا نبی گفته است که آن بنده یعني آن نبي موعوده از براي طوائف حکم‌را صادر خواهد کرد و نور آنها خواهد بود پس ظاهر است که رسالت او عام خواهد بود و حال آنکه رسالت مسیح جهت بني اسرائیل بوده زیرا خود او در آیهٔ ۲۴ باب ۱۵ متّي گفت که من فرستاده نشده ام مگر بجهت گوسفندان گم شدهٔ خانهٔ اسرائیل و دیگر انکه در آیهٔ ۱۱ نبي فرموده است که بیابان و شهرهایش و قریهاي مسکون قیدار آواز خودرا بلند سازند و متمکّنان در صخره ترنّم نموده از سر کوهها گلبانگ زنند چون لفظ قیدار نام طائفهٔ عرب بوده بعربان منسوب است لهذا مي گویند که لفظ مذکوره بمحمد منسوب و خبر اوست جواب این است که از لفظ قیدار نه مسیح مراد است نه محمد بلکه صرف طوائف عرب یعني اشعیا نبي در آیات ۴ الي ۱۲ از راه پیشینگوئي منتشر گشتن دین مسیحیه‌را در تمام عالم بیان کرده و در آیهٔ ۱۱ گفته است که مسکون قیدار نیز یعني عربان نیز در آخر وقت بمسیح ایمان خواهند آورد و در نام او سرود و ترنّم خواهند کرد چنانچه در همین خصوص در آیهٔ ۶ و ۷ باب ۶۰ اشعیاء گفته است که کاروان شتران و جمّازهاي مدیان و عیفاه ترا (یعني کلیسیاي مسیحي‌را) مستور خواهند کرد تمامي اهل شبا حاضر شده طلا و بخوررا خواهند آورد و اوصاف خداوندرا اخبار خواهند کرد تمامي گوسفندان قیدار نزد تو گرد آمده قوچهاي نبایوث بکارت خواهند آمد و بر مذبحم برضامندي بر خواهند آمد و خانهٔ جلال خودرا جلیل خواهم کرد

* و در باب رسالت مسیح بدان که آن هم خاص است و هم عام بدین مضمون که مسیح اول جهت بني اسرائیل آمده بود و وقتي که تبلیغ رسالت بآنها کرد و کار و مطلب او نسبت بآنها تمام شد در آن حال با شاگردان خود که قائم مقام او بودند حکم فرمود که بهمگي جهان رفته جمیع خلائق‌را باین مژده (یعني بانجیل) ندا نمائید که هرآنکو ایمان مي آرد و غسل تعمید مي یابد ناجي خواهد شد لیکن آنکه ایمان نمي آرد بر او

حکم خواهد شد چنانچه در آیهٔ ۱۵ و ۱۶ باب ۱۶ مرقس مرقوم است مخفي نماند که رسالت و معاملات مسیح مانند رسالت پیغمبران نیست زیرا که رسالت آنها با مرگ شان تمام شد مگر معاملات او در خصوص نجات مردم بعروج وي تمام نگشته بلکه تا روز آخر جاري است و ماوراي آیه مزبوره مسیح در آیات دیگر نیز عمومیت رسالت و نجات خود صاف بیان فرموده است مثلا در آیهٔ ۱۲ باب ۸ یوحنا مسیح گفته که من نور جهانم و آن کس که مرا پیروي نماید در تاریکي راه نخواهد رفت بلکه نور زندگي‌را خواهد داشت و ایضا در آیهٔ ۵۱ باب ۶ یوحنّا فرمود که منم آن نان زندگي که از اسمان پائین آمده است اگر کسي از این نان بخورد تا ابد خواهد زیست و آن نان که من خواهم داد جسم من است که منش براي زندگي جهان خواهم داد و ایضا در آیهٔ ۱۶ باب ۱۰ یوحنّا گفته است که گوسفندان دیگر دارم که از این گله نیست مرا بایست که آنهارا نیز بیاورم و آواز مرا خواهد شنید پس یک گله خواهد بود و یک گله‌بان باز در آیهٔ ۱۱ باب ۱۸ متي مسیح فرموده است که فرزند انسان (که عبارت از خود اوست) آمده است که گم شدگان‌را نجات دهد در این حال که لفظ گم شدگان بمعني عام آمده است پس مسیح در این آیت نیز بر عمومیّت نجات خود اقرار نموده است و یحیي وقتي که مسیح نزد او آمد و گفت که اینک برهٔ خدا که گناه خلق جهان‌را رفع مي کند چنانچه در آیهٔ ۲۹ باب اول یوحنّا مرقوم است و ایضاً در آیهٔ ۲ باب ۲ نامهٔ اول یوحنّا مسطور است که یسوع مسیح بجهت گناهان ما نه گناهان ما و بس بلکه همهٔ جهان کفارت است و ایضاً در آیات ۱۰ و ۱۱ باب ۲ فیلپیان مذکور است که خم گردد باسم یسوع هر زانوي از اهل آسمان و زمین و آنان که در زیر خاک اند و تا آنکه هر زبان اقرار نماید که یسوع مسیح خداوند است بقصد جلال خداي پدر خلاصه از آیات مزبوره صاف ثابت و بیان گردید که رسالت و نجات مسیح عام است لهذا دعوي محمدیان

بالكل باطل شد و چنين دعوي يا از تعصب و يا از بي خبري ايشان از مطالب انجيل صادر گشته است و بس * و ايضاً آيهء ديگر كه بعضي علماي محمديه از توريت ذكر نموده بمحمد نسبت داده اند آيهء ۷ باب ۲۱ اشعيا است كه در آن جا چنين ترقيم يافته كه او دو دسته سواران اسپان و هم بار خماري و هم بار شتري‌را ديد نظر باين مي گويند كه سوار حمار اشاره بيسوع مسيح است زيرا كه او يک دفعه بر حمار سوار شده و غرض از سوار شتر محمد است چون در اكثر اوقات بر شتر سوار مي گشت بلي علّت اين كه علماي محمديه آيهء مزبوره‌را بطريق مذكور توجيه و تاويل نموده بمحمد منسوب ساخته اند محض از بي خبري است كه از مضمون و مطلب كتب مقدّسه دارند زيرا كه اگر اندكي دقّت كرده و زحمت كشيده تمامي آن باب‌را مطالعه مي نمودند هر ائينه معني صحيح‌را درک كرده ديگر بمحمد منسوب نمي ساختند از آنرو كه از آيات قبل و بعد واضح و لائح است كه آيهء مذكوره نه بمسيح و نه بمحمد رجوعي دارد بلكه مبني است بر بيان محاصره و ضبط نمودن شهر بابل يعني مطلب آيات اول الى ۱۰ باب مذكور پيشينگوي است كه پيغمبر مزبور تخمينا دو بست سال قبل از وقوع بالهام ربّاني ملهم گشته در ضمن آن آمدن سپاه فارس و ماداي بر شهر بابل و زير و زبر ساختن آنرا بيان ساخته است بنحوي كه در آيهء ۲ مرقوم گشته كه اى عيلام (يعني فارس) بر آي و اى مداين محاصره نما و در آيهء ۹ مسطور است كه بابل افتاد افتاد و تمامي تماثيل تراشيده شده خدايانش‌را بر زمين منكسر كرده اند مخفي نماند كه در كتب مقدّسه و در كتب قديمهء يهوديان و سائر ملل سمت جنوبي ايران از قبيل ولايات شوستر و شيراز و غير هما عيلام و طرف شمالي آن كه همدان و آذربايجان و غير هماست ماداي يا مداين خوانده مي شود چنانچه اين فقره بر ضمير مطالعه كنندگان كتب مقدّسه و تواريخ ايّام سلف روشن و آشكار است لهذا آن دو سوار و آن مركب حمار و مركب شتر كه پيغمبر فوق الذّكر در روياي نبوت

ديده و بيان فرموده اشاره بايلغار سپاه فارس است نه بآمدن محمد و سپاه مذكور در زير علم قورش كه عبارت از كيخسرو باشد جمع گشته بر بابل حمله آوردند و آنرا محاصره و تسخير نمودند بنابر اين تصوّرات محمديان كه گويا آيهء مذكوره بمحمد مرجوع باشد باطل است *

علماي محمديان سواي آن آيات توريت چند آيات انجيل‌را نيز در كتب خود شان ذكر نموده و بمحمد منسوب ساخته اند مثلا آيات ۱۶ و ۱۷ و ۲۶ فصل ۱۴ يوحنّا كه در ضمن آنها مسيح بحواريون فرموده كه من از پدر خواهم خواست و او تسلّي دهندهء ديگر بشما خواهد داد كه تا بابد با شما خواهد ماند روح راستي كه اورا جهان نمي تواند پذيرفت زيرا كه اورا نمي بينند و نمي شناسند امّا شما اورا مي شناسيد زيرا كه نزد شما مي ماند و در شما خواهد بود و آن تسلّي دهنده يعني روح‌القدس كه پدر اورا باسم من خواهد فرستاد همان شمارا هر چيز خواهد آموخت و هرچه من شمارا گفتم بياد شما خواهد آورد و ايضاً آيات ۷ الى ۱۴ فصل ۱۶ يوحنّا كه بمعني آيات مذكوره است حال محمديان مي گويند كه اين آيات بمحمد نسبت دارند و تسلّي دهندهء كه مسيح در اين آيات بشاگردان خود وعده داده است محمد باشد امّا قطع نظر از اين كه لفظ پاراقلت و يا فارقليطرا كه لفظ يونائي و ترجمه اش امداد كننده و تسلّي دهنده است بخلاف تفسير مي نمايند و خلاف واقع مي گويند كه معني آن محمود و احمد است بما بقي كلمات و مطالب آيات هيچ متوجّه نمي شوند حال آنكه در آيهء ۲۶ فصل ۱۴ يوحنّا تسلّي دهندهء موعوده روح‌القدس ناميده شده است و گفته شده كه او هر چيزرا بحواريون خواهد آموخت و سخن مسيح‌را بياد ايشان خواهد آورد و در آيهء ۱۶ و ۱۷ مسيح بحواريون مي فرمايد كه او تا بابد نزد شما و در شما خواهد ماند و جهان اورا نمي بيند نهايت واضح و آشكار است كه در هيچ جائي محمد با لفظ روح‌القدس ناميده و مخاطب نشده است و چگونه

امکان داشت که محمد که پانصد سال بعد از حواریون خروج نموده باز سخن مسیح‌را بیاد ایشان بیاورد و ایشان‌را بیاموزد و همیشه نزد آنها بماند و در آنها باشد بدیهي است که هیچ صاحب عقل چنین خیال نخواهد کرد و چنین سخن نخواهد گفت و ایضاً مردمان محمدرا دیده اند لیکن بابت فارقلیط مسیح گفته است که جهان اورا نخواهد دید و اگر دلیل دیگر نیز مي خواهي که از آن هم بالکلیّه واضح و آشکار گردد که تسلّي دهندهٔ وعده شدهٔ بحواریون محمد نباشد این است چنانکه در آیات ۴ و ۵ فصل اول اعمال حواریون مذکور است که مسیح قبل ازصعود خود بشاگردان ملاقات نموده قدغن کرد که از اورشلیم جدا مشوید بلکه آن وعدهٔ پدررا که خبرش از من شنیدید منتظر باشید بدرستي که یحیی بآب غسل مي داد امّا شما چند روز بعد از این بروح‌القدس غسل خواهید یافت و همان حکم مسیح در آیهٔ ۴۹ باب آخر لوقا نیز مرقوم است و چون مسیح بحواریون امر کرده بود که ازاورشلیم مفارقت ننمایند تا که امداد کنندهٔ موعده یعني روح‌القدس بایشان برسد پس اگر این امداد کننده محمد مي بود چنانکه محمدیان مي گویند دراین صورت مي بایست که حواریون نیز تجاوز امرمسیح ننموده نه محض چند روزي بلکه شش صد سال در همان اورشلیم زنده مانده در انتظار محمد بوده باشند زیرا که محمد شش صد و هشت سال بعد ازمسیح خروج نمود خلاصه آشکار است که این گونه سخنان باطل و بیهوده است و این قسم ادّعا نمودن و آیات مذکوره‌را بمحمد منسوب ساختن بالمرّه از عقل و انصاف بیرون است مخفي نماند که امداد کنندهٔ که مسیح بحواریون وعده داده بود روح‌القدس بوده است چنانچه از خود آیات صاف آشکار و یقین مي شود و روح‌القدس که بنابر تعلیمات انجیل مراد از اقنوم ثالث است موافق وعدهٔ مسیح بعد ازده روز از عروج مسیح بر حواریون نازل گشت چنانچه در فصل ۲ اعمال بتفصیل مذکور شده است و بعد از آنکه روح‌القدس

بر ایشان نازل شده و مرتبهٔ رسالت و قوّت معجزه بحواریون عنایت کرده ایشان از اورشلیم جدا گشته در تمام عالم انجیل‌را وعظ نمودند چنانکه این مطالب‌را در آخر باب دوم این رساله ذکر کرده ایم * بعضي محمدي اعتراض نموده می گویند که روح‌القدس پیش ازحواریون بانبیاي سلف داده شده بود و بنابر این در دنیا موجود بود مگر مسیح در باب پاراقلت فرموده است که بعد از رفتن من خواهد آمد و نیز بنابر اصول مسیحیّه روح‌القدس قدیم و غیر مخلوق است پس صفت مکان و زمان بچه طریق باو منسوب می توان کرد و چگونه مي توان گفت که او خواهد آمد و نیز در این صورت که مسیح فرموده است که روح راستي دربارهٔ من شهادت خواهد داد و نسبت حواریون نیز گفت که شما شهادت خواهید داد و باز فرموده است که آن تسلّي دهنده چون بیاید جهانیان‌را بگناه و صدق و انصاف ملزم خواهد ساخت مگر روح‌القدس محض بایمانداران نازل مي شود پس از این همه ثابت مي گردد که پاراقلت دیگر است و روح‌القدس دیگر و روح‌القدس آن روح وحي است که بحواریون حلول کرد و پاراقلت از محمد مراد است که بنابر قول مسیح آمدنش من بعد وي واقع شدني بود فامّا الجواب اولاً جواب کافي و شافي همهٔ این اعتراضات و امثال آنهارا این است که خود مسیح در آیات مذکوره لفظ پاراقلت‌را با لفظ روح‌القدس و روح راستي بیان فرموده و بحواریون گفته است که آن پاراقلت یعني تسلّي دهنده نزد شما خواهد آمد و شمارا تعلیم خواهد داد و شما تا آنکه بر شما نیامده است از اورشلیم جدا نشوید پس اظهرمن الشمس است که پاراقلت و روح‌القدس دو نیست همان یک است پاراقلت یعني تسلّي دهنده نام و صفت از صفات روح‌القدس است زیرا که روحاني تسلّي و امداد ازاوست لهذا این دعوی محمدي که پاراقلت دیگر و روح‌القدس دیگر است باطل و بیجا است ثانیاً روح‌القدس قبل از آنکه در روز دهم عروج مسیح بحواریون نازل

گشته در عالم بوده است و بانبیاء سلف و حواریون نیز داده شده بود مگر آن نزول روح‌القدس که مسیح بحواریون وعده داد و گفت که بعد از عروج من بر شما خواهد آمد و ده روز بعد از عروج بر آنها نازل شد یک نزول خاص بود با کمال تام چنانچه پیش از آن روح‌القدس بهیچ یک از پیغمبران بآن کمال نازل نگشته بود و بنابر این نیز مرتبهٔ رسالت حواریون اعلی است نسبت بمرتبهٔ پیغمبران چنانچه در این اوراق در فصل هفتم باب دوم بیان و مثبت گشته است پس لفظ خواهد آمد بر این نزول خاص منسوب است نه بر این که گویا روح‌القدس قبل نبود یا مقیّد زمان و مکان باشد ثالثاً ظاهر است که روح‌القدس بر جهانیان و بي ایمانان نازل نمي شود چنانکه بر پیغمبران و ایمانداران نازل شده است مگر چنین مضمون از قول مسیح صادر نمي گردد صرف محمدي جهت مفاد خود بدین طریق بیان کرده اند بلکه مسیح چنین فرمود که تسلّي دهنده چون بیاید جهانیان‌را بگناه و صدق و انصاف ملزم خواهد ساخت یعني بوسیلهٔ وعظ انجیل که بواسطهٔ حواریون انجام خواهد یافت روح‌القدس شنوندگان‌را بر گناهان ایشان و بر صدق و راستبازي الهي و نجات که بمسیح حاصل و مهیا گشته است آگاه و ملزم خواهد کرد و آنهارا بتوبه و ایمان خواهد کشید بدان که بنابر تعلیمات انجیل توبه و انابت و ایمان و نیک نیت و قوّت فعل نیک و ادراک روحاني این همه از تاثیر روح‌القدس در انسان بعمل مي آیند چنانچه در باب دوم این اوراق بتفصیل بیان شده است نهایت این گونه تاثیرات روح‌القدس دیگر است و نزول روح‌القدس بر پیغمبران و حواریین دیگر است * آیهٔ دیگر که بعض علماي محمدي از انجیل نقل کرده و خبر محمد ساخته اند آیهٔ ۳۰ باب ۱۴ یوحنّا است بدین مضمون که رئیس این جهان مي آید و در من حصّهٔ ندارد حال مي گویند که از رئیس این جهان محمد مراد است مگر بسیار تعجب است که چنین دعوي بیجا کرده باشند و دلیلي است

واضح و آشکار که بچه قدر از مضامین انجیل بي خبر اند و تعصّب خلاف ایشان‌را چه قدر مضطر ساخته است که آیهٔ مزبوره بمحمد منسوب کرده اند حال آنکه الفاظ رئیس این جهان در آیهٔ مذکوره از شیطان مراد است چنانچه از دیگر آیات انجیل صاف معلوم و یقین مي گردد و همه مفسرین نیز بهمین معني تفسیر کرده اند بدان که بنابر مضمون انجیل آنان که گناه مي کنند بندهٔ گناه مي گردند و گناه مخدوم و مالک آنها مي گردد چنانچه در آیهٔ ۱۶ باب ۶ نامهٔ باهل روم مرقوم است و مالک و پدر گناه و دروغ شیطان است یعني گناه و شر از اوست چنانچه مسیح در آیهٔ ۴۴ باب ۸ یوحنّا بیان فرموده است و بسبب گناه رئیس قدرت هوا یعني شیطان در ابناي بغاوت تاثیر مي نماید و حکم‌راني مي کند چنانچه در آیهٔ اول و دوم باب دوم نامهٔ بافسیان مرقوم است که شمارا که در خطایا و گناهان مرده بودید برخیزانیده است که در آنها برحسب و در روزگار و برحسب رئیس قدرت هوا پیش از این رفتار مي کردید که آن روحي است که حال در ابناي بغاوت تاثیر مي نماید و بنابراین در انجیل گفته شده است که تمام دنیا در تحت حکم شریر و معصیت است چنانچه در آیات ۱۸ و ۱۹ باب ۵ نامهٔ اول یوحنّا مرقوم است که هرکس که از خدا متولّد شده است معصیت نمي نماید بلکه آن کس خودرا نگاه مي دارد و آن شریر (یعني شیطان) بر وي دست نمي یابد ما مي دانیم که از خدا مي باشیم و تمام دنیا در معصیّت خوابیده است مخفي نماند که در اصل زبان یوناني لفظ پُونرُس که در آیهٔ ۱۸ واقع و با شریر ترجمه شده است همان است که در آیهٔ ۱۹ با معصیّت یا شرارت تعبیر یافته است یعني آن لفظ در مقام اول در حالت فاعلیّت آمده است یعني هو پُونرُس که معنیش الشرّیر یعني شیطان است و در مقام دوم در حالت مفعولیّت آمده است یعني تُو پُونرُو مگر در حالت مفعولیّت لفظ مزبور هم مذکّر و هم مستوي مي تواند شد بنابر قواعد زبان یوناني پس اگر مذکّر

باشد در آن حال معني آيه اين خواهد شد كه تمام دنيا در شرير يا در خبيث خوابيده است يعني در تحت حكم شيطان است لهذا بعض مترجم آيه‌را بهمان مضمون ترجمه نموده اند مگر در حقيقت هر دو الفاظ شرير و شرارت همان مطلب‌را بيان مي كنند زيرا آنكه در تحت معصيت و شرارت است در تحت حكم شيطان نيز هست كه آن از اين صدور يافته است و ايضاً در مقام ديگر در انجيل بشيطان و شياطين رؤسا و شاهنشاهان اين جهان گفته شده است چنانچه در آيات ۱۱ و ۱۲ باب ۶ بافسيان مسطور است كه اسلحه تام خدارا بپوشيد تا آنكه نزد شيطنتهاي ابليس توانيد ايستاد از آنجا كه كشتي ما بخون و جسم نيست بلكه با رؤسا و مقتدرين و شاهنشاهان ظلمت اين جهان و اشرار روحاني در ملاء اعلى است خلاصه از آيات مسطوره بخوبي بيان و مدلّل گرديد كه رئيس اين جهان شيطان است خدا رئيس و مالك حقيقي است مگر بسبب گناه شيطان رئيس و مخدوم گناهگاران گشته است و در حالي كه همه مردم بگناه گرفتار شده اند پس بدين مضمون شيطان رئيس همه سركشان اين جهان گشته است ليكن مسيح آمده است كه افعال و حكمت شيطان‌را معدوم سازد چنانچه در آيهٔ ۸ باب ۳ نامهٔ اول يوحنّا مسطور است كه آن كس كه معصيت مي نمايد از ابليس است زانرو كه ابليس از نخست معصيت مي نمود و پسر خدا از اين جهت ظاهر گشت تا كه افعال ابليس‌را ناچيز گرداند و او با اطاعت و زحمات و مرگ صليب خود شيطان‌را مغلوب ساخته و حكومت او بر آنها كه بمسيح ايمان آورند معدوم كرده و آنهارا از تسلط شيطان رهانيده است چنانچه در آيهٔ ۱۳ باب اول بقلسيان مسطور است كه خدا بوسيلهٔ مسيح مارا از قبضهٔ قدرت ظلمت رهانيده بملكوت پسر محبوب خود در آورده است و ايضاً در آيهٔ ۱۴ و ۱۵ باب ۲ نامهٔ بعبرانيان مرقوم است كه او بوسيلهٔ مرگ صاحب اقتدار مرگ يعني ابليس‌را تباه ساخت و آناني‌را كه از ترس و مرگ

همه عمر گرفتار بندگي بودند رهائي بخشيد و ايضاً در آيهٔ ۸ باب ۴ نامهٔ بافسيان مسطور است كه مسيح بر بلندی صعود نموده اسيري‌را (يعني حكومت شيطان‌را) اسير نمود و بمردم انعامها فرمود و ايضاً در آيهٔ ۱۵ باب ۲ نامه بقلسيان مذكور است كه رياستها و قوّتهارا (يعني رياست شيطان‌را) عريان ساخته علانيه رسوا نمود چون در صليب بر آنها ظفر يافت و بآن جنگهاي در عالم غير مرئي كه مسيح با شيطان و شياطين كرده و آنهارا مغلوب ساخته است در آيهٔ ۹ باب ۱۲ مكاشفات نيز اشاره رفته است بدين مضمون كه مسطور است كه آن اژدهاي بزرگ و مار قديم كه بابليس و شيطان مسمي است كه تمام مسكونه‌را مي فريبد بر زمين انداخته شد و فرشتگانش نيز باوي افكنده شدند حال نسبت بآخر حمله كه در اين جنگ روحاني شيطان بر مسيح در وقت زحمات و موت او كرده بود مسيح در آيهٔ مزبوره مي گويد. كه رئيس اين جهان يعني شيطان مي آيد تا جنگ آخرين با من بكند ليكن در من حصّهٔ از چيز خود كه گناه و شرّ است ندارد و نيابد پس بر من غالب نخواهد شد و در آيهٔ ۳۱ باب ۱۲ يوحنّا فرموده است كه اكنون بر اين جهان حكم مي شود و اكنون رئيس اين جهان افكنده خواهد شد يعني حال بوسيلهٔ زحمات و مرگ خود. شيطان‌را مغلوب خواهم ساخت و سزا باو داده خواهد شد و از تخت حكومت بر ايمانداران من انداخته خواهد شد چنانچه در آيهٔ ۳۰ باب ۱۹ يوحنّا مسطور است كه مسيح گفت تمام شد و روح‌را تسليم نمود مراد از لفظ تمام شد اين است كه الحال جنگ من با شيطان تمام شده و آن مغلوب گشته و نجات جهته ايمان آورندگان مهيّا گرديده است و در آيهٔ ۱۱ باب ۱۶ يوحنّا مسيح در باب همان مطلب فرموده است كه بانصاف ملزم خواهد كرد زيرا كه بر رئيس اين جهان حكم جاري شده است يعني روح‌القدس مردمان و ايمانداران‌را ملزم خواهد كرد و آنهارا خواهد فهمانيد كه بر شيطان حكم شده و از مسيح

مغلوب گشته است چنانچه دیگر بر ایمانداران دعوی و حکم ندارد و در آخر شیطان بدریاچهٔ آتش انداخته خواهد شد چنانچه در آیهٔ ۱۰ باب ۲۰ مکاشفات بیان شده است که ابلیس که آنهارا مي فریبد بدریاچهٔ آتش و کبریت در جائي که آن حیوان و پیغمبر کاذب هستند انداخته شد تا ابدالاباد شب و روز معذّب خواهد بود مخفي نماند که شیطان و شیاطین الآن نیز در عذاب جهنّم گرفتار اند لیکن در روز آخر بدیگر سخت‌ترین عذاب انداخته خواهند شد * آیهٔ دیگر که بعض محمدیان از انجیل ذکر کرده و خبر محمد ساخته اند آن است که در آیهٔ ۷ باب اول مرقس بدین مضمون ذکر یافته است که مي آید شخصي بعد از من که از من تواناتر است و من لائق آن نیستم که خم شده دوال نعلینش‌را کشایم حال مي گویند که این آیه‌را مسیح در باب آمدن محمد بیان کرده است نهایت محمدي در این جا نیز غلط کرده و خلاف بیان نموده اند زیرا که اولاً این آیه نه قول مسیح بلکه قول یحیي نبي است چنانچه از آیات پیشین واضح و ثابت مي گردد ثانیاً یحیي خبر مزبوره نه در بارهٔ محمد بلکه در بارهٔ مسیح بیان نموده است چنانچه از آیات ۲۹ و ۳۰ باب اول یوحنا صاف معلوم و یقین مي گردد که در آنجا مرقوم است که یحیي در بارهٔ مسیح گفت که اینک برّهٔ خدا که گناه خلق جهان‌را رفع مي کند این است آنکه در حق او گفتم که شخصي پس از من مي آید و پیش از من است زیرا که پیش از من بوده است و اگر کسي بگوید که در این صورت که مسیح در آن وقت موجود بوده پس نسبت باو یحیي بچه طریق مي توانست گفت که بعد از من خواهد آمد جواب این است که یحیي این مضمون‌را در بارهٔ تعلیم دادن مسیح گفته است چنانچه بعد از آن که یحیي تبلیغ رسالت خود تمام کرد مسیح خروج کرده تعلیم و معجزه نمودن شروع ساخت *

بعضي از محمدیان جهت اثبات مطلب خود سواي آن آیات که ما

در این جا ذکر نمودیم بعضي آیات دیگر از کتب عهد عتیق و جدید استخراج نموده در کتب خود شان ثبت و ضبط نموده اند از آنجمله مصنّف روضة الصّفا در اوائل جلد ثاني و حاجي ملّا محمد رضاي همداني در رسالهٔ خود و مصنّف کتاب استفسار و غیره لیکن از آن آیات که ماوراي اینهاست و در کتب آنها ثبت گردیده بعضي آنها اصلا در توریت و انجیل نیستند و بعضي که هستند اکثر آنها لفظاً و تفسیراً بمسیح منسوب است و برخي دیگر آنها معني دیگر دارد یعني ماوراي آن معني است که محمدیان از راه تعصّب جهت مفاد خود شان تاویل و تفسیر کرده اند چنانکه هر کس که آن آیات‌را در توریت بخواند و به تسلسل آن آیات متوجّه گردد بآساني خواهد فهمید لیکن چون ذکر و تفصیل آن آیات سبب تطویل بود لهذا در این مقام به بیان و ذکر آنها نپرداخته محض به بیان همان آیات عمده که محمدیان از توریت و انجیل دلیل خود ساخته و بمحمد منسوب داشته اند اکتفا ورزیده معني حقیقي آنهارا اظهار و بیان نمودیم زهي سعادت اگر حال محمدیان بدقّت تمام توریت و انجیل‌را مطالعه نمایند البتّه از مطالب آنها بهتر اطلاع بهم خواهند رسانید پس در آن وقت دیگر چنین آیات‌را بتاویلات ناموافق و نامناسب از توریت و انجیل نخواهند آورد و اگر انصاف بدهند بدرستي خواهند فهمید که در توریت و انجیل اصلاً و قطعاً خبر محمد ذکر نگردیده است خلاصه از مطالب مذکورهٔ این فصل بتمامي آشکار و ثابت گردید که بجهت رسالت محمد در کتب مقدّسهٔ عهد عتیق و جدید سخني حتي اشارهٔ هم نیست پس بنابر این ادّعاي محمدیان و مفسّران قران که گویا خبر محمد در توریت و انجیل ذکر شده و رسالت او در آنها بیان گشته باشد بالمرّه باطل و از درجهٔ اعتبار ساقط است فلهذا واضح و آشکار است که دلیلي بجهت ثبوت رسالت محمد در توریت و انجیل ابداً یافت نمي شود *

فصل دوم

در تفتیش و تشخیص این که آیا عبارت قرآن دلیل از خدا بودن آن مي تواند شد یا نه

دلیل دیگر که جهت ثبوت رسالت محمد در قرآن ذکر شده عبارت آن است چنانکه در سورهٔ البقره مرقوم است و اِن کنتم في ریب ممّا نزلنا علي عبدنا فاتوا بسورة من مثله و ادعوا شهدائکم من دون الله ان کنتم صادقین یعني اگر شما در خصوص چیزي که ما به بندهٔ خود نازل کرده ایم متشکي هستید مانند آن سورهٔ بیاورید و شاهدان خودرا ماوراي خدا دعوت نمائید اگر راست گویانید علماي محمدي بمضمون این آیه معتمد گشته همیشه عبارت بي مثل و مانند قرآن‌را بمیان مي آورند و مي خواهند که عبارت قرآن عظیم‌ترین معجزات باشد بمرتبهٔ که از معجزات موسی و یسوع برتري داشته باشد و بنابر این عبارت قرآن‌را بجهت از خدا بودن قرآن و رسالت محمد دلیلي عظیم و قوي مي سازند نهایت کسي که در خصوص این مطلب اندکي تفکر نماید و عبارت قرآن‌را بانصاف تشخیص دهد بآساني خواهد فهمید که عبارت قرآن دلیل درستي آن نمي تواند شد زیرا که

اوّلاً اگر بالفرض قبول کنیم که عبارت قرآن دلیل از براي حق بودن آن باشد باز دلیل ناقص است بسبب آنکه محض آن کساني که زبان عربي‌را تماماً و کاملاً خوانده واقفیّت کلّي در آن زبان دارند این دلیل‌را مي توانند فهمید و بس لیکن سائر اشخاص عالم في نفسه خود شان بفهمیدن این دلیل ابداً قادر نخواهند بود بلکه باید که بنابر قول علماي چند سکوت اختیار نموده اعتقاد نمایند که افضلیت عبارت قرآن در انتهاي مراتب

است و بدین جهت کلام خدا است نهایت در قلب شخص دقیق با فکر رقیق باز این شبه و شک خواهد ماند که شاید علماي عرب سهواً در این باب بفکر خلاف افتاده اند زیرا که طائفهٔ بني نوع انسان چه از عالم و چه از عوام از سهو و خطاي عاري و بري نیستند و آن شخص دقیق و فکر نماینده نیز باین فکر خواهد افتاد یعني علمائي که این ادّعارا مي نمایند شاید سبب این باشد که اطاعت کنندگان قرآن اند و منظوري که دارند این است که بسبب اطاعت و اعتقاد مردم بقرآن ریاست و حرمت و دولت آنها زیاده گردد و بهمین سبب تا حال باین امر راضي گشته جهت استقرار فوائد دنیوي خود شان در این باب اتّفاق نموده اند چنانکه علماي بت‌پرستان باوجود آنکه خود شان در جهل و فریفتگي برقرار هستند لیکن باز بجهت فریفتن مردم از ایّام قدیم تا اکنون با یک دیگر همداستان گشته متفق اللفظ ادّعا مي نمایند که کتاب دروغ و جعلي آنها از جانب خدا است و حال آنکه علماي بت‌پرستان در اعداد و کثرت در مقابل عدد علماي عرب و اسلام بسیار زیاده اند چنانکه صدق این معني بر سیّاحان جهان و تواریخ خوانان واضح و عیان است پس عبارت قرآن اگر احیاناً مي توانست که دلیلي باشد باز بدیهي است که بجهت فراغت قلب جویاي حقیقت آن سکوت و یقیني که لازم است نمي تواند داد بلکه اورا همیشه در تردد خواهد گذاشت و این مرحله که انجیل چنین دلائلي دارد که خواص و عوام آنهارا بآساني مي فهمند و ایمان آورنده در قلب خود از حقیّت انجیل یقیني کلّي حاصل مي نماید در باب گذشته ذکر نمودیم *

و اگر کسي بگوید در این صورت که همه کس معجزات موسی وغیره‌را ندیده اند و نتوانستند دید لهذا دلیل معجزه نیز مانند دلیل عبارت قرآن ناقص است جواب این است که درمیان این و آن فرق کلّي است فصاحت کلام و دریافت و درک لطافت آن داخل علوم جهاني است و

بنابر این صرف صاحب علم این چنین دلیل‌را خواهد فهمید لیکن دلیل معجزه بمشاهده نسبت دارد چنانچه خواص وعوام که معجزات موسیٰ و یسوع و حواریون‌را دیده بدین طریق از رسالت آنها یقین حاصل کردند پس برای دریافت این دلیل علم ضرور نشد و جهت افادهٔ آنان که من بعد بوده و هستند و خواهند بود معجزات موسیٰ و یسوع و حواریین در توریت و انجیل بتفصیل مسطور اند و در حالی که ایمان آورنده بمسیح از آن دلائل که در باب گذشته مذکور شده و بسبب تبدیل دلی و یافتن شفا از بیماری اندرونی وتحصیل تسلّی وآرام حقیقی در دل خود یقین تام حاصل نموده است که توریت و انجیل کلام حق است در این صورت معجزاتی که در آن کتب مذکور و بیان شده اند جهت او همچنان دلایل قوی اند که برای ناظرین بوده اند و جهت تحصیل این تبدیل دلی و آرام درونی علم و فضیلت لازم نیست محض ایمان حقیقی بمسیح درکار است وبس چنانچه در باب گذشته بتفصیل بیان گشت *

ثانیاً اگر چنانچه این امررا قبول نمائیم که بلی تا حال در لسان عربی مانند قرآن کتاب یا عبارتی نوشته نشده است از این مرحله محض این صادر می شود که قرآن در لسان عرب از تمامی کتب عرب در عبارت افضل است نه آنکه عبارت قرآن از تمامی کتب لسانهای مختلف که در جهان می باشند افضل و یا کلام الهی باشد پوشیده نماند که در زبانهای یونانی و لاطین و انگلیس و جرمن و سائر لسانها چنان کتب تصنیف گشته اند که در عبارت بالمراتب از قرآن افضل اند چنان که این مطلب بعلمای فرنگستان واضح و آشکار و درمیان آنها مشهور است و بعضی از آنها که لسان عرب‌را آموخته و در آن علم سر رشتهٔ تام بهم رسانیده کتب عربیه‌را مطالعه نموده اند می گویند که بعضی کتب عربی مثلاً مقامات حریری و مقامات همدانی در عبارت کلام موافق قرآن بلکه از آن هم افضل اند و هر چندی که ادّعای این اشخاص در حضور محمدیان اعتباری ندارد و از راه

تعصّب و رعایت مآل کار خود شان سخن آنهارا قبول نمی نمایند نهایت بسبب همین جانب داری شهادت خود محمدیان نیز در خصوص عبارت قرآن در نزد سائر ملل هیچ قوتی و عتباری نخواهد داشت نهایت مخفی نماند که بعض علمای عرب نیز اقرار داشته اند که عبارت قرآن اعجاز و لاثانی نیست چنانچه شاه اسمعیل در تواریخ خود در باب فی امته المسلمین در بارهٔ فرقهٔ مزداریه چنان مسطور کرده است * المزدارية اصحاب عيسي بن صبيح المكني بابي موسیٰ الملقب بالمزدار ويسمي راهب المعتزلة لانه تزهد و انفرد عن اصحابه بمسائل قبيحة جدا منها ان الناس قادرون علي مثل هذا القران فصاحةً و نظماً و بلاغةً و هو الذي بلغ في القول بخلق القران * یعنی مزداریه اصحاب عیسی ابن صبیح بودند که کنیت او ابی موسیٰ و لقبش مزدار بود و براهب فرقهٔ معتزله نامیده می شد زیرا که او زهد کرد و از اصحاب خود بسبب مسائل قبیحه انفراد وتجرّد اختیار کرد بعض از آن این است که انسان قادر است بر مثل این قران در فصاحت و نظم و بلاغت و این کس مبالغه کرد در سخن بر این که قرآن مخلوق است * ومصنّف شرح المواقف در باب مزدار گفته است که او دعوی کرد که عرب چنین کتاب که بهتر از قرآن باشد (احسن منه) می توانند تصنیف کرد دیگر شهرستانی در کتاب خود در این امر نسبت مزدار بدین طریق نوشته است که ابطاله اعجاز القران من جهة الفصاحة و البلاغة * یعنی او باطل کرد این امررا که قرآن از روی فصاحت و بلاغت اعجاز باشد و نظام گفته است که من حيث الاخبار عن الامور الماضية و الاتية و من جهة صرف الدواعي عن المعارضة و منع العرب عن الاهتمام به جبرا او تعجيزا اذا لوخلا هم لكانوا قادرين علي ان ياتوا بسورة من مثله بلاغة وفصاحة و نظماً یعنی از روی حیثیت اخبار زمانه گذشته و آینده و از روی بر گردانیدن و باز داشتن دعوی از بحث و معارضه و باز داشتن خدا عرب‌را از اهتمام آن بواسطهٔ سراسیمگی یا از روی عاجزی هرگاه که

از آنها علیحده مي شدند هر آئينه قادر بودند برين كه سوره مثل آن بياورند در بلاغت و فصاحت و نظم * حال اگرچه شارعين قول اينها قبول نمي كنند بلكه آنرا در جاي كفر مي دانند باز آن قدر از مواضع مذكوره معلوم و يقين مي گردد كه علماي عرب در باب عبارت قرآن متّفق نيستند بلكه بعض آنها عبارت و فصاحت قرآن افضلترين و لاثاني نمي دانند *

ثالثاً هرگاه بالفرض قبول نمائيم كه عبارت قرآن در زبان عربي بي مثل و مانند است و كلام خدا بودن آنرا فقط عبارت گواه و دليل باشد پس عبارت بي مثل و مانند يك كتاب اگر دليل و گواه از جانب خدا بودن آن باشد در آن صورت لازم مي آيد كه همگي آن كتب مشهوره كه در ايّام القديم در زبان يوناني و لاطين نوشته شده اند و هم آن كتب مشهورهٔ كه در اين ايّام بر زبان انگليسي و جرمني و فارسي و سائر زبانها مرقوم گشته اند كه تا حال در عبارت مانند آنها كتابي در آن زبانها نوشته نشده است بايد كه تمامي آنها نيز از جانب خدا بوده باشند و همچنين كتاب ويد نام كه كتاب ديني هندويان است و آنها ادّعاي از خدا بودن آنرا مي نمايند اگرچه تعليم بت‌پرستي‌را مي دهد پس باز بايد كه او نيز بعلّت عبارت خود كلام الهي باشد و اگر چنانچه ادّعاي علماي اسلام در باب عبارت قرآن اين باشد كه عبارت او از عبارت تمامي كتبي كه در جهان هستند افضل است البتّه قبل از اين ادّعا مي بايد كه علماي اسلام همگي لسانهارا آموخته و كتبي كه در سائر زبانها نوشته شده بخوانند يعني واضح است كه مادامي كه خواندن زبان عبراني و يوناني و لاطين و جرمن و انگليس و فرانس و هند و چين و سائرين‌را تماماً تحصيل نكرده و كتب السنهٔ مذكوره‌را نخوانده باشند نمي توانند كه اين ادّعارا بميان آورده بگويند كه عبارت قرآن از عبارت همهٔ كتب عالم بهتر و افضل است و چون باين امر اقدام نورزيده و بخود شان شايسته و سزاوار ندانسته اند كه كتب و

علوم و مذاهب سائر طوائف‌را جستجو نمايند پس آن جرأت و هنر ندارند كه ادّعاي مذكوره‌را نمايند *

و ربعاً ممكن است كه مطالب ناحق و معاني زشت و سخنان كفر انگيز بچنين كلمات رنگين و عبارات شيرين گفته و نوشته شود كه عبارت آنها در انتهاي مراتب باشد چنانكه اين مرحله نيز درميان بت‌پرستان و سائر طوائف وقوع يافته است و كسان بسيار باين چنين سخنان شيرين و عبارت رنگين فريفته گشته اند پس بنابر ادّعاي محمديان مي بايست كه اين چنين سخنان ناحق و كفر انگيز بسبب افضليّت عبارت حق و كلام خدا بوده باشند * خلاصه از دلائلي كه در باب عبارت قرآن ذكر شد بالكليّة آشكار و معلوم گرديد كه عبارت قرآن خواه بي مثل و مانند باشد و خواه نباشد بجهت از خدا بودن آن و رسالت محمد قطعاً دليل نمي تواند شد

فصل سوم

مبني است بر كلماتي چند در باب اظهار معني قرآن

چون از عبارت قرآن دليل از خدا بودنش صادر نگشت پس بمضمون آن رجوع نموده به بنيم كه آيا از مضامين قرآن بجهت ثبوت حقيّت آن دليلي مي توان يافت يا نه بلي هر كس كه طرفداري‌را بكنار نهاده و بمقام انصاف بر آمده قرآن‌را مطالعه نمايد قبول خواهد كرد كه قرآن خدارا بدين صفات حق و راست بيان مي كند چنانكه در اكثر آيات در باب صفات خدا ذكر شده است كه خدا واحد و قديم و عليم و حكيم و رحيم و رؤف و غفور و كريم است و نيز در آن بيان شده است كه بعد از موت روح انساني ابداً خواهد ماند و بدن قيام خواهد نمود و در روز ديوان نيك

کاران و بدکاران اجر خودرا خواهند یافت و علاوه بر اینها چندین احکام نیز ذکر یافته است که با احکام کتب عهد عتیق و جدید موافقت دارند از این قبیل که بت‌پرستي نکنند و بخدا شریک قرار ندهند و تصویر اورا نکشند و اسم اورا به بي حرمتي استعمال ننمایند دزدي و زنا و قتل بعمل نیاورند و دروغ نگویند و خدارا دوست دارند و ببرادران و اقربا احسان و بفقرا و مساکین رحم نمایند وغیره امّا هر کس که از کتب مقدّسهٔ عهد عتیق و جدید خبردار باشد في الفور باو معلوم و آشکار خواهد گشت که محمد این کلمات و احکام راست‌را از کدام سر چشمهٔ حقیقت برداشته است یعني باو واضح مي گردد که آنهارا از کتب مقدّسه ضبط و نقل نموده است و هر چندي که خود محمد توریت و انجیل‌را نخوانده بود لاکن چون در ایّام محمد در ولایات عربستان مسیحي و یهودي بسیار بودند و از کتاب سیرت الرسل و انسان العیون معلوم مي گردد که ورقه نیز که بني عم خدیجه بود اول یهودي بود و بعد مسیحي گشت و چند روز پیش از آن که محمد دعوي نبوت کرده وفات نمود و مردم ولایت شام هم بالکلیّه مسیحي بودند و محمد نیز قبل از ادّعاي نبوتش با عمّ خود ابو طالب و بعد از آن تنها خودش چند دفعه بعزم تجارت بولایت مذکور رفته بود پس محمد از هر طرف مجال و فرصت داشت که هنگام مماشات با مسیحیان و یهودیان در خصوص کتب و مذاهب ایشان گفتگو نماید و از مذاهب و مضامین کتب آنها همان قدر مطلع و مخبر گردید که آن مسیحیان و یهودیان بقدر وقوّهٔ اطلاع خود شان بمحمد نقل کرده بودند و وقتي که ادّعاي نبوت کرد همان قدررا که شنیده و موافق طبع و راي خود پسندیده و در حافظه داشته بود در قرآن ثبت نمود و بیان ساخت و از همین سبب است که آن تعلیمات انجیل‌را که موافق و مطابق راي و عقل خود ندید در قرآن بیان نساخته و نقل ننمود از آن جمله در قرآن خبر نداد که مسیح پسر خدا و در مرتبهٔ الوهیت است و همچنین آن تعلیمات انجیل‌را نیز بیان

نساخت که قلب آدمي بمرتبهٔ خراب است که عمل ثواب نمي تواند حاصل نمود و در حضور خدا بمرتبهٔ گناهگار است که محض یسوع مسیح اورا از عقوبت گناه مي تواند رهانید و رهاننده و شافي کل عالم همان است و بس و همچنین آن نصائح و احکام انجیل که بتازگي و پاکي قلب و افکار و خواهش آدمي منسوب مي باشند در قرآن بیان ننمود و چون یهودیان و مسیحیان حکایات توریت و انجیل‌را بطریق صحیح بمحمد نقل نکرده بودند یا آنکه صحیح نقل کرده لیکن محمّد آنهارا درست ضبط و حفظ نکرده بود لهذا در سهو افتاده حکایات کتب مقدّسه بعینه و بطریق صحیح در قرآن نقل نگشته و نیز در قرآن چنان حکایات بیان شده است که بطریق احادیث جعلي در آن ایّام درمیان یهودیان و مسیحیان شهرت داشت لیکن در توریت و انجیل اصلا نیستند چنانچه من بعد مذکور خواهد شد * و از آن سهوها که در این خصوص در قرآن یافت مي شود چندي‌را بطریق نمونه در این جا ذکر خواهیم نمود مثلاً انچه در اوائل سوره بقره در بارهٔ گفتگوي خدا با فرشتگان در باب خلقت آدم و حکم سجده کردن أو و ابا نمودن ابلیس مرقوم است خلاف توریت است که بنابر آن خدا چنین حکم نداده و ابلیس پیش از خلقت این عالم نافرماني نموده و شیطان گشته ایضاً در اوائل سورهٔ عنکبوت گفته شده که نوح نه صد و پنجاه سال بود که طوفان آمد چنانچه مسطور است ولقد ارسلنا نوحا إلی قومه فلبث فیهم الف سنة الا خمسین عاماً فاخذ هم الطوفان وهم ظالمون * یعني ما فرستادیم نوح‌را بسوي قوم او پس بماند نوح در قوم خود نه صد و پنجاه سال پس گرفت قوم اورا طوفان و آنها گنهگار بودند مگر در آیهٔ ۱۱ باب ۷ کتاب اول موسی مرقوم است که نوح شش صد ساله بود وقتي که طوفان آمد و در آیهٔ ۲۸ باب ۹ مسطور است که نوح بعد از طوفان سه صد و پنجاه سال زنده مانده بود و در اوائل سورهٔ هود بیان است که از فرزندان نوح یک انکار کرد از سوار شدن کشتي و در

آب طوفان هلاک شد چنانچه مرقوم است * ونادي نوح ابنه وكان في معزل يا بني اركب معنا ولا تكن مع الكافرين * يعني خواند نوح پسر خودرا و بود پسرش درگوشهٔ ای پسر من سوار شو همراه من و مباش همراه منکران لیکن در توریت در ابواب ۷ و ۸ و ۹ کتاب اول موسیٰ صاف مرقوم است که همه فرزندان نوح در کشتي بوده از طوفان نجات یافتند و ایضاً در سورهٔ یوسف چنین بیان شده است که گویا یوسف خواهش زن مالک خود کرده بود چنانچه مذکور است * ولقد همت به وهم بها * یعني بدرستي که عورت فکر او کرد و او فکر عورت کرد مگر در باب ۳۹ کتاب اول موسیٰ بوضحي تمام بیان شده است که یوسف بالکل از او انکار کرده در دل خود نیز فکر بدرا جاي نداده بود و ایضاً در اوائل سورهٔ قصص مرقوم است که زن فرعون موسیٰرا پرورش کرد و در جاي فرزند قبول نمود چنانچه گفته است * فالتقطه آل فرعون * یعني برداشت آنرا خویش اوندان فرعون و باز گفته است * قالت امراة فرعون قُرَّة عين لي ولك لا تقتلوه عسي ان بنفعنا او نتخذوه ولدًا وهم لا يشعرون * یعني گفت زن فرعون که براي من و براي تو قرة العين است این‌را قتل مکن شاید بکام ما در آید یا این‌را پسر خود بگردانیم و آنهارا خبر نبود مگر در توریت در باب دوم کتاب دوم موسیٰ صاف گفته است که دختر فرعون موسیٰرا پرورش نموده در جاي فرزند قبول کرده بود و ایضاً در اوّل سورهٔ مریم مذکور است که مریم بمقام دور رفته و یسوع در زیر درخت خرما پیدا شده است چنانچه مرقوم است * فانتبذت به مكانًا قصيًّا فاجاء ها المخاض الي جذع النخلة * یعني آنرا گرفته بر کنار شد در مکان دور باز آورد آنرا درد زه بطرف تنهٔ درخت خرما لیکن در انجیل در باب دوم لوقا بالتفصیل بیان شده است که مسیح در شهر بیت‌اللحم در اصطبل تولّد یافت و بیت‌لحم در ملک یهودیه شهر آبا و اجداد مریم بود حال در این مواضع و امثال آنها محمد سهوا خلاف توریت و انجیل بیان کرده است

یا از این سبب که در حافظه نداشته یا یهود و نصاري باو خلاف بیان کرده بودند والّا محمد بي شک این گزارشات‌را صحیح نقل مي نمودي *

القصّه بانصاف و آساني مدلّل مي توان ساخت که قرآن از تعلیمات وحکایات کتب عهد عتیق و جدید و هم از احادیث یهودیان و مسیحیاني که در ایّام محمد مشهور گشته بود و هم از وقائع و عادات عربان و مجوسان جمع گشته و تالیف شده است یعني در این باب شک و شبه نیست که محمد در ضمیر خود مخمّر ساخته بود که از این مذاهب ثلاثه یعني از مذهب یهودیان و مسیحیّان و عربان آن ایّام مذهب علیحدهٔ اختراع کرده برپا نماید که بدین طریق مردم بآساني مذهب اورا قبول کنند و بهمین سبب هر چیزي که ازین سه مذهب عقل او قبول نمود و موافق راي و مطلب خود دانست آنرا جمع آورده مذهب جدیدي ساخت و در قرآن مرقوم داشت چنانکه تعلیمات قرآن در خصوص صفات خدا و خبر قیامت و روز دیوان و احکام نهي از قبیل قتل و زنا و دزدي و دروغ و احکام امر باطاعت و محبّت خدا و دوست داشتن همسایه و اقربا و سائرین تمامي و همگي اینها از توریت و انجیل برداشته شده و ذکر یافته اند و کسي که کتب مقدّسه‌را خوانده است اگر چنانچه مطالب قرآن‌را با تعلیمات کتب مزبوره مقابله نماید هر آئینه بآساني تمام دریافت خواهد کرد که اخبار و تعلیمات مذکوره نقل شدهٔ کتب مقدسه مي باشند و بهمین طریق در قرآن حکایات بسیار مرقوم اند که از کتب مقدّسهٔ عهد عتیق و جدید برداشته شده اند مثلاً گذارش لوط که در اواخر سورهٔ هود مذکور است تفصیلاً و صریحاً در فصل ۱۹ کتاب اول موسیٰ مسطور است و احوالات موسیٰ و فرعون که در اواسط سورت الاعراف مذکور گشته است در فصول ۳ الی ۱۴ کتاب دوم موسیٰ تفصیلاً تحریر یافته است و نقل یوسف که در سورهٔ یوسف مسطور گردیده است در فصلهاي ۳۷ و ۳۹ الی ۴۷ کتاب اول موسیٰ صحیح و صاف مرقوم است و مقدّمهٔ مریم که در اوائل سورهٔ

مریم نوشته شده است اظهر من الشمس است که آن گذارش از انجیل یعني فصل اول لوقا استخراج گشته است و مانند اینها دیگر حکایات نیز در قرآن یافت مي شوند که از کتب عهد عتیق و جدید برداشته شده اند مگر این قدر تفاوت است که در قرآن یا کم و بیش بیان شده یا با تغیُّر و تبدیل مرقوم گشته اند و سبب تغیُّر و تبدیل حکایات مذکوره‌را سابقاً ذکر نمودیم و از احادیث یهودیان نیز محمد چند حکایات اخذ نموده در قرآن خرد ثبت کرده و بیان ساخته است از آنجمله خلقت آدم و سجده نمودن فرشتگان باو و از خدا دورگشتن شیطان و مفارقت آدم از بهشت که در سورة البقره و اوائل سورة الاعراف مرقوم است و همچنان وقائع ابراهیم و داؤد و سلیمان که ابراهیم بُتهاي پدرخودرا شکست و قوم وي خواستند که اورا بر آتش باندازند و کوهها و پرندگان با داؤد حمد و ثنا خواندند و باد و جن وغیره در تحت حکم سلیمان و فرمان بردار او بودند چنانچه در سورة الانبیاء و سورة النّمل ذکر گردیده است و چگونگي ذکر بهشت و فرشتگان و سوال قبر و تقسیم جهنم بهفت درجه و خبر اعراف و نقل اینکه در روز قیامت زبان و پاي و دست وغیره بر گناهگاران گواهي خواهند داد چنانچه در آخر سوره یاسین بیان شده است و ایضاً غسل و طهارت و این مرحله که وقتي که آب موجود نباشد با خاک تیمّم کنند و امتیاز في مابین خیط ابیض وخیط اسود در روزه و نماز و غیر آنها تماماً از احادیث و تواتر یهودیان است چنانکه در این ایّام نیز این قبیل احادیث و اقوال در کتاب طالموت و گمرا و ضحار و میدراس نام و سائر کتب یهودیان منضبط است و این فقره که یسوع در گهواره تکلّم نموده و در ایّام طفولیت از وی معجزه صدور یافته است چنانکه دراوائل سوره‌ٔ ال عمران و در سورت مریم مي باشد و گذارش اصحاب کهف و الرّقیم که درسورت الکهف ذکر گشته است محمد از احادیث مسیحیان آن ایّام برداشته در قرآن ذکر نموده است چنانکه فقره‌ٔ اول در کتاب احادیث که مسمّي بنقل یا انجیل

طفولیت یسوع مسیح گشته مسطور است و گذارش کهف در کتاب تصنیف کرده‌ٔ افرایم نام یافت مي شود مخفي نماند که مسیحیان از حکایات و از احادیث ایّام سلف محض همان‌را قبول مي نمایند که بانجیل موافقت و مطابقت داشته باشد و دیگر نقل میزان و پل صراط که در قرآن ذکر یافته است از حکایات مجوسان قدیم است چنانکه در کتاب مسمّي به حید که تاریخ و مذهب آن طائفه‌را ذکر مي نماید مسطور است و دیگر کم و کیف گذارشات کعبه و آداب و اعمال حج از جمله‌ٔ عادت و مذهب اعراب قدیم است چنانکه اگر کسي بتواریخ و احوال قدیم آن طائفه رجوع نماید یا اطلاعي بهم رساند خواهد فهمید که خانه‌ٔ کعبه قبل از محمد بت خانه‌ٔ مشهور بود که اعراب آن ایّام بنابر مذهب بت‌پرستي خود شان انجارا زیارت کرده و طواف نموده و بعضي اعمال و اداب دیگررا نیز بعمل مي آوردند لهذا محمد نیز جهت تالیف قلوب اعراب آن ایّام در آن اعمال اندک تغیُّري داده براي استقرار دین خود طواف و اعمال حج‌را برقرار نمود خلاصه اگرچه این گونه حکایات که محمد از کتب مقدّسه و احادیث و حکایات یهودیان و مسیحیان وغیره اخذ نموده در قرآن نوشته است زیاده ذکر مي توانستیم نمود لاکن جهت آگاهي طالبین بهمین قدر اکتفا نمودیم پس در این صورت که هرچه در قرآن سخنان و مطالب حق و درست باشد عاریتهً از کتب مقدّسه تحصیل گشته دیگر بحقیقت قرآن دلیل نمي تواند شد *

باوجودي که در قرآن چند سخنان و مطالب راست و استخراج شده‌ٔ از کتب مقدّسه‌ٔ مسطوره اند باز تعلیم آن با اکثر مطالب و تعلیمات انجیل بالمرّه مخالف و ضد است و همین دلیل عمده ایست که قرآن کلام خدا نیست و مخالفت قرآن با انجیل بدین طریق است که اول در انجیل بصراحته تمام الوهیت مسیح بیان شده است لاکن قرآن برعکس آن الوهیت مسیح‌را انکار نموده اورا محض در مرتبه‌ٔ پیغمبري محسوب نماید

دوم در انجیل واضحاً مسطور گشته که مرگ مسیح کفّارهٔ گناهکاران است نهایت قرآن در خصوص موت مسیح آدمی‌را متشکّی می سازد زیرا که در یک جا مُقرّ و در مقام دیگر منکر مرگ اوست و از این مرحله که زحمات و مرگ مسیح کفّارهٔ ذنوب است بالمرّه انکار می کند سوم در انجیل بیان شده که آن میانجی و وسیله صادق واحد که فیمابین خدا و خلق می باشد مسیح است و عفو گناهان و رضامندی خدا و بخت و سعادت دائمی‌را محض آن کس می تواند یافت که مسیح‌را واسطه و رهانندهٔ خود بداند لاکن محمدیان می گویند که شفیع المذنبین محمد است و خدا بجهت خاطر او گناهگاران‌را می بخشد و قبول کنندگان اورا به بهشت می برد چهارم خدای واحد وابدی خودرا در انجیل باسم اب و ابن و روح‌القدس بیان ساخته است امّا قرآن باین نوع بیان گشتن ذات پاک الهی قائل نیست بلکه محمدی تعلیم تثلیث در مرتبهٔ کفر می شمارند پنجم مسیح در انجیل می فرماید که کتب عهد عتیق و جدید باطل و منسوخ نشده است و نخواهد شد و نیز می گوید که آسمان و زمین بر طرف خواهند گشت امّا کلام من بر طرف نخواهد شد نهایت محمدیان بر عکس این می گویند که بسبب ظهور قرآن توریت و انجیل منسوخ و برطرف گشته اند ششم در کتب مقدّسه آشکارا و بیان شده است که آدمی بسبب اعمال خود نجات نخواهد یافت بلکه محض بسبب ایمان آوردن بریسوع مسیح به قراری که در انجیل مثلاً در آیات ۲۳ و ۲۴ باب ۳ و در آیت ۵ باب ۴ نامهٔ باهل روم و در آیات ۸ و ۹ باب ۲ نامهٔ باهل افسس مذکور است مگر در قرآن گفته شده که آدمی بسبب اعمال حسنه و ثواب نجات خواهد یافت هفتم مسیح در آیت ۴۴ باب ۵ متی بتابعین خود فرموده است که من بشما می گویم که اعدای خودرا دوست بدارید و از برای آنها که بر شما لعن می کنند برکت طلبید و با آنان که شمارا عداوت می نمایند احسان کنید و از بهر آنان که شمارا فحش می دهند و زحمت

می نمایند دعا کنید مگر محمد بامّت خود فرمود که با ملّت غیر جهاد کنید و کسانی‌را که از قرآن بر گردند بقتل رسانید هشتم مسیح چنانکه در آیت ۳۴ الی ۳۶ باب ۲۰ لوقا مذکور است گفت که در آسمان یعنی در بهشت نه تزویج می کنند نه تزویج کرده می شوند زیرا که ایشان مانند فرشتگان خواهند بود و در آیت ۱۷ باب ۱۴ نامهٔ باهل روم مرقوم است که ملکوت خدا اکل و شرب نیست بلکه عدالت و آرام و خوشی در روح‌القدس است مگر محمد برخلاف آن در قرآن بیان فرموده است که در بهشت اکل و شرب و صحبت با حوران خواهد بود و مطالب دیگر نیز در انجیل و توریت می باشند که در قرآن بضدّ آنها بیان شده است نهایت چون تفصیل آنها باعث تطویل می شد لهذا به بیان همین چند فقره اکتفا ورزید پس واضح گردید که تعلیمات قرآن بالمرّه با تعلیمات انجیل مخالف و ضد است و بنابراین قرآن شرط اوّلی‌را که در ابتدای همین باب بجهت شناختن پیغمبر حق ذکر نموده ایم بانجام نمی رساند و چون امکان ندارد که کلام و کتب خدا ضد و برعکس یک دیگر باشند و از دلائل و مطالبی که در باب اول و دوم این رساله در خصوص کتب مقدّسه بیان نمودیم بی شک و شبه یقین گردید که کتب مقدّسه تحریف و منسوخ نگشته و کلام حقیقی الهی می باشند پس از همین مرحله که قرآن بطریق مذکوره ضد و خلاف کتب مقدّسه است یقین کلّی حاصل می شود که کلام خدا نیست و اگر چنانچه بجهت خلاف بودن قرآن سوای دلیل مذکوره دلیلی دیگر نمی بود باز همان دلیل دلیلی است کافی که قرآن از جانب خدا نیست زیرا که در انجیل حکم محکم جاری گشته است که هر کس که در ضد آن گفتگو نماید اگر بصفت فرشته هم ظاهر گشته باشد باز کلام اورا از خدا ندانند چنانکه در آیات ۸ و ۹ فصل اول نامه بگلتیان مرقوم است که اگر ما (یعنی حواریون) یا فرشته از آسمان مژدهٔ (یعنی انجیل) دیگر جز این که ما بشما رسانیدیم برساند ملعون باد چنانچه پیش

گفتم حال نیز مي گويم که اگر کسي شمارا مژده دهد جز آنکه يافتيد ملعون باد پس در اين صورت لازم نمي آيد که در خصوص ردّ قرآن زياده بر اينها گفتگو نمائيم زيرا که همين اختلاف آن با کتب مقدّسه دليلي است کاني و مبرهن که آن از جانب خدا نيست امّا براي طالبان حقيقت دلائلي ديگر نيز ذکر خواهيم نمود که از آنها هم يقين کلّي حاصل مي گردد که قرآن کلام خدا نيست *

اولا اين که سواي دليل مذکوره علامت ديگر که قرآن از جانب خدا نيست اين است که قرآن تقاضا و تمنّاي آدمي‌را رفع نمي سازد زيرا که در ديباجهٔ رساله ذکر نموده ايم که لازم است که الهام حقيقي آن تقاضاي روحاني که خدا در روح و قلب انساني ثبت کرده است رفع و ساکت سازد و نيز در ديباجه ذکر و ثابت نموديم که تقاضاي روح در آن است که آدمي از صفات خدا و از ارادهٔ که او در بارهٔ انسان دارد اطّلاع بهم رساند و از وسائل انجام آن آگاه شود و درحضور خدا بري الذّمه و بي گناه گردد و پاکي قلب و نيکي رفتار حاصل نمايد و بخوش حالي حقيقي و سعادت ابدي برسد و همچنين در ديباجه ذکر و ثابت کرديم که اگر چنانچه کتاب ديني تقاضا و تمنّاي مذکوره‌را رفع نسازد و آدمي‌را بمراتب مسطوره نرساند همين علامتي است واضح که آن کتاب کلام خدا نيست امّا بعد از اطلاع يافتن بر مضامين قرآن معلوم مي گردد که تعليم قرآن در رفع و ساکت ساختن تقاضاي روح آدمي ناقص و عاجز است يعني اگرچه چند مطالب راست و درست در خصوص صفات خدا و احوال قلبي و اطاعت آدمي از کتب مقدّسه انتقال يافته در قرآن ذکر شده است ليکن بآن اکمليّت که در انجيل بيان گرديده و بوضوح پيوسته است صفات خدا و اراده و احکام او و کيفيّت احوال قلب انساني در قرآن بيان و تفصيل نشده است و هم مطلبي که مي بايست آدمي در پاکي قلب بخدا تقرب تمام بيابد در آيات قرآن بالکليّه از نظر

انداخته شده است بلکه بنابر مضمون بعضي آيات قرآن تقدّس و عدالت خدا و پاکي قلب آدمي باطل مي گردد چنانکه ثبوت اين مطلب‌را من بعد تفصيلاً ذکر خواهيم نمود و تقاضاي روح آدمي که بنابر آن آدمي بايد که از گناهان خود و عقوبت آنها رهائي جسته و آزادي يابد تعليم قرآن اصلا رفع نمي سازد و آدمي‌را چنان سر رشتهٔ نمي دهد که بآن درحضور خداي عادل و مقدّس بي گناه و پاک گردد زيرا آن وسائلي که خدا بجهت تحصيل عفو گناهان در انجيل بيان و برقرار فرموده است برکنار نهاده در قرآن چندين وسائل آدمي‌را نشان داده شده است که امکان ندارد که بسبب آنها عفو گناهان خودرا حاصل نموده و از عقوبت آن رهائي يابد چنانکه در قرآن و در ديگر کتابهاي محمديان بيان شده است که آدمي باستصواب توبه و باعمال حسنه و ثواب خود و بنابر رحمت موفورهٔ خدا و بشفاعت محمد و ايمان بر آن آموزش گناهان خود تحصيل مي کند و خدا بسبب همينها از تقصيرات بنده گذشته اورا مقبول درگاه خود مي گرداند نهايت اين عقيده باطل و خلاف است زيزا که در خصوص توبه در اواخر فصل دوم باب دوم اين رساله ذکر و ثابت نموديم که خدا فقط بوسيلهٔ توبه از گناه نمي گذرد و در انجيل بواضحي تمام بيان شده است که خدا محض از گناه آن کس مي گذرد که توبه نموده قلباً بمسيح ايمان آورد امّا هر کس که بمسيح ايمان نياورده مستوجب غضب خدا خواهد بود و بهلاکت ابدي گرفتار خواهد شد چنانکه اين مطالب در انجيل در آيات آتيه يعني در آيهٔ ۱۵ فصل اول مرقص و در آيهٔ ۳۸ فصل ۲ و در آيهٔ ۲۱ فصل ۲۰ اعمال حواريون و در آيات ۱۵ و ۱۶ فصل ۱۶ مرقس و در آيهٔ ۳۶ فصل ۳ يوحنّا ذکر يافته است و اگر کسي بآيات مذکوره رجوع نمايد از اين مطالب اطلاع بهم خواهد رسانيد و همچنين در فصل دوم و سوم باب دوم اين رساله تفصيلا مذکور گشته که آدمي باعمال حسنه خودرا از عقوبت گناهان نمي تواند رهانيد زيرا که از مضمون آيات کتب

مقدّسه بواضحي ثابت گرديد كه همهٔ مردم در حضور خدا گناهگار اند و فعل شايستهٔ ندارند و ابداً قادر نيستند كه يک عمل ثواب بكنند كه تلافي گناهي بوده باشد و نيز در مواقع مذكوره ذكر و ثابت كرده ايم كه بنابر كلام انجيل خدا محض از براي خاطر مسيح در بارهٔ گناهگاران رحيم است و فقط عقائب و نتائج گناهان آن كس‌را محو مي نمايد كه قلباً بمسيح ايمان آورده و اورا رهانندهٔ خود دانسته باشد ليكن كسي كه بمسيح ايمان نياورد و اورا وسيلهٔ و رهانندهٔ خود ندانسته است هر آئينه عفو گناهان خودرا نخواهد يافت بلكه عقوبت آنهارا كشيده در هلاكت ابدي خواهد ماند چنانكه اين معني از آيات سابق الذكر انجيل آشكار و ثابت گرديد و ديگر اين كه گويا محمد شفيع گناهگاران است اين معني بالمرّه خلاف و خيال باطل و ضدّ انجيل است زيرا كه در انجيل صاف بيان شده است كه شافي مذنبين مسيح است و بس چنانچه در آيهٔ ۶ فصل ۱۴ يوحنّا مرقوم است كه مسيح فرموده كه من راه و راستي و حياتم هيچ كسي بنزد پدر بغير از وسيلهٔ من نمي آيد و ايضاً در آيهٔ ۱۲ فصل ۴ اعمال حواريون مسطور است كه بهيچ كس ديگر نجات نيست زيرا كه در زير آسمان نامي ديگر نيست كه بانسان داده شده باشد كه ما بسبب آن نجات توانيم يافت و ايضاً در آيات ۵ و ۶ فصل ۲ نامهٔ اول به تيموتيوس بيان شده كه يک خدا است و درميان خدا و خلق يک واسطه است و او انسان مسيح يسوع است كه خودرا در راه همه فديه داد پس از مضمون اين آيات معلوم و آشكار مي گردد كه هيچ ذاتي و نفسي از عالم علوي و سفلي واسطه و شفيع نيست و نخواهد بود مگر يسوع مسيح و در اين حالت كه محمد از جنس بني نوع بشر است و سهو و نسيان و گناه دراو يافت مي شد پس در اين صورت خود او نيز بشفاعت رهانندهٔ محتاج است آيا در اين حال چگونه ممكن مي شود كه چنين شخص وسيلهٔ و سبب شفاعت ديگران باشد * و اين مرحله كه مي بايست كه شافي و رهانندهٔ

بي گناه و در مرتبهٔ كمال باشد در فصل دوم و سوم باب دوم اين اوراق بيان گشته است مخفي نماند كه مرتبهٔ رسالت بسبب گناه باطل نمي گردد چنانچه گذشت مگر مرتبهٔ شفاعت و در قرآن بآشكاري گفته شده است كه محمد صاحب گناه بوده است بطريقي كه در سورة المومن مسطور است كه * فاصبر ان وعد الله حق و استغفر لذنبک و سبح بحمد ربک بالعشي و الابكار * يعني صبر كن زيرا كه وعدهٔ خدا حق است و از براي گناه خود طلب عفو نما و بربّ خود شام و صباح حمد كن و ديگر در صورت القتال مذكور گشته است كه * فاعلم انا لا اله الا الله و استغفر لذنبک و للمومنين و المومنات * يعني بدرستي بدان كه نيست خدائي مگر خداي واحد و هم از براي گناه خود و هم از براي گناه مومنان و مومنه‌ها طلب استغفار نما و ديگر در همين خصوص در سورة الفتح نوشته شده است كه * انا فتحنا لک فتحا مبينا ليغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر * يعني اينک ما بتو فتح نماياني‌را بيان كرده ايم كه خدا گناه ماضي و مستقبل ترا عفو نمايد و اين كه آيات مزبوره لا شک و شبه بمحمد و نه بقوم او رجوع دارد از ربط كلام خود آيات واضح و آشكار است چنانچه مثلا لفظ لذنبک منسوب بمحمد است و الفاظ للمومنين و المومنات منسوب بامّتان محمد و همچنين از احاديث آتيه نيز بدرستي معلوم و يقين مي گردد كه گناهان گذشته و آينده كه گويا خدا نظر بمضمون آيه مزبوره بمحمد عفو فرموده گناهان امّتش نيست چنانكه بعضي علما ادّعا مي كنند بلكه في الحقيقت عبارت از گناه خود اوست و احاديث مذكوره از اين قرار است كه در صفحه ۴ ورق ۷۵ جلد دوم كتاب حيات القلوب از قول امام جعفر مكتوب است كه محمد شبي در خانه أمّ سلمه بدعا مشغول گشته مي گريست و مي گفت كه خداوندا مرا بر مگردان هرگز بسوي بدي هرچند كه مرا از آن نجات دادهٔ و مرا بخود مگذار يک چشم زدن هرگز در اين اثنا أمّ سلمه بوي گفت كه چون خدا گناه گذشته و آينده ترا آمرزيده است چرا چنين

مي گوئي و ميگرئي فرمود که ای أمّ سلمه چون ایمن شوم و حق تعالیٰ حضرت یونس‌را بقدر یک چشم زدن بخود گذاشت و از او صادر شد انچه صادر شد و ایضاً در صفحهٔ ۲ ورق ۷۷ همان کتاب حدیثي بهمان مضمون از امام محمد باقر منقول است که محمد شبي در خانهٔ عائشه بود و عبادت بسیار مي کرد عائشه گفت چرا این قدر خودرا تعب مي فرمائي و حال آنکه حق تعالیٰ گناه گذشته و آیندهٔ ترا بخشیده است فرمود که ای عائشه آیا بندهٔ شکر کنندهٔ خدا نباشم و در ورق ۳۰۱ همان کتاب مذکور گشته که محمد بامّتان خود خطبه خوانده بعد از حمد و ثناي حق تعالیٰ مردم‌را نصیحت داده در اواخر آن بگناهان خود مقرّ بوده مکرّر فرمود که خداوندا مرا و امّت مرا بیامرز و فرمود که طلب امرزش مي کنم از خدا براي خود و از براي شما وهمچنین بخاري و مسلم روایت کرده است چنانچه در کتاب حصن الحصین در فصل صلوة مرقوم است که محمد بگنهٔ خود اقرار نموده دعا کرد که فاغفرلي ما قدمت وما اخرت و ما اسررت وما اعلنت و ما انت اعلم به مني انت المقدم و انت الموخر انت الله لا اله الا انت یعني مرا مغفرت کن هر گناهي که پیش کردم و هر گناهي که بعد کردم و هر گناهي که مخفي داشتم و هر گناهي که اعلان کردم و هر گناهي که تو از من مي داني توئي اول توئي آخر تو خدا است و بجز ذات تو دیگري نیست و در مشکات المصابیح در کتاب اسماء الله تعالیٰ در باب استغفار و التّوبه از بخاري روایت است که ابي هریره گفت که قال محمد انّي لاستغفر الله و اتوب الیه في الیوم اکثر من سبعین مرة یعني محمد گفت که بدرستي من از خدا استغفار مي کنم و توبه مي کنم هر روز زیاده از هفتاد دفع و دیگر در همان موضع از مسلم روایت است که محمد گفت که انّي لاستغفر الله في یوم مائة مرة یعني بدرستي که من در هر روز زیاده از صد دفعه از خدا استغفار مي کنم و دیگر در همین کتاب در باب الاستعاذه مسلم از قول عائشه روایت کرده که محمد گفت اللهم اغسل خطایائي

بماء الثلج و البرد و نق قلبي کما ینقي الثوب الابیض من الدّنس و باعد بیني و بین خطایائي کما باعدت بین المشرق و المغرب یعني ای خداوند بشو گناهان من بآب یخ و برد و قلب مرا پاک کن چنانچه لباس سفید از چرک پاک مي کنند و گناهان من از من چنین بعید کن چنانچه مشرق از مغرب بعید است و باز در کتاب الصلوة در باب السجود روایت است که قال ابو هریرة کان النبي یقول في سجود اللهم اغفرلي ذنوبي کله دقه و جله و اوّله و آخره و علانیه و سره یعني ابو هریره گفت که نبي در سجده مي گفت یا الهي جمیع گناهانم‌را به بخش چه صغیره چه کبیره چه اوّل چه آخر چه ظاهر چه پوشیده اگر بعض علما مي گویند که در این آیات معني استغفار و مغفرت این است که گناه‌را از مرتبهٔ امکان پوشیده داشتن پس جواب این است که چیزي که از مرتبهٔ امکان بعرصهٔ ظهور و وجود نیامده است ظاهر است که آن وجودي و هستي ندارد یعني معدوم و نیست است و دربارهٔ چیزي که نیست گفتن که هست و شده و گذشته است غیر حق خواهد بود لهذا گناهي که هیچ وقوع نیافته است در باب آن استغفار و مغفرت غیر ممکن و بیجا است بنابر این دعوئي مزبوره باطل و عاطل است و مرتبهٔ امکان‌را با عرصهٔ ظهور و وقوع مساوي دانستن خلاف عقل است و کار خرد مندان نیست بلکه موافق چنین دعوي فرشتگان پاک در صورتي که آنها نیز مرتبهٔ امکان گناه دارند همهٔ ایشان گناهگار خواهند شد اگرچه گاهي گناهي از ایشان بظهور و وجود نیامده است خلاصه در این صورت که از آیات قرآن و مضمون احادیث واضح و مبرهن مي گردد که محمد گناهگار بوده دیگر چگونه امکان دارد که او شفیع و رهانندهٔ گناهگاري گردد پس بنابر دلائل مذکوره واضح است که آدمي بوسائل که در قرآن بیان شده است عفو گناهان خودرا تحصیل نمي تواند نمود و از عقوبت آنها رهائي نخواهد یافت و بهمین سبب در طریقت و اعتقاد قرآن آدمي پاکي قلب خودرا تحصیل نمي تواند نمود و به بخت

حقيقي و سعادت جاوداني نمي تواند رسيد بلكه در گناه خود مانده و بغضب خدا گرفتار گرديده در هلاكت ابدي خواهد ماند در اين صورت تعليم قرآن تقاضا و تمنّاي روح آدمي‌را رفع و ساكت نمي سازد و آدمي‌را بسر منزل نجات نمي رساند پس قرآن جهت تحصيل نجات نامناسب و بي صرف است و بنابراين قرآن شرط اوّل كه در ديباجه جهت تصديق الهام حقيقي ذكر نموده ايم بانجام نمي رساند و بهمين سبب واضح و ثابت مي گردد كه قرآن كلام خدا نيست خلاصه انجيل در اين باب نيز برتري كلّي بر قرآن دارد زيرا كه تعليم انجيل تقاضاي روح ايمان آورنده‌را كاملاً رفع و ساكت مي سازد و اورا بشناختن خدا و احوال قلب خود مي رساند و بسبب نجات مسيح شخص ايمان آورنده عفو گناهان و پاكي قلب و نيكي رفتار تحصيل كرده رضامندي خدارا شامل حال خود مي سازد و بخوش حالي حقيقي و سعادت و جلال ابدي مي رسد چنانكه اين مطلب‌را در باب دوم اين رساله تفصيلاً ذكر نموديم *

ثانياً دليل و علامت ديگر كه قرآن از جانب خدا نيست مطالب ناشايسته ايست كه در او مرقوم يافته اند بطريقي كه برحمت و محبت و تقدس و عدالت خداوندي لائق و مطابق نيستند از قبيل حكايت بهشت چنانكه در سورة القتال مرقوم گشته است كه * مثل الجنة التي وعد المتقون فيها انهار من ماء غير آسن و انهار من لبن لم يتغير طعمه و انهار من خمر لذة للشاربين و انهار من عسل مصفي و لهم فيها من كل الثمرات و مغفرة من ربهم * يعني جنّت موعدهٔ بمتقيان چنين است كه در آن جا نهرهاي آب خراب نشونده و نهرهاي شير كه طعمش تغئير نيابنده است و نهرهاي شراب لذيذ جهت آشامندگان و نهرهاي عسل مصفي و از هر جنس ميوه در آن جا جهت ايشان مي باشد و مغفرت از جانب پروردگار خود خواهند يافت و ديگر چنانكه در سورة الواقعه مرقوم گشته است كه * اوليک المقربون في جنات نعيم ثلة من الاولين و قليل من الاخرين علي

سرر موضونة متكين عليها متقابلين يطوف عليهم ولدان مخلّدون باكواب و اباريق كاس من معين لا يصدّعون عنها و لا ينزفون و فاكهة ممّا يتخيّرون و لهم طير ممّا يشتهون و حور عين كامثال اللؤلؤ المكنون جزاء بما كانوا يعملون لا يسمعون فيها لغوا و لا تاثيما الا قيلا سلاما سلاما و اصحاب اليمين ما اصحاب اليمين في سدر مخضود و طلح منضود و ضل ممدود و ماء مسكوب و فاكهة كثيرة لا مقطوعة و لا ممنوعة و فرش مرفوعة انّا انشانا هن انشاء فجعلنا هن ابكارا عربا اترابا لاصحاب اليمين * يعني آنها كساني هستند كه در جنّات نعيم بخدا تقرب جسته اند بسياري از اوّلين و اندكي از آخرين و بر بالاي مسندهاي مرصّع در مقابل يک ديگر خواهند نشست و بجهت خدمتگاري ايشان جوانان مخلّد در اطراف شان خواهند ايستاد و پياله‌ها و ابريقها و كاسه‌هاي ما لا مال از معين (يعني شراب) كه صداع و مستي آورنده نيست و انواع ثمرات و گوشت طيوررا كه خواهش نمايند و حور العين مانند نو نو مستوره جزاي اعمال ايشان خواهند بود و در آنجا سخن لغو و زشتي نخواهند شنيد مگر كلام سلام سلام‌را و اصحاب يمين چه نيكبخت خواهد بود حال اصحاب يمين و در زير درخت سدر مخضود و طلح منضود و سايهٔ وسيع در كنار آبهاي جاري و درميان ميوه‌هاي بسيار بي قطع و منع و در آنجا زنان شريف پرهيزگار مي باشند و بدرستي كه ما آنهارا بآفرينش مخصوصي آفريده ايم و آنهارا باكره و محبوب شوهران خود و با ايشان هم سنّ نموده ايم بجهت اصحاب يمين بلي كيفيّت جنّتي كه از براي اصحاب يمين مقرّر شده است در قرآن باين طريق ذكر گرديده است و معني آيات آتيه ديگر زياده نالائق و نامناسب است چنانچه در سورة الرحمن مرقوم است كه * فيهن قاصرات الطرف لم يطمثهن انس قبلهم و لا جان * يعني جهت مومنان در بهشت آن چنان حوريان هستند كه محض بشوهر خود توجّه دارند و قبل از شوهر خود شان از انس و از جن اصلا بآنها نرسيده اند و نيز در سورة النباء وارد است كه * ان

للمتقین مفازا و حدائق و اعنابا و کواعب اترابًا و کاسا دهاقا * یعني بدرستي که جهت متّقیان مکان عیش مهیّا گردیده است یعني باغهاي درخت انگور و حوریان نارپستان و شوهر دوست و کاسههاي پر کرده بدیهي است که چنین کلماترا کلام خدا گفتن لائق نیست زیرا که در جنب علم و تقدس خداوندي این قبیل مضامین و معاني لیاقت و مناسبت ندارد نظر باین و سائر آیات قرآن بخت اخروي متابعان محمد در پوشیدن لباسهاي فاخر و نشستن بر بالاي فروش گرانبها و خوردن میوههاي نیک و گوشت لذیذ طیور بهشتي و در نوشیدن شراب لذیذ و شیر و عسل مصفّا وصحبت و رفاقت با حور العین است ومفسّران قرآن و احادیث لذت آنرا دیگر بیشتر بیان مي سازند چنانکه کیفیّت آن در اوراق ۱۶۷ الی ۱۷۱ کتاب عین الحیات و در اوراق ۲۰۱ الی ۲۰۸ کتاب حق الیقین و در مشکات المصابیح در باب صفته الجنته و اهلها و سائر مفصّلاً ثبت و ضبط گشته است و از مضامین احادیث مرقومهء مواضع معلومه بواضحي تمام ظاهر و روشن مي گردد که بهشت اعتقاد محمدیّة بالکلیّه مجازي و جسماني است بدان طریق که هر چیزي که ازخیال آدم نفساني خطور کند در آنجا حاضر است و هر لذّت و عیش و عشرت نفساني و جسماني که قلب انسان میل بآن دارد در آنجا یافت مي شود واضح است که بچنین بهشت امید دادن وامّید بستن آدميرا از تلاش پاکي قلب و نیک افکار باز داشته بخواهشهاي نفساني قوّت و قدرت مي دهد پس چنین بهشت چگونه شایسته و لایق تقدّس خداوندي مي تواند بود و روح آدمي که جهت تعبّد ابدي خلق شده است و لذّت و عیش روحانيرا مي خواهد ومحض به تحصیل حب وقرب الهي و مشمولي لطف و رضامندي خداوندي ساکت گشته خرّم و خوش حال و مالک بخت و جلال مي گردد در چنین لذّات و عیش و عشرت نفساني بچه طریق ساکت وخوش حال مي تواند گردید آیا این گونه آیات قرآن افکار نفساني قلب مطالعه و استماع کنندهرا بحرکت نمي

آورند و آنهارا پرورش نمي دهند و آیا مي شود که خدا خواهشهاي نفسانيرا پرورش دهد و آنهارا بحرکت آورد حاشا بلکه در چنین صورت بتقدّس خدا بحث وارد مي گشت بنابر این بهشت بیان شدهء قرآن دلیلي است واضح وآشکار که آن از جانب خدا نیست *

و دیگر در سورة التحریم مرقوم است * یا ایها النّبي جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم * یعني اى پیغمبر جهاد کن با کفار بشمشیر و بمنافقین بحجّت و بایشان تندي و سختي نما دیگر در سورة البقره مرقوم است که * کتب علیکم القتال و هو کره لکم * یعني مقاتله بشما امر شد و این از براي شما کراهت دارد و دیگر در سورة النّساء مسطور است که * فلیقاتل في سبیل الله الذین یشرون الحیوات الدّنیا بالاخرت و من یقاتل في سبیل الله فیقتل او یغلب فسوف نؤتیه اجرا عظیما * یعني جهاد کنندگان در راه خدا آن کسان اند که مي خرند بحیات دنیا آخرترا و هر کس که در راه خدا جهاد نماید و بقتل رسد یا غالب آید بدرستي که ما باو اجر عظیم خواهیم داد و در سورة الفتح مرقوم است که * تقاتلون هم او یسلمون * یعني قتل کنید شما آنهارا یا آنها مسلمان شوند و دیگر آیه آتیه سورة الانفال نیز باین مطلب منسوب است که * وقاتلو هم حتي لا تکون فتنة و یکون الدّین کله لله * یعني مقاتله نمائید با کافران تا دیگر فتنه نماند و دین بالکلیّه دین خدا باشد و دیگر در سورة النساء مسطور است که * فان تولّو فخذو هم و اقتلو هم حیث وجدتمو هم * یعني کساني که از اسلام روگردان شوند بگیرید آنهارا و بقتل رسانید در هر جا که یابید آنهارا و دیگر در سورة الانعام مرقوم است که * من یشاء الله یضلله و من یشاء یجعله علي صراط مستقیم * یعني هر کرا خدا بخواهد بضلالت مي برد و هر کرا بخواهد درراه راست دامي دارد و دیگر در سورة البقره نوشته شده است که * ان الذین کفروا سواء علیهمء انذرت هم ام لم تنذرهم لا یومنون * ختم الله علي قلوب هم و علي سمع هم و علي ابصارهم غشاوة و لهم عذاب عظیم *

يعني آنائي كه كافر اند تفاوتي ندارد اگر تو بايشان نصيحت دهي يا ندهي آنها ايمان نخواهند آورد خدا دلها و گوشهاي ايشان‌را مهر نموده است و بچشمان آنها پرده كشيده است و مورد عذاب عظيم خواهند گشت و ديگر در سورة الاعراف مسطور است كه * من يهدي الله فهو المهتد و من يضلل فاوليك هم الخاسرون و لقد ذرانا لجهنم كثيرا من الجن و الانس * يعني بهركس كه خدا هدايت نمايد او هدايت خواهد يافت و آنانرا كه بضلالت اندازد هرآئنه هلاك خواهند گرديد و بدرستي كه ما بسياري از جن و انس‌را بجهت جهنم آفريده ايم در اين صورت بنابر مضمون شش آيهٔ اول كه در خصوص جهاد از قرآن ذكر نموديم لازم مي آيد كه محمد وعظ قرآن‌را بضرب شمشير قوّت دهد و مردم‌را بكراهت بايمان آورد و مجبوراً بطريق اسلام قائل و معتقد سازد و هر كس كه دين محمدرا قبول كرده است اگر چنانچه بعد نكول و باز گشت نمايد در هر جاي كه اورا بيابند در همان ساعت مقتولش سازند پس ديگر آدمي بجهت دريافت حقيّت يا غير حقيت قرآن و براي فكر و گفتگو در مضمون و طريقه آن مجال و فرصتي نخواهد يافت بلكه از مضمون قرآن چنين مستفاد مي گردد كه شخص يا جبراً و مكرهاً ايمان آورد يا اين كه بقتل برسد نهايت در اين حال قدرت فاعل مختاري كه از خدا بآدمي داده شده است كه نظر بآن اختيار قبول و ردّ نيك و بد در خود انسان است بالكليّه بر طرف مي گردد و ديگر بنابر مضمون سه آيهٔ آخر كه مرقوم داشتيم فاعل مختاري آدمي بالمرة باطل مي گردد بمرتبهٔ كه جهت ايمان آوردن يا نياوردن هيچ اختيار و قوّت و قدرتي در دست انسان باقي نمي ماند بنابر اين نصيحت و تعليم دادن هم بي فائده و باطل خواهد بود زيرا شخصي‌را كه خدا از ازل كافري و ملحدي قسمت كرده و از براي جهنّم آفريده است ديگر چه فائده دارد كه باو نصيحت و تكليف ايمان نمايند و حال آنكه همان بي ايماني و ملحدي تقدير و قسمت او بوده است پس نظر بمضمون آيات مزبورهٔ قرآن چنان مفهوم

مي گردد كه العياذ بالله خدا مانند پادشاه ظالمي عدالت و مهرباني خودرا از نظر انداخته بعضي از آدميان‌را بجهت ايمان و بعضي‌را از براي كفر و عصيان و جهنّم آفريده و از ازل تقدير لا تغئير ايشان‌را چنين نموده است كه ابدالآباد در دوزخ بسوزند پس بنابر اين خدا نه محض نيكي و خوش حالي بندگان خودرا خواهان است بلكه هلاكت ابدي بعضي‌را خواسته و ايشان‌را از براي همين آفريده است امّا اگر احياناً اين آيات راست و درست بوده باشند هرآئنه لازم مي آيد كه بعدالت و رحمت خداوندي نقصي برسد و جبر و ظلم‌را ملزوم باشد امّا چون نقص در امر خداوندي محال است پس يقين و آشكار است كه كتابي كه چنين آيات در آن مسطور گشته كلام خدا نيست *

در اين باب نيز معني انجيل در انتهاي مراتب از معني قرآن افضل و برتر است چنانكه بختي كه از براي انسان در انجيل وعده شده است نه در خوردن و آشاميدن است بلكه آرام و خوش حالي قلب در روح القدس است يعني در چشيدن لذّت رضامندي خدا است و ايمان آورندهٔ كه در اين عالم قلبا مطيع و محب خدا گرديده است بطريق اولي در آن عالم بخدا تقرب تمام يافته خدارا كاملاً خواهد شناخت و تمجيد و تعبد لائقه بعمل خواهد آورد چنانكه اين مطالب‌را در فصل پنجم باب دوم اين رساله ذكر نموديم و بنابر انجيل در ردّ و قبول حقيقت آدمي فاعل مختار است و اگر كسي اراده و خواهش ايمان آوردن نمايد روح القدس جهت ايمان آوردن و بانجام رسانيدن اراده و احكام خداوندي باو قوت مي بخشد و اگر آدمي خواهش ايمان آوردن نداشته باشد در انجيل نهي گرديده است كه جهت بي ايماني هيچ كس اورا ظلم ننمايد ليكن بچنان كس در انجيل بيان شده است كه بجهت بي ايماني خود آن شخص يقيناً بغضب الهي گرفتار خواهد گشت و ديگر تعليمات انجيل نسبت بقرآن بمراتب شيرين و تسلّي دهنده و آدمي‌را فارغ البال سازنده است

زيرا كه بنابر مضمون قرآن آدمي هميشه در اين شك است كه شايد من يكي از آن كسان باشم كه بجهت بي ايماني و از براي پر ساختن جهنّم آفريده شده اند و بدين علّت ابداً نجات نخواهم يافت نهايت انجيل بهركس آشكارا مي گويد كه مضطرب مباش زيرا كه خدا هيچ كس‌را بجهت هلاكت خلق نكرده وهيچ كس‌را مقدّر جهنّم نساخته است بلكه خواهش محبت موفورهٔ اش اين است كه همگي نجات يافته بخت جاوداني‌را تحصيل نمايند و نيز بيان مي كند كه آدمي محبّت خدارا بآشكاري و يقيني كلّي از آن دريافت مي تواند نمود كه خدا فرزند خردرا بانسانيّت و حقارت و مصلوبيّت سپرده است محض از براي اين كه هر آدمي بوساطت يسوع مسيح از گناهان و عقوبت آنها رهائي يافته بخت جاوداني‌را تحصيل نمايد بشرطي كه آدمي نيز بانجيل معتقد گشته قلباً خدارا دوست دارد و مطيع و منقاد احكام او باشد و بنابر آيات مبينات انجيل فقط آنان بهلاكت مي رسند و بجهنّم اندخته مي شوند كه محبّت خداي‌را كه در مسيح بيان و ظاهر گرديده است قبول نمي نمايند و بمسيح ايمان نمي آورند و اورا رهانندهٔ خود نمي دانند و رفتار بد و بي انصافي و ظلم و ستم‌را شعار و شيوهٔ خود مي سازند *

مخفي نماند كه در قرآن چنين آيات نيز يافت مي شود كه مضمون آنها بخلاف مضامين آيات مذكوره آمده است از اين قرار كه در راه دين اكراه و ظلم و ستم ننمايند و بآن كساني كه از دين اسلام باز گشت نمايند زحمت ندهند چنانكه توضيح اين معني در اين آيات بيان گرديده است مثلاً در سورة البقره كه * لا اكراه في الدّين * يعني در خصوص دين بايد جبر نشود و در سورة الغاشيه مسطور گشته است كه * فذكر انما انت مذكر لست عليهم بمصيطر * (يعني اى محمد) تو نصيحت ده زيرا كه بدرستي كه تو ناصحي و در مادهٔ ايشان حكم و زوري نداري و در سورة النور تحرير يافته است كه * قل اطيعوا الله و اطيعوا الرسول فان تولوا

فانما عليه ما حمّل و عليكم ما حمّلتم و ان تطيعوه تهتدوا و ما علي الرّسول الا البلاغ المبين * يعني (بگو اي محمد) كه اطاعت خدا و اطاعت رسول نمايند امّا اگر باز گشت كنيد باو لازم است كه امري كه سزاوار اوست بعمل بياورد و بشما لازم مي شود كه لازمهٔ خودرا بانجام برسانيد و اگر باو اطاعت نمائيد هدايت خواهيد يافت و الاّ چيزي كه سزاوار رسول ماست محض بآشكاري وعظ نمودن است و در قرآن بضدّ آيات مزبوره چنان آيات نيز مرقوم اند كه در آنها به بي ايمانان چنين تكليف شده و بيان گرديده است كه اگر بقرآن ايمان نياورند اصحاب جهنّم خواهند شد چنانچه بر مضمون اين آيات اختيار قبول يا ردّ كردن تكليف ايمان در انسان باقي است و ايضاً هر چندي كه در اكثر آيات قرآن مسطور است كه يسوع مسيح محض بشر و بنده و پيغمبر بوده است ليكن بضدّ آنها باز در دو موضع قرآن بيان شده است كه مسيح از جنس بني نوع بشر نيست بلكه مرتبهٔ اش اعلي است چنانكه در سورة النسا بيان گرديده است كه * انما المسيح عيسي ابن مريم رسول الله و كلمته القيها الي مريم و روح منه * يعني بدرستي كه يسوع مسيح ابن مريم رسول خدا است و كلمهٔ او (يعني كلمهٔ خدا) كه القاشد بمريم و روحي است از خدا مخفي نماند لفظي كه در اين آيه بمسيح كلمهٔ خدا خطاب شده است انتقال يافتهٔ انجيل است چنان كه در آيهٔ اول و چهاردهم فصل اول يوحنّا مرقوم است كه بود در ابتدا كلمهٔ (يعني مسيح) و آن كلمه نزد خدا بود و آن كلمه خدا بود و همان كلمه مجسّم شده درميان ما قرار گرفت و نيز در قرآن الفاظ روح الله بمسيح منسوب گشته است چنانكه در سورة التّحريم بيان يافته است كه * و مريم ابنت عمران الّتي احصنت فرجها فنفخنا فيه من روحنا * يعني مريم دختر عمران آن است كه بكارت خودرا محصون داشت و از روح خود ما باو دميديم امّا واضح است كه اين آيات ضدّ و خلاف آن آيات مي باشند كه معني آنها بر انكار الوهيت مسيح آمده

است و از این گونه اختلافات که آیات مزبوره و سائر آیات بیک دیگر دارند اگرچه باز دلیل مي توانستیم آورد که قرآن از جانب خدا نیست بسبب آنکه اختلافات معاني و ضد احکام در کلام خدا از جملهٔ صفات ناقصه است لیکن اقدام باین قبیل دلائل و بیان آنرا لازم ندانستیم زیرا از مطالب و دلائلي که تا حال در این فصل در باب معاني قرآن ذکر نمودیم بالکلیّه ثابت و واضح گردید که قرآن کلام خدا نیست وچون تعلیم قرآن چنانکه سابقا ثابت گشت ضدّ وخلاف تعلیم انجیل است و تقاضاي روح آدمي‌را ساکت نمي سازد و بعضي آیات قرآن بتقدس و مهرباني و عدالت خداوندي نقص بهم مي رسانند در این حال واضح و آشکار است که تعلیم و معاني قرآن آن شروطرا که در دیباجه و در ابتداي این باب جهت صدق الهام حقیقي ذکر نمودیم بانجام نمي رساند خلاصه تماماً معلوم گردید که از تعلیم و معني قرآن ابداً دلیل از براي حقیّت و از جانب خدا بودن آن یافت نمي شود بلکه از همان معني و تعلیم بواضحي تام ثابت مي گردد که امکان ندارد که قرآن کلام خدا باشد *

مخفي نماند که مفسّران قران در بعضي اوقات آیات مذکوره‌را بخلاف معني ظاهري لفظ تفسیر نموده بمضمون دیگر تاویل مي نمایند و بجهت پوشیدن نقص آن آیات قانون منسوخیّت بمیان آورده و همین عذررا مایهٔ دلیل خود ساخته مي گویند آیهٔ که بعد نزول یافته است اگر بمضمون آیهٔ قبل ضدّیت داشته باشد آنرا منسوخ ساخته و همه مي گویند که چندین آیات منسوخ شده در قرآن ثبت گردیده است امّا هر کس که اندک فکر کننده و دقّت گیرنده است خواهد فهمید که چنین قاعدهٔ نیز عیب و نقص دارد و در باب آن آیات که منسوخ نگشته لیکن معني ظاهري آنها ناقص و نالائق است مي گویند که آنها معاني باطني دارند و بعضي از امّتان محمد این ادّعارا نیز مي کنند که گویا آیات قرآن نه محض یک معني دارد بلکه در هر حرف و لفظ آن هفت یا هفتاد معاني

باطني مستتر است و هم مي گویند که معني قرآن بآن مرتبه اعلا است که نه شخص عوام بل هر فاضلي نیز بدرک و تشخیص آن قادر نمي باشد و بدین سبب علماي محمدیان بهم‌دینان خود تکلیف مي نمایند که در درک معني قرآن بهمان مرتبه اکتفا نمایند که مفسّران گفته و تاویل نموده اند پس بدین طریق مفسّران و علما عیب و نقص قرآن‌را از خلق پوشیده و از فهمیدن معاني حقیقي قرآن باز داشته اند و علما در تفسیر و تاویل معاني قرآن بمعني ظاهري الفاظ متوّجه نگردیده اکثر آیات قرآن‌را بطریق خواهش و صلاح خود تفسیر کرده و تاویل نموده اند و اگر بالفرض آیات قرآن هفت یا هفتاد معني داشته باشد در آن وقت دیگر کسي نخواهد دانست که معني حقیقي قرآن کدام است که بدان عمل کرده شود و چون مفسّران هفت یا هفتاد معني آیات قرآن‌را پیدا ننموده و در تفسیر معني باطني موافقت ندارند پس تشویش شخص فکر کننده بمرتبهٔ زیاده خواهد شد که نخواهد دانست که در خصوص معني قرآن چه فکر نماید و کدام معني آنرا قبول کند خلاصه اگر چنانچه محمدیان ادّعا نمایند که قرآن هفت معني باطني یا زیاده داشته باشد و یا معني قرآن بدین طریق مي باشد که محض بعضي علما و برخي فضلا مي توانند فهمید پس این مرحله شخص فکر کننده‌را به تشویش تمام انداخته در تشکیک کلّي خواهد گذاشت زیرا که در قلب خود خواهد گفت که اگر قرآن بجهت هدایت همهٔ مردم نازل شده است پس نه اینکه علما و فضلا معني آنرا باید بفهمند بلکه مي بایست هر کس بقوهٔ خود از مطالب و معاني آن اطلاع و آگاهي یابد و نیز فکر کننده خواهد گفت که اگر معني آنرا نتوانم درک نمود پس تکلیفات آنرا چگونه بانجام رسانم یا اگر بقول علما عمل نمایم بچه طریق یقین حاصل خواهم کرد که آنها سهو و نسیان ننموده معني درست و راست‌را بمن گفته اند في الجمله بهر فکر کننده بآساني معلوم و واضح خواهد گردید که ادّعاي مذکوره در باب معاني باطني

قرآن اصلي و بنائي ندارد و بنابر معني اين آيات قرآن نيز ادّعاي مذكوره باطل و خلاف است زيرا كه در سورهٔ آل عمران نوشته شده است كه هو الذي انزل عليک الكتاب منه آيات محكمات هن ام الكتاب و اخر متشابهات فا ما الذين في قلوبهم زيغ فيستبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تاويله و ما يعلم تاويله الا الله و الرّاسخون في العلم يقولون امنا به كل من عند ربّنا و ما يذكّر الا اولوا لالباب يعني خدا است كه كتاب‌را بتو نازل كرده است و بعضي آيات آن كتاب محكم هستند بآشكاري و آساني فهميده مي شود و آنها اصل كتاب اند و سائر اين متشابهات يعني تمثال است امّا آناني كه در قلب شان شكّ و خرابي هست بجهت فتنه انگيزي مي خواهند كه بتاويل آيات تمثال دست اويزي نمايند. و حال آنكه غير از خدا تاويل آنهارا احدي نمي داند امّا آناني كه در علم راسخ و استوار اند مي گويند كه ما بآنها ايمان آورده‌ايم و تمامي آنها از پروردگار ماست و هيچ كس پند نمي گيرد مگر صاحبان عقل ما اين آيه‌را بنابر راي مفسّران جماعت سنّي ترجمه نموديم زيرا كه تفسير آنها نظر بصرف و نحو درست و به تسلسل و معني آيه مناسب و مطابق است اگر الفاظ و الراسخون في العلم چنانكه زعم مفسّران شيعه است بالفاظ سابق معطوف باشد در آن حال مي بايست كه پيش از لفظ يقولون يک واو يا ضمير اشاره كه عبارت از و هم است بوده باشد و چون در كلمات قبل بلفظ و معني عام اشاره شده است كه محض آنان كه در قلب شان خرابي هست تاويل آيات متشابهات‌را. جويا و طالب اند پس از اين واضح مي شود كه علماي شيعه هم در فهميدن معني آن آيات عاجز و قاصر اند زيرا كه اگر ايشان في الحقيقت قلباً از متابعان محمد اند بآنها نيز واجب است كه در خواهش تاويل آن گونه آيات نباشند و همچنين الفاظ بعد كه امنّا كل من عند ربّنا است صحت و درستي ترجمه و تفسير مذكوره‌را ثابت مي سازد زيرا كه كلمات و الراسخون

في العلم يقولون راجع است بالفاظ و ما يعلم تاويله الا الله يعني باين معني كه آناني كه در علم و دانستن قرآن راسخ اند و در قلب شان زيغ و شک نيست مي گويند كه هر چندي كه ما آيات متشابهات‌را نمي فهميم باز آنهارا قبول مي نمائم و هر چيزي كه در قرآن هست از خدا مي دانيم پس از مضمون اين آيهٔ قرآن معلوم و مفهوم مي گردد كه در قرآن دو نوع آيات مسطور اند قسمي بآشكاري و آساني فهميده مي شود كه معاني آنها از الفاظ ظاهري مفهوم مي گردد و اين قسم آيات بناي قرآن اند و سواي اينها يعني قسم دوم چنان آياتي مي باشند كه بآنها متشابهات گفته مي شود يعني آنها متضمن بمعاني باطني هستند چنانكه بغير از خدا هيچ كس آنهارا درک نمي تواند نمود و نبايد كه كسي در خصوص فهميدن و تاويل آنها سعي نمايد لاكن در هيچ موضع قرآن اشاره نشده است كه آيات متشابهات كدام اند پس در اين صورت آشكار است كه آيات متشابهات محض آنها مي باشند كه در آنها اشاره رفته است كه معاني و مطالب آنها بطريق تمثال است و سائر آيات كه در آنها چنين اشاره نمي باشد بايد كه معني آنهارا ظاهرا و لفظا فهميد زيرا كه اين نوع تفسير بقانون صحيحهٔ تفسير مطابق و موافق مي آيد چنانكه ضابطه و قانون تفسير صحيح اين است كه اولاً مي بايد كه مفسّر مطلب كتاب‌را چنان در يابد كه در ضمير مصنّف بوده است پس شخص مطالعه و تفسير كنندهٔ كتاب بايد كه از احوال ايّام مصنّف و از عادات و مذهب آن طائفه كه مصنّف در ميان آنها تربيت يافته است اطلاع و آگاهي داشته و هم از صفات و احوالات خود مصنّف خبردار باشد نه آنكه محض بدانستن زبان آن كتاب اكتفا نموده بترجمه و تفسير آن اقدام نمايد و ثانياً بايد كه بتسلسل مطالب كتاب متوجّه گشته ملحقي سخنان قبل و بعدرا متفرق نسازد و هر مطلبي‌را كه مي خواهد تفسير كند بايد با همگي آن مواقع كه باين مطلب مناسبتي و مطابقتي دارند مقابله نموده بنابر آن تفسير نمايد و ثالثاً چون معني

ظاهري كه در گفتگو مشهور است همان معني است كه مصنفين بآن معني الفاظرا در كتب خود ضبط و ثبت مي نمايند پس بايد كه مفسّر نيز از آن معني ظاهري و مشهوره دست بر ندارد مادام كه از خود موضع كتاب معلوم نگردد كه مقصود مصنّف در اين موضع تمثال و كنايه بوده است و در صورتي كه تمثال باشد بايد كه در آن حال نيز معنيرا موافق مضمون و مطلب تمثال تفسير نمايد و الّا مفسّر محض بنابر خواهش خود نمي تواند تفسير نمود و هر كس كه تعصّبرا بر كنار گذاشته بطريق انصاف بمعني آيات قرآن كه در اين رساله ذكر نموديم ملاحظه نمايد خواهد فهميد كه موافق تفسير صحيح و قانون مذكوره معني آن آيات بهمين معني است كه ما ترجمه كرده و تفسير نموديم و در هيچ يك آنها بتمثال و تشبيهي اشاره و اطلاقي نگرديده است *

فصل چهارم

در ذكر كلمات چند در باب رفتار و صفات محمد

در فصلهاي گذشته ثابت گرديد كه از عبارت و مضامين قرآن دلايل از جانب خدا بودن آن صادر نمي شود حال بصفات و رفتار محمد رجوع نموده ملاحظ نمائيم كه آيا صفات پيغمبري در او يافت مي شود يا نه در ابتداي اين باب ذكر نموده ايم كه يكي از صفات پيغمبري اين است كه معجزه يا پيشينگوئيها از او بظهور رسيده باشد نهايت نظر بمضمون قرآن هيچ معجزه از محمد صدور نيافته است چنانكه در سورة العنكبوت مسطور است كه * وقالوا لو لا انزل عليه آيات من ربه قل انما الآيات عند الله و انما انا نذير مبين * يعني مي گويند كه اگر از پروردگار او باو علامتي نازل نگردد ايمان نخواهيم آورد بگو (اى محمد) بدرستي كه آيات در نزد

خدا يند و بتحقيق كه من آشكارا نصيحت دهنده ام و همچنين در سورة بني اسرائيل نيز مذكور است كه * وقالوا لن نومن لك حتي تفجر لنا من الارض ينبوعا او تكون لك جنة من نخيل و عنب و تفجر الانهار خلالها تفجيرا او تسقط السّماء كما زعمت علينا كسفا او تاتي باللّه والملائكة قبيلا او يكون لك بيت من زخرف او ترقي في السماء و لن نومن لرقيك حتي تنزل علينا كتاباً نقرؤه قل سبحان ربّي هل كنت الا بشرا رسولا * يعني آنان مي گويند كه ما بتو هرگز ايمان نخواهيم آورد تاكه تو بجهت ما از زير زمين چشمهء آب جاري نسازي يا باشد ترا بُستاني از خرما يا بستان انگور و روانه كني جويهارا بطور جاري يا بزير بياوري آسمانرا چنان كه ادّعا كردي يا بياوري خدا و فرشتگانرا جهت شهادت يا باشد ترا خانهء از آريش طلا يا بر بالاي آسمان بروي و بالا رفتن ترا باور نتوانيم كرد مگر فرود آري از براي ما كتابي كه ما بخوانيم در جواب ايشان بگو (اى محمد) كه شكر باد به پروردگار من نيستم مگر بشري به پيغمبري فرستاده شده ام و ديگر در سورة الانعام مرقوم است كه * واقسموا بالله جهد ايمانهم لن جاءتهم اية ليومنن بها قل انّما الايات عند الله و ما يشعركم انها اذا جاء لا يومنون * يعني با سوگند سخت خود قسم ياد نموده اند كه اگر بايشان معجزهء نازل شود بدرستي كه بآن ايمان بياورند بگو (اى محمد) بتحقيق كه معجزات در نزد خدا يند و شمارا آگاه نگردانيد زيرا كه اگر معجزه بيايد باز آنها ايمان نخواهند آورد و ايضاً در همين سوره مسطور است كه * ما عندي ما تستعجلون به ان الحكم الا الله يقص الحق و هو خير الفاصلين قل لو ان عندي ما تستعجلون به لقضي الامر بيني و بينكم * يعني بگو (اى محمد) كه نيست در نزد من آن چيزي (يعني معجزه) كه شما در خصوص آن استعجال مي ورزيد زيرا كه حكم از خدا است و او حقرا ظاهر خواهد ساخت و اوست كه بهترين حكم كنندگان است بگو (اى محمد) بدرستي آن چيزي (يعني معجزه) كه مي خواستند بزودي بعمل بيايد اگر در نزد

من مي بود هرآئنه بانجام مي رسيد امري كه فيمابين من و شما بود پس واضحتةً از اين آيات مفهوم مي گردد كه محمد هيچ معجزهٔ ظاهر نساخته وبظاهر ساختن هم قادر نبوده است و هر چندي كه مفسّرين قرآن ادّعا مي كنند كه چون خدا ميدانست كه اشخاصي كه اين معجزات‌را از محمد مي خواستند اگر چنانچه مي ديدند باز ايمان نمي آوردند پس بنابر رحمت خود محمدرا ماذون نساخت كه معجزات‌را ظاهر سازد تاكه عذاب آنان كه معجزات‌را ديده و ايمان نياورند نيفزايد و الاّ سواي اوقات مذكوره محمدرا قدرت اظهار معجزه بوده است نهايت بنابراين ادّعا كه مفسّران بميان مي آورند بواضحي كلّي محمدرا كاذب مي سازند زيرا كه در اين آيات محمد آشكارا اقرار مي نمايد كه كار من محض نصيحت دادن است و الاّ اگر اختيار اظهار معجزه در من مي بود هرآئنه آنهارا بعرصه ظهور آورده و باين طريق اتمام حجّت مي نمودم و علاوه بر اين مدعيّاني كه جهت ثبوت رسالت دليل معجزه مي خواستند محمد ايشان‌را در هيچ جا و هيچ وقت بمعجزهٔ كه سابقاً كرده باشد رجوع نكرده و نيز نگفته است كه من بعد معجزه از من بظهور خواهد رسيد و بديهي است كه اگر چنانچه از محمد معجزهٔ وقوع يافته هرآئنه مدعيان خودرا بآنها رجوع كرده و مجاب مي ساخت و آنها هم بجهت ايمان نياوردن ديگر عذري نمي توانستند آورد ليكن از همين مرحله كه مدعيّان هميشه طلب معجزه از محمد مي كردند و او آنهارا هيچ وقت بمعجزه رجوع نمي كرد بالكليّه آشكار و يقين مي گردد كه محمد ابداً معجزه ننموده و قدرت معجزه باو نداده شده چنان كه اين مطلب بواضحي تمام از سورهٔ بني اسرائيل معلوم مي گردد كه در آن مرقوم است كه * ما منعنا ان نرسل بالايات الا ان كذب بها الاولون * يعني هيچ چيز مارا مانع نشده است كه ترا با معجزات بفرستيم مگر اين كه پيغمبران اوّلين‌را كه با معجزات فرستاديم باز كاذب دانستند پس بنابر مضمون اين آيت نيز بالتّمام واضح است كه محمد در هيچ وقت معجزه

نكرده و اين دليل رسالت نداشته است نهايت بعض علما ادّعا مي كنند كه در آيات مذكوره نفي معجزه عام نيست بلكه محض نفي خاص است يعني در آنها محمد صرف انكار آن خاص معجزات‌را كرده است كه بعض بي ايمان عربان در آن وقت از او خواسته بودند و دعوي مي نمايند كه اين امر از لفظ الايات با الف لام ثابت مي شود كه بمعني آن خاص آيات تعبير مي كنند و مي گويند كه اگر در مقام الايات لفظ آية مي آمدي در آن حال البته فائدهٔ نفي عام حاصل مي شد و ثابت مي گرديد كه هيچ معجزه از محمد ظاهر نشده است مگر ادّعاي مزبوره صرف در آن وقت درست مي بود كه لفظ الايات در قرآن هميشه بمفاد خاص آمده باشد ليكن در اين صورت كه از خود اين آيت و ديگر آيات قرآن واضح و ثابت مي گردد كه لفظ الايات در اين جا و در اكثر مواضع قرآن بمعني لفظ اية يعني بمعني و فائده عام آمده است پس ظاهر و مثبت است كه دعوي مذكوره باطل و بيجا است و چند از آن آيات قرآن كه در آنها لفظ الايات بمفاد عام آمده است اين است مثلا در همان آيت آخر لفظ نرسل اشارت است كه لفظ الايات بمفاد عام آمده است چنانچه از الفاظ آخرين همين آيت معلوم مي شود كه بدين مضمون اند كه * ما نرسل بالايات الاّ تخويفا * يعني ما انبيارا با معجزات نفرستاده ايم مگر جهت خوف دادن حال چنانچه در اين مقام الايات بمعني عام آمده است پس ظاهر است كه در مقام اوّل نيز همان مراد دارد و ايضاً در آيهٔ سوم مذكوره بالا لفظ آية يعني جاءتهم اية بمعني عام آمده است و من بعد با لفظ الايات تعبير يافت يعني انما الايات الخ لهذا ظاهر است كه الآيات در آنجا بهمان معني آية يعني بمعني عام آمده است و ايضاً در سورهٔ عمران وارد است كه ذلك نتلوه عليك من الايات يعني ما بدين طريق آيات‌را بر تو بيان مي كنيم و ايضا در سورهٔ انعام مذكور است كه قد فصّلنا الايات لقوم يعلمون يعني ما بدين طريق آيات‌را بيان كنندگان

بیان کردیم و همین الفاظ در سورهٔ اعراف و در سورهٔ توبه و غیره نیز واقع اند و ایضاً در اوائل سورهٔ رعد مسطور است که یفصّل الایات لعلّکم الخ یعنی او آیات‌را بشما تفصیل مي کند و ایضاً در سورهٔ دخان وارد است که و اتینا هم من الایات یعني ما بایشان یعني به بني اسرائیل آیات یعني معجزات داده ایم و ایضاً در سورهٔ احقاف مرقوم است که و صرفنا الایات لعلهم یرجعون یعني ما نشانهاي خود بایشان بیان نمودیم خلاصه مانند اینها بسیار آیات در قرآن یافت مي شود که در آنها لفظ الآیات بمعني عام آمده است و در بعض مقام مراد از آیات قرآن و در بعض مراد از معجزات و نشانهاي خداوندگار در اسمان و زمین و در بعض مقام از آن معجزات مراد دارد که انبیا نسبت بعادت الله ظاهر نموده اند لهذا شک نیست که در آیات مذکورة الصدر نیز لفظ الآیات بمفاد عام آمده است و محمد در آنها نفي عام ازین کرده است که معجزات‌را که مطابق عادت الله بانبیا داده شده بودند بما نداده شده * اگر بعضي مي گوید که مسیح نیز اگرچه صاحب معجزه بود باز انکار معجزه کرده است چنانچه در آیهٔ ۴ باب ۱۶ متّي مرقوم است که مسیح فرمود که طبقهٔ شریر فاسق آیت‌را خواهش مي نمایند و سواي آیت یونس پیغمبر هیچ آیتي بوي داده نخواهد شد پس بدان که این آیت مفید آنها نخواهد بود زیرا که اولاً سرداران یهود از راه امتحان یک آیت خاص از آسمان از مسیح خواسته بودند چنانچه از آیهٔ اول همان باب متّي ظاهر و ثابت است که مرقوم است که فروسیان و زادوقیان پیش آمده بر سبیل امتحان از وي سوال نمودند که آیت آسماني بر آنها ظاهر سازد پس مسیح صرف آن آیهٔ خاص از آنها انکار فرمود و بس ثانیاً مسیح نگفت مانند محمّد که آیات نزد من نیست من با معجزه نفرستاده شده ام بلکه فرمود که یک خاص آیت نیز با شما داده خواهد شد یعني معجزهٔ یونس نبي که عبارت از قیام مسیح است چنانچه در آیات ۳۸ الي ۴۱ باب ۱۲

متّي بیان شده است و آن آیت در وقت قیام مسیح بآنها رسیده بود ثالثاً معجزات مسیح در انجیل بتفصیل بیان شده و گفته است که او فلان مرده‌را زنده کرد و فلان نا بینارا بینائي بخشید و فلان بیماررا شفا داد و قس علي هذا و خود مسیح یهودیان‌را بمعجزات خود رجوع فرموده گفت چنانچه در آیهٔ ۳۸ باب ۱۰ یوحنّا مذکور است که اگر مرا باور نکنید کارهاي مرا باور کنید و خود سرداران یهود نیز بمعجزات مسیح اقرار داشته اند چنانچه در آیهٔ ۲ باب ۳ یوحنّا مسطور است که نیقودیمس که یکي از سرداران یهود بود در شب نزد یسوع آمد و گفت ربي ما مي دانیم که تو از جانب خدا از براي تعلیم آمدهٔ زیرا که هیچ کس این معجزات‌را که تو مي نمائي نمي تواند نمود جز این که خدا با وي باشد مگر در قرآن در هیچ مقام نگفته شده که محمد فلان فلان معجزه کرده است بلکه صرف عذر و نفي از معجزه کردن جا بجا مذکور گشته است چنانچه گذشت *

نهایت بعضي اوقات محمدیان آیهٔ سورة القمررا چنانکه مسطور است که اقتربت الساعة و انشق القمر یعني ساعت یا روز قیامت رسید و ماه شگافته شد جهت معجزهٔ محمد دلیل آورده مي خواهند که از مضمون آن معجزهٔ محمدرا ثابت سازند لیکن معجزهٔ محمد از این آیت بچند وجه ثابت نمي شود اولاً لفظ السّاعة با الف لام در حالت مفرد در قرآن همه وقت بمعني روز قیامت آمده است مثلا در اوائل سورهٔ طه و سورهٔ حج و سورهٔ شوري و غیره بدان که لفظ الساعة در دوازده سورهٔ و پانزده جا یافته شده و در همه مقام بمعني روز اخیر یا ساعت اخیر آمده است چنانچه مفسرین نیز آنرا بهمان مضمون بیان نموده و تعبیر کرده اند که روز قیامت رسیده است و جملهٔ انشق القمر با واو عطف با جملهٔ اقتربت الساعة ملحق گردیده معطوف و معطوف علیه هر دو بحکم یک جمله است و سواي این در هر دو جمله دو تا فعل ماضي آمده اند پس چنانچه فعل اول اقتربت معني مستقبل دارد یعني روز قیامت خواهد

آمد بهمان طریق فعل دوم انشق نیزمراد سینشق دارد یعني در وقتي که روز قیامت خواهد آمد ماه شگافته خواهد شد چنانچه بعضي علما و مفسرین نیز آیه‌را بدین مضمون بیان کرده اند مثلاً زمخشري و بیضاوي در تفسیر خود شان اگرچه آیهٔ مذکوره‌را معجزهٔ محمد مي دانند باز چنین مي نویسند * و عن بعض الناس ان معناه ینشق یوم القیامة و في قراة حذیفة وقد انشق القمر ای اقتربت الساعة و قد حصل من آیات اقترابها انه القمر قد انشق * یعني بعض اشخاص گفته که معنیش این است که در روز قیامت ماه شگافته خواهد شد و در قراءت حذیفه چنین است که تحقیق ماه شگافته شد یعني روز قیامت نزدیک آمد و بدرستي که نشان نزدیک آمدنش حاصل شد و آن نشان این است که ماه شگافته شد و بیضاوي مي نویسد* و قیل معناه سینشق یوم القیمة * یعني بعض گفته اند که ماه در روز قیامت شگافته خواهد شد ثانیاً اگر بالفرض قبول کنیم که شق القمر بوقوع آمده است در آن حال نیز معجزه محمد نخواهد بود زیرا که نه در خود آیت و نه من بعد گفته شده است که این امر بوسیله و جهت محمد وقوع یافت و تا آنکه یک معجزه یا یک خرق عادت دلیل رسالت و پیغمبري گردد لازم است که گفته شده باشد که آن معجزه از همان پیغمبر بظهور آمده است چنانچه در باب معجزات موسي و یسوع مسیح و حواریون و غیره در توریت و انجیل بتفصیل بیان شده که فلان فلان معجزه از فلان فلان نبي و رسول بوقوع رسیده است مگر در این آیهٔ قرآن غیر ذکر فاعل فعل صرف عموماً گفته است که ماه شگافته شد و در آیات دیگر نیز در هیچ موقع قرآن نگفته شده است که شق القمر این سوره بمحمد رجوع دارد و بوسیلهٔ او بعمل آمده است و در آیهٔ من بعد نیز نگفته شده است که وقتي که مشرکان آن آیت‌را دیدند گفتند. که سحر است بلکه صرف بمعنيِ عام و در صیغه مضارع و بي تعیئین لفظ آیت یعني بغیر الف لام گفته است

که * و ان یروا اية یعرضوا و یقولوا سحر مستمر * یعني اگر بي ایمانان به بینند آیتي‌را انکار کنند و گویند که این سحر قدیم است پس در این آیت نیز اشاره نیست که آن امر از محمد وقوع یافته است و علاقه آیه دوم بآیهٔ اول بدین مضمون است که بي ایمانان در آخر وقت اگرچه نشانهاي روز قیامت خواهند دید باز ایمان نخواهند آورد بلکه موافق عادت بي ایمانان ایّام سلف خواهند گفت که سحر فاحش است و بس ثالثاً شک نیست که اگر شق القمر از محمد بوقوع مي آمدي در آن حال او آن اشخاص‌را که بتکرار یک معجزه از او طلب مي کردند تا رسالت او باور کنند بي شک او آنهارا باین معجزه رجوع کرده بایشان مي گفت که در فلان وقت من ماه‌را شگافته ام و این معجزهٔ من است و بي ایماني شما بیجا است بلکه ضرور و لازم مي بود که بآنها همچنین.جواب دهد تا ایشان‌را جاي عذر نماند مگر در عکس این عذر معجزه کردن در قرآن جا بجا وارد است خلاصه از این وجوهات روشن گردید که این آیه نیز مفید محمدیان نیست و از آن معجزهٔ محمد ابداً ظاهر و ثابت نمي شود *

بعض محمدي آن آیهٔ قرآن‌را نیز ذکر کرده اند که در سورهٔ انفال چنین مرقوم است که * ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمیٰ * یعني تو نه انداختي هر گاه که انداختی لیکن الله انداخت و مي گویند که آن دلیل معجزهٔ محمد است مگر در ضمن این کلمات نگفته شده است که محمد فلان فلان معجزه کرده بلکه بي تعیین و تفصیل محض گفته شده که تو نه انداختي هر گاه که انداختي لیکن خدا انداخت پس ظاهر است که از چنین الفاظ غیر معیّن نزد عاقلان و عارفان معجزهٔ محمد ثابت نخواهد گردید نهایت بنابر مضمون احادیث مفسّرین مي نویسند که در غزوهٔ بدر یا حنین محمد یک مُشت ریگ گرفته بطرف لشکر کفّار انداخته است چنانچه چشمهاي ایشان از ریگ پُر شدهٔ آنها هزیمت فاش یافته بودند و مي گویند که آیهٔ مزبوره اشاره بدین واقعه دارد لیکن با احادیث

مارا چه کار مباحثهٔ ما با قرآن است و بیان معجزه با تفصیل و تعیین از آیات قرآن خواسته ایم نه از احادیث و این مرحله که احادیث محمدي در مباحثهٔ دینیه دلیل نمي توانند بود من بعد بیان و مثبت خواهد شد و اگر بالفرض قبول کنیم که حدیث مزبوره صحیح باشد و محمد في الحقیقت ریگ بطرف لشکر دشمنان انداخته است از این نیز معجزهٔ او ثابت نخواهد شد زیرا که این محض یک آن چنان امر خواهد بود که مثال آنها لشکر کشان هر ایام کرده اند ومي کنند تا لشکر خود شان‌را بي باک و دلیر سازند و اگر وعده و وعید آنها درست آمده و بر دشمن ظفر یافته اند البته کسي صاحب عقل نخواهد گفت و باور نخواهد کرد که وعده و وعید آنها از الهام الهي بوده و آن ریگ في الحقیقت در چشمهاي دشمنان رفته و لشکر کش مزبور معجزه ظاهر کرده است *

ماوراي آیات مذکوره آیات آتیه‌را نیز مسطور ساخته اند یعني * و شهدوا ان الرسول حق و جاءهم البینات * که در سورهٔ عمران واقع است یعني گواهي دادند که رسول بر حق است و رسیدند ایشان‌را نشانها و ایضاً * فلما جاءهم بالبینات قالوا هذا سحر مبین * که در سوره صف مرقوم است یعني در وقتي که آمد نزد ایشان با نشانهاي فاش گفتند این جادو است صریح و مي گویند که از اینها معجزات محمد صاف ظاهر و ثابت مي شوند مگر از این آیات نیز معجزهٔ محمد ثابت نمي گردد اولاً در آنها یک معجزه که محمد کرده باشد اسماً و تفصیلاً چنانچه جهت ثبوت رسالت لازم و واجب است و در انجیل و توریت آمده است بیان نشده و نگفته است که محمد فلان معجزه در فلان وقت و در فلان جا کرده است بلکه صرف عموماً گفته است که رسید ایشان‌را نشانها و آمد با نشانهاي فاش ثانیاً آیهٔ دوم مفید مطلب نیست زیرا گمان غالب است که آن آیه نه بمحمد بلکه بمسیح مراد دارد چنانچه بیضاوي نیز آنرا بمسیح رجوع کرده و بدین مضمون بیان نموده است که * فلما جاءهم بالبینات

قالوا هذا سحر مبین الاشارة الي ما جاء او الیه وتسمیته سحرا للمبالغة و یویده قراءة حمزة و الکسائي هذا ساحر علي ان الاشارة الي عیسي * یعني لفظ اشاره بطرف ما جاء است یا بطرف جائي یعني شخص آینده است و نامش که سحر کرده شد از راه مبالغه است و تائید مي کند آنرا قراءة حمزه و کسائي هذا ساحرٌ بدین معني که اشاره است بطرف عیسي ثالثاً اگر بالفرض قبول کنیم که دو تا آیات بمحمد رجوع دارند باز بدان که لفظ البینات اگرچه معني معجزه نیز دارد باز در اکثر مواضع قرآن بمراد آیات قرآن آمده است مثلا در اوائل سورة الحدید مرقوم است که * هو الذي ینزل علي عبده ایات بینات الخ * یعني همان است که نازل مي کرد بر عبد خود آیات صاف‌را و ایضاً در اوائل سوره احقاف مسطور است که * و اذ اتتلي علیهم ایاتنا بینات * یعني هر گاه شنیوانیدند ایشان‌را کلام ما که ظاهر است و ایضاً در سوره بینه مرقوم است که * الا من بعد ما جاءتهم البینه * یعني بعد از آن که آمد نزد ایشان کلام روشن و ایضا در سورهٔ بقر مذکور است که * فان زللتم من بعد ما جاءتکم البینات * یعني اگر بلغزید بعد از آن رسید شمارا حکم صاف و ایضًا در سورهٔ مومن وارد است * لما جاء في البینات من ربي * یعني وقتي که رسید مرا نشانهاي صریح از نزد رب من خلاصه چنین آیات در قرآن بسیار یافت می شوند که بینه البینات بالبینات بمعني آیات قرآن و احکام و نشانهاي پیغمبران سابق آمده است و درحالي که در قرآن هیچ جا نگفته شده است که فلان معجزهٔ از محمد بظهور آمده است بلکه درضد این عذر معجزه نکردن جا بجا مذکور است پس ظاهر و ثابت است که در آیات مذکورة الصدر لفظ البینات نه بمعني معجزه محمد بلکه بمعني آیات قرآن آمده است رابعاً اگر کسي بگوید که الفاظ هذا سحر مبین دلیل است که بینات در این آیه بمعني معجزهٔ محمد آمده است زیرا که بآیات قرآن سحر نمي توان گفت جواب این است که در قرآن چنین آیات واقع اند که در

ضمن آنها بیان شده است که قریش و یهود بمحمد ساحر و بآیات قرآن سحر و سحر مبین گفته اند مثلاً در سورهٔ ص مرقوم است که * و قال الکافرون هذا ساحر کذاب * یعني منکران کفتند که این جادوگر است دروغگو و ایضاً در سورهٔ زخرف مسطور است که * و لما جاءهم الحق قالوا هذا سحر * یعني وقتي که دین حق بآنها رسید گفتند این جادو است و ایضاً در سورهٔ احقاف مذکور است که * قال الذین کفروا للحق لما جاءهم هذا سحر مبین * یعني منکران مي گویند در باب سخن راست و حق وقتي که بایشان مي رسد که این جادو است صریح پس ظاهر است که چنین دعوي نیز باطل و عاطل است و واضح و آشکار گردید که از آن دو آیات مذکورة الصدر نیز معجزهٔ محمد ظاهر و ثابت نمي شود و بالتمام یقین است که محمدي یک چنین آیت از قرآن نمي توانند آورد که درآن معجزه محمد تفصیل و بیان شده باشد خلاصة الکلام از قرآن معجزهٔ محمد ابداً ثابت نمي گردد بلکه صرف انکار او از معجزات از مضمون آیات صاف ظاهر و مثبت مي شود و بس *

اخبار قبل از وقوع نیز در قرآن ذکر نشده است یعني چنین پیشین گوئیها که مانند پیشین گوئیهاي کتب مقدّسه باشد و چندي از آنها در فصول سوم و ششم باب دوم این اوراق مذکور شده اند در قران ذکر نگشته و تحریر نیافته است نهایت بعضي علماء محمدیه آیات آتیه قران را ذکر نموده مي گویند که در آنها خبر اخبار قبل از وقوع وارد گردیده است از آن جمله در سورة القمر مرقوم است که * ام یقولون نحن جمیع منتصر سیهزم الجمع و یولون الدبر * یعني آیا آنها مي گویند که ما گروه پر زور و داد ستانندهٔ هستیم اما همان گروه خواهند گریخت و خواهند برگشت مفسّران مي گویند که این کلمات قبل از وقوع دعوي بدر ورود یافت چنانکه بعد از غلبهٔ محمد بر لشکر قریش صدق این آیه بعمل آمده لیکن اصل حقیقت و صحت این آیه بدین طریق است که چون اصحاب و لشکر محمد فهمیده

بودند که تعداد لشکر قریش از تعداد لشکر خود شان مضاعف هستند پس خوف و هراس بر دل ایشان ساري گشته بود چنانکه از سورهٔ انفال و از باب سيّم جلد دوم کتاب حیات القلوب که کمّ و کیف جنگ بدر را بیان مي کند واضح و چنان مرقوم است که حضرت اصحاب خودرا خبر داد که قافله گذشته اند و قریش رو بما مي آیند و حق تعالی مرا امر کرده است که با ایشان جهاد کنم اصحاب آن حضرت از استماع این واقعه بسیار ترسیدند و متألّم گردیدند و در مقام دیگر همان باب مسطور است که چون خبر بسیاري لشکر قریش باصحاب حضرت رسول رسید بسیار ترسیدند و جزع نمودند و گریستند لهذا محمد تزلزل آنهارا استنباط کرده جهت رفع خوف و بسبب اطمینان و دلیر ساختن لشکریان خود آیهٔ مذکوره را بیان ساخت چنانکه این قاعده درمیان هر سردار و هر لشکر کشي متداول است که قبل از دعوي این چنین سخنان را جهت اطمینان و جرأت دادن بلشکر خویش بگوید و اگر چنانچه اتفاق افتد که بدشمن غالب آید حرف او نیز صورت صدق مي پذیرد و آیهٔ دیگر که مفسّران دلیل خبر قبل از وقوع ساخته اند در سورة الروم مرقوم است چنانکه * الم غلبت الرّوم في ادني الارض و هم من بعد غلبهم سیغلبون في بضع سنین * یعني اهل روم در ولایت نزدیک مغلوب گردیدند اما بعد از مغلوبیّت ایشان غالب خواهند شد در چند سالها بنابر قول اکثر مفسّرین این آیه یک دو سال قبل از هجرت بمحمد وارد گردید یعني در وقتي که خسرو پرویز پادشاه ایران بلشکر روم شکست داده ولایت شام را از دست پادشاه روم گرفت این آیه وارد گردیده اما هفت هشت سال بعد از وقوع این واقعه باز لشکر روم بلشکر خسرو پرویز غالب آمده اورا شکست دادند پس بنابر ادّعاي مفسّرین صدق قول محمد بظهور رسید اما اگر بالفرض قبول نمائیم که ادّعاي مفسّرین درست باشد و آیهٔ مذکوره قبل از غلبهٔ لشکر روم بلشکر ایران وارد گردیده است با وصف این باز واضح

است که مانند آيهٔ اول اين آيه‌را نيز محمد محض بسبب اطمينان قلب اصحاب خود بيان كرده و مضمون آيهٔ مذكوره‌را برحسب گمان يا خورده بيني خود گفته است چنانكه اين قبيل سخنان در هر ايام از صاحبان عقل و فكر شنيده شده است يعني مانند اين كه اگر دو پادشاه بيک ديگر جنگ داشته باشند ويكي شكست بخورد پس شخصي محض برحسب گمان خود مي تواند گفت كه پادشاه مغلوب گشته بعد از چند سال ديگر باز غالب خواهد آمد و نيز اگر شخصي از احوال و استعداد و قوت دو پادشاه مطّلع باشد و بداند كه استعداد پادشاه مغلوب گشته زياده بر استعداد آن پادشاه است كه از اتفاقات غالب آمد در اين صورت بنابر خورده بيني و زعم خود بطريق يقين نيز ادّعاي مذكوره‌را مي تواند نمود پس اگر قول چنين شخص صورت صدق بخشد و بمستند همين سخن ادّعاي رسالت نمايد و بكلام خود الهام گويد البته واضح است كه اين چنين ادّعارا صاحبان عقل قبول نخواهند كرد خلاصه بنابر اين مطالب بتمامي آشكار است كه مضامين آيات مذكوره‌را محمد محض برحسب گمان و خورده بيني و مآل انديشي خود گفته و بيان كرده است و بدين سبب ابداً دليل رسالت او نمي تواند بود و اگر شخصي آيات مذكورهٔ قرآن‌را با پيشين گوئيهاي كتب مقدّسه مقابله نمايد در اين صورت باو واضح و آشكار خواهد گرديد كه درميان اين پيشين گوئيها و آن آيات قرآن فرق اسمان و زمين است آيت مذكورهٔ قران محض گمان و سخن انسان است و بس و پيش گفتنيهاي كتب مقدّسه اختصاص بدو سه آيه ندارد بلكه چند صد پيش گفتنيها در آن كتب بيان شده و مسطور اند بدين منوال كه صد و هزار سال قبل از وقوع از گذارشات مستقبله خبر داده و بيان ساخته اند و تمامي آنها بانجام رسيده صورت صدق يافتند چنانكه سابقا بتفصيل ذكر يافت في الجمله از مطالب و دلائلي كه الي الآن در اين فصل مسطور گرديد واضح شد كه محمد نه معجزه ظاهر ساخته و نه پيشين گوئيها بيان نموده

است لهذا شرط دوم كه در اوائل اين باب جهت صدق پيغمبر صادق ذكر نموديم بانجام نرسيد و دليلي جهت صدق رسالت محمد يافت نشد *

نهايت معجزات كثيره و علامات غريبه و امورات عجيبه كه گويا از محمد صادر گشته باشد محمديّان از روي احاديث نقل مي كنند اما در صحّت و حقيّت آنها بچندين سبب شک كلي هست سبب اول اين كه اصل ناقلان احاديث زوجات و اقربا و اصحاب محمد بودند پس در اين صورت شهادت آنها در بارهٔ محمد چندان اعتبار ندارد و صرف در آن حال دليل خواهد بود كه معلوم و يقين شده باشد كه آنها تعصّب و طرفداري نكرده و آن چيزها كه از قول آنها نقل شده ايشان في الحقيقت ديده باشند مگر در اين باب شکّ كلّي است نزد هر عارف و عاقل ملّت غير كه از مضمون احاديث و تواريخ محمديّه اطلاعي بهم رسيده باشد و گواهي از ملّت غير در باب معجزات محمد نه در قران و نه در تواريخ ملل ديگر يافت مي شود بلكه ذكر آنها محض در احاديث محمديّه آمده است و بس بدان كه جهت معجزات مسيح نه صرف گواهي حواريان و دوستان و هم مذهبان بلكه شهادت غير و گواهي دشمنان نيز موجود است چنانچه گواهي علماي يهود جا بجا در انجيل وارد و شهادت علماي بت‌پرستان در اوراق بعض تواريخ آن ايّام موجود است چنانچه گذشت و جهت حقيّت و صحّت توريت قول مسيح گواه است كافي و شافي چنانچه مذكور شده سبب دوم راويان احاديث چنان اشخاص هستند كه معجزاتي كه از محمد نقل مي كنند بچشم خود نديده اند بلكه بعد از انقضاء صد يا دويست سال كه از وفات محمد گذشته بود راويان احاديث و نقلهاي معجزات محمدرا متواتر شنيده و جمع آوري نموده بعد نصف آنهارا بعلّت بي اعتباري عمداً انداخته و ما بقي‌را معتبر شمرده بتحرير آنها اقدام ورزيده در تاليفات خود شان ضبط و ثبت نمودند از آن جمله ابن الشهاب ظهري و ابن عبدالله محمد ابن اسمعيل بخاري و گليني كه از جملهٔ راويان

مشهور مي باشند مثلاً بخاري كه دو صد سال بعد از محمد بوده دو لک احاديث جمع كرده بود كه از آنها صرف ۷۲۷۵ معتبر شمرده در كتاب خود يعني در صحيح بخاري داخل كرده است امّا چون راويان مذكوره و سائرين كه احاديث در كتب خود ثبت نموده اند معجزات‌را كه در كتب خود نقل مي كنند بچشم خود نديده و احاديثي كه ترقيم كرده اند خود شان لفظا از زبان محمد نشنيده اند پس شهادت آنها در بارهٔ احاديث معتبره اعتبار تمام ندارد مخفي نماند كه معجزات مسيح بهمان اشخاص يعني با حواريون قلم بند گشته اند كه همه وقت با مسيح بوده و آنهارا با چشمهاي خود ديده بودند راست است كه علمائي محمديان ناقلان احاديث‌را اسماً ذكر مي نمايند و سند آنها تا به اصحاب محمد مي رسانند حالا فرض كنيم كه سند حديثي درست باشد باز از اين ثابت نمي گردد كه ناقلان يا سهوًا يا قصداً غلط نگفته اند و تا اين مرحله ثابت نشده است آن حديث معتبر نخواهد شد و اين كه ناقلان در بعض يا اكثر اوقات غلط كرده اند ظاهر و ثابت است از آن احاديث كه مختلف يک ديگر و خلاف قرآن آمده اند سبب سوم اين است كه معني اكثر احاديث بطريقي مي باشد كه هر عاقل و عارف اگر چنانچه تعصب و جانب داري‌را كنار گذارد بآساني خواهد فهميد كه محال است كه همگي آنها راست و درست باشد چنانچه از مطالب احاديثي كه در كتب حق اليقين و عين الحيات و سائرهما ثبت گشته معلوم است يعني از شرح كيفيت بهشت و دوزخ كه در مطاوي آنها ترقيم يافته كه در كنار نهرهاي بهشت مانند گلها كنيزگان مي رويند چنانچه چه قدر مومنان بخواهند مي كنند و باز در جاي شان مي رويند و مومنان چند صد حوريه و چند هزار زوجه خواهند داشت و چه وقت كه خواسته باشند مرغان بهشتي پخته و بريان گشته در سفرهٔ آنها حاضر مي شوند و چون بقدر خواهش از آنها تناول نمايند باز زنده شده پرواز مي كنند و انواع اقسام مطعومات و مشروبات و

ثمرات گوناگون و ملبوسات فاخر و گران بها و عمارتهاي مزيّن از جواهرات و طلا و ديگر چيزهاي بسيار دارند كه تماماً مجازي و به بخت حقيقي و اخروي بالتّمام ناگوار و نامناسب اند و در خصوص جهنّم ذكر گشته كه چند هزار سال بدمها ميدمند تا جهنّم افروخته گشت و اهل جهنّم زنجيرهاي بسيار بزرگ از گردن آويخته و نعلين آتشين در پا دارند كه از گرمي آن مغز دماغ شان بجوش مي آيد و در عوض آب بايشان صديد جهنّم و چرک و ريم زناكاران‌را كه در ديگهاي جهنّم جوشانيده اند مي آشامانند و در آنجا مارها و عقربهاي قوي هيكل مي باشند كه اهل جهنّم‌را عذاب دهند چنانچه اين گذارشات در اوراق ۱۲۴ الى ۱۷۴ كتاب عين الحيات از قول ابوبصير كه آنهارا از امام جعفر نقل كرده مفصّلا مرقوم است و همچنين بالكلّي نالائق و نامناسب است حديثي كه از امام جعفر منقول است در باب ابا نمودن زمين از برداشتن جبرئيل قبضهٔ خاكي‌را كه مي بايست آدم از آن خلق شود و آخر الامر ملک الموت قبضه‌را برداشت چنانكه حديث مذكوره در صفحهٔ اول ورق ۱۶ جلد اول حيات القلوب مفصّلا مكتوب گشته و بهمين منوال است حديثي كه گويا فرشتگان در خصوص خلقت آدم با خدا مباحثه نموده چنانچه از قول امام محمد باقر در صفحهٔ دوم ورق مذكور كتاب مزبور تفصيلاً مسطور است و ديگر اين كه گويا در آسمان فرشتهٔ مي باشد در صورت خروس كه پاهاي او در منتهاي طبقهٔ هفتم زمين و سرش نزد عرش است و بالهايش از مغرب و مشرق مي گذرد و چون آن ملک در وقت سحر بالهاي خود‌را مي كشايد و برهم مي زند خروسهاي زمين هم بال برهم مي زنند و بانگ مي كنند بنحوي كه مفصلاً از قول خود محمد در صفحهٔ ۲ ورق ۱۷۵ جلد دوم حيات القلوب مكتوب گشته و همچنين حديثي كه ابن بابويه از علي روايت كرده است كه چنان فرشتگان بزرگ هستند كه اگر يكي از آنها بر زمين بيايد زمين گنجايش اورا نداشته باشد و ملكي هست كه از ما بين دوشش تا نرمهٔ گوشش هفتصد سال راه

است و بعضي از ايشان هست که بيک بال از بالهاي خود افق آسمان‌را پُروسد مي نمايند و بعضي از آنها آسمان تا کمر اوست و بعضي هست که اگر آبهاي عالم‌را بکو انگشت ابهامش ريزند گنجايش دارد وقس علي هذا چنانکه در صفحهٔ ۲ ورق ۲۶ کتاب عين الحيات مفصّلاً مرقوم است و ديگر گزارش عوج ابن عنق که گويا دختر زادهٔ آدم و قامتش بيست وسه هزار و سّصد و سّي و سّه ذراع بوده و ماهي‌را از ته دريا گرفته نزد چشمهٔ آفتاب کباب کرده و خورده است و طوفان نوح از زانوي او نگذشته از قراري که در صفحهٔ اول ورق ۱۶۴ جلد اول حيات القلوب مذکور گشته و ديگر اين که حق تعالی سگ‌را از آب دهان شيطان خلق کرده چنانچه از قول علي و محمد در ورق ۳۹ همان کتاب مسطور است و همچنين آن حديث که از قول امام جعفر در صفحهٔ ۲ ورق ۱۶ کتاب مزبور ترقيم يافته که درميان اولاد شيطان نتاج نمي باشد بلکه تخم مي گذارند و چوجه بر مي آورند و ايضا آن حديث که در صفحهٔ اول ورق ۴۵ همان کتاب مرقوم گشته که امام جعفر صادق فرمود که ابليس ملعون بعد از وفات آدم رفت و در پاي درخت انگور بول کرد پس بدين سبب عصر آن بدبو و مست کننده مي شود و در کتاب مشکات نيز مانند احاديث مذکوره احاديث يافته مي شوند از ان جمله چندي‌را ذکر خواهيم کرد چنانچه در باب عذاب القبر گفته است که منکر و نکير اجسام شخص رياکاررا بگرز آهني بآن چنان شدت مي زنند که مضروب در قبر خود بشور و فرياد مي آيد چنانکه صدايش از مشرق بمغرب شنيده مي شود مگر سواي جانوران هيچ کس نمي شنود و در باب الحشر نوشته است که ابو هريره روايت کرده که بروز حشر مردم چندان عرق خواهند کرد که آب عرق ايشان هفتاد گز در زمين فرو خواهد رفت و تا بروي ايشان خواهد رسيد و باز در باب صفته النار و اهلها از روايت ابو هريره گفته شده که درميان هر دو گوش کفار مسافت سه روزهٔ راه اسپ دوان خواهد بود و دندان ايشان مثل

کوه احد و سطبري پوست بدن برابر راه سه شب مي باشد و باز در فصل دوم باب بدء الخلق و ذکر الانبيا از جابر مروي است که ملائکهٔ حاملان کرسي چندان عظيم الجّثة اند که بعد مسافت گوشهاي ايشان از شانه هفتاد ساله راه است و باز در باب معجزات مذکور است که جابر گفت که در وقتي که محمد در مدينه خطبه مي خواند بستون مسجد تکيه مي کرد بعد که بر منبر بخواند ستون در ناله در آمد و قريب بود که دو پاره شود محمد بمشکل تمام تسکينش کرد و در همين باب از ابن عمر روايت است که محمد بدرخت سلمه حکم کرد که بر وحدانيت خدا گواهي دهد درخت همان دم زمين‌را کنده نزديک آمد و سه بار گواهي داده باز گشت و باز ابن عباس گفته است که روزي بر حسب حکم محمد خوشهٔ خرما بر رسالت او گواهي داد و درميان احاديث مذکوره احاديث ديگر نيز بسيار مي باشند که مانند احاديث مسطوره بلکه زياده بر آنها نا معقول و نا لائق و نامناسب اند سبب چهارم اين که بسيار از احاديث بخلاف و ضد قرآن آمده‌اند مثلاً باين قسم که در قرآن مرقوم شده است که از محمد هيچ معجزهٔ بظهور نرسيده امّا موافق احاديث نقل مي کنند که معجزه بسيار و بي شمار از محمد ظهور يافته و ديگر چنانکه سابقا ذکر گرديد که در قرآن بيان شده است که محمد گناهگار بود نهايت بنابر مضمون اکثر احاديث محمديان بخلاف آن ادعاي مي کنند که محمد معصوم بوده است يعني گناه صغيره و کبيره از او اصلا بوقوع نه پيوسته و افضل ترين کل مخلوقات بود بلکه باعث ايجاد دنيا و ما فيها همان است و بس و ديگر اين که در قرآن بيان شده است که محمد در آغاز در ناداني و گمراهي بود چنانکه در سورة الضّحي مرقوم است که * الم يجدک يتيما فاوي و وجدک ضالا فهدي * يعني آيا ترا (خدا) يتيم نيافت که پرورش کرد و نيز ترا نيافت در ضلالت که هدايت کرد و همچنين در سورة الشوري نيز نوشته شده است که * ما کنت تدري ما الکتاب و لا الايمان و لکن جعلناه نورا

نهدي به من نشاء من عبادنا * يعني تو (اى محمد) نمي دانستي كه كتاب و يمان چه چيز است لاكن ما اورا نور گردانيده ايم كه هدايت نمائيم با او بهريک از بندگان خود كه مي خواهيم امّا احاديث برعكس آيات مذكوره بيان و ذكر مي كنند كه محمد در ايمان تولد يافته بود و بهمان جهت در ايّام طفوليت معجزات كثيره از وي بظهور رسيد سبب پنجم اين كه احاديث مختلف يک ديگر اند مثلا باين قسم كه درميان اهل تسنّن احاديث غير آن احاديث هستند كه درميان شيعيان مشهور و مستعمل گشته اند وعلاوه بر اين درميان احاديث شيعه احاديث بسيار بضد و خلاف يک ديگر وارد شده اند بنحوي كه از مضمون دعائي كه از امام زين العابدين در صفحهٔ اول ورق ۲۶۸ كتاب حق اليقين تبئيين يافته استنباط مي شود كه گناه آدمي بگريه و زاري و فغان و عبادت و ركوع و سجود و روزه و زجرها عفو نمي شود بلكه خدا محض بنابر خواهش و ارادهٔ خود آنرا عفو خواهد فرمود حال اين فقره بالكليّه بخلاف آن احاديث بيشمار ترقيم يافته كه در ضمن آنها واضحتهً گفته شده است كه بتلاوت قرآن و روزه و زكوات و صدقات وغيره عفو گناه وثواب بي مر و حدّ تحصيل مي توان كرد و ديگر در صفحهٔ دوم ورق ۱۸۷ همان كتاب مسطور گشته كه هيچ كس در روز قيامت بعرصهٔ حساب نمي رسد مگر بعد از آنكه مشقت بسيار بكشد اين مطلب نيز ضد ومخالف آن احاديث كثيره است كه در مطاوي آنها اظهار گشته كه گروهي از مومنان و شيعيان مي باشند كه بي حساب داخل بهشت خواهند شد و همچنين در صفحهٔ مزبورهٔ كتاب مذكوره حديثي بسند كالصحيح علي ابن ابراهيم از امام محمد باقر روايت كرده است كه اول كسي‌را كه در روز قيامت بطلبند محمد است ليكن بخلاف اين در صفحه ۲ ورق ۱۸۸ همان كتاب گليني بسند معتبر از امام جعفر چنين روايت نموده كه درروز قيامت اول كسي‌را كه بطلبند نوح خواهد بود و در صفحهٔ اول ورق ۱۷۵ جلد دوم كتاب حيوة القلوب از قول خود

محمد مكتوب است كه در شب معراج عيسي‌را در آسمان دوم ديدم نهايت در صفحهٔ اول ورق ۱۸۰ همان كتاب ابن بابويه از امام محمد باقر بخلاف آن بدين نحو روايت كرده است كه گويا محمد عيسي‌را در آسمان هفتم ديده باشد بهرحال نه آنكه احاديث نقيض يک ديگر همينها كه تسطير يافته بلكه ديگر احاديث بسيار مي باشند كه ضد ومخالف يک ديگر اند بمرتبهٔ كه در ترجيح صحت و غير صحت آنها علماء محمديان اكثر اوقات تشكيک دارند چنانكه يقينا نمي توانند گفت كه حديث صحيحه كدام است مثلا علي ابن ابراهيم ابن هاشم درخصوص اختلاف و ضدّ احاديث از علي ابن ابيطالب سوال كرد و علي در جواب باو چنان گفت كه اگر تو معتبر و غير معتبري احاديث‌را نمي تواني فهميد و در شک هستي اولي چنان است كه الي ظهور امام مهدي منتظر باشي زيرا كه او آن چيزهارا واضح خواهد ساخت چنانكه بدين حديث در باب سي و پنجم رسالهٔ شيخ جعفر اشاره گرديده است و همين حديث در كتاب كافي در باب اختلاف احاديث واضحاً بدين طريق مرقوم شده است كه از علي ابن ابراهيم منقول است كه يک دفعه بعلي گفتم كه در خصوص احاديثي كه از محمد مي باشند مي شنوم كه مختلف يک ديگر و هم ضد قرآن اند حتّي تو هم آنهارا معتبر ندانستهٔ و از وي سوال نمودم كه سبب اين چه چيز است و در اين صورت حديث صحيح‌را چگونه مي توان يافت پس علي ابن ابو طالب در جواب چند قانوني بجهته تشخيص حديث صحيح و غير صحيح باو تعليم نمود ليكن علي ابن ابراهيم ساكت نشده باز بعد از چند سوال و جواب بعلي گفت كه اگر چنانچه بالفرض دو حديث كه مختلف هم باشند ليكن همان كس بصحّت و درستي هر دوي آنها قائل شده باشند در اين صورت چه بايد كرد علي در جواب گفت بهر كدامين آن كه حكما و قضات زياده ميل مي نمايند آنرا قبول كرده ديگري‌را ترک كن علي ابن ابراهيم باز پرسيد كه اگر حكما بهر دوي آن حديث اتفاق

و میل نمایند در آن وقت چه باید نمود علي در جواب گفت اولي چنان است که صبر نمائي تا امام شما ظهور نماید زیرا که صبر در شک بهتر از فهمیدن خلاف است که سبب هلاکت باشد چنانکه آخر این حدیث در کتاب کافي بدین نحو مسطور است * فان وافقها المخبرین جمیعا قال ینظر الي ما هم الیه امیل حکامهم و قضاتهم فیترک و یاخذ بالاخر قلب فان وافق حکامهم المخبرین جمیعا قال اذ کان فارجه حتي تلقي امامکم فان الوقوف عند الشبهات خیر من الاقتهام في الهلکات * پس بنابر این گونه اختلاف که درمیانهٔ قرآن و احادیث و در خود احادیث مي باشد بیقین کلّي مشخّص است که اگر احادیث بالکلیّه خلاف هم نباشند باز چنان اعتباري ندارند که آنهارا درخصوص اعتقاد و یا در مباحثه دینیّه دلیل مي توان آورد * خلاصه اگر بالفرض قبول نمائیم که گویا محمد امور غریبیه و معجزه نموده باشد باز قرآن او باطل است و خود او نیز پیغمبر صادق نخواهد بود زیرا که قرآن ضدّ و برخلاف انجیل است و سابقاً ذکر و ثابت نمودیم که انجیل کلام خدا است و منسوخ نشده و تحریف هم نگردیده است و در انجیل در آیات ۸ و ۹ فصل اول نامهٔ بگلتیان چنین حکم وارد است که هر کس که خلاف انجیل بگوید اگرچه ادّعاي پیغمبري نماید و یا در تصویر فرشته بظهور آید باید که اورا کاذب دانند زیرا که امکان دارد که پیغمبر کاذب بحیله یا بقوت شیطان چنین علامات عجیبه ظاهر و هویدا سازد که مانند معجزه باشد و بهمین جهته مسیح بمتابعان خود تاکیداً نهي فرموده است که از پیغمبران کاذب و فریبنده با حذر باشید چنانکه در آیهٔ ۲۴ فصل ۲۴ متّي مرقوم گشته است که مسیحان دروغ و پیغمبران کاذب خواهند برخاست و علامات عظیمه و آیات‌را چنان ظاهر خواهند ساخت که اگر ممکن باشد برگزیدگان‌را نیز اغوا خواهند کرد پس بجهت صدق پیغمبري محض علامات غریبه دلیل کافي نمي تواند شد بلکه شخصي‌را که ادّعاي پیغمبري نماید محض در آن وقت قبول مي توان کرد که تعلیم او بانجیل

موافق آمده و تمامي آن شروط و علامات که ما در دیباجه و در اوائل باب سوم این رساله ذکر نمودیم در خود او و در تعلیم او ظاهر و هویدا شود محض در چنین صورت اورا پیغمبر خدا و علامات غریبهٔ اورا معجزات خدائي مي توان دانست و الّا فلا

و در خصوص این گونه خواص و صفات محمد که در این آیات مرقوم گشته اند چه گوئیم و چه گمان بریم مثلا در سورة الاحزاب وارد گشته است که * یا ایها النبي انا احللنا ازواجک اللاتي اتیت اجورهن و ما ملکت بمینک مما افاء الله علیک و ایضا و امرة مومنة ان وهبت نفسها للنبي ان اراد النبي یستنکحها خالصة لک من دون المومنین قد علمنا ما فرضنا علیهم في ازواجهم و ما ملکت ایمانهم لکیلا یکون علیک حرج * یعني ای پیغمبر ما بتو ازواج ترا حلال نموده ایم که مهر آنهارا دادهٔ و آنرا که دست راست تو تحصیل کرده است و از آن که خدا بتو غنیمت داده است و هر زن مومنه که نفس خودرا به پیغمبر باز گذارد اگر پیغمبر هم در خواهش نکاح کردنش باشد این اذن مخصوصیت که علیحده از سائر مومنان محض بتو داده شده است زیرا که ما مي دانیم که از براي زنهاي آنها و کنیزگان ایشان بآنها چه فرموده ایم تا که برتو حرجي نباشد و مشهور است که در وقت ظهور این آیه سواي کنیز محمد نه زن داشت و در تمام عمر خود بنابر قول بعض مورخین یازده و بنابر قول دیگران پانزده زن بنکاح خود در آورده بود و چون بنابر قول قرآن که در اوائل سورة النساء مسطور است نهي شده بود که هیچ یک از متابعان محمد زیاده از چهار زن بعقد نکاح نیاورند پس محمد در آیه مذکورهٔ سورة الاحزاب اذن مخصوصي در بارهٔ خود وارد ساخت که کنیزگان و نه زن خود باو حلال باشند بلکه از مضمون آیه باین طریق نیز مي توان فهمید که بمحمد اذن مخصوصي داده شده است که از کنیز و زن هر قدري که دل او خواهش نماید بازدواج خود در آورد یعني در باب حکم ترویج مانند سائر خلق اورا

حدّ و عدّي نباشد چون محمد از حکم آیهٔ سورة النّسا تجاوز نمود یعني زیاده از چهار زن بعقد نکاح خود در آورده بود لهذا بایراد آیهٔ مسطورهٔ پردهٔ بر تجاوزیّت خود کشید * و دیگر این که محمدیان بنابر شریعت خود بر این امر وابسته شده اند که در میان زنان خود تفاوتي منظور ندارند نهایت محمد از براي اینکه خودرا از تحت این حکم نیز خارج و ازاد سازد آیهٔ آتیه‌را وارد ساخت که بنابر مضمون آیه باو اذن داده شد که بهر طریقي که راي او علاقه گیرد با ازواج خود بهمان نوع رفتار نماید چنانکه در سورة الاحزاب مرقوم گشته است که * ترجي من تشاء منهن و تؤدي الیک من تشاء و من ابتغیت ممن عزلت فلا جناح علیک * یعني تو هریک از زنان خودرا که خواسته باشي مي تواني آورد و هریک‌را که اراده کني در نزد خود مي تواني جا داد و همچنین از هرکدام آنها که خواهي جدا شوي از براي تو تقصیري نخواهد بود * و نیز در میان متابعان محمد این قاعده هم مقرر است که زوجهٔ مطلقهٔ دیگري‌را دیگري بعقد نکاح خود مي تواند آورد امّا در خصوص زنان محمد باز این اذن باو داده شده است که بعد از او احدي زنان اورا نکاح ننمایند چنانکه در همین سورهٔ مذکوره مرقوم شده است که * و ما کان لکم ان تؤذو رسول الله و لا تنکحوا ازواجه من بعد ابداً * یعني سزاوار نیست شمارا که پیغمبر خدارا برنجانید و باید که زنان اورا ابداً بعد از او بنکاح در نیاورید * و دیگر در سورة التحریم مسطور است که * یا ایها النبي لم تحرم ما احل الله لک تبتغي مرضات ازواجک و الله غفور و رحیم قد فرض الله لکم تحلة ایمانکم * یعني اي پیغمبر چرا حرام مي کني آنچه خدا ترا حلال کرده است آیا خوشنودي زنان خودرا طلب مي کني و خدا غفور و رحیم است بدرستي که خدا از براي شما مقرّر گردانیده است برهم زدن قسمهاي شمارا و بنابر روایت باب پنجاه و پنجم جلد دوم کتاب حیات القلوب سبب ورود آیهٔ مذکوره بدین طریق است که روزي محمد در خانهٔ حفظه بود و ماریهٔ قبطیّه اورا

خدمت مي نمود اتفاقًا حفظه پي کاري رفت و محمد با ماریه مقاربت نمود چون حفظه بر این امر مطلع شد غضبناک گردیده گفت آیا در روز نوبت من و در فراش من بکنیزي مقاربت مي کني پس محمد شرمنده شده و فرمود که این سخن‌را بگذار که ماریه‌را بر خود حرام گردانیدم که دیگر هرگز باو نزدیکي نخواهم کرد فقط نهایت چون محمد قلبًا نمي خواست که از ماریه مفارقت نماید پس از عهد خود پشیمان گردیده آیه مذکوره‌را وارد ساخت که بنابر مضمون آن آیه بر او جائز گردد که سوگند خودرا بر همزند و بدین طریق حفظه‌را نیز ساکت سازد * و دیگر زید که غلام آزاد کردهٔ محمد بود و محمد اورا بفرزندي برداشته بود روزي جهة دیدن بخانهٔ زید رفته وقتي که پردهٔ حجره‌را برداشت چشم محمد بزینب زن زید افتاد از حسن جمال او تعجب نموده و قلبًا مائل او گردیده لفظ سبحان الله خالق النور و تبارک الله احسن الخالقین‌را بر زبان خود جاري نمود چون زید در خانه نبود بنابر آن زینب ماجرارا بعد از ورود شوهر خود باو حالي و بیان ساخت پس زید یا از ترس یا از اخلاصي که بمحمد داشت زینب‌را طلاق داده محمد من بعد اورا بنکاح خود در آورد چنانکه همین مطلب در باب پنجاه و سوم جلد دوم کتاب حیات القلوب تفصیلا ذکر یافته است پس محمد باز چنین آیه وارد ساخت که گویا در ضمن آن جهة نکاح زینب حکم از جانب خدا رسیده است چنانکه در سورة الاحزاب مرقوم است که * و اذ تقول الذي انعم الله علیه و انعمت علیه امسک علیک زوجک و اتق الله و تخفي في نفسک ما الله مبدیه و تخشي الناس و الله احق ان تخشیه فلمّا قضي زید منها وطرا زوجناکها لکیلا یکون علي المومنین حرج في ازواج ادعیایهم اذا قضوا منهن وطرا و کان امر الله مفعولا * یعني یاد کن آنرا که گفتي مرکسي‌را که انعام کرده است خدا براي او و تو انعام کردهٔ بر او بپروردن و گفتي باو که نگاهدار از براي خود زن خودرا و بترس از خدا و پنهان مي کردي در نفس خود آن

چيزيرا كه خدا آشكار كنندهٔ آن است و مي ترسي از مردمان و خدا سزاوارتر است بآن كه از او بترسي پس چون زيد امر حاجتيرا تمام كرد يعني زن خودرا طلاق داد ما آنرا بر تو تزويج گردانيديم تا نبوده باشد بر مومنان گناهي در خواستن زنان پسر خواندگان خود هرگاه امر حاجت‌را بعمل آورند و طلاق بگويند و امر خدارا بايد بعمل بياورند نهايت اصل سبب ورود آيهٔ مذكوره بدين طريق است چون محمد دريافت كه گذارش زينب در ميان مردم مشهور گشته و باين علّت متشكّي شده اند زيرا كه بنابر عادت عربان آن ايّام گرفتن زن پسر خواندگي جائز نبود پس سعي نمود كه عشق زينب‌را در دل خود مستور دارد امّا وقتي كه آخر الامر عشق خودرا در اشتداد ديد لهذا اين آيه‌را وارد ساخت كه گويا از خدا باو اذن رسيد كه زينب‌را بنكاح خود در آورد تا بدين طريق عيب اين عمل‌را پوشيده دارد و هرگاه در اين گذارش هيچ عيب و نقصي بهم نمي رسيد و بهيچ طور ضد اداب حيا و عادات آن ايّام نمي بود پس چرا از براي حلال گشتن آن اذن مخصوصهٔ در ورود چنين آيه لازم گرديد و اگر عربان در اين باب متشكي نمي بودند از چه سبب محمد محبّت زينب‌را پنهان ساخته و از مردم احتياط مي نمود * حال كسي كه در خصوص گذارشات مذكوره اندكي متفكر گردد آيا باو معلوم و يقين نخواهد شد كه آيات مذكوره و مقدمات مسطوره صاف گواهي مي دهند و ثابت مي سازند كه قلب محمد از خواهشهاي نفساني پُر و مملو بوده است و هوا و هوس نفساني بمرتبهٔ باو مسلّط گشته بود كه بچهار زن قناعت نكرده و در باب گرفتن زن متعدّده آيات مذكوره بكمّ و كيف مسطوره در بارهٔ خود اظهار ساخت مگر در مادهٔ چنين پيغمبري چه فكر بكنم كه بجهت آنكه خواهش نفساني خودرا بعمل آورد و بر عيوب خود پرده كشد ادّعا مي نمايد كه خدا اورا جهت تجاوز از احكام خود اذن داده و برهمزدن قسم و عهدرا بر او جائز نموده است و نيز ادّعا نمايد كه عشقي كه بزن

ديگري بهم رسانيده خدا بر او حلال نموده است آيا ممكن است كه خدا جهت تجاوز از احكام خود اذن بدهد و بر همزدن قسم و عهدرا جائز سازد و عشق زن ديگري‌را حلال نمايد حاشا و كلّا بلكه بصفات خداي عادل و مقدّس چنين كلام‌را نسبت دادن بسيار ناسزا است چون وقوع اين مرحله محال است لهذا واضح و آشكار است كه آيات مذكوره‌را محمد محض از پيش خود گفته و خلافا بخدا نسبت داده است و چون محمد در مواقع مذكوره از راه كذب ادّعاي الهام الهي كرده است پس در خصوص سائر آيات قرآن نيز ادّعاي او باطل است و بنابر اين نيز يقين است كه قرآن كلام خدا نيست بلكه خيال و كلام خود محمد است و بس اي مطالعه كنندهٔ اين رساله هر چندي كه اين سخنان در نظر تو افسانه و ناگوار خواهد نمود باز تنگ حوصله و تنگ ظرف نگشته غضبناك مشو و بدرستي دانسته و آگاه باش كه اين رساله بجهت آن نوشته نشده است كه محمد بي سبب و بي دليل مذموم گردد و يا تو بغيرت آمده خشمناك گردي بلكه حقيقت همين بود كه بيان كرديم چون ما خودرا در حضور پروردگار خود مديون مي دانستيم كه حقيقت‌را بتو بيان سازيم لهذا بي غرضانه بتحرير اين رساله اقدام ورزيديم پس تو نيز طرفداري و غيرت‌را بكنار نهاده با قلب صاف بخدا مناجات و استدعا نما كه نور هدايت‌را بتو عنايت فرمايد و آن گاه اين رساله‌را مطالعه نموده مطالب و تعليمات انجيل و قرآن‌را با يك ديگر مقابله كُن در آن حال از مرحمت خداي تعالى بتو آشكارا خواهد گشت كه هر چيزي كه ما تا حال در بارهٔ قرآن و محمد ذكر نموده ايم بالكلّيّه راست و حق بوده است *

در باب سائر صفات مي توان گفت كه محمد صاحب فهم و فراست و خورده بين و زيرك و در امورات دنيوي ماهر و رفتار و سلوك ظاهري او خوب و دل پسند و بفقرا و زير دستان و دوستان و خويش و اقرباي خود مهربان و كريم بوده نهايت از پاك باطني بيگانه و در مادهٔ دشمنان

خود کینه‌ور و انتقام گیرنده بود چنانچه صفت آخر از گذارشات آتیه ظاهر و ثابت مي گردد مثلا چندي قبل از دعوي بدر محمد جهته انتقام گرفتن از قریش عبد الله ابن حجش‌را مع هشت نفر روانه نموده باویک نامه داد و حکم کرد که در روز سوم آنرا وا کرده بخوان و بموجب حکمي که در آن نوشته است عمل کن او در روز سوم نامه‌را خوانده مطابق مضمون آن به بطن نخله که ما بین مکّه و طائف واقع است روانه گشته در آنجا قافلهٔ قریش‌را منتظر بود چون ماه رجب بود که درمیان عربان شهر حرام بود و بنابر عادات ایشان درآن ماه غزوه یا جنگ ممتنع بود پس قافله قریش بي لحاظ و بي سامان سفر مي کرد و محض چهار اشخاص قریش سواي شتر بانان همراه آن بودند عبد الله این حال‌را دیده بیکي از همراهیان خود حکم نمود که موي سر خود بتراشد تا قریش گمان برند که این حاجیان اند که در مکّه شروط عمره انجام نموده اند و بدین طریق آنهارا زیاده بي خوف و بي اندیشه کرد پس فرصت یافته با رفیقان خود ناگهان بر آنها حمله نموده یکي‌را بکشت و دو تارا اسیر نمود و یکي از آنها که نوفل نام داشت بگریخت بدین طریق همه مال و متاع قافله‌را ضبط کرده بمدینه مراجعت نمود لیکن وقتي که این گذارش مشهور گشت پس نه صرف اهل قریش بلکه اکثر از تابعان محمد نیز از این مرحله ناراض شدند که در ماه حرام بحکم محمد جنگ و خونریزي بعمل آمده بود بنابر این محمد از خُمس آن مال انکار کرد تا مردمان گُمان برند که او نیز از امور عبد الله ناراض است لیکن باوجود این باز در تمام عربستان همه مي گفتند که محمدیان در شهر حرام نیز جنگ و رهزني مي کنند و عبد الله و رفیقان او از این مرحله که محمد از خمس آن مال‌را انکار کرد بسیار رنجیده گشتند لهذا تا اینهارا خوش کند و تهمت عربان رفع شود و خُمس آن مال باو حلال گردد آیهٔ آتیه‌را نازل کرده است که در سورهٔ بقر بدین طریق مسطور است که * یسئلونک عن الشهر الحرام قتال فیه قل قتال فیه کبیر

و صد عن سبیل الله و کفر به و المسجد الحرام و اخراج اهله منه اکبر عند الله و الفتنة اکبر من القتل * یعني از تو مي پرسند درباب ماه حرام و از جنگ کردن در آن ماه تو بگو جنگ کردن در آن ماه گناه کبیره است و باز داشتن از راه خدا و انکار خدا نمودن و از مسجد حرام باز داشتن و اهل مسجد حرام‌را از آن اخراج کردن در حضور خدا زیاده از آن گناه است و از دین بغي کردن از قتل هم زیاده است * پس بورود این آیهٔ محمد جنگ‌را در شهر حرام حلال نمود چنانچه درگذارشات زینب که گذشت نیز بورود یک آیت نکاح زینب بخود حلال فرمود و عادت عربان که نسبت بآن زن پسر خوانده حرام بود منسوخ ساخت * ایضا بعد از دعوی بدر محمد درمیان راه حکم نمود که از جملهٔ اسیران ندهر و عقبه‌را بکشند از این سبب که ندهر بیشتر از راه حقارت قرآن‌را مجموعه افسانه و قصص گفته بود و عقبه یک روزي که محمد در مکّه وعظ کرده خواسته بود که اورا بزند مگر ابو بکر مانع شد * ایضاً بعد از مراجعت بمدینه عصمه بنت مروان که دربارهٔ محمد هجا کرده بود یا بموجب حکم محمد یا باشاره و علم او از عمیر ابن اویح در شب درخوابگاه خود کُشته شد * ایضاً چند ماه بعد از دعوي بدر کعب ابن اشرف از این سبب که برگشتگان بدر آفرین خوانده و اهل مکّه‌را جهت انتقام ترغیب کرده بود از ابو نائله با حیله و فریب در وقت شب کشته شد و درحالي که ابو نایله سر کعب پیش محمد گذاشت او گفت الحمد الله * ایضاً وقتي که بعد از دعوي أحد محمد دید که حمزه بسیار زخمها خورده کُشته شده است خشمناک شده گفت که اگر خدا مرا بر قریش فتح خواهد بخشید من هفتاد کس از آنها همچنان مجروح و قتل خواهم کرد * ایضاً وقتي که محمد با بني قریظه که یهود بودند جنگ نموده قلعهاي ایشان‌را محاصره کرد آنها باین امید که محمد بسبب منّت اهل اَوس جان بخشي خواهد کرد از قلعها بیرون آمده خود شان‌را بمسلمانان سپرد کردند که آنهارا بسته و اسیر کردند اهل اَوس

از محمد در باب آنها منّت کردند محمد که نخواست که آنهارا ببخشد جواب داد که سعد در این امر حکم دهد وقتي که از سعد پرسیدند او فرمود که همهرا قتل بکنند محمد گفت که این حکم الهي است و همه ایشان که قریب هفتصد بودند در میداني در شهر مدینه کشته شده اند * ایضا چندي بعد از آن یکي ازمردمان خیبر که نامش سلم ابن ابي الحقیق و لقبش ابو رافع بود بموجب حکم محمد بدین راه کشته شد که محمد شاعري عبد الله ابن رواحهرا با چندي ازمسلمانان به خیبر فرستاد تا سلمرا دعوت کرده بگویند که بمدینه پیش محمد بیا او ترا رئیس قوم خود خواهد کرد لیکن بعبد الله حکم خاص داد که اورا درمیان راه بکشد و او همچنین کرد * گذارشات مزبوره همه از کتاب ڈاکتر ویل اخذ کرده شده که آنهارا از کتب انسان العیون و خامس و سیرت الرسل و کتاب ابراهیم حلبي اخراج نموده است و دراوراق این کتب بتفصیل بیان شده اند و مورخین مي گویند که خود محمد در بیست و هفت غزوه شامل بود و محمدیان سي و هشت سریه بحکم او کرده بودند * حال اهل انصاف بگویند که حرکات مزبوره لائق پیغمبر خدا هستند یا نه یقین است که هیچ نبي برحق چنین امور گاهي نکرده است *

في الجمله از راه ضمیمه باین فصل آن مطلبرا الحاق خواهیم کرد که در این روزها ڈاکتر ویل که یکي از علماي فرنگ است و در لسان و علوم عربي سر رشتهء تام بهم رسانیده در زبان جرمن تاریخ محمد و خلفا ازکتب قدیم و معتبرهء عرب تصنیف کرده است در اواخر کتاب خود در باب محمد چنین نوشته است که ازقرآن و کتب عرب یقین مي گردد که محمد در اوائل گمان کرد که خدا في الحقیقت اورا فرستاده است تا بوسیلهء او حق عبادترا بازدر عربستان مقرّر و بر قرار گرداند و در این خیال خود او تائید یافت از خوابها و خیالها که گاهي باو رو دادند و اغلب است که سبب آنها مرض صرع بود که محمد از جواني خود داشت و از بعضي مورخین

اغمای خوانده شده است چنانچه در این باب در کتاب انسان العیون مسطوراست که ابن اسحاق از شیوخ خود نقل کرده است که وقتي که محمد در مکّه بود قبل‌از نزول قرآن جهت دفع نظر بد باو معالجه کردند و وقتي که قرآن باو نازل شد بازهمان حالات باو رو دادند یعني گاهي یک قسم بیهوشي مثل اغمای با ترس و لرزه براو در آمد و چشمهایش بند شد و کف از دهان بیرون آمد و مانند شتر جوان آواز داد دیگردرهمان کتاب از قول عایشه مرقوم است که وقتي که جبرئیل بر حضرت نازل شد او نهایت سنگین گشت و عرق از پیشاني وي روان شد و چشمهایش سرخ گشتند و بعض اوقات مانند شتر جوان آواز داد باز مذکوراست که زید ابن ثابت نقل کرده است که وقتي که وحي به نبي نازل شد اورا چنان حال رو داد که گویا وقت جان کني رسیده است و بیهوش شد و مانند شخص در حالت نشه گشت باز مسطور است که ابو هریره نقل کرده است که در حالي که وحي بر حضرت رسول نازل شد هیچ کس از ما طرف او نگاه نتوانست کرد دهن او پر از کف شد و چشمهایش بند گشت و دربعض اوقات مانند شتر آواز داد بنابراین و دیگراحادیث مثل آنها شک نیست که محمد مرض صرع داشت زیرا این حالات که در ضمن احادیث مذکوره درباب محمد نقل شده اند همه علامات آن مرض اند و مخفي نماند که مریض آن مرض یا مانند آن گاهي غریب و عجیب خیالهارا نیز مي بینند که محمد آنهارا رویا و فرشته و وحي پنداشته و بدین طریق گمان برده است که من فرستادهء خدایم لیکن رفته رفته محمد دیده و دانسته خیال و فکر خود او وحي و کلام الله گفته و بتابعان خود همچنان بیان نمود و وقتي که بمدینه هجرت نموده و از جفاهاي قریش رهائي یافت و صاحب اختیار گشت و رئیس و حاکم قوم خود شده هم از اعمال وهم از احکام او صاف معلوم و ثابت مي شود که او کینه‌ور و غدار و شهوت پرست و نا مطابق در افعال

و اگرچه زیرک بود باز کوته نظر نیز بود و بس چنانچه در اول حال بیهودان چاپلوسي کرد و جهت خاطرداري آنها چندین احکام داد مثل رو بطرف اورشلیم یعني بیت المقدّس کردن در نماز و غیره بعد از آن که معلوم شد که یهود دوست نخواهند شد آن احکام‌را منسوخ کرد و دشمن شدید ایشان گشت ایضاً بر بعض جان بخشي مي کند چرا که از عبدالله مي ترسد و دیگران‌را حکم خدا عذر خود ساخته قتل مي کند (این اشاره است بر آنکه محمد بسبب خاطرداري عبدالله ابن ابیج ابن سلول به بني قینو که جان بخشي کرد و بنی قریظه‌را بنابر قول سعد قتل نمود) وقتي بنکاح حدي مقرر مي فرماید و وقت دیگر خود او از آن حد تجاوز مي نماید ومي گوید که حکم الله است اگر کسي مقتول یا مجروح شد در آن حال قاتل فدیه مي توان نمود بشرطي که اقربا راضي باشند لیکن دستهاي دزد باید که بي رحم ببرّند * وقتي که مشکلات پیش آیند از دیگران صلاح گیرد و برخلاف راي خود مطابق صلاح آنها عمل کند چنانچه در دعوي اُحد خلاف راي خود بجنگ بیرون رفت یعني او خواست که در مدینه بمانند و جنگ در آن جا بکنند لیکن بعض از تابعانش خصوصاً آنها که در دعوي بدر شریک نبودند صلاح او قبول نکردند * و در دعوي خندق او خواست که صلح بکند لیکن سعد ابن عباده و سعد ابن معاذ مانع شدند * و در جنگ طائف محمد موافق خواهش لشکر خود بحمله آوردن حکم نمود اگرچه موافق بعض مورخین دانسته بود که بي فایده خواهد شد (تفصیل صلاح کاري با سعد بدین رهگذر است که محمد خواسته بود که به بني غتفان ثلث خرماي شهر مدینه بدهند و بدین شرط بآنها صلح کنند لیکن وقتي که محمد سعد ابن عباده و سعد ابن معاذرا که رئیس اهل اوس و خرزج بودند از این امر آگاه ساخت آنها گفتند که اگر تو آنرا موجب وحي الهي مي کني یا اگر خاص حکم تست در آن حال اطاعت بما لازم است لیکن اگر تو آنرا جهت خاطر ما کردهٔ پس از آن باز بدان محمد

جواب داد اگر خدا مرا حکمي مي داد با شما صلاح نمي کردم لیکن بخدا قسم من آنرا کردم تا میان دشمنان تفرقه و ضعف پیدا شود نهایت سعد راضي نشد بهمان طریق در دعوي بدر نیز محمد بر صلاح کاري دیگر عمل نمود یعني محمد خواسته بود که بجاهي که نزدیک‌تر بطرف مدینه بود با لشکر خود فرود آید در آن حال حباب باو گفت که اگر خدا جهت فرود آمدن در این جا ترا حکم نموده است در آن حال البته پیشتر نمي توانیم رفت لیکن اگر این محض صلاح خود است پس بهتر آن است که تا بجاهي که دور تر از همه باشد برویم لهذا چنان کردند) و دیگر دلیل قوي جهت اثبات ضعف و کوته نظري محمد این مرحله بود که در باب خلافت حکمي ننمود و بدین طریق تیغه بر بیخ سلطنت اسلامیّه گذاشته و ممکن است که خود او در این باب در تردد بود دلش با علي شوهر دختر خود بود لیکن عقل و ادراک باو معلوم نمود که جهت حکومت ابوبکر زیاده لیاقتي دارد و موت ناگهان براو فرود آمده این امر عمده بي بندوبست بماند * ودر مکّه دعوي نبوّت کردن چندان مشکل نبود زیرا که تعلیم محمد نسبت به بت‌پرستي اهل مکّه نهایت اعلي و اول بود وماوراي این محمد خوش اخلاق و فصیح کلام و کشاده دست بود و نسبت بفقرا و غلامان وغیره مهربان چنانچه بدین وسائل نیز دل مردمان بطرف او کشیده شد لیکن اصل سبب حکومت و تزائد تعداد تابعانش در مدینه این بود که بني اَوس رشته‌دار او بودند و او پیش نظر تابعان خود امید غنیمت و بیت المال مي گذاشت و طوائف عرب با یک دیگر اتفاق نداشتند و خود او غدّار و زیرک و خورده بین بود و جهت دور و مقتول کردن مخالفین یا اختلاف اندختن فیمابین دشمنان هر وسیله و بهانه باو مقبول و مرغوب نمود و زیرکي و بهادري او خصوصاً در این امر بود که خودرا بقدر امکان از همه چیز و از همه گزارشات و احوالات قریب و بعید مخبر گردانید و ناگهان بر دشمنان فرود آمد و حمله کرد و بنابر این

بتابعان و لشکر خود صرف در جنگ طابق مقصد و مطلب خود از پیش بیان نموده بود و از این سبب چنین اتفاق افتاد که در همان وقت که در آخر ایام محمد طوائف بعیدهٔ عرب باو اطاعت نمودند در مدینه تحقیر او کردند (این اشاره است بغزوهٔ طابق که در سال نهم هجرت وقوع یافت و بسیاري از تابعان محمد از این جنگ ناراض بودند و عذر آوردند و خلاف حکم محمد کردند و با لشکر شامل نشدند و بعض مثل عبدالله ابن عبیج معه لشکر خود باز گشت نمودند) و این مرحله که اکثر عربان نه باعتقاد دلي بلکه محض از راه خوف تابع محمد گردیدند از این قول عایشه نیز صاف معلوم مي گردد که نقل شده که او گفت وقتي که رسول الله صلعم وفات نموده بود عربان باغي شدند و یهود و نصاري سربلند کردند و منافقین نفاق خود دیگر پوشیده نکردند و مسلمانان مانند گله در شب زمستان پریشان حال بودند تا وقتي که ابوبکر آنهارا باز جمع نمود و ابوعبیده نیز نقل کرده است که وقتي که خبر وفات محمد بمکّه رسیده بود اکثر اهل مکّه خواستند که از محمد و اسلام منحرف گردند چنانچه اطّاب که در آن وقت رئیس مکّه بود تا چند روز جرات نکرد که از خانهٔ خود بیرون آید نهایت در وقت خلافت ابوبکر و عمر که بوسیلهٔ سرداران بهادر ایشان لشکر اسلام فتح بر فتح یافته بود سلطنت اسلامیه بر قرار و پایدار گشت و دین محمدي مشهور شده و ازدیاد و استحکام یافت در این صورت آن نقص و قصور و سهو و نسیان که از محمد بظهور آمده بود با آن فوائد بسیار که عربان از محمد و تعلیم او حاصل کرده بودند پوشیده و مستور گشت و چون خلفا و تابعان محمدي سبب فیروزمندي ایشان نه در حکمت و فراست خلفا و نه در زیرکي سرداران و نه در بهادري لشکر و نه در اختلاف و ضعف دشمنان دانستند بلکه گمان کردند که فتحیابي ایشان محض از آن محبّت و لطف است که خدا با محمد و محمدیان دارد بنابراین در نظر و ذهن لشکر فتح مست عرب محمد نهایت اعلي معلوم نمود و از آنها باو چنان

مراتب نسبت داده شد که گویا افضلترین مخلوقات و مالک کل کائنات و بهترین انبیا و شافي مومنین و پاک و معصوم و صاحب معجزات و کرامات بیحد وعد بوده است اگرچه در قرآن اشاره هم بچنان صفات یافت نمي شود لیکن بخلفاي اولین بخوبي معلوم بود که از این تعظیم و تکریم محمد مفاد و مطلب خود شان نیز حاصل و عائد خواهد شد زیرا که مي دانستند که عربان هر قدر که محمدرا زیاده تعظیم خواهند نمود و اعتقاد و اعتماد ایشان بر قران و محمد قویتر خواهد گردید همان قدر ایشان بخوشي و خوبي و دل قوي جنگ و جهاد نموده از جان شیرین دریغ نخواهند کرد چنانچه سبب عمدهٔ فتح مندي لشکر اسلامیه همان اعتقاد بود و اعتماد بر آن آیات که در ضمن آنها حکم بجهاد آمده و بکشتگان مرتبهٔ شهادت با همهٔ نعمائي بهشت قرآن وعده داده شده است *

فصل پنجم

در بیان مشهور و منتشر گشتن دین اسلام

ماوراي آنکه در آخر فصل گذشته در باب منتشر گشتن دین اسلام بیان شده است بدان که محمد در کلام خود فصاحت و بلاغت و شیریني عبارت‌را بکار برد که بدین نمط مردم‌را دل ربائي نموده مطیع و منقاد خود سازد و کوشش کرد که با قاعدهٔ زنان متعدده گرفتن و بي جرم و گناه آنهارا طلاق دادن و با وعدهٔ بهشت پر از عیش و عشرت نفساني دین خودرا مقبول اعراب سازد و همچنین از عادات قدیمي عربان و بعضي از گذارشات کتب عهد عتیق و جدید و چندي از احادیث یهود اخذ نموده در کتاب خود ثبت کرد که بدین طریق دین خودرا رواج داده مقبول و مطبوع خلق

سازد و بمتابعان خود محض چند تکلیف ظاهري نمود یعني از قبیل غسل و طهارت و حج و روزه و خمس و زکوة و نماز و جاري ساختن کلمه * لا اله الا الله محمد رسول الله * و جنگ و جهاد در راه دین و امر نمود که از بت‌پرستي و قتل و زنا و سائر اعمال قبیحهء ظاهري کناره جویند و وقتي که محمد بنحو مذکور چند نفري‌را مرید خود ساخت و دیگر نتوانست که در مکّه بماند و مي دانست که مردم مدینه با اهل مکّه عداوت دارند و نیز فهمیده بود که اهل مدینه باو میل دارند لهذا بآنجا فرار کرد بدان که بعد از سه سال محض ده دوازده نفر بمحمد ایمان آورده بودند و در سال سیزدهم که اول سال هجرت بود قریب صد اشخاص از اهل مکّه و هفتاد و پنج از اهل مدینه باو ایمان آورده بودند و وقتي که تعداد متابعان در مدینه ازدیاد یافت و محمد توانائي جنگ و انتقام کشیدن از دشمنان بهم رسانید آیهء جهادرا اظهار ساخته آغاز جنگ نمود بنابر این کاروان طائفهء قریش‌را تاخت و تاراج کرد و در دعواي بدر بایشان فائق گشته و باین نحو سر عسکر سپاه منصورهء خود گردیده بخصمان غالب آمد و اعدا از او خوف و هراس برداشتند و آنائي که زیاده نقاضت نموده و در قبول و اطاعت او سهل انکاري مي ورزیدند بقتل رجوع مي نمود چنانچه در فصل گذشته اشاره و بیان شده در این حال مردم کثیره بامید تحصیل عزت و اعتبار و حصول دولت بسیار از بیت المال بزیر علم او رفته و روز بروز متابعان او تزائد یافتند و سائر مردم که قوت مقابله و تهیّهٔ مجادله نداشتند از بیم آنکه مبادا اموال آنها باسم بیت المال ضبط گردد و عیال ایشان باسیري رود و جانها بمعرض تلف آید لابداً مطیع گردیده رسالت اورا قبول نمودند مثلاً وقتي که محمد در سال هشتم هجرت با لشکر خود نزدیک مکه رسیده بود و عبّاس ابو سفیان‌را که از بزرگان مکه بود پیش محمد برده تا شاید اورا جان بخشي کند محمد از او پرسید که آیا حال تو باور مي کني که من رسول الله هستم ابو سفیان جواب داد که تو مرا از پدر و مادر عزیزتر هستي لیکن

و الله در باب رسالت هنوز در دلم شکّي است عبّاس بآواز بلند گفت واي بتو مسلمان شو و بگو لا اله الا الله محمد رسول الله پیشتر از آن که سر تو بریده شود بعد از شنیدن این سخنان او ایمان آورده بدین طریق مسلمان شد و محمد اورا جان بخشي کرد چنانچه این مرحله در کتاب سیرت الرسل بتفصیل مسطور است و بطریقي که ابو سفیان بسبب خوف جان محمدي شد همچنان محمد مالک ابن عوف‌را که سردار آن لشکر عرب بود که در دعوي حنین با محمد جنگ کرده بود با وعدهء بخشش و ریاست مسلمان کرد بدین تفصیل که بعد از آنکه مسلمانان در دعوي حنین بر لشکر عرب فتح یافته و سردار ایشان مالک ابن عوف گریخته بطائف رفت محمد یکي‌را از تابعان خود پیش او فرستاده اورا خبر داد که اگر تو مسلمان خواهي شد هر چه در دعوي از مال تو ضبط شده است بتو پس خواهم داد و ماوراي آن صد شتر ترا بخشش خواهم نمود مالک پیش محمد آمد و مسلمان شد و محمد اورا ماوراي آن سردار بعض طوائف عرب کرد که مسلمان شده بودند * ایضاً روزي یک محمدي با یهودي دعوئي داشت پیش محمد رفتند او در حق یهود فیصل داد محمدي راضي نشده پیش عمر رفت وقتي که عمر از صورت حال مطلع گردید گفت قدري صبر کن پس رفت و شمشیر خود بیرون آورده سر محمدي‌را ببرید و گفت این است اجر کساني که بخدا و رسول او مطیع نمي شوند چنانچه در تفسیر جلال الدین در بیان آیهء ٥٨ سورهء عمران این گزارش مسطور است و دیگر اهل مکه تابع اسلام شدند بدین وسیله که محمد بعد از هجرت بمدینه جنگ و جهاد با آنها آغاز نموده در دعوي بدر وغیره بر قریش فتح مند شده آخر الامر در سال هشتم هجرت با ده هزار لشکر خود ناگهان بر مکّه فرود آمد قریش جهت جنگ آماده نبودند لهذا محمد بآساني مکّه‌را گرفت و مطیع نمود و بعد از این در حق چندي از اهل مکّه که پیشتر هجاي او کرده بودند حکم قتل نمود و دیگران‌را جان بخشي کرد و حال

که قریش دیگر قابو و طاقت مجادله نداشته اند تابع گردیده دین محمدي‌را قبول نمودند نه قبل چنانچه این گذارشات در کتاب حیات القلوب نیز در جلد دوم در باب چهل و سوم که در بیان فتح مکه آمده است تفصیلاً مذکور و مسطور گشته است * و این که اصحاب و انصار و سائر تابعان محمد درپئي تحصیل غنیمت و در امید بیت المال بودند از کتب و تواریخ محمدیّه صاف معلوم و یقین مي گردد از جمله آنها در این جا بذکر یک گزارش اکتفا خواهم نمود مثلا در دعوي حنین دعوتاس که چندي بعد از تسخیر مکّه واقع شده بود لشکر محمد بسیار از زنان و فرزندان دشمنان و کثرت از مال و متاع ایشان بدست آورده بود بعد از دعوي بني حوازین مطیع شده از محمد منت کردند که زن و فرزند و مال بایشان پس داده شود محمد گفت من حصّهٔ خود و حصّهٔ بني عبد المطلب‌را از اسیران بشما بخشیده ام این‌را شنیده مهاجرین و انصار نیز همچنان کردند صرف بني تمیم و فصاره انکار کردند لیکن بعد از آنکه محمد ایشان‌را وعده داد که در دعوي دیگر شش چند آن از اسیران بآنها داده خواهد شد اینها نیز راضي شدند مگر در حالي که محمد در تقسیم مال و متاع بیت المال آن دعوي دیر کرد مسلمانان ترسیدند که مبادا محمد آنرا نیز پس بدهد لهذا حصّه خود شان از مال و متاع با چنان تیزي و هجوم از او درخواست نمودند که قبایش‌را گرفته داد خودرا از ایشان درپي درختي پنهان کرده بود بعد از آنکه محمد آنهارا ساکت ساخته بایشان گفت که ای مردمان قباي من بما بدهید و الله اگر شما آن قدر دواب ضبط کردید که در اعداد برابر درختان ملک تهامه باشند هیچ یک از آنها از شما دریغ نخواهم کرد و الله من در هیچ وقتي از بیت المال برابر موي شتر هم زیاده از خُمس آن نگرفته ام و آنرا همیشه در راه شما خرچ مي کنم من بعد همه مال تقسیم نموده از خُمس خود بابو سفیان صد شتر و چهل ادق نقره داد و همان قدر به پسران او یزد و

معاویه نیز داد دیگر بحکیم ابن حسام و بحارث ابن حسان و بسهیل ابن عمرو و به صفوان ابن امیه وغیرهم بهریک صد شتر داد و بدیگران پنجاه و چهل شتر میداد از آن جمله شاعر عیاص ابن مرداس بود و وقتي که او از پنجاه راضي نبود پنجاه دیگر باو داد نهایت انصار از این مرحله که محمد بمردمان قریش و دیگران که انصار نبودند آن قدر بخششها نمود بسیار ناراض شدند چنانچه یکي از آنها گفت و الله این بسیار عجب است که حال آنکه شمشیرهاي ما از خون قریش هنوز خشک نشده و محمد غنیمت مارا بآنها بخشش مي کند اگر این حکم خدا است بما صبر لازم است لیکن اگر رسول الله موافق خواهش خود چنین مي کند بگوید که ما چه قصور کردیم که مارا بر طرف داشته است محمد این‌را شنیده انصاررا خوانده بآنها گفت که آیا شما در ضلالت نبودید و بوسیلهٔ من هدایت یافتید آیا بي چیز نبودید و بوسیلهٔ من دولتمند گشتید الخ چنانچه این گزارشات در کتاب سیرت الرسل و در کتاب انسان العیون بتفصیل مسطور شده اند و در آخر کتاب گفته است که سه قسم اشخاص بودند که محمد خواست که دل آنها با بخششها بطرف خود بکشد بعض‌را باین قصد تا ایشان مسلمان شوند مثل صفوان ابن امیه که در آن وقت مسلمان نشده بود و بعض‌را باین مراد تا ایشان در اسلام قائم گردند مثل سُفیان ابن حرب که کرهاً مسلمان شده بود و بعض‌را باین اراده تا از شرارت باز مانند مثل ادینیه و اقراء و عیاس ابن مرداس * خلاصه محمد دین خودرا بهمین وسائل در حال حیات خود در اکثر بلاد عربستان منتشر گردانیده و بعد از وفات محمد خلفا نیز بنحو مسطور به منتشر و مشهور ساختن دین اسلام متوجه گردیده لهذا لشکر بولایات دیگر کشیده بضرب شمشیر حقیّت دین اسلام‌را ثابت ساختند و مردم‌را بدین طریق جبراً بزیر حکم قرآن آوردند مثلاً ابوبکر بر تخت خلافت نشسته لشکر اسلام در ذو القصه جمع نموده یازده سردار مقرر کرده و آنهارا روانه نمود تا بکفّار و منحرفان حرب نمایند و بهر یک از

آنها حکم نامه داد که اول بر آنها بخوانند و اگر بموجب حکم آن اسلام‌را قبول نکنند بآنها آغاز جنگ نمایند در آن نامه ماوراي مطالب دیگر چنین مرقوم بود که هر آنکه نامه‌را قبول کند و معتقد اسلام گردد اورا قبول و حمایت کنند لیکن بآن کساني که انکار کنند حرب نمایند تا براه خدا در آیند و بر منحرفین بهیچ طریق رحم نکنند بلکه آنهارا در آتش بسوزانند و بهر طریق بقتل رسانند و فرزندان و زنان ایشان‌را غلام مسلمانان گردانند پس اگر کسي بدلیل ضرب شمشیر سکوت اختیار مي نمود فبها و الاّ گردن اورا بضرب شمشیر جدا مي ساختند یا این که دست اطاعتش‌را بخدمت بسته مي داشتند چنانچه بدین وسائل بیدق اسلام در شهرها و ولایات مغلوبه بلند شد و هنوز از هجرت صد سال نگذشته بود که عربستان و ولایات شام و ایران و مصر و بعضي ولایت روم با سپاه کینه خواه عرب مغلوب و زیر دست گشته دین محمدرا قبول نمودند چنانکه بر تاریخ خوانان روشن و آشکار است مثلا اهل ایران بدین طریق دین محمدي‌را قبول کردند که بعد از آنکه امر خلافت بعمر قرار گرفت بدین حکم و فرمان لشکر عرب‌را بایران فرستاد که اگر اهالي آن ولایت دین محمدي‌را بخوبي و خوشي مطیع گشته قبول نمایند فبها و الاّ با ایشان محاربه و مقاتله نموده آنهارا جبراً و کرهاً معتقد قرآن و تابع محمد سازند و چون ایرانیان از قبول دین اسلام ابا و امتناع نمودند پس لشکر عرب آغاز حرب نموده سه دفعه از سپاه ایران مغلوب و در دعوي چهارم بر ایشان غالب آمده ولایات اطراف رود فرات‌را متصرّف گشتند و بعد از این مقدمه یزدجرد ابن شهریار که آخرین پادشا از ملوک ساسانیه بود بر تخت سلطنت ایران متمکن گردید در آن اوان سعد ابن ابي دقّاص که سردار لشکر عرب بود بنزد یزدجرد ایلچي فرستاده گفت که اورا بقبول دین محمد تکلیف نمایند و اگر قبول نکند اظهار جنگ کنند نهایت یزدجرد بتکلیف مذکور اعتنائي نکرده بلکه از آن سخنان غبار نقار بر خاطرش نشسته خشمناک گردید و بتهیه و تدارک جنگ فرمان

داده سپاه بسیاري‌را فراهم آورد و لشکر طرفین در نزدیک قادسیه مجتمع گشته بعد از تلاقي فریقین لشکر ایران مغلوب و منهزم گردیده درفش کاویاني بدست عربان افتاد و در سنه ۲۱ هجرة در بیابان قریهٔ نهاوند نزدیک بشهر همدان لشکر عرب باز بسپاه ایران شکست فاحش داده تمامي ایران‌را متصرف گشتند و یزدجرد بمرو فرار نموده در نزدیکي این شهر بدست آسیاباني کشته شد و همگي ایران بدین نوع بتحت فرمان خلفا افتاد و مدت دویست سال عربان در آن سر زمین حکمراني کرده اکثر اهالي ایران از خوف و ترس خلفا و عساکر ایشان و یا بعلت این که از ظلم و بي داد آنها آزاد گردند دین عربان‌را که بر ایشان دست یافته بودند ناچار قبول نمودند و کساني که سر از طوق اطاعت باز کشیده در قبول مذهب عربان اهمال ورزیدند یا از عربان بقتل رسیدند و یا جلاي وطن اختیار نموده بسمت بلوچستان و هندوستان فرار کردند چنانکه از نسل ایشان الي الآن در ولایات مذکوره باقي مانده و متابع طریقهٔ زردشتي بوده گبر نامیده مي شوند و چنانچه سعد بامداد لشکر فیروزمند خود اهل ایران‌را مطیع نمود بهمان طریق خالد و معاویه ممالک شام و عمرو ابن العاص ملک مصر در وقت خلافت عمر فتح نموده اهالي آن ممالک‌را بر دین محمدیه در آوردند *

مخفي نماند که قبل از هجرت محمد بمدینه جمیع قلیلي باو اطاعت داشتند چنانچه بیان شده و قریش و یهودیان و مسیحیان در اکثر اوقات بمخالفت محمد گفتگو مي نمودند و جهت ثبوت رسالت او معجزه و دلیل مي خواستند چنانکه از آیات سابق الذکر قرآن واضح است و نظر بآیهٔ اوائل سورة الحجر اهل مکّه محمدرا مجنون مي نامیدند بطریقي که مرقوم شده است که * قالو یا ایها الذي نزل علیه الذکر انك لمجنون و بنابر سورت الانبیاء باز اهل مکّه باو گفتند که قرآن از جملهٔ خواب است یا محمد اورا از پیش خود ساخته و مانند شاعران خوب بهم بسته است

چنانکه مسطور شده است * بل قالوا اضغاث احلام بل افتریه هو شاعر فلیاءتنا بایة کما ارسل الاولون و چنانکه قبل ازاین ذکر شده باو شاعر و بقرآن سحر مبین گفتند امّا وقتي که محمد بمدینه هجرت نمود و در آنجا لشکري جهت خود فراهم آورد و بطائفه قریش زورآور شده مکّهرا نیز مسخّر گردانید در آن حین اکثر اعراب دین محمدرا از راه لابدي و ناچاري قبول کردند و درصورتي که محمد امر خودرا باین پایه و مایه رسانیده دیکر احدي جرأت و یاراي مخالفت و حجّت ومباحثهٔ درخصوص رسالت او نداشت زیرا که علاوه بر کثرت و قوّت لشکر بنابر ادّعاي خود بمحمد از جانب خدا حکم جهاد نازل شده بود چنانچه بعض از آیات درباب جهاد و قتال پیش ازاین ذکریافت که بنابرآن بربي ایمانان قهر و غضب نماید یعني هرگاه اورا قبول نکنند یا خلاف او گفتگو نمایند جواب آنهارا بزبان برّي شمشیر حواله کرده ساکت و صامت گرداند و اگر احیاناً کسي جرات مي نمود که خلاف سخنان و ادّعاي محمد گفتگو نماید در پاداش این جرات تسلیم نمودن جان براو لازم مي آمد بطریقي که بیان شده و از آن زمان تا حال خلفا و سلاطین و امراي دین اسلام نیز بنابرهمان قانون رفتار نموده اند چنانکه اگر شخصي از ملّت خود اسلام یا ملّت دیگرخلاف قرآن‌را فهمیده جهت اثبات مدّعاي خود خواسته باشد که درمیان مسلمانان بضدّ آن گفتگو کرده بمقام ردّ برآید بمجرد این که اهل اسلام از احوال و گفتگوي چنین شخص اطلاع بهم رسانند اجتماع نموده اورا بقتل مي رسانند و بنابراین ازایّام محمد الي الان ممکن نگشته است که احدي در ولایات متابعان محمد بي خوف و ترس قرآن‌را تشخیص داده بسنجد که آیا راست است یا خلاف و نیزممکن نیست که شخص افکاري که در بارهٔ قرآن نموده و نقصي که در آن یافته است بي دغدغه ظاهر و بیان کند و از دین اسلام برگشته دین دیگررا قبول نماید زیرا که حکم قرآن براین است که هرکس که از دین محمد بازگشت نماید اورا بقتل رسانند *

نهایت واضح و آشکار است که حقیّت و حقیقت بضرب شمشیرثابت نمي گردد و محال است که آدمي‌را بجبر و زور بآن مرتبه برسانند که قلبا بخدا ایمان بیاورد و ازافعال بد دست کشیده خدارا قلباً دوست دارد بلکه جبرو ظلم بایمان واطاعت قلب مانع مي گردد و بنابراین جبر و تعدّي در راه دین از جملهٔ افعال ناقصه است و همین دلیل خواهد بود که آن دین از جانب خدا نیست پس طریق شهرت و انتشار یافتن دین اسلام که بقوت و ضرب شمشیر صورت گرفته نیز یکي از جملهٔ دلائل است که دین مذکوره از جانب خدا نیست بدان که دین مسیحي بدین طریق منتشر نگشته است چنانکه کم و کیف شهرت و انتشار آنرا درفصل هفتم باب دوم این رساله ذکرنمودیم و اگرکسي بموضع مذکوره رجوع نماید خواهد فهمید که در ابن باب نیزانجیل برتري و تفوّق کلّي برقرآن دارد *

برخي از علماي اسلام مقدمهٔ جدّال و قتال بني اسرائیل کنعانیان‌را و غزوات داؤدرا بمیان آورده مي گویند چنانکه به بني اسرائیل قتل وجدال کنعانیان جائز و حلال بود بهمان طریق جهاد در راه دین بمحمد نیزجائز گردید لیکن چنین ادّعاي محض از بي خبري ازمطالب توریت صادرگشته است زیرا که خدا در توریت به بني اسرائیل نفرموده بود که نخست بکنعانیان تکلیف ایمان نمایند و ثانیا هرگاه تکلیف‌را منقاد نگردند ایشان‌را قتل وغارت سازند بلکه حکم خدا این بود که آنهارا بجهت گناهان کثیره واعمال قبیحه قتل عام‌سازند پس مدّعاي جنگ بني اسرائیل تکلیف اهل کنعان نبود بلکه غضب الهي بود که خدا بوساطت بني اسرائیل درپاداش اعمال قبیحهٔ ایشان بظهور و انجام رسانید چنانچه درکتاب پنجم موسی درفصل ۷ آیهٔ ۱–۵ و درفصل ۲۰ آیهٔ ۱۶–۱۸ و درفصل ۹ آیهٔ ۴ و ۵ و درکتاب سوم موسی درفصل ۱۸ آیهٔ ۲۴ – ۲۸ و در دیگر آیات نیزمرقوم و بیان شده است و همچنین مدّعاي جنگ و جدال داؤد در راه دین نبوده است بلکه چون پادشاه بود جهت استقلال امر سلطنت خود جنگ

و جدال مي نمود * بالجمله از مطالب و دلائلي كه در اين باب در خصوص قرآن و محمد ذكر و ثابت نموديم بالتّمام واضح و آشكار است كه در معني قرآن و در صفات محمد علاماتي كه در ديباجه و در اوائل باب سوم اين رساله جهت تصديق كلام الهي و پيغمبر صادق ذكر نموديم ابداً يافت نمي شود و بنابر دلائل مسطورهٔ اين باب بي شك و شبهه يقين گرديد كه ازجانب خدا آمدن محمد محال وكلام الهي بودن قرآن نيز غير ممكن است *

امّا اگر بخيال شخصي ازمتابعان محمد خطوركند كه هرگاه في الحقيقت دين اسلام خلاف است پس چرا خدا شهرت يافتن و تا حال بر قرار ماندن آنرا مانع نگشته است فامّا الجواب مخفي نماند كه دين بت پرستي قديم‌تر از دين محمد و در شمار تخميناً چهار مقابل اسلام است و غير حق بودن آن نيز نزد خردمندان واضح و اظهر من الشمس است با اين همه باز خدا در ظهور و انتشار و دوام آن الي الآن مانع نگرديده است پس واضح است كه ظهور و دوام يک دين دليل حقيّت آن نمي شود ليكن چون خدا بنابر معرفت خود مصلحت ندانست كه مطلب و سبب طور گذران طوائف عالم‌را در هركار و هرگذارش بآدمي بيان سازد پس بهمين سبب است كه آدمي در اكثر اوقات در درک امورات الهي و گردش ايام و اختلاف ملل طوائف عالم متحيّر و حيران است نهايت رموز حكمت و اسرار مصلحت اين قبيل امور در نزد خداي حكيم علي الاطلاق است و بس امّا بنابر كلام انجيل همين قدر مي توان گفت كه خداي تعالي بظهور و انتشار دين محمد از دو جهت مانع نگرديد اولاً كه بدين طريق بمسيحيان عربستان و شام و مصر وغيره كه در ايام محمد از طريقهٔ انجيل دور و مهجور گشته بودند تنبيه و بازخواست كرده شود كه ديگر زياده مهجوري نكنند و ثانياً كه دين بت‌پرستي در عالم زياده شهرت نيابد و دو باره زورآور نگردد نهايت در وقت معيّنهٔ در صورتي كه مسيحيان باز

با ايمان زنده رجوع نموده و اكثر ايشان قلباً بانجيل گرديده بنابر احكام آن رفتار خواهند نمود در آن وقت خداي تعالي اين مواخذه و تنبيه خودرا خواهد برداشت و نظر بوعدهائي كه خدا در كتب مقدّسهٔ عهد عتيق و جديد علي الخصوص در آيات ۶ و ۷ فصل ۶۰ اشعياء پيغمبر و در آيات ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ فصل ۱۹ همين كتاب معلوم و ظاهر ساخته است در آخر زمان بسياري از متابعان محمد بمسيح ايمان آورده بملّت مسيحيّه ملحق خواهند گرديد و در آيات اول الي ۵ فصل ۲ اشعيا و در فصل ۴۹ و در فصل ۶۰ كتاب همين پيغمبر تفصيلاً مرقوم است كه آخر الامر تمامي سلسلهٔ انساني خواه بت‌پرستان خواه محمديان و خواه يهوديان بمسيح ايمان آورده خواهند دانست كه راه و حقيقت و حيات جاوداني محض اوست و بس و در آن وقت كلام مسيح انجام خواهد يافت چنانكه در آيهٔ ۱۶ فصل ۱۰ يوحنّا فرموده است كه يک گلّه و يک گله بان خواهد بود و ديگر در آيات ۱۰ و ۱۱ فصل ۲ نامهٔ فيليپي مسطور گشته است كه زانوهاي تمامي اهل آسمان و زمين و آنانكه در زير خاک اند باسم يسوع مسيح خم خواهند گرديد و هر زبان اقرار خواهد كرد كه مسيح خداوند است بقصد جلال خداي پدر و در آيهٔ ۱۴ فصل ۲۴ متّي مسيح فرموده است كه ندا باين مژدهٔ ملكوتي (يعني وعظ انجيل) در همگي اقطار جهان خواهد شد بجهت شهادت بر همگي قبائل و آن گاه انجام كار پديد خواهد شد (يعني آخر الزمان خواهد رسيد) پس موافق مضمون اين آيه يكي از علامات آخر الزمان اين است كه وعظ انجيل در ميان همهٔ طوائف متداول گشته من بعد آخر الزمان خواهد رسيد و علامت مذكوره جهت عنقريب شدن آخر الزمان هويدا گرديده است چنانكه در اين اقرب زمان صدها نفر واعظ بجهت موعظهٔ انجيل از فرنگستان بيرون آمده بولايت بُت‌پرستان رفته تكليف ايمان‌را بايشان مي نمايند و خداي تعالي بوعظ آنها چنان قوّت تاثير مرحمت نموده است كه در اين اندک زمان هزاران هزار نفس در

ولایت افریکیه و هندوستان و در جزائر واقعهٔ سمت چین و در امریکه و جزائر آن فقط باستصواب وعظ انجیل و مطالعه نمودن آن از بت‌پرستي و اعمال قبیحه دست کشیده بمسیح ایمان آورده اند و اکنون خداي یگانه و حقیقي‌را ستایش نموده بنابر احکام انجیل سلوک مي کنند و بهمین طریق روز بروز تعداد ایمان آورندگان بمسیح از دیاد مي پذیرد حتّي از یهودیان و اُمّتان محمد هم بسبب شنیدن موعظهٔ انجیل و یا خواندن آن در فرنگستان و هندوستان و سائر اطراف بمسیح ایمان آورده و طریقش‌را محفوظ مي دارند * و نیز بر محمدیان معلوم باشد که در آخر الزمان مسیح باز ظهور خواهد نمود و با قدرت و جلال از آسمان بزمین نزول خواهد فرمود که بر متابعان حقیقي خود نجات و سعادت ارزاني فرماید و بر آناني که تکلیف انجیل‌را قبول نکرده و بمسیح ایمان نیاورده اند غضب نماید چنانکه در آیات ۲ الي ۹ فصل اول نامهٔ دوم بتسلینیقیان وارد است که این است انصاف نزد خدا که معذّبین شمارا از راه قصاص عذاب نماید و شمارا که مظلومانید راحت بخشد با ما در وقت ظهور یسوع خداوند با فرشتگان قدرتش از آسمان در آتش مشتعل منتقم از آناني که خدارا نمي شناسند و آناني که مژدهٔ خداوند ما یسوع مسیح‌را اطاعت نمي نمایند و ایشان از حضور خداوند و جلال و قدرتش بقصاص هلاکت ابدي خواهند رسید و نیز بموجب وهي الهي یوحنّا حواري در آیات ۱۱ الي ۲۱ فصل ۱۹ مکاشفات مي گوید که دیدم آسمان‌را کشاده و ناگاه اسپ سفیدي که سوارش براست حقیقي مسمّي است (که عبارت از مسیح باشد) و بحق انصاف و جنگ مي نماید و چشمهایش چون شعلهٔ آتش و بر سرش افسرهاي بسیار و نامي مرقوم بود که هیچ کس نمي فهمید جز خودش و جامهٔ پوشیده بود که در خون رنگ شده بود و اسمش کلمة الله بود و سپاهیان آسماني بر اسپان سفید سوار شده و حریر سفید درخشنده پوشیده در عقبش مي بودند و از دهنش شمشیر تیز بیرون مي آمد

(یعني عبارت از کلمات حکم و انتقام است که در آن وقت مسیح از بي ایمانان و بدکاران خواهد گرفت) که قبائل‌را بآن زند و بر آنها بعصاي آهني حکمراني خواهد کرد و مي خانهٔ قهر و سخط خداي قادر مطلق‌را پامال مي سازد (یعني حکم و غضب خدا بوسیلهٔ مسیح خواهد شد) و بر لباس در ران خود اسمي‌را نوشته دارد که پادشاه پادشاهان و خداوند خداوندان و دیدم فرشته‌را که در آفتاب ایستاده بود و بآواز بلند فریاد نمود بتمامي مرغان که در آسمان طیران مي نمایند که بیائید و در ضیافت خداي عظیم جمع شوید تا آنکه بخورید اجساد ملوک و سرداران و پهلوانان و اسپان و راکبان آنهارا و همگي‌را از آزاد و بنده و کهتر و مهتر و آن حیوان (که عبارت از دجّال باشد) و پادشاهان زمین و عساکر ایشان‌را دیدم که مجتمع شده اند تا بآن سوار اسپ نشین و سپاهیانش کارزار نمایند و گرفتار شد آن حیوان و آن پیغمبر کاذب نیز که پیشش (یعني پیش دجّال) آن امر غریبه‌را بجا آورد که بسبب آنها فریفت آناني‌را که نقش حیوان‌را با خود گرفتند و مثالش‌را پرستیدند و آن هر دو زنده در دریاچهٔ آتش که با کبریت مي سوزد انداخته شدند و باقي بشمشیر سوارهٔ اسپ که از دهنش بیرون مي آمد بقتل رسیدند و جمیع مرغان از اجساد آنها سیر شدند *

في الآخره اي متابعان محمد و مطالعه کنندگان این رساله بدرستي تمام باور کنید که هر چیزي که ما تا حال در خصوص قرآن و دین محمد ذکر و ثابت نمودیم نه این که از راه عداوت یا قصد لجاجت بود که بتقدیم آن اقدام ورزیدیم بلکه محض از راه آن محبت خالص و بي ریب و ریا بوده است که بنابر آن بجهت خاطر مسیح شمارا دوست داشته و بحال هلاکت شما قلباً متالّم و متاثّر گردیده لهذا خلافیّت دین محمدرا بشما بیان و واضح ساختیم که شاید بدین وسیله از خواب غفلت بیدار گردیده و

خلافيت دين خودرا فهميده براه حق و دين مسيحي بر گرديد كه بدين طريق از حال خطرناک خلاص گشته و از هلاكت ابدي رهائي يافته بنجات سرمدي برسيد و چون بنابر امر مسيح چنانكه در آيات ۱۸ الى ۲۰ فصل ۲۸ متّي وارد است از جملهٔ واجبات مسيحيان است كه وعظ تعليم انجيل‌را بعموم طوائف برسانند لهذا بترقيم اين رساله باداي دين خود پرداختيم پس اگر چنانچه اى محمديان شما از غفلت و غرور بتكاليف مندرجهٔ اين رساله متحمّل نگرديده ونجات مسيح‌را قبول ننمائيد دانسته و آگاه باشيد كه در روز واپسين بايد كه خود شما جواب بي ايماني خودرا در حضور پروردگار بدهيد اما اگر چنانچه قلب تو در حضور خدا صاف باشد و طرف داري‌را كنار گذاري و طالب حقيقت باشي از مطالب و دلائلي كه الي الآن ذكر و ثابت نموديم البتّه انصاف خواهي داد كه بجهت حقيت قرآن ومحمد دليلي يافت نشد بلكه از مضامين قرآن و رفتار و صفات محمد بالكليه واضح گرديد كه قران خلاف و محمد پيغمبر خدا نبوده است پس در اين صورت ايمان و دين تو باطل است و هرگاه از آن بر نگردي يقيناً بهلاكت و بدبختي ابدي خواهي افتاد * خلاصه اى محمدي و مطالعه كنندهٔ اين رساله كلمات و نصيحت آخري بندهٔ حقيررا بگوش هوش شنيده در قلب خود جا ده يعني سابقا ذكر يافت كه آدمي توانائي آن ندارد كه خود او في نفسه خودرا از عقاب و عذاب گناهان خود برهاند بلكه رهاننده و نجات دهنده‌را محتاج است و آن رهاننده و نجات دهنده چنانكه بنابر كتب مقدّسه ثابت كرديم يسوع مسيح است كه فقط بوسيلهٔ او آدمي از عقائب گناهان خود رهائي مي تواند يافت و مقبول درگاه خدا مي تواند شد و بسعادت حقيقي و جاوداني مي تواند رسيد پس اى مطالعه كننده جهت بخت جاوداني و سعادب ابدي خود به نصيحت وملتمس ما متوجه گرديده در استخلاص ورطهٔ هلاكت ابدي فكر و تامّل

تمام نما و در تحصيل نجات غفلت مورز بلكه در اين خصوص سعي و اهتمام تمام بجا آور و اين رساله‌را بر سبيل تكرار مطالعه كرده بآن سخنان كه در خصوص نجات مسيح مسطور گرديده است بتوجّه قلب و جمعيّت حواس نظر انداز و خود انجيل‌را اگر بدستت افتد بسعي و دقّت تمام مطالعه نما و شب و روز با همگي قلب بخدا مناجات كُن كه نور هدايت و توفيق خودرا بتو عنايت فرمايد تا آنكه طريق راست‌را دريافت نمائي و در صورتي كه از توفيق خدا بنور هدايت مستفيض گشته دريافتي كه هادي راه حق انجيل است و مسيح رهاننده و سعادت دهندهٔ تست در ان حال صبح و شام از خدا استدعا نما كه ايمان آوردن بمسيح ترا نيز عنايت فرمايد و بجهت خاطر زحمات و مرگش از تمامي گناهان تو در گذرد و بقلب تو آرام و خوش حالي بخشد و در بخت جاوداني شريک سازد و اگر چنانچه در اين قسم تجسّس و مناجات دوام نمائي يقين و بديهي است كه در آن حال خدا بظلمت قلب تو روشنائي خواهد بخشيد و بر درون تو استراحت و آرام و سكوت حقيقي خواهد رسانيد و مسيح‌را رهاننده و سعادت دهندهٔ خود دانسته در قلب و روح خود خوش حالي حقيقي‌را زياده از حد خواهي يافت در آن وقت همهٔ آن چيزهائي كه در فصل پنجم باب دوم اين رساله در خصوص خوش حالي و بخت مسيحي حقيقي ذكر شده است در قلب خود خواهي يافت و هر گاه چنانچه بنابر احكام انجيل عمل نموده در راه مسيح متحمّل جبر و زحمت گردي و ثابت قدم باشي ان گاه توفيق خدا در قلب تو روز بروز ازدياد خواهد پذيرفت بحدي كه بسبب هيچ رنج و عذابي بلكه بسبب قتل هم از دين مسيحي دست نخواهي كشيد و وقتي كه مفارقت دنياي فاني بر تو رسد بخوش حالي و سرور تمام رحلت نموده بعالم بقا خواهي رفت زيرا كه دانستهٔ آن بخت و جلال بي نهايتي‌را كه بوساطت يسوع

مسیح از براي تو مهیا گردیده است و مرگ ترا بآن خواهد رسانید و در آن جا بخداي تعالی تقرب جسته ابدالاباد بخت مستدام و خوش حالي و جلال مالا کلامرا خواهي دید چنانکه در انجیل مرقوم است که چشمي ندیده است و گوشي نشنیده است و بخاطري خطور نکرده است آن چیزهائي‌را که خدا بجهت آنائي که اورا در مسیح شناخته و دوست داشته اند مهیا ساخته است پس با وحشت تمام احتیاط کلّي نما که چنان بخت و جلال بي غایت‌را رد نسازي که بجهت تو و همه کس مهیّا گشته و بایمان مسیح تحصیل مي توان نمود و بس و درصورتي که فهمیده و دریافتهٔ که راه حقیقت انجیل است و رهاننده و نجات دهنده مسیح است پس از بیم مردم یا از ترس عذاب و زحمت مرحلهٔ ایمان مذکوررا در قلب خود مستور و خفیه ندار زیرا که اگر کسي حقیقت‌را از خوف مردم پنهان داشته و مسیح‌را بر سبیل تقیّد انکار سازد چنین شخص از عنایت خدا محروم گردیده بغضب او گرفتار خواهد شد چنانکه در این خصوص در آیات ۲۸ و ۳۲ و ۳۳ فصل ۱۰ متّي از قول مسیح مرقوم است که از آنها که جسم‌را تباه مي نمایند و بر هلاک روح قادر نیستند هراسان مباشید بلکه سزاوار است که از آن کس ترسید که قادر است بر هلاک نمودن روح و جسد در جهنّم پس هر که در حضور مردم مرا اقرار نماید من نیز در حضور پدر خود که در آسمان است اورا اقرار خواهم نمود و هر کس که در حضور مردم مرا انکار نماید من نیز ویرا در نزد پدر خود که در آسمان است انکار خواهم نمود و نیز در آیات ۱۱ و ۱۲ فصل پنجم متّي مسیح فرموده است که خوشا حال شما چون شمارا فحش دهند و زحمت رسانند و کاذبانه هر قسم سخنان نا شایسته در حق شما از بهر من گویند شاد باشید و وجد نمائید که اجر شما بر آسمان عظیم است که بهمین طریق انبیائي‌را که پیش از شما بودند زحمت دادند و اگر چنانچه از غفلت و مغروري دین مسیح و نجات

اورا ردّ سازي بدرستي دانسته و آگاه باش که در آسمان و زمین سواي مسیح وسیله و رهانندهٔ دیگر نیست و نخواهد بود چنانکه در این خصوص در آیهٔ ۳۶ فصل ۳ یوحنا بآشکاري و یقیني بیان گشته است که آن کس که به پسر ایمان آورده است زندگاني جاوداني دارد و آن کس که سخن پسررا نمي شنود زندگاني‌را نخواهد دید بلکه غضب الهي بر وي مي ماند *

حكايات

حكايات آتيه كه گذارشات محقق‌را نقل مي كنند بطريق ضميمه بر اين رساله الحاق كرده ايم كه مطالعه كننده‌را از آنها نيز قوت كلام انجيل و خوش بختي مذهب مسيحي واضح و بيان گردد

حكايت نخست

گذارش شخص عالم مسيحي كه از طريق ايمان منحرف گرديده باز قلباً بانجيل رجوع نموده ايمان آورد

در يكي از شهرهاي ولايت نمسستان يعني جرمني تاجري بود كه خداي تعالى باو فرزندي كرامت فرموده بود چون والدش ديد كه پسرش زيرك و فهيم و صاحب اخلاق حسنه و صفات مستحسنه است فلهذا در قلب خود چنان مخمّر ساخت كه فرزند خودرا بتحصيل و تكسيب علم الهي مشغول سازد پس اورا بآن مدرسه فرستاد كه ابتداي اين علم‌را در آنجا تعليم مي كردند او نيز در آن جا با سعي تمام و جهد تام بتحصيل علوم مشغول گشته من بعد بمدرسه‌هاي عظيم شهر نياد ليپسيك رفت كه در آنجاها بمراتب علومي كه منظور نظر داشت رسيده تحصيل خودرا بانجام و تكميل رساند هنگام نخست بكمال خوبي و خوشي رفتار مي نمود و بجهت تحصيل كمال در علم الهي سعي بليغ و اهتمام تمام بعمل مي آورد لاكن بعد از مدت چندي با چنان هم درسان هم صحبت و جليس

مي شد که اعتقاد دین مسیحي‌را از خود شان ردّ ساخته بمرتبهٔ در بي ایماني افتاده بودند که انجیل‌را نا حق انگاشته و اعتقاد معزّز مسیحي‌را خوار داشته بآن استهزا و تمسخر مي کردند و مي خواستند که پاي رفیق جدید خود شان‌را نیز از جادهٔ نجات لغزانیده مانند خود شان سالک طریق ضلالت و بي ایماني سازند آخر الامر او نیز بدام فریب رفیقان خود افتاده و بنیاد اعتقادش تزلزل یافته در این امورات با ایشان موافقت و مرافقت کرد و در خصوص عقیدهٔ مسیحي متشکّي و تارک تحصیل علم الهي گشته خواندن و آموختن علم حکمت شروع نمود خلاصه پایهٔ کار خودرا بالاستمرار بجائي رسانید که دین مسیحي و انجیل و تمامي کتب مقدّسه‌را نا حق و بي مصرف دانسته حتّي بالهام الهي نیز معتقد نشد در این حال حاضرَ حضور پدر خود گردیده شک خود در بارهٔ مذهب مسیحي و ردّ ساختن آنرا چنانکه در قلبش نشست کرده بود باو اظهار نموده از او خواهش مند گشت که ای پدر مرا اذن ده تا از علم الهي دست کشیده بتحصیل علم طب مشغول گردم نهایت از این سبب که پدرش مسیحي حقیقي بود بعد از این که احوال فرزند خودرا بآن نحو مشوش و پریشان دید مایوس و غمگین گشته و صلاح ندید که پسرش علم طب‌را تحصیل نماید پس از روي نصیحت باو خطاب نموده گفت که ای فرزند ارجمند از خواندن علم الهي غافل مشو بلکه کلام الهي‌را با استغاثهٔ تام مطالعه کن و جستجو نما و بجهت درک مطالب آن از خدا طلب اعانت کرده در هر حال احتیاط کن که عقل خود یا فهم دیگري‌را از معرفت الهي زیاده نداني مبادا که باین علّت فریفته گردیده کلام خدارا انکار نمائي چون پسر دید که مطلب خود خلاف راي پدر است با کراهیت بسیار در تحصیل علم الهي مانده از صلاح وید پدر امتناع ننمود و بعد از این که بمراتب منظوره و مقصودهٔ علم مذکوره رسید بشهر خود یعني بحضور پدرش مراجعت نمود و در شهر مذکور دو نفر کشیش نیکو

محضر و خوش نهاد و در مذهب مسیحي بي ریا و نیک اعتقاد بودند که با یکي از آنها رابطهٔ دوستي پدر این طلبه مستحکم و مضبوط بود و چون پدر طلبه در اکثر اوقات بمجلس موعظهٔ آنها حاضر مي گشت پسر نیز بنابر خواهش پدر باستماع وعظ آنها مي رفت و در صورتي که سخنان نصائح آمیز و مواعظ شوق انگیز ایشان‌را مي شنود نه آنکه سخنان ایشان باو تاثیر مي نمود حاشا بلکه در اکثر اوقات از کلمات مسموعه نفرت نموده در قلب او نا معقول و نا مربوط مي نمودند و در اوقاتي که بخانه معاودت مي کرد في الحال بمطالعه کتب حکمت که سخنان و مطالب آنها بجهت او از احکام و تعلیمات انجیل شیرین‌تر و معقول‌تر مي نمودند مشغول مي گشت نهایت پدرش در خلا و ملا از روي اضطرار بخداي تعالي بسیار مناجات و دعا مي کرد که ای قادر علي الاطلاق تو قلب جگر گوشهٔ مرا از راه ضلالت بسوي سعادت باز گردان و در این اوقات چنان اتّفاق افتاد که کشیش یک قریهٔ از قراء بعیدهٔ شهر مذکور از طلبه استدعا نمود که ای عزیز خواهش آن است که تو در روز رب بعوض بنده وعظ دهي و بنابر عادت لازمه آن بود که نظر بمضامین آیات اوائل فصل سوم یوحنّا که مطلب آنها بوساطت مسیح قلباً بخدا رجوع و باز گشت نمودن است وعظ دهد چون او باین مطلب هیچ قائل نبود پس بخلاف آن باین نوع موعظه نمود که هر کس که از براي تحصیل رضامندي خداوندي بنابر عقل خود سعي نماید هر آئنه رضامندي خدارا بخود شامل مي تواند ساخت اهل ده از موعظهٔ او فیضي نبرده چندان نه فهمیدند و فهمیده‌را نیز نه پسندیدند طلبه این مرحله‌را دریافت نموده خائب و خاسر در بارهٔ پدر خود نا خوش گشته در قلب خود از او گله‌مند گردید زیرا که باعث تحصیل این علم و دخل و تصرف این امر که نقیض شوق و افکارش بود پدرش گشته با همین تخئیلات از کلیسیا بیرون آمده بنزد کشیش رفت و کشیش اورا بنزد خود طلبید و چون کشیش مذکور مسیحي حقیقي و قلباً معتقد انجیل

و از بي ايماني طلبه نيزمطلع گرديده بود درهمان حالت بيماري باو آغاز گفتگوي دين نمود چون طلبه بنابرمغروري خود سخنان اورا ابلهي مي شمرد پس در ابتداي مكالمه بسخنان او كم ميلي بسيار مي نمود و بسخنان تلخ و نا ملائم پاسخ مي داد آخر الامر صحبت شان بطول انجاميده بآنجا منجرگشت كه صحبتهاي كشيش و سخنان عاقلانه‌اش بطلبه خوش آمدند و چون بي پروا در باب تعليمات انجيل با كشيش گفتگو واز او استفسار مي نمود و كشيش نيزهر تعليم‌را با دلائل و شواهد باو معلوم مي ساخت پس بجهت بي ايماني خود اندكي متشكي گرديده بود كه در اثناي اين صحبت كسي آمده و بردر ايستاده از براي چند كلمه گفتگو نمودن با طلبه اورا بيرون طلبيد طلبه نيز از خانه بدر آمده شخصي‌را كه از ديدارش آثار عوامي و دهستاني هويدا بود بر در ايستاده ديد گفت چه خدمت داري اى دوست من او نيز در جواب او گفت خدمت از ما است اى آقاي بنده استدعاي من محض اين است كه درخصوص سخنان موعظهٔ امروزه جناب شما چند سوال نمايم چنانكه امروز جناب باين نحو موعظه فرموديد كه بجهت تحصيل نيكي و رضامندي خدا لازمهٔ آن است كه آدمي بنابرعقل خود سعي نمايد امّا آنكه در بارهٔ يسوع مسيح است سخني نگفته ايد ما اهالي قريه بسيار تعجّب نموده ايم زيرا كه كشيش ما بواضحي تمام و يقين كلّي از انجيل بما فهمانيده و به ثبوت رسانيده است كه انسان محض بوساطت رب و رهانندهٔ ما يسوع مسيح و بجهت خاطر و ثواب او رضامندي خداوندي‌را تحصيل و بعنايت و توفيق او سرفرازمي تواند گشت و روح القدس‌را كه براي انجام احكام الهي بشخص مومن توانائي دهنده است محض بوسيله يسوع مسيح بآدمي عنايت مي فرمايد وباين نحو آدمي بعد از مرگ به بخت دائمي مي رسد امّا جناب شما امروز بسياق ديگر رهنمائي فرموده ايد الحال غرض آن است كه آيا شما في الحقيقت يقين كلّي حاصل نموده ايد كه بنابر اين سخناني كه امروز

موعظه كرديد در حين وفات بخوش حالي مي توانيد مرد و بسرور قلب در حضور خداوند عادل حاضر مي توانيد شد نهايت جناب شما از بنده رنجيده خاطر نشويد معلوم ماست كه موعظهٔ امروزرا بطريق خلاف وعظ داده ايد زيرا كه اگر تعليمات شما حق و درست مي بودند هر آئنه آنهارا با كلام كتب عهد عتيق و جديد به ثبوت مي رسانيديد امّا جناب شما هيچ آيهٔ از كتب مقدّسه نياورده ايد كشيش ما باين طريق نمي نمايد بلكه هر سخن و مطلب‌را از كتب مقدّسه به ثبوت مي رساند وما نيز بعد از اينكه در خانهاي خود بآنها رجوع مي نمائيم بهمان قرار مي يابيم خلاصه بما چنان معلوم گشت كه تعليمات جديد جناب شما خلاف اند پس نظر بعوامي خود از طريق محبّت از شما منّت مي كنم كه من بعد تعليمات خودرا بنابر كتب مقدّسه تشخيص داده چنان وعظ دهيد كه موافق آنها باشد طلبه از سخنان آن دهستاني بمرتبهٔ متعجب و متحيّر گرديد كه ديگر اورا ياراي جواب گفتن نماند آخر الامر اورا مرخّص ساخته بحجرهٔ كشيش آمده كيفيت صحبت دهستاني‌را باو در ميان نهاد در اين حال كشيش دريافت نمود كه دل سنگين طلبه از تاثير صحبتهاي گذشته مانند موم نرم گشته در خصوص اعتقاد مسيحي ديگر زياده با وي گفتگو كرده احوال وحشت انگيز اورا باو حالي ساخت و اورا معلوم گردانيد كه هر گاه در اين بي ايماني و مخالفت انجيل بماني هر آئنه بغضب خدا گرفتار خواهي گشت طلبه نيز از تمامي ابن سخنان بسيار ملايم گرديده در قلب خود چنان مضطرب شد كه ديگر زياده از آن در نزد كشيش نتوانست ماند پس برخاسته بخانهٔ خود باز گشت و در اثناي راه خود بخود بسيار مباحثه نموده باز با عقل خود سخنان و دلائل كشيش‌را رد مي كرد و آن تصوّرات و دلائلي كه بنابر آنها الهام الهي‌را قبول نمي كرد باز اورا حق و يقين مي نمودند لاكن قوهٔ انصاف هر دم باو مي گفت كه تو باز بسيار در بد حالي و نا اُميدي هستي و از گفتهٔ انصاف طلبه به خود همي گفت

اگر بالفرض الهام الهي في الحقيقت وقوع يافته باشد و انجيل نيز كتاب ملهمي خدا و تمامي تعليماتش حق و درست باشند و خدا از راه حكمت خود چنين مصلحت ديده باشد كه تمامي عالمرا بتعليمات آن ارجاع نمايد و رضامندي و خوشنودي او محض شامل حال كساني مي باشد كه معتقد آنها مي باشند آيا در آن وقت حال تو چگونه خواهد گشت و بجهت بي ايماني خود بخدا چه جواب خواهي داد با اين همه افكار داخل شهر گرديد و آزار خاطر و اسرار قلب خودرا از اهل خانه پنهان داشت چون شب در رسيد بحجرهٔ مخصوصهٔ خود رفته غذائي هم نخورده خوابيد در اين حال دلائل عقلي و حكمي‌را بجهت اطفاي حرارت اضطراب قلب خود تحصيل كرده در ميان انداخت نهايت باينها نيز استراحت قلب حاصل نساخته بلكه اضطراب دروني او بنهايت رسيده آخر بخواب رفته واقعهٔ مهيب و هولناكي ديد كه گويا با يكي از رفيقان خود در روز اعتدال هوا در موسم تابستان در باغچهٔ او سير مي كرد بانشاء تمام از هر دري صحبت كرده كلمات نا مناسب بسيار گفته صحبت دين هم در ميان آوردند و مذهب مسيحي و تعليمات انجيل‌را استهزا كردند هنگام شام در حين معاودت بخانه ديد كه آسمان تيره گشته و هوا ابر گرفته شروع برعد و برق مي كرد بحدّي كه گوئي آتش مي باريد و از آواز رعد زمين در زير پا بلرزه مي آمد، در اين اثنا برق بدرختي كه نزديكي او بود رسيده چنانكه او از ترس و هراس بيهوش بر زمين افتاد و بعد از دقيقهٔ چند برق ديگر زده اورا كشت و همان ساعت خودرا در حضور حاكم عالم ديد و چه قدر لرزه و ترس اورا رو داد وقتي كه چشمهاي خودرا كشاد ديد كه همان يسوع مسيحي كه اورا خوار ديده و ملامت كرده بود با عزّت تمام و جلال ما لا كلام در بالاي تخت نشسته حاكم عالم و فرمان فرماي بني آدم اوست و شريعتي كه بنابر آن حكم مي فرمود همان انجيل بود كه آنرا بي مصرف و مردود مي پنداشت پس پريشان و زياده از حد هراسان

خودرا بپاي تخت انداخته استدعاي رحمت و منّت و رافت ساخت امّا يلراي فرصت نداشت پس با خوف و وحشت بي اندازه منتظر ديوان بود در اين حال از خواب بيدار شده و خودرا هنوز در اين عالم يافته زياده از حد محبور و مسرور گشت و برخاسته زبان حال‌را باداي اين دعاي صدق انتماي مترنّم نمود كه شكر بتو اي رحمن الرحيم كه هنوز در عالمي هستم كه باز گشت و رجوع بسوي تو ممكن و مقدور است بمن عاجز و مضطر رحم نموده نظر بگناهان عظيم من حكم منما واى مسيح كه حاكم تمامي مردم عالم و مني از نظر مرحمت مرا مينداز بايد كه زانوهاي همگي بتو خم گردد و هر چندي كه كلام تو در نظر عقل مغرور و بي بصيرت ابلهي مي نمايد لاكن چنانكه توئي آن نيز حق و درست است و چنانچه في الحقيقت حاكم تمامي مردم توئي همچنان كلام تو كه عبارت از انجيل است بي شك و شبه حاكم است با افتادگي تمام زانوهاي خودرا در حضور تو خم مي سازم و با قلب شكسته و خاطر حزين ترا عبادت و بندگي مي نمايم اين دفعه دفعهٔ نخست است كه ترا بآن زباني كه ترا كفر مي گفت و آن اسمي‌را كه ملايكان مقربين با حرمت تمام ذكر مي نمايند ريش خند مي كرد حمد و شكر مي كنم اى رحمن رحيم باين بندهٔ حقير و صاحب گناهان كثير كه يكي از كفر گويان تست رحم كن و قلم عفو بر گناهش كش و بمن چنان معاونت و ياوري نما كه بعد از اين معرفت و حكمت من شناختن مطالب آن مرگ تو باشد كه بجهت گناهگاران بر بالاي صليب واقع شده است و عزّت و حرمت من همين كه بحقيقت كلام تو در حضور آن كساني كه قبل از اين باتّفاق هم نام ترا بي حرمت نمودم شهادت بدهم بخاك افتاده و باين طور دعا نموده در قلب خود چنان فراغت و خوش حالي يافت كه تا آن وقت نديده و نچشيده بود و از اين حالت اورا يقيني حاصل شد كه عنايت خداوندي شامل حالش گشت علي الصباح برخاسته و پدر خودرا از اين مقدّمه مستحضر نساخته

بنزدیکي از کشیش ان شهر رفته حقیقت حال‌را باو تقریر کرد کشیش نیز بعد از اطّلاع باتّفاق طلبه بخاک افتاده درماندهٔ او بخداي متعال مناجات نمود که ای قاضي الحاجات نظر مرحمت خودرا از این طلبه دریغ مدار و با نور هدایت خود قلب اورا منوّر و مملّو ساز و در طریق خود اورا ثابت قدم نما و از تاثیر این دعا طلبه‌را رقّت قلب حاصل گشته زار زار گریست در این اثنا طلبه حال گمراهي وبد رفتاري سابقهٔ خودرا بکشیش معلوم ساخته از او استدعا نمود که ای آقا توقّع آن است که با دعا و نصیحت از براي محافظت احکام انجیل بمن یاوري کنید او نیز در پاسخ بهمین کلمات تکلّم نموده فرمود که ای عزیز بعد از این لازمه و مفید آن است که با دعاي قلبي و طلب نور هدایت انجیل‌را مطالعه نمائي ومطالب آنرا به قلب خود رجوع کني طلبه هم نصیحت پذیر گشته بهمین سیاق و باین مُدّعا که از انجیل نصیحت و تسلّي تحصیل نماید آنرا بسیار مطالعه نمود و باین نحو در خصوص حق واز خدا بودن اعتقاد مسیحي یقین تام حاصل کرد و بمطالب انجیل یوماً فیوماً دیگر زیاده رسید چنانکه از براي او انجیل از تمامي کتب خوشتر و شیرین‌تر آمده بنابر این قلباً سالک طریق آن گردید و اکثر اوقات نصیحت آن دهستاني‌را بیاد آورده هرگز فراموش نمي کرد و تعلیمات انجیل‌را با خوبي و خوشي وقوّت و تاثیر تمام وعظ مي نمود خلاصه مسیحي حقیقي وکشیش امین ونیک اعتقاد گردید و پدرش نیز تیر دعاي خودرا بر هدف جابت مقرون دیده خدارا حمد و شکر کرد *

حکایت دوم

مقدمهٔ شخص مسیحي ظاهري که در اوآخر عمر بمسیح با: گشت نموده مسیحي حقیقي گردید

کشیشي نیکو محضر و خوش رفتار و متدین و نیک کرداري نقل مي نماید که یک وقتي بجهت عیادت جواني از جماعت متعلّقهٔ خود که بعلت مرض خفیفه بستري گردیده بود رفتم و آن جوان در امورات کسب کاري خود امین و در نظر هر کس محبوب القلوب بود چنانکه. بنابر نیک رفتاري ظاهري و نظر بسعي او در امورات دینیه همه اهالي شهر اورا دوست و عزیز مي داشتند و هرچندي که همگي حرکات و سکنات ظاهري او مرغوب و مرضش نیز چندان شدّت نداشت باز بر خود لازم شمردم که رفته اورا دیده درخصوص حال قلبش با وي گفتگو نموده اورا حالي نمایم که آیا بطریقي است که مي بایست در حضور خدا باشد و با یقین کلّي حاصل نموده است که بواسطهٔ مسیح عفو گناهان‌را تحصیل کرده و به بخت جاوداني رسیده است یا نه پس از اداي این کلمات هر چند از ناصیهٔ احوالش معلوم گردید که فقرات مذکوره اورا بسیار خوش و شیرین آمدند امّا چون در بارهٔ حال باطنيء خود چیزي اظهار نکرد بدین حال اورا گذاشته رفتم علي الصباح مرا احضار ساخته باز بنزدش آمدم و بنابر عادت رسمي احوال پرسي نمودم در این حال توقّع نمود که سواي من و اُو در آن اوطاق احدي نماند که با کشیش چند مکالمهٔ خلوتي دارم چنانکه گفته بود همهٔ بیرون رفته. همین من و او ماندیم در این حال زبان حال‌را بترنّم این مقال کشوده گفت که ای آقاي من در حضور خداوند عالم و عالمیان عظیم ترین ریاکاران و گناهگارانم زیرا هر چندي که قدرت فریفتن خدا نداشتم نهایت

تمامي دوستان و آشنایان خودرا فریفته ام چون برفتار و گفتار ظاهري خود بقدر امکان متوجّه بودم پس هرکس که مرا مي دید تصوّر مي نمود که باطناً نیز مرد متّقي و مسیحي حقیقي ام و حال آنکه قلباً از این حالت بسیار دور و مهجور بوده ام حتّي هر فعل نا شایسته که بخاطر رسیده و بعمل آوردنش توانائي داشته ام بآن اقدام و در انجام آن سعي تمام بجا آورده ام و بعد از اظهار این مطلب بعضي از اعمال قبیحهٔ خودرا نیز که از او بصدور رسیده بودند از براي من بیان ساخت چنانکه لرزه بر اندامم افتاده بیغایت متعجّب گشته گفتم سبحان الله چگونه ممکن است که آدمي باوجود چنین اعمال شنیعه باز خودرا در نظر خلق چنان جلوه دهد که گویا شخصي است نیک و امین گفت بلي در این خصوص سعي بسیار نموده ام که هیچ کس از خواهش ذمیمه و اعمال قبیحه ام خبردار نگردد و بهمین علّت لباس عاریهٔ دینداري‌را ریاکارانه در بر کرده در اکثر اوقات بکلیسیا مي رفتم و بفقرا و مساکین احسان مي نمودم و در معاونت هر کس بهر سیاقي که امکان داشت سعي بلیغ بعمل مي آوردم خلاصه از هر جهت منظور نظرم آن بود که در نظر خلق محبوب نمایم و پیوسته متوجّه مي بودم که مبادا در حضور مردم سخن نا مربوطي از من بروز یابد پس تا حال بدین طریق مردم فریب و ریاکار بودم خداي تعالی بر من رحم نماید گفتم آه این چه اقرار و چه اعمال قبیحه اند که از تو صدور یافته بلي در این صورت لازم آن است که خودرا بدترین تمامي مردم و عظیم‌ترین گناهکاران شمرده از صمیم قلب بخدا استغاثه نمائي که نظر مرحمت خودرا شامل حالت سازد سوال نمودم که ای دوست عزیز آیا في الحقیقت بجهت این اعمال زشت خود پشیماني داري و یا فهمیدهٔ که قلب و اعمالت چگونه قبیح اند و بچه مرتبه اسیر شیطان گشتهٔ و در پاداش این اعمال چسان مستوجب سخط خداي عادل و مقدّس و قرین هلاکت خواهي گشت گفت بلي اندکي خبردارم و قوهٔ انصاف نیز مرا از سیه

مستي این سیه کاري هوشیاري بخشیده است امّا شکستگي قلب و توبه چنانکه مي بایست نیست بسي آرزومندم که خودرا در آن حالت بینم لیکن سختي قلب مانع این گردیده است بهر حال اگر احیاناً روحم ابدي وقیامت مردگان راست و روز جزا حق باشد پس واي بحال من زیرا که اجر من دائما از خدا دور بودن و بهلاکت ابدي گرفتار گشتن خواهد بود گفتم پس در این حال خود بخود حکم مي کني و چنان معلوم مي گردد که بهلاکت و جهنم رفتن راضي هستي گفت حاشا چگونه راضي مي توانم گشت البتّه این بدیهي است که هر کس فراخور حال خود در صدد تحصیل سعادت ابدي و بخت جاوداني است گفتم پس در این صورت دیگر تو مایوس و آزرده خاطر مباش زیرا که از کلام الهي صریحاً و صحیحاً ترا مي توانم گفت که هر چندي که سزاوار هلاکت دائمي مي باشي باز خدا ترا مي تواند رهانید حتّي ارادهٔ او این است که ترا نجات دهد بسبب این که یسوع مسیح بجهت تمامي خلق رهاننده ایست کامل و رحیم و قادر چنانکه مرا و ترا حتّي همگي مردم‌را از گناه و جهنم رهانیده و بجهت ایشان بخت دائمي‌را آماده نموده است و هر کس که معتقد او گشته و با قلب شکسته في الحقیقت پشیمان شده قلباً باو رجوع نماید هر چند گناهگار عظیم هم باشد باز اورا قبول کرده از لطف عمیم محروم نخواهد ساخت پس تو نیز باو رجوع نموده و تقصیرات خودرا در حضور او اظهار کرده طلب رحمت و مغفرت نما و از دعا و مناجات و استغاثه غافل مباش تا آنکه بوساطت او عفو گناهان خودرا حاصل بسازي شاید که بدین وسیله از عذابهاي جهنّم خلاص یافته صاحب بخت جاوید گردي گفت بلي هر چندي که سخنان شما راست و دل پسند و موافق کلام الهي اند و اظهار این معني نسبت بجناب شما از لوازم و ضروریات است امّا معتقد عقائد مذکوره نیستم بنابر این نصائح و مواعظ شمارا در بارهٔ خود موثّر و مقوّي نمي بینم و بالتّمام شخصي عاصي و شقي ام خداوندا رحم

الرحمين مرا رحمت كناد و باعث اين بي ايماني و سنگ دلي ارتكاب اعمال نالائقه و مطالعهٔ كتب مذمومه گرديده است گفتم پس تو نيز در عقيدهٔ آن اشخاص هستي كه محض بعقل خود اعتبار و بر خواهش قلب خراب رفتار نموده كلام الهي‌را انكار و دين مسيحي‌را ردّ و بر كنار مي سازند گفتم اى دوست آيا خواهش داري كه از جادهٔ ضلالت رو بر تافته ديگر سالك آن نباشي و آيا في الحقيقت در صدد آن هستي كه صلاح و يد مرا بانجام رسائي گفت بلي هر گاه قادر باشم هر آئينه با هوس بسيار و خوش حالي بيشمار آنرا بعمل خواهم آورد گفتم بسيار خوب پس من رفته در خانهٔ خالي از اغيار براي تو بدرگاه قاضي الحاجات بدعا و مناجات مشغول خواهم شد تو نيز از صميم قلب دعا و استغاثه نموده حالت خودرا در حضور خدا اظهار كرده با عجز و نياز از درگاه قادر كارساز مسئلت لطف و عنايت نموده بگو كه اى خداوند يسوع مسيح اگر راست است كه بجهت رفع گناهان مردم بدنيا آمدهٔ و در راه ما زحمات‌را نظر بمرحمت خود بخود قبول نموده بر بالاي صليب مردهٔ و اگر فرزند خدا و رهانندهٔ تمامي مردم توئي پس تو خودرا بمن نيز چنان عيان و آن ايمان‌را بمن هم عنايت فرما كه اميد خودرا محض بتو به بندم و عفو گناهان بوسيلهٔ تو تحصيل نموده به بخت دائمي برسم بعد از تلقين اين كلمات بحالت مهلكهٔ او رحمم آمد و بعقيدهٔ اين كه در بارهٔ او دعا نمايم بيرون رفته در حضور پروردگار باين نوع دعا نمودم كه اى قادر علي الاطلاق از براي خاطر يسوع مسيح نظر مرحمت خودرا از اين گرفتار دام ضلالت دريغ مدار و اورا از هلاكت ابدي برهان مريض نيز با صدق تمام بخدا مناجات نمودهٔ و با قلب شكسته در حضور او بگناهان خود مقرّ و معترف گرديده بسيار استغاثه مي نمود و مي گفت كه اى خداي قادر و رحيم اگر في الحقيقت مسيح فرزند تو و در مرتبهٔ الوهيت و رهانندهٔ عاصيان است بمن نيز اين مرحله‌را كشف و بيان نما و آن ايمان‌را بمن عنايت فرما كه من هم مسيح‌را شفيع

كل عالم و رهانندهٔ خود دانم و باو اميدوار باشم و هر چندي كه مضمون سائر سخنان دعاي اورا تماماً نفهميدم لاكن در اثناي كه من در بارهٔ او بمناجات مشغول بودم چنان خوش حالي و خُرّمي قلبم‌را حاصل گشت كه بتقرير و بيان نمي توان آورد و اورا شنيدم كه در عالم راز و نياز خود بمسروري تمام مي گفت كه بلي اى رب من يسوع مسيح حال ترا مي شناسم و قلباً بتو رجوع نموده معتقد هستم كه تو فرزند يگانهٔ خدائي كه از براي رهانيدن تمامي خلائق از عصمت و جلال خود نزول فرموده مصلوب گشتي تاكه بدان طريق تمامي مردم حتّي مرا نيز از گناهانم برهاني و حال يقين دارم كه في الحقيقت عنايت و بخت جاوداني خداوندي‌را بمن نيز شامل فرمودهٔ پس از من هم بتو شكر و سپاس دائمي باد بعد از اين محبّ تو گرديده ترا از هر چيز بيشتر دوست خواهم داشت توئي خوش حالي و دولت و عزّت من چنانكه غير از تو بچيز ديگر احتياجي ندارم بعد از اتمام اين گونه مناجات باز بنزدش معاودت نموده اورا نشسته ديدم و از آثارش فهميدم كه قلبش با خوش حالي و تسلّي حقيقي مملوّ گرديده است در اين حال بمن گفت كه اى كشيش عزيز حال استدعا آن است كه در شكر و حمد خدا بمن ياوري كنيد زيرا كه بجهت آن عنايتي كه خدا شامل حال بندهٔ حقير كرده است مرا زياده از حد خوش وقتي حاصل شده و حال مي دانم كه مسيح فرزند خدا و رهانندهٔ تمامي مردم است كه از براي همگي گناهگاران حتّي بجهت من نيز مرده است و آدمي بمحض ايمان آوردن باو نجات مي تواند يافت و مي دانم كه خدا محض بجهت خاطر او گناهانم‌را عفو و مرا برضامندي خود قبول فرموده است حال آرزوي آن دارم كه زياده بر اين در محنت آباد دنيا نمانم و خواهشم اين است كه هرگاه مرا قبول فرمايد بزودي بحضور مسيح بروم و دائما با او باشم بعد از اين همسر و دوستان خودرا احضار نموده بايشان گفت كه شما تا حال مرا نيك مي دانستيد و حال آنكه در حضور خدا

گناهکار و صاحب تقصيرات بسيار بوده ام و خود و شمارا مي فريفتم امّا حال خدا چشمان روحاني مرا منوّر و حال حقيقي قلبمرا بمن روشن ساخته است چنانكه از حال دروني مخبر گشته بدرستي مي دانم كه در حضور خدا گناهكار عظيمم و رهانندهٔ خودرا نيز كه مسيح است شناخته ام و قلبا باو ايمان آورده ام و از رحمت بي پايان خداوندي توفيق و عفو گناهان خود و بخت جاوداني‌را در مسيح تحصيل نموده ام چنانكه الحال قلبم راحت كلّي يافته زياده از حد مسرور است حال بكمال آساني از تمامي آن چيزها كه در اين دنيا مرا دل پسند و عزيز بودند دست مي كشم زيرا كه بخت و خوش حالي اخروي‌را دريافت نموده ام و هرچندي كه شدت مرض و كثرت درد در بعضي اوقات افراط مي نمود باز تا نفس واپسين در همان خوش حالي مانده هنگام وفات روح خودرا با نهايت آرام و استراحت بخداي پدر آسماني خود تسليم نمود *

حكايت سوم

گذارش عالم يهودي است كه دين مسيحي‌را قبول نموده است

در شهر فرنكفُورط كه در نمسستان در نزديكي رود اودر واقع است شخصي عالم و فاضل و جواهر فروش متمول مسمّي بابراهيم عشل يهودي كه در سنه ۱۶۹۱ مسيحيه خداي عزّ و جل پسري‌را بجهت او از كتم عدم بعرصهٔ وجود آورد اورا يوشوع نام نهاد چون اورا همين يک پسر بود پدر و مادرش بسيار عزيز مي داشتند و در محافظت و تربيّت و تعليمش سعي بليغ مي نمودند حتّي پدرش تمامي آداب و علوم مذهب يهودي‌را خود

باو درس گفته آموخت و در اندک زماني فهم و فراست و عقل و كياست پسر بدرجهٔ رسيد كه هيچ يک از همدرسانش با او برابري نمي توانست نمود در همين ايّام پدرش مرده بي پدر ماند بعد از انقضاي مدت چندي راي مادرش چنان قرار گرفت كه پسرش بامر تجارت مشغول كرد و نهايت هوس تحصيل علوم بمرتبهٔ در قلب پسر بود كه بهيچ وجهي دست بردار نمي توانست شد و خواهش و تمنايش محض اين بود كه در علوم بدرجهٔ كمال رسيده با اجناس فاخرهٔ آن متموّل گردد لاكن چنان اتّفاق افتاد كه بعد از مدّتي چند نفر يهودي از شهر اورشليم يعني بيت المقدّس بشهر مذكور آمدند و از آن احوالاتي كه اين اشخاص در باب شهر اورشليم و در خصوص آبا و اجداد خود شان ذكر مي نمودند بقلب اين پسر نيز هوس سياحت و شوق سير و فضاي آن ديار افتادهٔ عزمش‌را جزم نمود كه جلاء وطن كرده برود و شهر شريف مذكور و ولايت آباء و اجداد خودرا براء العين زيارت كرده معاودت نمايد با اين تمنّا از مادر خود خواهش مند و بمرتبهٔ عجز و الحاح نمود كه مادرش نيز آخر الامر با اشكال تمام بمهاجرت فرزند دل بند راضي گشته اورا ماذون ساخت پس يوشوع برفاقت شخص عالم يهودي باشتياق تمام روانه گرديد نهايت اين خوش حالي او بزودي بدرد و غم و رنج و الم مبدّل گرديد باين نحو كه بعد از آنكه از ولايت لِه گذشته بولايت قريم كه هنوز در يد تصرّف تاتاريه مي بود رسيدند باين اراده كه در آن جا بر كشتي نشسته و از بحر اسود گذشته بمقصد خود برسند در عرض راه حراميان تاتاريه بايشان دو چار گشته و هست و نيست آنهارا بيغما برده يوشوع‌را نيز اسير نمودند و زياده از حد مزاحم احوالش مي گرديدند كه دين اسلام‌را قبول نمايد آخر الامر كه از اين امر ابا و امتناع نمود اورا بشخصي عثمانلو فروختند كه او نيز بجهت فروختن اورا بشهر ايسمر برده در آن جا به يهوديان فروخت و باين طريق از شدّت زحمات خلاصي و از اسيري آزادي يافته باستنبول آمد و از آن جا بشهر لوبلين لحستان

که خالویش نیز در آن جا خاخام بود رفت و چون خالویش سعي اورا در طلب و تحصیل علم دید پس یوشوع‌را بشهر قراتو که در آن جا مدرسهٔ یهودي بود از براي تحصیل علم فرستاد و در آن جا تحصیل خودرا بدرجهٔ تکمیل رسانیده بمدرسهٔ واقعهٔ در شهر پراگ رفت و چون درمیان یهودیان در مراتب علم رتبهٔ برتري یافته بود اورا لائق مرتبهٔ مدرّسي و معلّمي دانسته باین لقب ملقّب ساختند در این اثنا این خیال گریبان گیر خاطرش گشت که متضمن بر بطلان دین مسیحي کتابي تصنیف نماید زیرا که طریقت خود و مذهبي که در آن تولّد یافته بود بي شک و شبه باو یقین نمود و بنابر تعصّب دین یهودي بمسیحیان بسیار عداوت مي کرد الغرض در علم ترقّي نموده از براي ردّ ساختن دین مسیحي بسیاحت ولایت هولند و انگلیس و ایتالیا رفت که در آن جاها با عالمان یهودیه ملاقات کرده و از آنها زیاده تحصیل علم و تکسیب کمال نماید پس باین اراده عازم گشته و بشهر خود رسیده مادرش‌را سالم یافت و چند مدتي در آن جا توقف نموده باز بتمنّاي سیاحت بلاد از والدهٔ خود مفارقت کرده بشهر سوندرسحوس رسید بعد از ورود آن جا بمرضي مبتلا گردیده در آن جا توقّف نمود در این اوقات والیک نام یهودي که شخصي غني و محترم و خزینه دار امیر آن ولایت بود از گذارشات او مخبر گشته اورا بخانهٔ خود آورد یوشوع بنابر فهم و فراست خود درمیان یهودیان آن جا مشهور و معروف و معزّز و مکرّم گردید دریک وقتي چنان اتفاق افتاد که هوس ملاقات رینهارد نام معلّم کشیش آن شهر بقلب یوشوع افتاد پس باین اراده بدیدن او آمده بعد از ملاقات دید که في الحقیقت شخصي است دیدني زیرا که در علم و کیاست و فهم و فراست بسر حد کمال رسیده و بحسن اخلاق معروف گشته و با تمامي این صفات حسنه و خواص مستحسنه از علم و لسان یهودي نیز کما ینبغي خبردار شده است پس مسرور گشته تعجّب نمود که آ چگونه ممکن است که عالم مسیحي باین

مرتبه از همهٔ این فنون مستحضر و مخبر باشد و رینهارد معلم آغاز گفتگو نموده درخصوص آن آیات کتب عهد عتیق که بیسوع مسیح شامل و باو اشاره اند مکالمه کرده با ادّله بثبوت رسانید که آنها دریسوع بانجام رسیده اند و مسیح موعودهٔ توریت همان مسیح است که مسیحیان باو ایمان آورده اند نهایت یوشوع در مقام حجّت ایستاده سخنان و دلائل معلم مسیحي‌را قبول نمي کرد خلاصه یوشوع چند مدتي قبل از این مشغول تفسیر کتاب اشعیاء پیغمبر گشته در نفس خود برقرار نموده بود که آنرا با تمام رساند چون بفصل ۵۳ رسید در تفسیر آن حیراني و سر گرداني دست داده مضمون آنرا ادا نمي توانست نمود و هرچندي که بکتب مفسّرین یهود رجوع مي نمود در هیچ یک از آنها تفسیر مسکت و مؤدّي نمي دید بلکه همین قدر مفهوم مي گشت که هیچ یک از معاني منسوب بفصل مذکور معتبر نیست وچون نمي دانست که معني واقعي و حقیقي آن چیست و نمي توانست تشخیص داد که آیا آن کس که در این فصل در بارهٔ او گفتگو مي شود کیست فلهذا سر گردان مانده در دل خود برقرار نمود که تفسیر کتاب مذکوررا بعقدهٔ تعویق اندازد در این حال رینهارد معلم بخاطرش آمده بخود گفت رفته تفسیر این فصل‌را از او نیز بپرسم و به بینم که آیا مسیحیان این فصل‌را بچه طریق تفسیر مي کنند باز اندیشید که شاید مسیحیان این فصل‌را بیسوع مسیح منسوب مي سازند پس متردد و متشکّي گشته ارادهٔ رفتن‌را موقوف ساخت لاکن خودرا علي الدوام بي آرام یافته لا علاج بنزد رینهارد معلم رفته مطلب خودرا باو بیان نمود او نیز از این رهگذر خوش حال و ممنون گشته بیوشوع گفت که چون من علم یهودي‌را نیز تحصیل نموده ام پس تفسیر این فصل عمده‌را در کتب آنها خوانده با تفسیر مسیحیان مقابله نموده ام حال توقع آنکه بتقریر تفسیرم متوجه گشته گوش دهي یوشوع از این مرحله مسرور و راضي گردیده چنان تصوّر نمود که بلي امید دارم که از این دو قسم تفسیر یک تفسیر علیحدّه استخراج

نمایم که هم مطابق فصل و هم موافق راي یهودیان باشد رینهارد معلّم آغاز نموده تفسیر فصل مذکور تقریر کرد و مطلب خودرا بانجام رسانیده با برهان و دلائل ثابت ساخت که آن کس. که اشعیاء پیغمبر در این فصل در مادّه او با نبوّت گفتگوي کند یا باین که یسوع مسیح باشد که با زحمات و مرگ و قیام خود پیش گفتنیهاي مذکورهٔ این فصل‌را بانجام رسانیده است یا شخص ذکر کردهٔ آن فصل هنوز ظهور نکرده است خلاصه هر چندي که سخنان و دلائل معلّم مسیحي بیوشوع مقوي و صحیح مي نمودند لاکن نظر باین که در قلب او قرار گرفته بود که چگونه ممکن است که رهاننده و مسیح موعودهٔ کتب مقدّسه عهد عتیق حقیر و ذلیل و زحمت کش باشد باز دلائلش‌را نمي پسندید رینهارد شک اورا در این باب دریافت نموده باو ثابت ساخت که بنابر وعده‌هاي کتب مقدّسه لازم است که مسیح در حالت حقیري و زحمت کش باشد نهایت چون یوشوع نیز در راي و گمان سائر یهودیان بود که رهانندهٔ موعودهٔ توریت یعني مسیح در هنگامي که ظهور یابد با بزرگي و جلال دنیوي و مانند پادشاه عظیمي ظهور خواهد نمود بنابر آن مخالف او گفتگو نموده لیکن در قلب خود مشوش گردیده از او مفارقت و بخانهٔ خود معاودت نموده از این رهگذر که بنزد معلم مذکور رفته و این گونه مکالمات‌را با او درمیان آورده بود بسیار مایوس و پشیمان بود لاکن در اکثر اوقات سخنان و دلائل معلم مسیحي بفکرش افتاده و چه قدر که در بارهٔ آنها متفکّر مي گردید آن قدر اورا مقوّي‌تر مي نمودند و چون از آنها در انتهاي مراتب درون او بي راحت گردید پس سعي تمام مي نمود که این تخئیلات‌را از قلب خود دفع نماید مگر بهیچ طریقي میسر نگشت پس بخاک افتاده از صمیم قلب بدرگاه خداي تعالي مناجات نمود که یا دلیل المتحیّرین مرا بطریق حقیقت هدایت کن بدین دعا قلبش اندکي ساکت گردیده در این حال بآن امر اقدام نمود که بتمامي طالبان حقیقت لازم است یعني آغاز نمود که

کلام الهي‌را با عون و عنایت او تعالي مطالعه نماید پس لجاجت و طرفداري‌را بکنار گذاشته با عدل و انصاف سعي تمام نمود که بمقصد و مطلب رهانندهٔ موعودهٔ کتب عهد عتیق رسد فلهذا تمامي آن وعده‌هارا که در کتب مقدسه بآن رهاننده یعني بمسیح مرجوع اند خوانده با یک دیگر مقابله نمود در این صورت باو حالي و یقین گشت که مسیح نه آنکه رهاننده جسماني بلکه لازم است که بنابر آیات مذکوره نجات دهندهٔ روحاني باشد نهایت بعلت آن پردهٔ پنداري که بر چشمان روحانیش کشیده شده و آنهارا تیره و تار نموده بود الحال زیاده از این نتوانست دید بلکه همین‌را درک نمود که هنوز در ظلمت است پس خواهش رهائي یافتن از ظلمت باطني در او اشتداد یافته با صدق تمام بمطالعهٔ کتب عهد عتیق علي الدّوام مشغول بود و آن آیات‌را که مشتمل بر ظهور مسیح بودند با دقّت تام متوجّه شده از خواندن آیات مذکوره باو کشف گردید که مي بایست که مسیح موعوده قبل از این آمده باشد و چه قدر که یوشوع در خصوص آیات و وعدهٔ مسطورهٔ در مادهٔ مسیح زیاده متفکّر مي شد بآن مرتبه در باب طریقت خود زیاده متشکّي مي گردید و في الآخر یقین نمود که همین مسیح ناصري همان رهاننده و مسیح است که در کتب مقدّسه وعده داده شده است و باوجودي که این نور جزوي از عالم غیب بقلب او سرایت کرده بود نهایت این افکار که آیا در این صورت چه کند و کدام طریق‌را اختیار نماید اورا بسیار متغیّر و متحیّر مي ساختند آخر الامر بجهت رهائي یافتن از این اشکال از خداي تعالي که اورا هادي و ملجاي خود مي دانست استعانت کرده باین طریق مناجات نمود که ای قادر قدرت نما که خداي بني اسرائیل نیز توئي از روي مرحمت موفورهٔ خود زنجیرهاي که بآنها بسته شده بودم پاره پاره نمودي و مرا از قبضهٔ حرامیان رهانیده از هلاکت نجاتم دادي پس حال نیز نظر مرحمت خودرا بدین بیمقدار انداخته از این حالت بي راحتي و تردد که قلبم‌را بحرکت مي

آورد برهان و اقدامم‌را بشاهراه هدایت رسانیده درآن ثابت سازچون از این دعا فارغ گشت قلبش‌را مملواز فراغتي دید و آرزوي وصال آن نور اصلي که تابش آن بقلبش سرایت کرده بود بر او چنان غالب آمد که في الفور برخاسته با خوش حالي تمام بحضور رینهارد معلم رفت و حال دروني و میل باطني خودرا که بدین مسیحي داشت کما حقّه باو اظهار و بیان ساخت او نیز گفتش که ای عزیز آیا در خصوص این امر با دقّت و صحّت تمام فکر نموده و آیا راضي هستي که بجهت ایمان آوردن بمسیح از ملّت خود و از آن حرمت و عزّتي که درمیان ایشان داري و دست بردار گشته بریشخند وتمسخر آنها متحمّل شوي و آیا توانائي آنرا داري که بجهت خاطر مسیح بخوشي احوال ازملک ومال مفارقت گزیني و در بوتهٔ غربت و مذلت نشیني اگر از جان و دل متحمّل این تکالیف گران نباشي صلاح چنان و اولي همان است که پیرامون مذهب مسیحي نکردي و سالک مسلک عیسوي نشوي قلب یوشوع از سلسله جنبانيء این سخنان بحرکت آمده افسرده خاطر و مایوس گردیده گفت که اي معلّم عزیز اگر فوائد دنیوي‌را طالب و جویا مي بودم هر آئنه در طریقت خود و درمیان ملّت خود مي ماندم نهایت نه مادر که اورا بسیار دوست مي دارم و نه دولت و نه اعزاز و اکرام ملّت حتّي هیچ چیز مانع نمي تواند گشت که یسوع مسیح‌را که هادي و رهانندهٔ تمامي مردم و خود دانسته ام طالب نباشم و باو پیروي ننمایم رینهارد از این سخنان بغایت فرحناک و خوش حال گردید چون ازمضامین آنها دریافت نمود که آئنه قلب یوشوع از زنگاربي انصافي مصفّا و هرچه مي گوید بي ریا و قلباً در صدد این است که مسیح‌را درست بشناسد و مسیحي حقیقي گردد لاکن باز از او متوقّع گردید که اي عزیز در این امر عمده دیگر زیاده فکر کرده و از خدا مسئلت و استغاثه نموده در فلان روز بجهت اظهار ما في الضمیر خود بنزد من بیا که درباب مطلب مذکور باز ملاقات کنیم یوشوع برخاسته

با غمگیني بسیار و قلب شکسته بخانه خود معاودت نمود و بعد از ورود بخانه در خانهٔ دلش افکار کثیره بهیجان آمده مجادله سختي واقع گردید از یک طرف درد مفارقت مادر و خویشان و ریشخند ملّت و عداوت ایشان و برعکس ایّام سابق عدم مال و مکنت و فقارت و عسرت بعلّت قبول مذهب مسیحي دامنگیر مي گردیدند و از طرف دیگر یقین و جزم نموده بود که نجات و بخت حقیقي دائمي‌را محض با ایمان به یسوع مسیح مي توان یافت آخر الامر طلب حقیقت آرزوي سالک طریقت مسیح شدن و در راه نجات او ثابت قدم گردیدن بر آن تخیلات باطله غالب و فائق آمده آنهارا تارومار ساختند دراین صورت مجادله رفع گشته یوشوع آرام یافت پس از کثرت وجدي که بجهت او حاصل گردیده بود تا روز معیّنه صبر ننموده بنزد معلّم مذکور آمد و با سرور تازه و بهجت بي اندازه با کمال خوش حالي باو گفت که در روز عید آیندهٔ یهودیان بکنشت ایشان رفته وبآنها خدا حافظ گفته وداع خواهم نمود رینهارد گفت نیک است امّا من هم بانفاق تو خواهم آمد پس در روزموعوده یوشوع بکنشت یهودیان رفته نه بطریق سابق وعظ داد بلکه بایشان خطاب نموده گفت که اي بني اسرائیل دوستان عزیزمن بهمگي شما معلوم است که تا حال با استحکام تمام طریقت یهودي‌را پیروي نموده و بدین مسیحي عداوت کلّي داشتم و نیز مي دانید که از جمله بو الهوسان نیستم که چیزي‌را امتحان ننموده و غوررسي نکرده قبول کنم بلکه باین اراده که حق‌را یافته و درک نمایم بسیار سفرها کرده علماي مذهب خودرا دیدم و با ایشان مماشات و ملاقات نمودم و مخفي نماند که تا حال چنان گمان داشتم که حقیقت‌را یافته ام و درصدد آن بودم که بجهت بطلان مذهب مسیحیه کتابي‌را تصنیف نموده نظر بعقل ظلمت اندود خود آنرا ردّ کنم نهایت اي برادران همان سعي که در این خصوص بعمل مي آوردم باعث بطلان راي فاسد و سبب یافتن حقیقت گشت و چنانکه تا حال من در خلاف بودم حال شما

نیز در خلاف و ظلمت مي باشید بلي آن رهاننده‌ء یگانه و حق همان یسوع مسیح است پس ای عزیزان من عبث عبث در انتظار مسیح و رهاننده‌ء دیگر مباشید زیرا که مسیح موعوده آمده است و چگونه امکان دارد که مسیح هنوز نیامده باشد و حالانکه اولاد داؤد که مي بایست از آن سلسله ظهور یابد مدتي است که منقرض شده است چنانکه حال دانسته نمي شود که نسل داؤد کدام است و آیا آن زماني‌را که دانیال پیغمبر بجهت ظهور مسیح مقرر نموده است منقضي نگشته و شهر بیت‌لحم که مي بایست در آن تولّد یابد آیا خراب نشده است و هیکل دو باره تعمیر گردیده که قبل از خرابي ثانيء آن آمدن مسیح لزومیت داشت آیا چندین قرنهاي اقدم بر این با لشکر پادشاه روم انهدام نیافته است و از آن تاریخ تا حال قرباني گذرانیدن و قانون کاهنان رفع نگشته است و حال آنکه بنابر مضامین کتب مقدّسه و کتب علماي ما لازم است که پیش از انجام اینها مسیح بیاید بلي اي دوستان و برادران محبوب من دانسته باشید که آن کس که داؤد از روي نبوّت بجهت گناهان ما بر صلیب کشیده و اشعیاء پیغمبر اورا در عوض ما مرده دید في الحقیقت آمده است و بي دغدغه و احتیاط در حضور همگي شما اقرار مي نمایم که من رهاننده و نجات دهنده‌ء خود همان یسوع مسیح‌را مي دانم که بنابر وعدهاي کتب مقدّسه في الحقیقت آمده است اي برادران من چه خوش حالي و خوش وقتي مرا مي بود اگر بدین کلمات شمارا متحرک ساخته در این راه رفیق خود مي توانستم نمود و بچه مرتبه مسرور و فرحناک مي شدم اگر حقیقت دین مسیحي و نجات بیان شده‌ء انجیل‌را بشما نیز مي توانستم یقین نمود نهایت ظلمتي که شما هنوز در آن مي باشید مانع این امر است حال محض این‌را مي توانم کرد و خواهم بعمل آورد که شب و روز در باره‌ء شما بخداي تعالي مناجات نمایم که قلوب شمارا از عالم بالا منور کند و طریق حقیقت خودرا خود او

بشما نموده در آن ثابت قدم سازد و آن ایمان‌را بشما عنایت فرماید که مرا از تمامي چیزها شیرین‌تر و از تمامي اموال دنیوي گران بهاتر است ای بني اسرائیل برادران عزیز من بجهت آن حرمت و محبّتي که در مادّه‌ء من بعمل آورده اید بسیار ممنونم حال من در تلافيء آنها نمي توانم کوشید زیرا که از تمامي اموال پدرم دست بردار گشته ام بلکه استدعاي من این است که خدای تعالی عوض آنها بشما کرامت فرماید و هرچندي که حال از شما مفارقت مي نمایم اما دانسته و آگاه باشید که محبّت شمارا هرگز فراموش نخواهم نمود و دعاي خیر من در حق شما نقص پذیر نخواهد شد و خدا شاهد حال و گواه این مقال است که سبب مفارقت از شما محض آن حقیقت است که در انجیل یافته ام نه آنکه چیز دیگر و باوجودي که مفارقت شما بجهت من بنابر جسم بسیار دشوار است نهایت از حقیقتي که در یسوع مسیح یافته ام ردّ نمي توانم گشت زیرا که او از براي من از هر چیز حتّي از جانم نیز عزیزتر است خلاصه برکت خداي تعالی بر شما باد و شمارا خود او هدایت کناد این سخنان‌را گفته محبّت باطني چنان بحرکت آمد که دیگر زیاده گفتگو نتوانست نمود و از این سخنان بحضار نیز رقّت قلب دست داده بگریه در آمدند و بعضي از آنها از سخنان یوشوع چنان متعجّب گردیدند که مبهوت گشته دیگر ندانستند که چه فکر کنند و چه بگویند آخر الامر باو نزدیکي کرده بعضي بالتماس و نصیحت و بعضي بوعده‌ء دولت دنیوي و شوکت و برخي بمذمّت و لعنت از او درخواست نمودند که از ایشان مهجوري و از دین آبا و اجداد خود دوري نگزیند هر چندي که آنها بیش گفتند او کمتر شنید مُخَلَّص سخنان هیچ یک از آنها باو تاثیر نکرد في الآخره از ایشان دوري گزید و از این گونه برگشت و امتناع او بعضي از یهودیان آن جا بحرکت آمده در ایمان آوردن بمسیح با او مرافقت نمودند و اگر محبّت دنیاي غدّار و مذمّت و لعنت خلق مانع نمي گردید هر آئینه از سائر

یهودیان نیز دین مسیحی‌را قبول می کردند خلاصه الکلام رینهارد معلّم یوشوع‌را بخانهٔ خود آورده مطالب و تعلیمات انجیل‌را دیگر بیشتر باو حالي و بیان ساخت و بعد از چند مدّت اورا غسل تعمید داد و او نیز بعد از تحصیل علم الهي مسیحیه کشیش قریهٔ گردیده معاني و مقاصد انجیل‌را با تاثیر تمام در آن جا وعظ مي نمود چنانکه اکثر مستمعان از موعظهٔ او فیض حقیقي یافته بسر منزل نجات ابدي رسیدند و بهمین طریق الي آخر عمر رفتار نموده در سال ۹۱ ایّام زندگاني خود با خوش حالي تمام در ایمان بمسیح بدار عقبي رحلت نمود *

حکایت چهارم

وقائع عبد الله و ساباط است که سنیّ سال قبل از این اتفاق افتاده

اشخاص مذکور از نجباي عرب و صاحب نسل شریف بودند و رابطهٔ دوستي و مودّت در مابین عبدالله و سَبَط مستحکم و علاقهٔ یک جهتي و محبت درمیان ایشان محکم گشته و خواهش گردش بلاد بر ایشان غالب آمده متفقاً ارادهٔ سیاحت نمودند چون هر دوي ایشان در دین اسلام ثابت قدم و در تقوي و تدیّن ساعي بودند و سَبَط نیز ولد ابراهیم ابن سبط از سلسلهٔ شریف و هم سیّد بود پس هر دوي آنها اوّلا مکه مدینه‌را زیارت کرده بعد بعزم تفرّج بیرون آمده بولایت ایران رسیدند و از آن جا بمملکت کابل وارد شدند بعد از ورود آن جا در راي و قلب عبدالله چنان قرار گرفت که در این ولایت بماند پس در خدمت امیر کابلستان ماند در این جا سَبَط از دوست خود مفارقت نموده عازم بخارا گشت و هنگامي که عبدالله در کابل مي بود چنین اتّفاق افتاد که ازیک تاجرارا منه یک

جلد کتاب در زبان عربي باو رسید که تمامي کتب مقدّسهٔ عهد عتیق و جدید در آن مرقوم گردیده بود چون مطلب و احکامش‌را با تفکّر تمام مطالعه نمود دیدهاي روحانیش باز گشته دین مسیحي‌را قلبًا قبول نمود نهایت بسیار سعي مي کرد که ایمان قلبي خودرا که بمسیح داشت از بیگانگان پنهان دارد امّا چون دید که امکان ندارد پس فکر نمود که بولایت روسیّه گریزد در این حال تبدیل لباس کرده از کابل فرار نموده بشهر بخارا رسید بعد از ورود آن جا روزي در کوچهاي شهر بدوست قدیمي خود بر خورده في الفور سَبَط اورا شناخت و چون از احوالات عبدالله خبر دار و از مسیحي گشتنش مستحضر و از فرار نمودن او مخبر بود پس تیغ زبان‌را بطعن و ملامت دراز کرد عبدالله چون دید که رفیق دیرینه اش از این مقدّمه خبر دارد باز گشتنش باو آشکار است باو سوگند داده التماس نمود که این رازرا افشا نسازد و بگریختن او مانع نگردد نهایت چنانکه خود سبط بآن کس که این گذارش‌را در کتاب خود ثبت کرده وما نیز این احوالات‌را از آن نسخه استخراج نموده ایم اقرار کرده است که من در بارهٔ او هیچ رحم ننمودم بلکه بآن مرتبه غضب بر من مستولي گردید که بخدمتگاران خود فرمودم که اورا دستگیر ساخته بشاهزاده مراد که امیر بخارا بود تسلیم سازند و شاهزادهٔ مذکور از این مقدّمه مستحضر گردیده اورا بقتل رجوع نمود و منادي در کوچها و بازار ندا کرده روز قتل اورا معلوم خلائق ساخت و در روز معیّنه جمع کثیري از صغیر و کبیر آن شهر بجهت تماشا درمیدان حاضر گشته من نیز بآن جا آمدم و در نزدیکي عبدالله ایستادم در این اثنا جلّاد تیغ بید اورا کشیده در پهلویش ایستاد در این وقت شخصي از طرف شاهزاده آمده گفت که حکم شاهزاده این است که اگر دین مسیحي‌را انکار و مذهب آبا و اجداد خودرا اختیار نمائي از تقصیرات تو در گذشته ترا مرخّص خواهم ساخت و الّا بقتل مي رسانم عبدالله گفت حاشا و کلّا هیچ امکان ندارد که حیات روحائي خودرا با زندگائي جسماني

معاوضه نموده مسیح‌را منکر گردم در این حال یک دستش‌را قطع کردند او در همان ثابت قدمي ماند در این وقت جرّاحي از جانب شاهزاده آمده گفت که اگر تو از مذهب مسیحي ردّ گشته بدین اسلام معاودت نمائي هر آئینه شاهزاده از تنبیه تو مي گذرد و شفقت کثیرهٔ او شامل حالت مي گردد و من نیز بر جراحتت مرهم نهاده التیام دهم او هیچ پاسخي نداد و با دیدهٔ انتظار و چشم اشک بار بعالم بالا نگریسته قطرات اشک حسرت بر عارض و رخسار خود پاشید و بعد با مهربانی تمام بطرف من میل نموده با قلب عفو کننده و دیده خوش حال نظر بر من انداخت در این حال دست دیگرش‌را قطع کردند او در دوام و ثبات خود بهمان سیاق نخست مانده ارکان صبر و تحمّلش بهیچ وجه تزلزل نیافت آخر الامر سرش‌را نیز جدا کردند در این وقت تمامي اهل بخارا از قرار و ثبات او متحیّر گشته گفتند که آیا این چگونه امر است و غرض سبط نه آن بود که دوستش بقتل برسد بلکه امیدوار بود که عبدالله از تهدید و تعذیب ترسیده و از قتل واهما نموده دین مسیحي‌را انکار خواهد نمود الّا در صورتي که قصیه بر عکس نتیجه بخشیده دوست قدیمي و محبّ صمیمي خودرا مقتول دید از فعل قبیح حود بسیار پشیمان گردید و بجهت بي راحتي قلب خود دیگر در بخارا نتوانست ماند پس عزیمت سیاحت نموده و از بلاد ببلاد رفته باز تسکین القلب حاصل نکرد آخر الامر مصمّم سفر هندوستان گردید و بشهر مدراس داخل گشته بعد از چند مدّت بخدمت انگلیس در آمده بنابر کمال و اصل شریف خود در شهر فیساکاپات نام بامر قضا مقرر گشت و در هنگامي که در این شهر بود چنان اتفاق افتاد که یک جلد انجیل در زبان عربي بدستش رسید و گاه بیگاه با سعي و تفکر تمام آنرا خوانده و تعصّب مذهب‌را بکنار نهاده با قرآن مقابله نمود آخر الامر از مرحمت الهي باو آشکارا و یقین گردید که طریقت حق همان طریق انجیل است نه طریق قران و بعد از مدتي چند بشهر مدراس معاودت

نموده و در آن جا از یک کشیش انگلیسي غسل تعمید یافته بآشکاري دین مسیحي‌را قبول نمود نهایت دریغ و افسوس که او مانند دوست خود عبدالله در اعتقاد مسیحي ثابت قدم و در این طریق نجات سالک و مستحکم نماند چنانکه في الآخره در آن متصعف گردیده و آنرا از خود ردّ ساخته از هندوستان بعربستان آمد لاکن چون قلبش بسبب انکار دین مسیحي ساکت نمي گشت خواست که دو باره بهندوستان آمده باز دین مسیحي‌را قبول نماید و بجهت اصلاح انکار خود ترقیم رسالهٔ که مشتمل بر بطلان دین محمّدیه باشد مبادرت ورزد نهایت اجل امان نداده بغضب الهي گرفتار گردیده در دریا غرق گشت *

حکایت پنجم

گذارش عبد المسیح نام است که در این اقرب زمان از دین اسلام برگشته دین مسیحي‌را قبول نموده است

در شهر دهلي پسري متولّد گشته مسمّي بصالح گردید و چون پدرش شیعه و عالم و فاضل در دین اسلام پرهیزگار و ساعي مي بود پس بسیار مبالغه مي نمود که فرزند خودرا نیز خوب تربیت داده دین اسلام‌را بدرستي تمام باو بیاموزد بنابر این بتحصیل علوم فارسي و عربي راغب و وا داشت نمود صالح در این علوم ترقي کرده و بدرجهٔ کمال رسیده ملقّب بشیخ صالح گردید در سن بیست سالگي بهمراهي پدر خود بشهر لکهنو رفت تا در آن جا بامري مشغول گردد بعد از ورود آن جا خدمت یکي از صاحبان انگلیس‌را اختیار نموده زبان فارسي‌را باو تعلیم مي کرد و شیخ صالح در آن اوقات در دین اسلام و در طریقهٔ شیعه بمرتبهٔ پائدار و ساعي بود که یکي از خدمتگاران هندوي صاحب مذکوررا از بت‌پرستي بدین

محمدي در آورد و چند مدتي در نزد آن صاحب مانده آخر الامر بجهت رنجش قلب و نقار خاطري که درمیانهٔ ایشان واقع گشت از او مفارقت و چنین تعهد نمود که دیگر با مسیحیان ملاقات و مماشات نخواهم نمود بعد از انقضاي چند مدت شوق دیدار پدرش که در شهر کانپور مسکن داشت بقلبش افتاده بنزد پدر خود آمد و در آن جا استماع نمود که هنري مارتن کشیش انگلیسي که در شیراز انجیل‌را بزبان فارسي ترجمه نموده است به بت‌پرستان وعظ مي دهد خواست که رفته موعظهٔ اورا که در آن وقت بازیچه مي شمرد تماشا کند لاکن وقتي که بمجلس موعظهٔ واعظ مذکور حاضر گشته دید که مارتن احکام مسطورهٔ فصل ٢٠ کتاب ٢ موسی‌را بحاضرین بیان مي سازد شیخ صالح بخوبي و دقّت تمام گوش داده احکام مذکورهٔ خداوندي و سخنان و نصائح مارتن باو بسیار معقول و شایسته نمودند و تعلیمات توریت و انجیل‌را که از این شخص مسیحي استماع نمود از تعلیمات قران و سائر کتب مسلمانان که خوانده بود بدان مرتبه مقبول‌تر و لائق‌تر دید که میل دین مسیحي بر او غالب آمد حتّي این احوالات‌را با پدر خود درمیان نهاده از او درخواست که ای پدر استدعایم آن است که بجهت آنکه از تعلیمات دین مسیحي بیشتر خبردار گردم مرا اذن دهي که در این جا بمانم تا براي غور رسي آنها مجال و فرصت داشته باشم پدرش نیز آخر الامر باین مطلب راضي گشته ماذونش ساخت در این حال شیخ صالح باز بخدمت انگلیسي در آمده چه قدري که فرصت و وقت داشت براي خبردار گردیدن از تعلیمات انجیل سعي بلیغ بعمل آورد در همین اوقات انجیل اردو بجهت جلد نمودن بشیخ صالح رسید او هم از این بسیار مسرور و ممنون گشت و شب و روز بمطالعه همین انجیل مشغول گردید که باین طریق از مطالب و تعلیمات انجیل دیگر زیاده مخبر گردد و کاملاً بآنها برسد الغرض سخنان انجیل بقلب او اثر کرده حال حقیقي قلبش باو معلوم و واضح گشته آنرا بهمان طریق که در انجیل احوال

قلب انسان نقش شده است بخدا نامقبول و در حضور او زشت و ناپاک یافت و در این حال که از گناهان خود مایوس و غمگین گردیده بود تعلیم انجیل که یسوع مسیح براي گناهگاران کفارهٔ ذنوب است بجهت او مژدهٔ تسلّي آورنده جراحت قلب‌را مرهم التیام دهنده بود بنابر این باستحکام تام بان چسپیده بخوش حالي تمام آنرا قبول نمود بعد از این بشهر کلکته رفته در آن جا از یک کشیش انگلیسي غسل تعمید یافته و اسم عبد المسیح‌را بر خود قبول نموده ملحق کلیسیاي مسیحي گردید در این اثنا مسلمانان آن جا از احوالات او خبردار گشته چه قدري که در قوة ایشان بود بهر سیاقي مزاحم احوالش مي گشتند و مورد مذمتش مي ساختند نهایت تمامي اینهارا متحمل مي شد و چون دیدند که از این رهگذر علاجي نمي شود پس باو وعدهاي اموال دنیوي دادند که شاید باین نحو اورا از دین مسیحي رد سازند نهایت این همهٔ فریب و اغوا که در بارهٔ او بعمل آوردند، اورا در ایمان خود که بیسوع مسیح داشت متشکي و از دین مسیحي رد نتوانستند ساخت بلکه این قبیل حرکات باعث آن شدند که او پیش از بیش در ایمان حقیقي پایدار و در مذهب مسیحي برقرار گشته در درک تعلیمات انجیل بسر حد کمال رسید خلاصه چنانکه پش از این در محافظت دین اسلام ساعي بود حال زیاده بر آن از صمیم قلب بتعلیمات انجیل چسپیده با سعي تمام مطیع آنها گردید و خواهش و رغبت او علي الخصوص این بود که توفیق و نجات‌را که بسبب ایمان آوردن بانجیل از طرف خدا بقلبش اثر کرده بود هم بمسلمانان و هم به بت‌پرستان بیان ساخته آنهارا بطریقت انجیل دلالت نماید و بهمین امر تا رحلت خود بدار بقا که در این اقرب اوقات اتّفاق افتاده با سعي و هوس بسیار مشغول گشت و خدا نیز بموعظهٔ و تکلیف او چندان برکت و قوت داد که بوساطت او چندي از مسلمانان و بت‌پرستان از طریق ضلالت منحرف گردیده و در جادهٔ نجات ثابت قدم گشته قلباً بمسیح ایمان آوردند *

و چندي از آن مکالمات کثیرهٔ که عبدالمسیح با مسلمانان نموده است از آن کتابي که گذارشات اورا نقل مي کند استخراج کرده در این جا ثبت مي نمائیم از آن جمله روزي وقائع حالات و صحبت اورا بیکي از اطباي غني و مشهور آن جا که از اهل اسلام بود نقل کردند او گفت که این محال است چگونه امکان دارد که شیخ صالح که با من همدرس و از چنان نسل مشهور است بچنین امر اقدام ورزد احتمال مي رود که این کس کاذب و فریبنده باشد پس بجهت آنکه فریب اورا بشما معلوم سازم اورا احضار خواهم نمود در این صورت بطلبش کسي فرستاده اورا حاضر کرد چون دید که همان شیخ صالح است که با او همدرس بوده بسیار تعجب نمود در این اثنا ابواب صحبت مفتوح گشته و در باب انجیل و قرآن گفتگوهاي بسیار ردّ و بدل گردیده آخر الامر بان جا منجر گشت که طبیب بعبدالمسیح گفت که بلي آن دلائل‌را که بنابران از دین محمد رو بر تافته دین مسیحي‌را قبول کردهٔ بهیچ وجه ردّ نمي توانم کرد و حالي گردیدم که قرآن با انجیل برابري نمي تواند نمود و حقیقت همان در انجیل یافت مي شود پس انجیل‌را از عبد المسیح خواسته او نیز یک انجیل باو داده و خدا حافظ گفته رفت و دیگر این که طبیب یکي از امراي آن ولایت چون از آن اختلاف کثیر که درمیان محمدیان مي باشد در باب حقیقت دین محمدیه متشکي گردیده و در قرآن نیز دیده بود که بیسوع روح الله خطاب مي شود خواهش مند گشت که در خصوص چنان شخص بزرگوار زیاده مخبر گردد پس باین علت به شهر آگره رفته در ان جا با یک واعظ انگلیسي در خصوص انجیل و دین مسیحي بسیار گفتگو نمود و از او انجیل بدست آورده با تفکّر تمام بخواندن آن مداومت کرده راستي آنرا دریافت نمود لاکن نخواست که ظاهرا مسیحي شود در این اوقات گذارش عبدالمسیح‌را شنیده با پسر خود بنزد او آمد و در بارهٔ مطالبات انجیل با او گفتگو نموده مسیح‌را رهانندهٔ خود و تمامي مردم

دانسته با پسر خود دین مسیحي‌را بآشکاري قبول کرد و دیگر در همان کتاب مسطور است که در آن اوقات مُلّا فتح الله نامي با ملّاي دیگر که هر دوي آنها ملّایان فاضل و عالم بودند در شهر رامپور صحبتهاي عبدالمسیح‌را که در بارهٔ انجیل وقران نموده شنیده کاررا بجائي رسانیدند که خلاف بودن قران وحق و درست بودن انجیل‌را یقین نموده و بدرستي تشخیص دادند که رهانندهٔ از گناه و جهنم یسوع مسیح است و بس و باین علّت دین مسیحي‌را قبول کردند و هر چندي که بجهت قبول کردن دین مسیحي مسلمانان مزاحم احوال ایشان مي گشتند و بهرطوري که ممکن بود امتحان مي نمودند که آنهارا دو باره بدین محمدیه بیاورند علاج پذیر نگشته یوماً فیوماً در دین مسیحي ترقّي مي کردند و دیگر انکه خود عبدالمسیح نقل مي کند که یک وقت بشهر میران کي سراي رفته بودم در ان اوقات میر نورعلي نام سیّد ریش سفیدي بنزد من آمده و سلام داده نشست و از من سوال نمود که از کجا مي آئي گفتم از شهر آگره گفت گذارش آن جا بچه نحو است زیرا شنیده ام که در آن جا بسیار کسان مسیحي گشته اند شنیده ام که یک شخص انگلیسي از شهر کلکته بآن جا آمده و بهمراهي او مردي هست که سابقاً از اهل اسلام بوده و از علوم دین اسلام نیز بخوبي خبردار است چنانکه بسیاري از مسلمانان‌را با ادّله از دین محمدي بري ساخته بدین مسیحي ترغیب مي نماید و چون تو از اهل اسلامي توقع آنکه حقیقت این اخبارا از براي من بیان سازي گفتم خدا نکند که من مسلمان باشم بلي حق است هر چندي که قبل از این مسلمان بودم لاکن از لطف و عنایت خداوندي مسیحي مي باشم و استغاثه ام این است که خداي تعالیٰ مرا در این اعتقاد و طریق محفوظ دارد او تعجّب نموده گفت که شاید تو نیز از آنها مي باشي گفتم بلي گفت آیا از کدام سلسلهٔ گفتم از نسل شریفم نهایت بسبب خواندن انجیل و متفکر گشتن در مطالبات آن فهمیدم که دین اسلام حق نیست بلکه بخت دائمي‌را

محض با یسوع مسیح مي توان یافت و بس زیرا که اگر شخصي توریت و زبور و انجیل یعني کتب مقدّسهٔ مستعملهٔ مسیحیان‌را با دقّت و تفکّر تمام بخواند هر آئنه خواهد یافت که قرآن کتاب الهامي نیست و آن چیزهارا که محمدیان بمحمد نسبت مي دهند هیچ مناسبتي ندارد بلکه لازم است که بیسوع مسیح منسوب سازند او گفت این سوال‌را نیز از تو مي نمایم و ترا سوگند مي دهم که هرگاه اسم محمد در این کتب مرقوم گشته است بمن بگو گفتم که اگر رنجیده خاطر و از من مکدّر نگردي البتّه راست خواهم گفت گفت حاشا هیچ ملول نخواهم گشت گفتم در حضور پروردگار بدرستي و راستي بتو مي گویم که در هیچ کدام از این کتب جزيء بجهت محمد مسطور نگردیده است لاکن محض این هست که مسیح فرموده است که بعد از من پیغمبران کاذب بسیار خروج خواهند کرد هرگاه مي خواهید که این‌را بمحمد مرجوع سازید مي شود گفت پس اگر چنین است مذهب ما خلاف و باطل است گفتم بلي هرگاه چنین نمي بود البتّه که من مسیحي نمي گشتم حال از راه دوستي از براي شما چنان صلاح مي بینم که طالب و راغب حقیقت شوید و بجهت تحصیل آن بخدا مناجات و سعي تمام بعمل بیاورید گفت چه نحو و در کجا جویاي آن شوم گفتم در انجیل گفت انجیل‌را از کجا یابم گفتم من یکي‌را بشما مي دهم گفت پس بچه نوع استغاثه نمایم گفتم مثلاً باین نحو که ای خداوند بجهت خاطر یسوع مسیح مرا بطریق حقیقت هدایت فرما و بآن دیني که مقبول تو و نجات بخشنده است دلالت نما او بسیار ممنون و مسرور گشته و خدا حافظ گفته رفت من نیز گفتم که توفیق و رحمت خداوندي رفیق تو باد او گفت آمین

حکایت ششم

گذارش عالم هندويء است که طریق بت پرستي ترک نموده مسیحي گردیده است

یکي از واعظان انگلیسي که قبل از چند سال بجهت موعظهٔ انجیل بجزیرهٔ سیلان یعني لنکا رفته بودند که به بت پرستان آنجا وعظ دهند نقل مي نماید که در این اقرب اوقات بما این خوش حالي و شادي رو داد که در شهر ماطوره یکي از علماي مذهب بدهو از طریق بت‌پرستي پا کشیده در جادهٔ نجات مسیحي ثابت قدم گشت و کیفیت باز گشت او بدین منوال است که شش سال پیش از این سلمون نام واعظ باین اراده که تعلیم نجات یسوع مسیح‌را بمحبوسان وعظ دهد داخل دار الحبس شهر ماطوره گردیده در آنجا بیکي از علماي بت پرستان راست آمد که بدیدن محبوسي آمده بود که بت پرست و از براي مقتول کردن بدار الحبس انداخته شده بود در این اوقات سلمون اورا ملاقات کرده چند کلمهٔ در خصوص این مطلب عمده که رهانندهٔ از گناه کیست و آیا خبر اورا در کدام کتاب دین مي توان یافت در میان آنها اتفاق صحبت افتاد در این حال سلمون در میان صحبت بعالم مذکور گفت که در کتب ادیان شما بجهت رهانندهٔ که مانند یسوع مسیح رهاننده و نجات دهندهٔ گناهگاران بوده باشد هیچ خبري نیست هر چندي که عالم مذکور بنابر سن جوان بوده نهایت نسبت بکمال و علم در میان ملّت خود بسیار مشهور و معروف و چون بغایت نقیض دین مسیحیّه و مخالف واعظان آن بود پس در باب این سخن بسیار غضبناک گشته برخاست و باین مقصد که تمامي کتب مذهب خود شان‌را خوانده بجهت بطلان

سخنان واعظ مذکور دلائل یافته بمیان آورد به بُت خانهٔ خود معاودت نمود و مدّت دو سال بخواندن کتب مذهب خود مشغول گشته در هیچ یک از آنها خبري بجهت چنان رهانندهٔ که مانند یسوع مسیح باشد نتوانست یافت پس از این سبب قدري مشوّش گشته بشهر گلّی آمد بعد از ورود این جا از واعظ دیگر در زبان خودش انجیلي بهم رسید پس با دقت تمام و سعي و اهتمام تام آنرا خوانده در باب مذهب خود بالمرّه متشکّي گردید و در قلب خود یقین نمود که دین مسیحي حق و درست است نهایت چون عالم ثاني آن ولایت و در میان ملّت خود صاحب رتبهٔ عالي گردیده و بمردم تسلّط یافته بود پس اینها باعث آن گردیدند که مطلب قلبي خودرا چند سالي پوشیده و پنهان داشت آخرالامر طلب حق غالب آمده دیگر طاقت آن نداشت که ما في الضمیررا مستور دارد بنابر این بنزد سلمون واعظ رفته ارادهٔ مسیحي گردیدن خودرا باو بیان نمود چند دفعه پي درپي براي آن که در باب تعلیمات انجیل دیگر زیاده گفتگو کند بنزد او رفت در این صورت بمردم معلوم گشت که او در آن خواهش است که دین مسیحي‌را قبول کند و باین علت چنان شورش و قال و مقالي درمیان خلق برپا شد که در بت خانه خود نتوانست ماند پس ازآنجا فرار نموده بنزد واعظان آن شهر آمد دراین حال که مسیحي شدن او مشهور و یقین گشت علماي بت پرست بسیاردست و پا زدند که اورا باز بطریقهٔ خود شان در آورند پس مشورت نموده مراسلهٔ باین مضمون نوشته باو فرستادند که هر گاه تو مذهب مسیحي‌را قبول نمائي هرآئنه از براي ما مایوسي بي غایت و غمگیني بي نهایت حاصل خواهد شد و بجهت مذهب ما زخم بي التیام خواهد بود و مردم مارا بي حرمت ساخته و مورد ریشخند و ملامت گردانیده زبان طعن برما دراز خواهند کرد باین مراسله هیچ مهمل نگذاشته دو باره باین مضمون نامه نوشته فرستادند که اگر مسیحي نگشته در بت پرستي مداومت نمائي هر آئنه

اختیار دو بت خانه‌را با تمامي مداخلش بتو وا گذار خواهیم کرد از این نیز مراد ایشان حاصل نشده سومي‌را نوشته باو معلوم ساختند که هرگاه مسیحي گردي بهر نحوي که باشد ترا بقتل خواهیم رسانید هرچندي که در اول مرحله اندکي متوحش گردید نهایت بدین طریق هم اورا بحرکت نتوانستند آورد و از محبّت مسیح ردّ نتوانستند ساخت بلکه دیگر زیاده مشتاق و هوسناک گردید که بزودي ایمان خودرا که بمسیح داشت در حضور خلق معلوم و آشکار سازد پس از واعظان انگلیسي در تعلیمات انجیل بیشتر آگاهي و بلدیّت بهم رسانیده و قلباً مسیح‌را رهانندهٔ خود دانسته با صدق تمام باو ایمان آورد در این صورت روز غسل تعمیدش معیّن کردند و چنان اتفاق افتاد که یوم غسل او در همان روز بود که بمجلس وعظ این واعظان جمع کثیري از اهالي شهر و دهات اطراف جمع گشتند و وقتي که جماعت در کلیسیا حاضر گردیدند عالم بت پرست مذکور نیز از لباس ظاهري و باطني خود عاري گشته با خلعت غسل تعمید مذهب مسیحي مخلع گردید بواضحي تمام آن دلائل‌را که نظر بآنها مذهب بدهورا باطل و خلاف و دین مسیحي‌را حق و راست دانسته قبول نموده بود بحضّار کلیسیا بیان نمود جماعت در خصوص این امر تعجّب نموده و اکثري از آنها بحرکت آمده طالب جستجوي مطالب انجیل گردیدند چنانکه تا حال در آن جزیره بسیار کس از بت‌پرستان دین مسیحي‌را قبول نموده اند *

حکایت هفتم

گذارش مسیحي گردیدن یکي از مردم وحشي نئي دنیا است

شخص مذکور احوالات خودرا بیک جماعت مسیحي چنین نقل کرده

است که چون من بت‌پرست و در بت‌پرستي بکبر سن رسیده ام پس اموراتِ و حالات بت‌پرستان‌را خوب مي دانم و بدرستي دانسته ام که با توفیق خداوندي محض آن مژدهٔ انجیل که یسوع مسیح رهانندهٔ گناهگاران ست آنهارا خوب و نیک مي تواند ساخت و بس چنانکه حال بشما نقل مي کنم که دریک وقتي کشیشي بجهت تعلیم دادن بنزد ما آمده آغاز نمود که خدا موجود است ما گفتیم که آیا چنان تصوّر مي کني که ما این مطلب‌را درک نکرده ایم برخیز از این جا برو چنان اتفاق افتاد که دیگري آمد و بما گفت که دزدي و قتل مکنید و دروغ مگوئید و مست مشوید ما باو گفتیم که ای دیوانه آیا تو چنان گمان داري که ما اینهارا نمي دانیم برو این نصیحتهارا بملّت خود بگو زیرا که آنها نیز این اعمال قبیح‌را مي کنند بعد از چندي راو نام واعظي بمیان ما آمده نزد من نشسته بمن چنین گفت که باسم خداي تعالی که خالق اسمان و زمین است بنزد تو آمده این مژده‌را بتو مي رسانم که ارادهٔ او این است که ترا از این حالت بدبختي برهاند و از گناه خلاصي داده ببخت جاوداني رساند و از این جهت خداي تعالی فرزند یگانهٔ خود یعني یسوع مسیح‌را بدنیا فرستاده است که او جان خودرا در عوض مردم تسلیم نموده بجهت گناهان ایشان بمیرد تا این که آنهارا از گناه و جهنّم برهاند این کلمات‌را گفته چون خستگي داشت در کومهٔ من خوابید من بخود گفتم که آیا این چه کس است که درمیان ما مردمان وحشي بي احتیاط با استراحت تمام خوابیده است بچه آساني اورا مي توانم کُشت و در این خصوص کي بمن سخني خواهد گفت هر چندي که صورت این افکار در قلب من نقش مي بست لاکن بهیچ وجهي سخنان اورا فراموش نمي توانستم نمود و در هر اوقات زحمات و مرگ یسوع مسیح که بجهت گناهکاران بخود قبول نموده بود بخاطرم مي افتاد در این حال فکر نمودم که این چیز غریبي است البتّه در این حکمتي هست پس سخنان این واعظ مسیحي‌را برفقاي

خود نیز معلوم و محقّق ساختم و چنان اتّفاق افتاد که با توفیق و عنایت خداوندي از کلمات مواعظ او بسیارکس از ما یسوع مسیح‌را قبول نموده ایمان آوردیم و پیش از آنکه هنوز خبر نجات مسیح‌را نشنیده بودم بسیار شریر و بد عمل و بالمرّه در تسلّط شیطان و جدال کننده و فحش دهنده و شرابي و مردم آزار و باعمال ناشایسته گرفتار بودم و چنان بني‌را که از چرم بصورت آدمي ساخته بودند نظر باشارهٔ مادرم خدا دانسته بآن سجده نموده ام نهایت در صورتي که خبر یسوع مسیح‌را شنیده درک نمودم که او رهاننده و نجات دهندهٔ بت‌پرستان نیز هست بسیار شاد گشته دانستم که تمامي اینها خلاف و نالائق مي باشند و حال دریافت نموده ام که او مرا نیز از تمامي گناهانم و از نتائج آنها رهانیده است و در این باب یقین کُلّي حاصل کرده ام که اوست رهاننده و خدا و بخت دهندهٔ من و هر چندي که الحال قلبا اورا دوست مي دارم باز ساکت نمي شوم زیرا مي بینم که هنوز بسیار ناقصم و پیش از این مانند سنگ سخت و مانند یخ سرد بودم نهایت حال او قلبم‌را نرم و گرم نموده است چنانکه بالفعل خوش حالي و شادي من محض اوست و بس و سواي او بهیچ چیزي هوس و میلي ندارم محض این‌را طالبم که بنابر حال قلب علي الدّوام در حضور او باشم و هر چیزي که در کتب مقدّسه مرقوم گشته تمامي‌را حق و از خدا مي دانم و مي فهمم که احکام خداوندي‌را بعون و یاري او بعمل مي توان آورد و هر چیزي که شیطان بسیار وسوسه مي کند که مرا از طریق نجات ردّ و گمراه ساخته از آن خود سازد لاکن بوساطت یسوع مسیح از آن خدا گشته ام و تا دم مرگ در آن خواهم ماند امین *

اي مطالعه کنندهٔ حکایات مزبورهٔ از مطالبات آنها بواضحي مي تواني فهمید که اعتقاد مسیحي ایمان بي قدرت و بي قوّت نیست بلکه بکسي که بمرتبهٔ ایمان رسیده از خداي تعالی چنان شفقت و قدرت بخشیده مي شود که از بدي و جادهٔ ضلالت کناره جسته راغب نیکي و سالک

طریق نجات مي گردد و از صمیم قلب محبّ خدا و حافظ احکام حق تعالی گشته بدین طریق از عنایت حضرت باري مادامي که در این دنیا است صاحب بخت حقیقي مي شود ودر بارهٔ جلال اخروي با امید واري تمام ایقان کلّي حاصل مي نماید پس تو نیز ای برادر مسلمان من که جویاي حق و طالب بخت حقیقي مي باشي بجهت ایمان آوردن بیسوع مسیح مانند اشخاص مسطوره سعي و تلاش کرده قلباً از خدا استغاثه و مسئلت نما که چنان ایمان‌را بتو نیز عنایت فرماید دران صورت تو هم در قلب خود آن نعمتهارا دیده دریافت خواهي نمود که این اشخاص و سائر ایمان آورندگان دیده و چشیده اند و مانند آنها از گناه و عقائب آن خلاصي حاصل نموده خوش حالي حقیقي و بخت جاوداني‌را خواهي یافت حال دعاي ما دربارهٔ تو این است که خداي تعالی بتو نیز نور هدایت بخشیده ایمان مذکوررا کرامت فرماید آمین * بیت * مراد ما نصیحت بود گفتیم * حوالت با خدا کردیم و رفتیم * گر نیاید بگوش رغبت کس * بر رسولان بلاغ باشد و بس * تمام شد کتاب میزان الحق که محض از راه مهرباني جهت نصیحت و دلالت محمدیان باستعانت قادر سبحان تالیف گردید *

تم

فهرست

در روح آدمي یک چنین تقاضائي است که با چیزهاي مجازي و دنیوي رفع نمي شود بلکه صرف با چیزهاي روحاني و حقّاني یعني محض باستصواب خدا شناسي و تعبّد حقیقي رفع و ساقط مي شود ۱ــ۴

عقل در تحصیل معرفت الله قاصر است چنانچه آدمي صرف باستصواب عقل در معرفت الله بآن مرتبه نمي تواند رسید که جهت حصول بخت حقیقي لازم است آن معرفت حق صرف از کتاب الهام الهي حاصل مي شود و بس . ۴ــ٦

علامات و شروط کتاب الهامي و کلام ربّاني ۷ــ۱۳

باب اوّل

در اثبات این که انجیل و کتب عهد عتیق منسوخ و تحریف نگشته اند

فصل اول

در اظهار این که قرآن نیز مقرّ است که انجیل و کتب عهد عتیق از خدا مي باشد

چند آیات قرآن که در ضمن آنها مذکور است که توریت و انجیل کلام خدا است ۱۴ــ۱٦

بیان لفظ توریت و ذکر این که انجیل محتاج گواهي قرآن نیست و آیات مذکوره محض جهت خاطر محمدیان مسطور گشته اند ١٧—٦١

فصل دوم

در ثبوت این که انجیل و کتب مقدّسه عهد عتیق در هیچ وقتي منسوخ نگشته اند

مطالب توریت و انجیل با یک دیگر موافقت و مطابقت کلّي دارند آن بنیاد عمارت نجات است و این تکمیل آن . ١٨—١٧
در توریت دو قسم احکام است ظاهري و باطني که آن فروعات است و این اصول و اکثر احکام ظاهریّه نمونهٔ مسیح و نجات او بوده در او انجام و اتمام یافت لهذا بعد از ظهور او محافظت آنها دیگر لازم نبود و آن که احکام باطني است مسیح آنهارا دیگر زیاده بیان و مقیّد ساخت . . . ٢٤—١٩
ادّعاي محمدیان که خدا اول توریت‌را و بظهور انجیل زبوررا و بقران انجیل‌را منسوخ نموده است خلاف بزرگيء خداي تعالی است این چنین افعال صرف در آدمي و پادشاه انساني امکان دارد نه در خداي قادر مطلق و این که از ترقّي علم نسخ لازم نمي آید زیرا که کلام خدارا با علوم دنیاوي علاقهٔ نیست مقصد آن این است که تقاضاي روح آدمي‌را رفع و دفع سازد و آن تقاضاي روح در هر ایّام و در هر شخص همان است که هست . . . . ٢٦—٢٤
در ضمن آیات انجیل و توریت صاف بیان شده است که کتب عهد عتیق و جدید در هیچ وقتي منسوخ نخواهد شد . . ٢٧—٢٦

فصل سوم

در اثبات این که ادّعاي متابعان محمد که گویا کتب مقدّسه تحریف و تبدیل گشته باطل است

ادّعاي تحریف صرف قول محمدیان است و ایشان الی الان آنرا به ثبوت نرسانیده اند مسیحي بطریق اولي مي توانند گفت که قرآن تحریف یافته است و ایراد دلائل از کتب محمدیان بر تغئیر و تبدیل قرآن . . . . ٣٤—٢٨
آیات قرآن که از مضمون آنها معلوم مي گردد که بنابر قول قران یهود و انصارا کتب خود شان بعد از ظهور محمد تحریف نموده اند نه قبل . . . . ٣٦—٣٤
یهود و مسیحیان‌را هیچ سببي و علّتي نبود که کتب مقدّسهٔ خود شان‌را تحریف کنند و محال است که کسي بي سبب و بي علّت مرتکب چنین امري گردد . . . . ٣٨—٣٧
چنین امر غیر ممکن بود . . . . ٣٩—٣٨
این مرحله که کتب مقدّسه در ایّام محمد في الحقیقت تغئیر و تبدیل نگشته اند از نسخهاي قدیميء آن کتب که الی الان موجود هستند بخوبي ظاهر و ثابت مي شود . . . . ٤١—٣٩
همان مطلب از کتب معلّمان قدیمي مسیحي نیز مدلّل مي گردد ٤٣—٤١
کتب مقدّسه قبل از ایّام محمد نیز تحریف نیافته اند . . ٤٥—٤٤
این امر که کتب عهد عتیق نه در ایّام مسیح و نه قبل از او تحریف گشته اند از آیات انجیل واضح و مثبت مي شود ٥١—٤٥
بیان علّتي که چرا محمد ادّعاي تحریف بمیان آورده است . ٥٢—٥١

باب دوم

در بیان و اظهار تعلیمات انجیل و کتب عهد عتیق

بیان کم و کیف کتابهاي انجیل و کتب عهد عتیق . . . ۵۴—۶۲

فصل اول

متضمن بر بیان صفات خدا و ارادهٔ که نسبت بآدمي دارد

بیان صفات و ارادهٔ الهي از آیات توریت و انجیل . . . ۶۳—۶۹

فصل دوم

در بیان این مدعا که انسان در ابتدا درچه حال بوده و الآن درچه حال است و در نیکي و پاکي بچه حال مي باید برسد

حال نخستین آدم . . . . ۶۹—۷۱
حالي که انسان الآن در آن مبتلا است و بچه طرح گرفتار این بد حال شده . . . . ۷۱—۷۵
ارادهٔ خداوندي آن نیست که آدمي در تسلّط شیطان و در حالت بدبختي بماند بلکه این است که رهائي یافته باز مالک سعادت ابدي گردد . . . . ۷۵—۷۶
ذکر آن احکامي که خدا جهت تحصیل نیکبختي بانسان حکم فرموده است . . . . ۷۶—۸۶

احکام الهي‌را چنانکه باید و شاید کسي بانجام نتواند رسانید لهذا همه گناهکار اند . . . . ۸۶—۸۷
بازخواست گناهگاران و این که خدا بنابر تقدّس و عدالت خود بي شک بر گناهگاران غضب خواهد فرمود . . . . ۸۷—۸۹
آدمي خودرا بهیچ وجهي از عقوبتهاي گناه نمي تواند رهانید بلکه او چنین رهاننده‌را محتاج است که ماوراي جنس انسان و بي گناه و در حد کمال باشد و چنین رهاننده در انجیل بیان شده است . . . . ۸۹—۹۲

فصل سوم

در بیان آن نجات که بوساطت مسیح بعمل آمده است

بیان کیفیت نجات مسیح از آیات انجیل . . . . . . ۹۲—۹۳
خبر مسیح و نجات او در کتب عهد عتیق بوسیلهٔ پیشین گوئیهاي انبیاي قدیم بتفصیل بیان شده است . . . ۹۳—۹۹
آن پیشین گوئیهاي انبیاي قدیم همه در مسیح انجام یافته اند ۹۹—۱۰۷
ثبوت ابنیت و الوهیّت مسیح . . . . ۱۰۷—۱۱۳
خدا در مسیح مجسّم گشت یعني انسانیت و الوهیّت در مسیح علاقه یافته است نه این که الوهیّت مبدل بانسانیت گشته باشد و این امر از اسرار الهیه است و بیرون از حکم عقل . . . . ۱۱۳—۱۱۵
فوائد و ثمرات نجات مسیح . . . . ۱۱۵—۱۱۸
امر نجات امریست از آن امور الهیّه که در درک کم و کیف

انها عقل عاجز است لیکن بالتّمام لائق خدا و موافق و مطابق عدالت و رحمت اوست . . . . . . ۱۱۸—۱۲۲

فصل چهارم

در بیان این که آدمي چگونه بفیض نتائج نجات یسوع مسیح مي تواند رسید

فیض نجات بوسیلهء ایمان حاصل مي شود مگر ایمان حقیقي در قوة انسان نیست بلکه صرف باعانت روح‌القدس ممکن است . . . . . . ۱۲۳—۱۲۵
بیان ذات روح‌القدس و ذکر تعلیم تثلیث . . . . ۱۲۵—۱۳۱
باعانت روح‌القدس توبه و ایمان و تبدیل دل و نیک رفتار عائد حال مي شود . . . . . . ۱۳۱—۱۳۵
خدا مي خواهد که همه کس نجات یابند و بي ایماني قصور آدمي است . . . . . . ۱۳۵—۱۳۶

فصل پنجم

در بیان اطوار و رفتار شخصي که بیسوع مسیح ایمان آورده است

رفتار مسیحيء حقیقي نسبت بخدا . . . . . . ۱۳۷—۱۴۲
رفتار مسیحيء حقیقي دربارهء برادر خود . . . . . ۱۴۲—۱۴۵
رفتار مسیحيء حقیقي در مادهء خود او . . . . . ۱۴۵—۱۵۰

اگر بعض از مسیحیان رفتار مذکوره ندارند پس چنین امر دلیل نقص انجیل نخواهد بود بلکه دلیل است بر غفلت و قصور آنها . . . . . . ۱۵۰—۱۵۱

فصل ششم

در بیان بعض دلائل که بآنها ثابت مي گردد که انجیل کلام خدا است

دلیل اول رفع نمودن تقاضاي روح آدمي . . . . . ۱۵۱—۱۵۳
دلیل دوم تغئیر و تبدیل قلب و رفتار آدمي . . . . ۱۵۳—۱۵۴
دلیل سوم بیان صفات خدا است . . . . . . ۱۵۴—۱۵۵
دلیل چهارم نصائح و احکام انجیل . . . . . . ۱۵۶—۱۵۷
دلیل پنجم پیش گفتنیهاست که در کتب مقدّسه بیان شده است . . . . . . ۱۵۷—۱۵۸
دلیل ششم معجزات مسیح و حواریانش . . . . . . ۱۵۸—۱۵۹
دلیل هفتم قیام و عروج مسیح است ۱۵۹
دلیل هشتم منتشر گشتن تعلیم انجیل . . . . . . ۱۵۹—۱۶۰

فصل هفتم

در بیان این که تعلیم انجیل در ابتدا بچه طریق مشهور و منتشر گردید

ثبوت رسالت حواریان و این که در قرآن نیز رسولان خدا نامیده شده اند . . . . . . ۱۶۳—۱۶۸
کمّ و کیف منتشر گشتن دین مسیحي در ایام نخستین . ۱۶۸—۱۷۴

باب سوم

در بیان کیفیت احوال محمد وقرآن

نشانهاي نبي برحق . . . . ۱۷۵—۱۷۶

فصل اول

در تحقیق این ادعا که مي گویند که خبر رسالت محمد در کتب عهد عتیق و جدید مسطور است

در توریت وانجیل نام ونشان محمد یافت نمي شود . . ۱۷۶—۱۷۸
ذکر وبیان آیات توریت که علماي محمدي خبر محمد گردانیده اند . . . . ۱۷۸—۱۸۶
ذکر وبیان آیات انجیل که خبر او ساخته اند . . . . ۱۸۶—۱۹۴

فصل دوم

در تفتیش این که آیا عبارت قرآن دلیل از خدا بودن آن مي تواند شد یا نه

چهار دلیل که از ضمن آنها ثابت مي گردد که عبارت قرآن دلیل از خدا بودن آن نمي تواند شد . . . . . ۱۹۵—۲۰۰

فصل سوم

مبني است بر کلمات چند در باب اظهار معني قرآن

اکثر آن مضمون قرآن که راست ودرست است محمد از یهود ونصاري شنیده درقرآن ضبط نموده است مگر بعض مطالب توریت وانجیل یا سهواً یا قصداً خلاف واقع در قرآن ثبت نموده است . . . . ۲۰۰—۲۰۴
قرآن یک مجموعه ایست از تعلیمات وحکایات عهد عتیق وجدید واز احدیث یهودیان ومسیحیان واز وقائع وعادات عربان ومجوسیان . . . . ۲۰۴—۲۰۶
قرآن مخالف وضد اکثر مطالب وتعلیمات انجیل است . ۲۰۶—۲۰۹
قرآن تقاضاي روح آدمي‌را ساقط نمي کند وراهي جهت تحصیل عفو گناه نمي نماید وایضا بعضي آیات قرآن ومواقع احادیث که درضمن آنها بیان شده است که محمد گناهگار بود . . . . ۲۰۹—۲۱۵
درقرآن مطالب نامناسب یافت مي شود مثلاً آیاتي که در باب بهشت وجهاد وتقدیر وغیره درآن مسطور است ۲۱۵—۲۲۳
قرآن مضمون باطني‌را ندارد . . . . ۲۲۳—۲۲۶
قانون تفسیر صحیح . . . . ۲۲۶—۲۲۷

فصل چهارم

در ذکر کلمات چند در باب رفتار وصفات محمد

محمد معجزه نکرده است وذکر آن آیات قرآن که درضمن آنها نفي معجزه آمده است . . . . ۲۲۷—۲۳۲

no miracles

در آن آیات قرآن که بعض محمدیان آنهارا دلیل معجزهٔ محمد گردانیده اند . . . . ۲۳۲—۲۳۷

در ضمن قرآن پیشین گوئي محمد ذکر نشده است و ردّ آن آیات که بعض محمدیان آنهارا بطریق پیشین گوئي محمد بیان نموده اند . . . . ۲۳۷—۲۴۰

در احادیث معجزات بي شمار بیان شده اند لیکن احادیث قابل اعتبار نیست با پنج دلیل . . . . ۲۴۰—۲۴۸

آیات قرآن دربارهٔ ازواج محمد و در بیان امر ماریه قبطیه و زینب زن زید . . . . ۲۴۸—۲۵۲

محمد بعض صفات حسنه نیز داشته است و این که از راه کینه چندي از دشمنان خودش بحکم او کشته شده اند . . ۲۵۲—۲۵۵

صفات محمد چنانچه آنهارا ڈاکتر ویل حاصب در کتاب خود بیان کرده است و این که محمد مرض صرع داشت و بسبب آن مرض گاهي بلرزه در آمد و بیهوش گردید و مردمان گمان بردند که این وحي الهي است که باو رسیده است . . . . ۲۵۵—۲۶۰

فصل پنجم

در بیان منتشر گشتن دین اسلام

محمد دین خودرا بمدد اسباب مجازي منتشر کرده است از قبیل فصاحت کلام و تکالیفات ظاهریه و اسان و جهاد و امید بیت‌المال و خوف و بیم لشکر اسلام . . . . ۲۶۰—۲۶۶

قبل از هجرت و ما قبل جهاد جمع قلیلي بمحمد اطاعت

نمود و قریش و یهود و غیره با محمد در ردّ رسالت او بحث نموده و باو مجنون و بقرآن ساختهٔ خود او گفتند ۲۶۶—۲۶۷

اکثر عربان نه با عتقاد دلي بلکه صرف از راه خوف تابع محمد گردیدند و این امر از آن قول عایشه نیز معلوم مي گردد که گفت که در وقت وفات محمد عربان باغي شدند و مسلمانان مانند گله در شب زمستان پریشان حال بودند تا وقتي که ابوبکر آنهارا باز جمع نمود . . . . . . ۲۶۷—۲۶۸

مقدمهٔ جدال و قتال بني اسرائیل کنعانیان‌را جهت جواز جهاد دلیل نمي توان نمود . . . . ۲۶۸—۲۶۹

منتشر گشتن دین اسلام در عالم و دوام آن الي الآن دلیل جهت حقیّت آن نیست و این که در اخیر ایّام دین مسیحي در تمام عالم منتشر خواهد گشت و مسیح با جلال تمام از آسمان بزمین فرود خواهد آمد . . . . . . ۲۶۹—۲۷۶

حکایات

حکایت دو اشخاص مسیحي که از جادهٔ گمراهي و بي ایماني برگشته مسیحي حقیقي گشتند . . . - . . . ۲۷۸—۲۹۱

حکایت عالم یهودي که بر مسیح ایمان آورده . . . . ۲۹۱—۳۰۱

حکایت چند اهل اسلام که مذهب مسیحي قبول کردند . ۳۰۱—۳۰۹

حکایت چند بت‌پرست که دین مسیحي اختیار نمودند . ۳۱۰—۳۱۵